

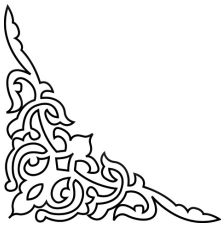
غدير حار ووليت

ترجمه كتاب نفيس شرح الزياره ي جامعه ي كبيره

از تاليفات

مفتاح علوم اهل البيت عليهم السلام عالم رباني و حكيم صمداني
شيخ اوحد احمد بزر شيخ زير الدين الاحسائي ره

به قلم حجت الاسلام و المسلمين
محمد عيدي خسروشاهي



جلد دوم

غدير جاري وليت
شرح الزياره جامعہ كبيره

ایین کتاب
با اشرف
حاج میرزا عبد اللہ
فرزند آیت اللہ المعظم
خادم الشریعت الغراء
حاج میرزا عبد الرسول حائری احقاقی (مرء)
چاپ و نشر گردید

فهرست مطالب

کتاب غدیر جاری ولایت جلد دوم

- ۱- و خیریتہ رسول اللہ و رحمتہ اللہ و برکاتہ..... ۳
- السلام علی الدعاء علی اللہ..... ۱۳
- والادلاء علی مرضات اللہ..... ۲۳
- والمستقرین فی امر اللہ..... ۳۵
- والتامین فی محبتہ اللہ..... ۴۱
- والمخلصین فی توحید اللہ..... ۵۷
- والمظہرین لامر اللہ و تہمیر عبارۃ الملک مین..... ۷۵
- و عبارۃ الملک مین..... ۹۱
- الذین لا یسبقونہ بالقول و ہم بامرہ یعملون..... ۱۱۹
- ۲- السلام علی الائمة الدعاء..... ۱۲۱
- و القارۃ الہدایۃ..... ۱۲۷
- و السارۃ الولاۃ..... ۱۳۱
- و الذارۃ الحمایۃ..... ۱۳۷
- واهل الذکر..... ۱۴۱
- واولی الامن..... ۱۴۷
- و بقیۃ اللہ..... ۱۵۳
- و خیرتہ..... ۱۶۵
- و حزبہ..... ۱۷۵
- و عیبتہ علمہ..... ۱۸۱
- و حجتہ..... ۱۹۱

فہرست مطالب

کتاب غدیر جاری ولایت جلد دوم

- ۱۹۵..... و صراطہ
- ۲۰۳..... و نورہ و مرحمت اللہ و برکاتہ
- ۲۱۱..... ۳- اشہدان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ
- ۲۱۷..... کما شہد اللہ لنفسہ
- ۲۲۳..... وشہدت لہ ملائکتہ و اولو العلم من خلقہ
- ۲۳۱..... لا الہ الا ہو العزیز الحکیم
- ۲۳۷..... و اشہدان محمد عبدہ المتتجب و رسولہ المرئی
- ۲۴۷..... ارسلہ بالہدی و ذین الحق لیظہرہ علی الدین کلہم لو کرا المشرکون
- ۲۵۹..... و اشہد انکم الامتہ الراشدون
- ۲۶۳..... المہادیون المعصومون
- ۲۷۵..... المکرمون المقربون
- ۳۰۹..... المتقون الصادقون المصطفون
- ۳۲۱..... المطیعون لله القوامون بامرہ
- ۳۴۱..... العاملون بامرادہ الفائزون بکرامتہ
- ۳۴۵..... اصطفاکم بعلمہ و امرتکم لغبیہ
- ۳۵۹..... و اختارکم لسرہ و اجتباکم بقدرتہ
- ۳۷۷..... و اعزکم بحدہ و خصکم بپرہانہ
- ۳۸۳..... و انتجبکم بنورہ و ایدکم بروحہ
- ۴۰۵..... و انصار الدینہ و حفظہ لسرہ
- ۴۱۱..... و خزنتہ لعلمہ و مستودع الحکمتہ

فہرست مطالب

کتاب غدیر جاری ولایت جلد دوم

- ۴۱۷ و تراجمت لوجیہ و امرکانا التوحیدہ
- ۴۳۵ و شهداء علی خلقہ و اعلام العبادہ ..
- ۴۵۱ و منارافی بلاذہ و ادلاء علی صراطہ
- ۴۵۷ و ادلاء علی صراطہ
- ۴۶۷ عصمکم اللہ من الزلل ..
- ۴۷۷ و آمنکم من الفتن ..

تقدیر بہ

محض مبارک نتیجتہ الفقہاء الشافحین عالم اخلاقی و

مرجع دینی

حضرت آیت الباری

حاج شیخ عبد اللہ حائری احقاقی مد اللہ ظلمہ

و نفعنا اللہ و جمع الطلبة من برکات علومہ و مرشحات

و جودہ

بسم الله الرحمن الرحيم

غدير جارى ولايت

ترجمه ى جلد دوم شرح الزياره ى جامعه ى كبيره

از تأليفات مفتاح علوم اهل البيت عليهم السلام عالم ربانى و حكيم
صمدانى

شيخ اوحد، احمد بن شيخ زين الدين الاحسائى ره

به قلم حقير: محمد عيى خسروشاھى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام علي سيد الانبياء و
المرسلين و علي اهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن الدائم الابدي علي
مخالفهم و معانديهم و ناصبيهم و ناصبي شيعتهم اجمعين من الآن الي
قيام يوم الدين آمين يا رب العالمين.



امام هادی علیه السلام فرمود : و ذریه رسول الله و رحمة الله و بركاته

مرحوم شارح گفته است : اولاد دختر هم ذریه به شمار می روند چنان که خدای تعالی در باره ی حضرت عیسی فرموده است که : (وی از ذریه ی حضرت نوح است) با این که او پسرِ دختریِ او می باشد .

می گویم : ائمه علیهم السلام ذریه ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله اند ، رسول خدا در حق امام حسن و امام حسین فرموده است :

(و منه ای من علی سبط امتی) الحسن و الحسین (و هما) ابنای^۱ یعنی دو سبط امت من از علی است و آن دو پسران من هستند . و در اصل (مطابق معمول عرف) استعمال یک کلمه ، به معنی حقیقی آن می باشد و ادعای معنی مجاز مسموع نیست ، زیرا معنی حقیقی یا در لغت یا در شرع استعمال می شود ، و اگر

۱ - به بحار الانوار ج ۲۳ و ۳۶ و ۹۳ صفحات ۱۲۹ و (۲۲۸ و ۲۵۸) و ۲۴۳ و آمالی صدوق صص ۲۱۶ و ۶۷۳ و بشارة المصطفی ۲۱۰ مراجعه فرمایید، داخل (--) را در کتاب های مزبور مشاهده خواهید فرمود .

در لغت تامل، و در اسرار آن نظر کنی خواهی دید که اصالت استعمال فرزند در پسر پسر (و عدم استعمال آن) در پسر دختر، چیزی (غیر) عادی است که منشأ آن زشت انگاشتن آنتساب به دختر است تا جایی که غرور مانع می شود دختر را بر زبان بیاورند و یا او را به خودشان نسبت بدهند ولی در اصل لغت این طور نیست، به خصوص که معتقد باشیم واضح لغت خدای تعالی است و حق هم همین است، و خدای کریم به این موضوع در قرآن اشاره فرموده است، و استناد کردن در این ادعا به قول شاعر:

بنونا بنوا ابناثنا ، و بناثنا بنوهن ابنا الرجال الاباعد

پسران ما همان فرزندان پسران ما هستند، و پسران دختران ما پسران مردان دیگری می باشند، درست نیست. چنان که گفتم این طرز فکر از همان غرور و کبر ایام جاهلیت سرچشمه می گیرد. آیا نمی بینی که دختران را اصلاً دوست نمی داشتند؟ بلکه اغلب ایشان چنان که خدای تعالی فرموده است دختران خود را (زنده به گور کرده) می کشتند:

(وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَلَيْسَ لَهُ عَلَىٰ هُنَّ أُمَّ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ) یعنی وقتی به یکی از ایشان مژده دهند که دختری پیدا کرده از شدت غم و حسرت رخسارش سیاه شده و سخت به خشم می آید و از عار این مژده ی بد، روی از قوم خود پنهان می کند و به فکر می افتد آن دختر را با خواری نگه دارد و یا زنده به گور کند آگاه باشید که بسیار بد حکم می کنند.

خلقت فرزندان پسر و دختر از دیدگاه قرآن و احادیث

اگر به قانون آفرینش فرزندان پسر و دختر نگاه کنیم خواهیم دید آفرینش هر دو با هم برابر است هر دو از نطفه ی امشاج (آمیخته) آفریده شده اند^۱. امشاج جمع است و مفرد ندارد، مَشَجَه یعنی آن را ممزوج و مخلوط کرد و معنی این است که خدای تعالی فرزند را خواه پسر باشد و خواه دختر از دو نطفه می آفریند، نطفه ای از پدر و نطفه ای از مادر^۲، این دو نطفه با هم ممزوج می شوند یک جزء از پدر و یک جزء از مادر، همین طور خدای تعالی فرموده است (خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ^۳) یعنی انسان را از نطفه هایی آفریدیم که از صلب مرد و از ترائب یعنی سینه ی زن خارج می شوند.

از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده که معنی اش این است، فرمود: انسان از دوازده شیئی به وجود می آید چهارتای آن ها، استخوان، مغز، اعصاب و رگ ها از پدرش و چهارتای آن ها پوست و گوشت و خون و موها از مادرش و شش تای دیگر حیات و حواس خمس از خدای تعالی است و این در

۱ - انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج، نطفه ی مرد و زن با هم در می آمیزند و شروع به تکثیر سلولی می کنند، هر انسان دارای یک گنجینه ی وراثتی است این گنجینه چهل و شش کروموزوم دارد، به هنگام تشکیل نطفه ۲۳ کروموزوم از مرد و ۲۳ کروموزوم از زن جدا می شوند و با هم در می آمیزند و لقاح صورت می گیرد و جنین حیات خود را شروع می کند. مترجم.

۲ - چنان که در پاورقی قبل گفتیم نصف گنجینه ی وراثتی از پدر به نام اسپرماتوزوئید حاوی ۲۳ کروموزوم و نصف دیگر باز حاوی ۲۳ کروموزوم به نام اوول از مادر جدا می شود و سراسپر به اوول داخل می شود و دم اسپر از آن ها جدا می شود و آن گاه تکثیر سلولی صورت می گیرد یعنی خواه پسر و خواه دختر هر دو دارای ۴۶ کروموزوم هستند و با هم تفاوتی ندارند و تنها در فرمول مشخص می شوند. مترجم.

۳ - طارق ۶۷۰.

پسر و دختر فرقی ندارد .^۱

حال کہ تولد بچہ های پسر و دختر از پدر و مادر یکسان می باشد انتساب آن ها ہم با ہم برابر می شود ، و اگر بگویند جانب پدر قوی تر است می گوئیم بہ طور یقین پسر و دختر از ہر دوی آن ہاست .

(یکسانی در احکام) : ہم پسر و ہم دختر از پدر ارث می برند ، ہردو از مادر ہم ارث می برند ، پدر و مادر از پسر ارث می برند ، پدر و مادر از دختر ارث می برند ، اطاعت پدر و مادر (ہر دو ہم برای پسر و ہم برای دختر) واجب است (و جانب مادر قوی تر می باشد ، مسائل شیر خوردن در مدت و غیر آن تفاوتی نمی کند) .

(یکسانی در نسل) : ذریہ و عترت ہر دو برابرند ، شاخہ هایی کہ از تنہ ی قطع شدہ ی درخت می رویند عترت نام دارند و از اصل درخت اند و عترت عبارت از ذریہ است ، پسر و دختر ہر دو از یک اصل ہستند و انتساب، تنہا مخصوص پسر نیست ، و اخباری کہ نقل خواہیم کرد در این مورد صراحت دارند از کجا می شود استدلال خصم بہ شعر کہ می گوید : پسران دختر، پسران مردان دوری ہستند با این اخبار برابری کند ؟ و چگونہ می توان امام حسن و امام حسین علیہما السلام را از جدشان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ کنار زد ؟ حسن و حسین دو پسر علی علیہم السلام ہستند :

۱- مترجم می گوید: در تفسیر امام حسن عسکری علیہ السلام و در احتجاج از آن امام ہمام نقل شدہ کہ ابن صوریہ از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ سوال کرد ای محمد بہ من خبر بدہ کہ فرزند از مرد است یا از زن؟ فرمود: استخوان ہا و اعصاب و رگ ہا از مرد و گوشت و خون و مو از زن است.

به نص قرآن کریم (در آیه ی مباحله) علی، نفس پیامبر است .

به نص پیامبر اکرم (انت نفسی التی بین جنبی) علی، روح اوست .

انت منی بمنزلة الروح من الجسد) علی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند روح در بدن است .

بنابر روایت خصم (انت منی بمنزلة الرأس من الجسد) علی نسبت به آن حضرت همانند سر در بدن است .

علی علیه السلام در اصل نصف دیگر اوست ، خدای تعالی آن دو را یک نور آفرید و از همدیگر جدا نشدند مگر در عبد الله و ابو طالب .

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است : ذریه ی هر پیامبری از صلب اوست و ذریه ی من از صلب علی است. این قول او نمی تواند دلیل خصم باشد و نه مغایرتی را نشان دهد و گرنه نمی فرمود : ذریه ی من ، این نشان می دهد که با هم متحدند برای این که علی نفس او می باشد و جز پیامبری، فرق دیگری وجود ندارد و به همین لحاظ علی علیه السلام در خطبه اش فرموده است : (ثم ان الله خصصکم بالاسلام و استخلصکم له لانه اسم سلامة و جماع کرامة اصطفاة الله فبهجه و بین حججه و ازف ازفه و حده و وصفه و جعله رضی کما وصفه و وصف اخلاقه و بین اطباقة و واكد میثاقه من ظهر و بطن ذی حلاوة و امن فمن ظفر بظاهرة رأی عجایب مناظره فی موارد و مصادره و من فطن بما بطن رأی مکنون الفطن و عجائب الامثال و السنن

۱ - السيد جمال الدين ابو الفضائل احمد بن موسى بن طاوس در کتاب بناء المقالة الفاطمية فی نقض الرسالة العثمانية چاپ قم ناشر باقیات از صاحب عمده از ابن المغازلی از ابن عباس روایت کرده که رسول الله فرمود : علی منی کرأسی من بدنی، علی مانند سر من از بدن من است صفحه ۲۲۱ .

فظاهره انیق و باطنه عمیق لا تنقضی عجائبه و لا تفسی غرائبیه فیہ
ینایع النعم و مصاییح الظلم لا تفتح الخیرات الا بمفاتیحه و لا
تنکشف الظلم الا بمصاییحہ فیہ تفصیل و توصیل و بیان الاسمین
الاعلین الذین جمعا فاجتمعا لا یصلحان الا معا یسمیان فیعرفان
قیامهما فی تمام احدہما فی منازلہما لہما جری بہما و لہما نجوم
و علی نجومہما نجوم (...)^۱.

(حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ) در این خطبہ دو اسم اعلائی را
یاد کردہ کہ در این دو نور جمع بودہ اند و در یک صلب و در
یک بطن جمع شدہ اند، تا این کہ در عبد اللہ و ابو طالب
تقسیم شدہ اند، لا یصلحان (الا معا) یعنی نبوت و ولایت یا
نبی و ولی صالح نمی شوند مگر با ہم، برای این کہ تمامیت
یکی از آن ہا با آن یکی است، محمد و علی نامیدہ می شوند
تا شناختہ شوند، یعنی با تعدد نامشان معلوم می شود کہ دو
نفرند و در مقام وصف (تحت عنوان) نبی و ولی با ہم جمع
می شوند.

وقتی آن چہ را کہ اشارہ کردیم فہمیدی خواہی دانست کہ
حسن و حسین پسران علی، در حقیقت و واقع پسران رسول اللہ
ہستند، ہمہ ی این دلائل نظری است برای کسی کہ دارای
نگرش و نظر باشد.

حسن و حسین علیہما السلام پسران رسول اللہ اند

در تفسیر عیاشی از بشیر دہان از امام صادق علیہ السلام
روایت شدہ کہ فرمود: (بہ خدا سوگند خدای تعالی در قرآن
عیسی بن مریم را از جانب خانم ہا بہ حضرت ابراہیم نسبت

داده و فرموده است : (وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمَنْ ذُرِّيَّتَهُ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ إِبْرَاهِيمَ كُلًّا مِمَّنْ صَالِحِينَ) یعنی و از ذریه ی نوح است داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی .

در عیون اخبار الرضا در باره ی برخی از اخبار امام موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید و با موسی بن مهدی ، حدیثی طولانی بین او و بین هارون وجود دارد در آن آمده است که او به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد چگونه شما می گوئید ذریه ی رسول الله هستید در صورتی که رسول الله نسلی نداشت برای این که نسل از پسر است نه از دختر ، شما فرزندان دختر او هستید و فرزندان او نسل (جد شما) نمی شوند ؟ امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : من گفتم : ای امیر مومنان از تو می خواهم به حق خویشاوندی و به حق قبر و آن چه در آن وجود دارد مرا در این مسأله معاف بداری ، او گفت : نه در باره ی هر چه از تو می پرسم تو را معاف نمی کنم تا این که دلیلی از کتاب خدای تعالی بیاوری ، چون شما فرزندان علی ادعا می کنید که چیزی از قرآن از نظر و خاطر شما بیرون نیست حتی الف و واو ، مگر این که تاویلش نزد شماست و به قول خدای تعالی احتجاج می کنید : (مَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) و (شما ادعا می کنید که) از رأی و قیاس علماء بی نیاز هستید . گفتم : در جواب گفتن به من اجازه می دهید ؟ او گفت : بلی جواب بده ، گفتم : (اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ مَنْ ذُرِّيَّتَهُ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)

وَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ... گفتیم : ای امیر مومنان پدر عیسی کیست ؟ جواب داد : عیسی پدر نداشت ، گفتیم : ما او را (در این آیه برابر قول خدای تعالی) از طریق مریم به ذریه ی پیامبران ملحق کردیم همین طور خودمان را از طریق مادرمان به ذریه ی پیامبران ملحق کردیم.^۱

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که بین موسی و بین داود پانصد سال و بین داود و بین عیسی هزار و یک صد سال فاصله بود.^۲

از ابو الجارود روایت شده که امام باقر علیه السلام به من فرمود : ای ابو الجارود در باره ی حسن و حسین چه می گویند ؟ عرض کردم با ما مخالفت می کنند و می گویند : حسن و حسین پسران رسول خدا نیستند ، فرمود : شما با ایشان چگونه احتجاج می کنید ؟ جواب دادم : در باره ی حضرت عیسی به آیه ی (وَمَنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ إِلْيَاسَ كُلِّ مِّنَ الصَّالِحِينَ^۳) استناد می کنیم که خدای تعالی عیسی را از ذریه ی ابراهیم قرار داده است و به قول خدای تعالی : (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا^۴) استدلال می کنیم ، فرمود : (در برابر این استدلال ها) چه گفتند ؟ عرض کردم گفتند : فرزندان دختر ، فرزند به حساب می آیند اما فرزند صلبی نمی شوند ، امام باقر فرمود : به خدا سوگند، ای ابوالجارود از کتاب خدای تعالی آیه ای را برایت عطا

۱ - عیون اخبار الرضا ج ۱/ ۸۴ و جواهر الکلام ج ۹۵/ ۱۶ و تفسیر اصفی ج ۳۳۲/ ۱.

۲ - بحار الانوار ج ۳۶۳/ ۱۳ و تفسیر قمی ج ۱۶۵/ ۱ و مجمع البحرین ج ۴۹۶/ ۱.

۳ - انعام ۸۳ تا ۸۵.

۴ - آل عمران ۶۱.

می کنم که اسم صلب رسول الله را نام برده است ، آن را غیر از کافر رد نمی کند ، گفتیم : فدایت شوم خدای تعالی در کجای قرآن چنین فرموده است ؟ فرمود : (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأَخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رِبَائِيكُمْ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ)^۱ ای ابوالجارود از ایشان سؤال کن آیا ازدواج رسول الله با همسران حسن و حسین (در صورت مطلقه شدن یا پس از فوت همسرانشان) جایز می باشد ؟ اگر بگویند : بلی جایز است به خدا دروغ گفته اند و اگر بگویند : نه جایز نیست پس به خدا سوگند در این صورت آن دو فرزندان صلبی رسول الله می باشند ، و این ازدواج بر او حرام نشده مگر به جهت فرزند صلبی بودن ایشان علیهم السلام.^۲

به صراحت این احادیث مخصوصا حدیث اخیر دقت کن ، می بینی امام علیه السلام فرموده است: (پس به خدا قسم آن دو فرزندان صلبی او هستند و نکاح برایش حرام نشده مگر به جهت فرزند صلبی بودنشان) یعنی همسر (امام حسن و امام حسین به رسول خدا ص) صرفا به این جهت حرام شده که از صلب او هستند زیرا همسر پسری که از صلب نباشد حرام نمی باشد برای این که مانند پسر صلبی نیست مثل پسری که زن انسان دارد (پسری که از همسر قبلی اوست) او را پسر می نامند چنان که خدای تعالی در قرآن فرموده است : (و اذ قال ابراهیم لابیہ آزر^۳) او پدر حقیقی ابراهیم نبود برای این که پدر حقیقی

۱ - نساء ۲۳ .

۲ - بحار الانوار ج ۴۳/۳۲۳ و الحدائق الناظره ج ۱۲/۳۹۹ و العدد القویة ۴۱ .

۳ - انعام ۷۴ .

او تاریخ است و (آزر) همسر مادر او می باشد . حال که با
نصوص قرآنی و با نصوص اخبار و ارزیابی های ارزشمند علمی
ثابت شد حسن و حسین پسران صلیبی رسول الله اند ثابت شد
که اهل بیت علیهم السلام ذریه ی آن حضرتند و صلی الله علیه
و علیهم اجمعین و الحمد لله رب العالمین.

امام هادی علیه السلام فرمود :

السلام على الدعاء على الله

مرحوم شارح گفته است : دعاء جمع داعی یعنی دعوت کننده است ، دعوت کننده به شناخت خدای تعالی و به بندگی او ، و به تخلق به اخلاق او . چنان که خدای تعالی فرموده است : (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي) بگو این راه من است از روی بصیرت من و کسانی که از من تبعیت می کنند به سوی خدای تعالی دعوت می کنیم.

می گویم : در دعوت کننده به سوی خدای تعالی بودنشان شکی نیست ، اشکال در شناختن این وصف است و در شناختن مدعو الیه و در شناختن مدعو به و در شناختن دعاهای آنها که ایشان دعاهای الهی باشند .

اول : شناختن این که ایشان داعیان به سوی خدا هستند . بارها اشاره کردیم که ایشان باب الله به سوی خلق آند ، اعضاء مخلوقاتند ، خدای تعالی تنها ایشان را آفرید هیچ خلقی با ایشان نبود ، هزار دهر خدا را می پرستیدند ، بر او سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر می گفتند ، و بر جلال و

شکوهش تعظیم می کردند، پس از آن خدای تعالی خلق را برای ایشان و از شعاع انوارشان خلق کرد و چون محل مشیت الله بودند علت فاعلی خلق شدند و چون همه ی مخلوقات از شعاع انوارشان خلق شده اند علت مادی شدند، و این شعاع با نورشان قائم است به قیام صدور، و علت صوری هستند چون صورت همه ی افراد خلق از غیبی و شهودی، جواهر و اعراض در صورت پاک بودنشان از انوار هیکل هایشان و یا از انوار انوار هیکل هایشان و همین طور هستند برای این که رحمت الله و مظاهر رحمت الله اند و اشباح (ایشان علیهم السلام) بر اشباحشان (یعنی اشباح مخلوقات) و اشباح اشباحشان و اشباح اشباح اشباحشان می تابند، و اگر ناپاک و خبیث باشند صورتشان از عکس انوار ایشان علیهم السلام می باشد خدای تعالی فرموده است: (فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ^۱) سور باروی شهر است شهر علم رسول الله است، و باب، باب شهر علم، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است، باطن آن حضرت رحمت است که همان ولایت او بوده باشد و ظاهرش یعنی پشت آن و خلاف مقابل آن یعنی مقابل خلاف و عداوت آن حضرت عذاب می باشد^۲، و علت غایی هستند زیرا خدای تعالی خلق را برای ایشان آفریده است بازگشت خلائق به سوی ایشان است و حسابشان به وسیله ی ایشان خواهد بود. و چون چنین هستند به اقتضای حکمت واجب است خدای تعالی ایشان را بر خلق خود گواه قرار بدهد و علم آن ها را به ایشان عطا کند و اولیای

۱ - حدید ۱۳.

۲ - بخشی را که با این علامت " ... " مشخص کردیم در متن کتاب بعد از بیان علت غایی آمده بود و به نظر این جانب در حین استنساخ جا به جا شده است و لذا این قسمت را پس از بیان صورت های طاهر و طیب آوردیم. مترجم.

وجودات و شرع وجودات و تکلیفات و وجودات تکلیفات ایشان باشند و آن چه گفته شد بر اساس اقتضای حکمت الهی است یعنی که خدای سبحان اشیاء را بر حسب اقتضائات به آن صورت خلق می کند که باید باشند و در حکمت الهی و در اقتضائات اشیاء این طور نیست که آن چه را گفتیم در چیزی لحاظ کند و در چیزی لحاظ نکند بلکه در همه چیز بر حسب آن چیز لحاظ می شود و این اقتضاء قابلیات خلق می باشد، بنا بر این صحیح نیست که بدون داعی از جانب خدای تعالی و بدون تعلیم و دلالت او که چگونه اشیاء تسبیح بگویند، چیزی از اشیاء او را تسبیح بگوید. این که به صورت مختصر گفتیم ظاهر است و شکی در آن نیست اما وقتی کیفیت آن را بیان کنیم افراد نادان در آن شک می کنند با این حال، ما به آن اشاره می کنیم :

می گوییم : قبل از آن که داعی، از جانب خدای تعالی به نزد چیزی از خلق خدا بیاید و مراد خدا از او چیست را به او تعلیم بدهد و کیفیت تسبیح را به او بیاموزد، بر آن چیز جایز نیست تسبیح خدا را بگوید، برای این که عبادت خدای تعالی در باره ی همه ی مخلوقات او توقیفی است زیرا بندگان او را به واقع نمی شناسند و هیچ کدام از آنها خدای تعالی را نمی شناسد مگر به نحوی که او خود را به آن نحو بر او بشناساند، حال اگر کسی که او را نمی شناسد پیش از آن که بداند خدا از وی چه می خواهد او را تسبیح بگوید، امکان دارد خدا را با چیزی یاد کند که لایق جلال و شکوه او نباشد، بر این اساس حکمت و لطف او به بندگان اقتضاء می کند پیش از آن که از ایشان بخواهد واجب است خلق خود را تعلیم بدهد در حدیث آمده است :

(لیس علی العباد ان یعملوا حتی یعلمهم اللہ^۱) قبل از آن که خدای تعالی بندگان خود را تعلیم دهد وظیفه ای به عهده ی ایشان نیست، حال که به نص قرآن و نص سنت و اجماع ثابت شده همه چیز خدای تعالی را تسبیح می کنند: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ^۲) ثابت می شود که همه چیز پس از تعلیم خدای تعالی که از آن ها چه می خواهد او را تسبیح می کنند ، و این تعلیم با واسطه ها و علت ها صورت گرفته چنان که به وجود آمدن موجودات نیز چنین بوده است ، پس ، از آن چه ما به تلویح گفتیم برایت ظاهر می شود که : اهل بیت علیهم السلام ، داعیان خلق به سوی خدای تعالی هستند .

دوم ، شناختن مدعو الیه : مدعو الیه خدای تعالی است ، و این اولین چیزی است که از مدعو خواسته می شود برای این که هر چیزی به این معرفت بستگی دارد و چون اهل بیت علیهم السلام در مقامی هستند که خدای تعالی قرار داده و به طوری که اشاره کردیم علت فاعلی و مادی و صوری و غایی موجودات به شمار می روند و در قول و عمل به دستور خدای تعالی عمل می کنند به تمامی رعایای خود و به هر کس به مقدار ظرفیتش (اول از همه) تعلیم می دهند که خدای تعالی را بشناسد ، چنان که خدای تعالی فرموده است : (أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا^۳) و فرموده است : (وَفِي

۱ - این یکی از مسلمات است که اول علم بعد عمل و عمل بدون علم ممکن نیست خدای تعالی فرمود : علم الانسان ما لم يعلم ، فرشتگان الهی عرض کردند : لا علم لنا الا ما علمتنا ، در باره ی خضر فرمود : علمناه من لدنا علما ، و فرمود : علم القرآن خلق الانسان ، و علم آدم الاسماء كلها ، علمک ما لم تکن تعلم . و خیلی از آیات دیگر ، منظور این است که آموختن از جانب خدای تعالی ، در درجه ی اول قرار گرفته و تکلیف در درجه ی بعدی . مترجم . کتاب توحید ص ۴۱۲

۲ - اسراء ۴۴ .

۳ - رعد ۱۷ .

السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ^۱) یعنی از خزانه ی آسمان آبی را نازل فرمود و منظور از آن در این جا معرفت خدای تعالی است : (فَسَأَلْتُ أُوْدِيَةَ بِقَدْرِهَا) یعنی هر چیزی از خلق الله ، خواه عین و خواه معنی ، غیب یا شهادت ، ذات یا صفت ، به نسبت قابلیت و ظرفیت از این آب نازل از خزانه ها با مفاتیح غیبی (بهره ای بر گرفت و معنی این که) خدای تعالی می فرماید : (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) یعنی خواه عین و خواه معنی ، خواه غیب و خواه شهود ، خواه ذات و خواه صفت ، پس از آن که خدا را شناخت به حمد او را تسبیح می گوید و این شناختن نبوده مگر با تعریف خود او ، پس هر چیزی خدا را به اندازه ی مرتبه ی خود می شناسد ، مثلا مورچه تصور می کند که خدای تعالی دو شاخ دارد . و در حدیث گذشت که خدا چیزی را نیافریده مگر این که اطاعت ما را بر آن واجب کرده است ، چنان که در قول امام حسین علیه السلام به عبد الله بن شداد ملاحظه کردیم ، و این خود تصریح در تلویح می باشد .

سوم : شناختن مدعو به ، در گذشته و در خیلی از نوشته ها و بحث هایمان تصریح کردیم که همه ی اشیاء مانند شما امت اند (وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ)^۲ (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ)^۳ پس هر یک از موجودات ، برای علل کامله و امثال علیا رعیت به شمار می آیند ، پس هر یک از امامان در مقام تبلیغ از جانب خدای تعالی در عین برتری منزلت و مقامش دو حالت دارد :

۱ - ذاریات ۲۲ .

۲ - فاطر ۲۴ .

۳ - ابراهیم ۴ .

حالت اول : این است که به مقامی نازل شود که مدعو در آن مقام قرار دارد و او را با زبان و لغت خود او دعوت کند ، خواه مدعو جماد باشد و خواه نبات یا حیوان ، ذات باشد یا صفت ، عین باشد یا معنی .

حالت دوم : مقام مدعو را بالا ببرد تا او را در مقام انسانیت مخاطب قرار بدهد و اگرچه در هر صنفی در بین موجودات بوده باشد ، چنان که در سخن امام حسین علیه السلام گذشت آن حضرت به تبی که بر عبد الله بن شداد عارض شده بود فرمود : یا کباسه ، مردم صدایش را شنیدند و خودش را ندیدند ، که گفت : بلی در خدمتم ، حضرت فرمود : آیا امیر مومنان به تو دستور نداده است نزدیک نشوی جز به دشمنان ما ، یا به کسی که گناهکار باشد ؟ این مرد چه کار کرده است ؟ و بدان که در این گونه مطالب اشاره جایز می باشد و نه تصریح ، با این که من پنهان کاری نکردم و به رمز بیان نمودم گر چه به اختصار کفایت کردم .

چهارم شناختن مدعو فیه : بارها یادآوری کردیم که مدار دعوت برای دو امر می باشد :

امر اول ، به وسیله ی شرع وجودی انجام می شود و دو جهت دارد : اول ، دعوت ایجاد ، زمانی که فقراء (یعنی موجوداتی که قرار بود به وجود بیایند) و در بارگاه خدای کریم ایستاده بودند و نیازهای خود را از او درخواست می کردند (داعی در همان زمان) که خدا آن ها را به وجود می آورد ، آن ها را به سوی خدا خواند و بی نیازشان کرد . دوم ، دعوت شرع ایجاد ، (خدای تعالی در این زمان) که آن ها را ایجاد می کرد هر چه (لازم داشتند و به زبان حال) می خواستند به آن ها عطا فرمود .

در مرحله ی اول به اندازه ی قابلیت هایی که داشتند آن ها را دعوت کردند و در مرحله ی دوم به مقدار مقبولیت ها ایشان .

امر دوم ، به وسیله ی وجود شرعی ، آن هم دو جهت دارد : اول، دعوت تکلیف در عالم ذر اول بود تا این که صالح شدند و در عالم ذر دوم بود که قبول یا انکار کردند . دوم، دعوت ایجاد همان شرع با قابلیت های اعمالشان از مِیْدِ امر و نهی خدای تعالی ، خدای تعالی فرموده است : (وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا)^۱ و از آن چه عمل کردند هر کدام درجاتی دارند. در جهت اول داعی به سوی خلق آمد با آن چه خدای تعالی به آنان پادآوری کرده بود ، چنان که خدای تعالی فرموده است : (بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ)^۲.

در جهت دوم داعی به سوی آن ها آمد با آن چه خدا را با آن یاد می کردند فرموده است : (سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ)^۳. بنا بر این تکلیف به آن نحو است که خدا آنان را یاد کرده است و جزاء به نحوی است که آن ها او را یاد کرده اند ، پس به نسبت وجود و شرع در اول، و به نسبت شرع و وجود در دوم، هر شیئی را به سوی دو نسبتی دعوت کردند که در دو دعوت دارند ، پس ایشان علیهم السلام به نحوی که شنیدی دعوت کنندگان به سوی خدای تعالی هستند ، برای این که خدای تعالی ایشان را خزانه داران علم خود و والیان امرش قرار داده است ، پس با امر او دعوت می کنند و به علم او عمل می کنند .

۱ - انعام: وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۳۲) احقاف: وَلَيُوفِّيهِمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۹) مفهوم هر دو آیه ناظر به این است که درجات بر حسب عملکردهاست. مترجم .

۲ - مومنین ۷۱.

۳ - انعام ۱۳۹.

در کافی از علی از عمویش روایت شده است که گفت : از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود : (نحن ولایة امر الله و خزنة علم الله و عیبة و وحی الله) یعنی ما اولیاء امور خدا و خزانه داران علم او و ظرف وحی های او هستیم.

و در همان کتاب از سورت بن کلیب از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود : (و الله انا لخزان الله فی سمائه و ارضه لا علی ذهب و لا فضة الا علی علمه). یعنی به خدا سوگند ما خزانه داران الهی در آسمان ها و زمین او هستیم، نه بر طلا و نقره بلکه بر علم و دانش او.

و در همان کتاب سدید گفته که به حضرت امام باقر علیه السلام عرض کردم فدایت شوم شما کیستید ؟ حضرت فرمود : (نحن خزان علم الله و نحن تراجمة وحی الله نحن الحجة البالغة علی من دون السماء و من فوق الارض). یعنی ما خزانه داران علم خدای تعالی و مترجمان وحی او هستیم ما حجت های رسای او هستیم بر همه ی آن چه که در زیر آسمان و بالای زمین می باشد.

و در همان کتاب از علی بن جعفر از حضرت امام موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود : حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام فرمود : (خدای تعالی ما را خلق کرد و خلق ما را خوب کرد و ما را تصویر کرد و صورت بهتری را به ما عطا کرد و ما را در آسمان و زمینش خزانه داران خود قرار داد ، درخت برای ما به صحبت آمد و با عبادت ما

۱ - کافی ۱/۱۹۲ و بحار الانوار ج ۲۶/۱۰۶.

۲ - کافی ج ۱/۱۹۲ و بحار الانوار ج ۲۶/۱۰۵.

۳ - کافی ج ۱/۱۹۲ و وسائل الشیعه ج ۲۰/۳۳.

خدای تعالی عبادت شد و اگر ما نبودیم خدای تعالی عبادت نمی شد.^۱

و شارح رحمت الله علیه در آن جا که گفته است : (به سوی معرفت و عبادت خدای عز و جل و به تخلق به اخلاق او) به علوم سودمندی اشاره کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره ی آن ها فرموده است (انما العلم ثلاثة آية محكمة و فريضة عادلة و سنة قائمة).^۲ آیه ی محکمه ، شناخت خدای تعالی است و فريضة ی عادله علم اليقين و تقوی است که عبارت از علم اخلاق می باشد و سنت قائمه علوم شرعیه ی فرعیه ای است که در عرف به فقه معروف می باشد ، و این بخشی است از آن چه به سوی آن می دعوت می کنند ، برای این که هر حقی از هر علم و عمل و اعتقاد و غیر آن ها ، از ایشان است و ایشان به سوی آن دعوت می کنند .

۱ - مسائل علی بن جعفر ۳۱۶ و کافی ج ۱/۱۹۳ و ینابیع المعاجز ۲۵ .

۲ - وسائل الشیعه ج ۱۷/۳۲۷ .

امام علیه السلام فرمود :

والادلاء علی مرضات الله

مرحوم شارح گفته است : ائمه علیهم السلام خلق را با شریعت حقه به سوی مراتب قرب به خدا و به خشنودی او و به سوی او دلالت می کنند .

من می گویم : ادلاء جمع دلیل است مانند اعزاء که جمع عزیز است و اخلاء که جمع خلیل است ، و دلیل به معنی مرشد و راهنماست و به معنی آن چه با آن استدلال می کنند . در معنی اول معنی همان فقره ی اول را می دهد یعنی ایشان دعوت کنندگان به سوی الله اند ، یا اخص از آن ، زیرا دلیل با حجتی دعوت می کند ، ولی داعی ، گاه از حجت خالی است ، و این منافاتی ندارد که داعی در باره ی کسی به کار برود که بدون حجت ، دعوت نمی کند ، و گاه با استعمال الدعاء الی الله ، استدلال می کنند به فرق آن که معنای اعمی دارد (در مقایسه) با الادلاء علی مرضات الله ، زیرا خدای تعالی با دیگری اشتباه نمی شود تا دعوت به سوی او به داشتن دلیل متوقف باشد ، بر خلاف مرضات او ، چون کارهایی که او را خوشنود می کنند با کارهایی که او را به خشم می آورند اشتباه می شوند و بین آن ها نسبت به نفس یا نسبت به شخص فاعل ، فرقی

نمی گذارند مگر با دلیل و تعیین (نوع آن) و گاه استدلال می کنند به این که معرفت خدای تعالی عقلی است و تقلید در آن روا نمی باشد، برای این که درک و فهم حق برای مکلف، در شناخت خدای تعالی ممکن است بر خلاف اعمال مورد رضای باری تعالی، که اغلب مجرد عقل، بدون استناد به نص و بدون تعیین نوع امکان ندارد، برای همین هم می توان با ظاهر دلیل آن ها را درک کرد و تقلید جایز است، باید گفت: منظور ما این نیست که داعی بدون دلیل دعوت می کند مگر به لحاظ معنی لغوی، بنا بر این در آن چه مورد بحث ماست بین کلمات دلیل و داعی فرقی وجود ندارد مگر در معنی دوم دلیل، معنی دوم دلیل به کار می رود به معنی چیزی که با آن استدلال می شود بر خلاف داعی که به این معنی به کار نمی رود مگر با توجیهی که دور از ذهن هاست. اگر چه صحیح است این معنی که پیامبر صلی الله علیه و آله داعی به سوی الله است چون خدای تعالی بندگان را به وسیله ی پیامبرش به سوی خودش دعوت کرده است، در این صورت داعی به معنی چیزی است که با آن دعوت می شود و این معنی صحیح و حقیقی می باشد اما این معنی، معنایی نیست که مردم آن را بشناسند، و به همین جهت هم ما در سابق به چنین معنایی اشاره نکردیم.

پس دلیل به معنی راهنما و مرشد با حجت و برهان قاطع است، و مدلول علیه چیزی است که رضای خدا در آن است، و آن این است که خدا را از راه شناخت آن ها بشناسند زیرا آن ها معانی او، ابواب او، و حجت های او بر بندگان او و امینان او در بلاد او به دوستان و شیعیانشان هستند، یعنی عاقلی که گفته های ما را دریابد وقتی یکی از شیعیان مومن آن ها را ببیند و

به درون حالات او در اعتقادات و اعمال و گفته ها و کرده ها و احوال او توجه کند می فهمد که (لا اله الا الله و محمد عبده و رسوله و می فهمد که ایشان حجت های خدای تعالی بر بندگان او و امینان وی بر اسرار او هستند) برای این که شیعه حرف چهارم از اسم اعظم است و معرفت کامل وقتی حاصل می شود که اسم کامل بوده باشد ، اما تنها از اسم و تنها از صفت، تنها معرفت حاصل می شود ، و معرفت ایشان علیهم السلام در مراتب سه گانه به دست می آید :

مرتبه ی معانی ، مرتبه ی ابواب ، مرتبه ی امام ، در بیان مراتب سه گانه پیشتر اشاراتی کرده ایم و باز از این به بعد اشاره می کنیم که : در مرتبه ی اول ، ایشان معانی همه ی صفاتی هستند که به تعلقات منتهی می شوند و این مرتبه از مرتبه ی ولایت بالاتر است که مرتبه ی دوم می باشد ، و این است فرمایش امیر مومنان علیه السلام که (ظاهری امامة و باطنی غیب لا یدرک) یعنی ظاهر من امامت و باطن من نهانی غیر قابل درک می باشد. پس امامت ولایت سوم است و ولایت دوم مرتبه ی ابواب است و غیبی است که درک نمی شود ، ذات ذات هاست و امام علی علیه السلام فرموده است : (انا ذات الذوات و الذات فی الذوات للذات) ذات ها ، با ذات ذات ها، ذات شده اند و تمامی تعلقات ذات ها به او منتهی می شوند و این پایان مرتبه ی اول می باشد و برای ممکن مرتبه ای بالاتر از این امکان ندارد .

قول امام علیه السلام : (و الذات فی الذوات للذات) از بحث ما بیرون می باشد راه به سوی آن بسته و طلب آن مردود می باشد ، و مناسب می نمود که به مرتبه ی اول معرفتشان

اشاره می کردیم مرتبه ای که مورد رضای خدای تعالی است و از چیزهایی است که به آن دلالت فرموده اند، علاوه بر آن چه پیشتر گفته بودیم، و بیان آن چه ذکر کردیم بیشتر از این جایز نیست. اهل بیت علیهم السلام، در مرتبه ی دوم ابواب همه ی آثار و صفات هستند، یعنی که برای صفات قدسیه ی ذاتیه در تجلیات اسماء الهیه و مظاهر آثارش بابی غیر از ایشان وجود ندارد، و برای این آثار و مظاهر، برای مقبولات، و برخورداری آن ها از فیوضات و برپا بودنشان به قیام صدور یا قیام تحقق غیر از ایشان بابی وجود ندارد، و این مسأله در همه چیز، در مواد، در صورت ها، در اعمال، در اقوال و احوال، در جبروت و ملکوت و ملک جاری است، فرق این مرتبه با مرتبه ی اول در این است که در این مرتبه ابواب اند، و در آن مدینه اند، و در مرتبه ی سوم ظاهر این دو مرتبه و جامع معنی و عین اند، پس مرتبه ی سوم حالتی از مرتبه ی اول است و صورتی از مرتبه ی دوم، با بدن هایی نورانی ظاهر می شوند و با گام های ظاهری خودشان، بر فراز فلک اعلی پا می گذارند و نهر زمان گام هایشان را تر نمی کند^۱ و در روی زمین با وقار راه می روند. باز ایشان در مرتبه ی سوم چشم های بینای الله و رحمت فراگیر حضرت احدیت و گوش های شنوای او هستند.

محمد بن نعمان از سلام روایت می کند که: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم مراد از (وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ

۱ - آن کسی که می گوید: اهل بیت با گام های ظاهری خودشان، بر فراز فلک اعلی پا می گذارند و نهر زمان پاهایشان را خیس نمی کند در باره ی معراج پیامبر بزرگوارمان هم همین عقیده را دارد، آری پیامبر بزرگوار ما در شب معراج با کفش هایی که زیر پایش بودند و با لباس هایی که در تن میارک داشتند و با عمامه ای که بر سرش می گذاشت به سرداقات اعلی قدم نهاد و نهر زمان در عین جریان داشتن در آن جا (در عالم ما در این دنیای خاکی) متوقف بود. مترجم. خسرو شاهی.

عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا^۱ چه کسانی اند؟ فرمود: ایشان اوصیای پیامبرند که از دشمنانشان ترس دارند.

معنی (وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ) در قول امام علیه السلام تخصیص و تشریف خورده و منظور بندگان برتر خدا هستند که در روی زمین به آرامی و متانت راه می روند و نه با فخر فروشی و خود برتری و کبر و غرور و نه برای تبه کاری.

امام صادق علیه السلام فرمود: (مرد با طبیعتی راه می رود که با آن سرشته شده است نه خود را به تکلف می اندازد و نه دیگران را به زحمت می افکند)^۲ این صفت ها و صفات دیگری که در این آیات وجود دارند در غیر ائمه علیهم السلام وجود ندارد (از تفسیر محمد بن عباس بن ماهیار).

و شناخت شیعیان و دوستانشان که به یقین اهل اسلام و ایمانند و غیر آن ها بر دین اسلام نیستند و رسول الله صلی الله علیه و آله تنها از اذیت ایشان به سلامت ماند (وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ)^۳ و اما اگر از اصحاب یمین باشند، تو از طرف اصحاب یمین به سلامت هستی، شیعیان از ائمه ی خودشان هستند، بلکه با آن ها از یک درخت می باشند چنان که در حدیث ثمالی آمده است: او از امام باقر علیه السلام تفسیر (كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ^۴) را پرسید امام علیه السلام فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: (من اصل آن درختم و علی فرع

۱ کافی ج ۱/۴۲۷ و تاویل الآیات ۳۷۸ و مناقب ج ۲/۲۰۱.

۲ - تاویل الآیات ۳۸۲/۱ و تفسیر صافی ج ۴/۲۳ و بحار الانوار ۶۶/۲۶۰.

۳ - واقعه ۹۰ و ۹۱.

۴ - ابراهیم ۲۴.

آن می باشد و ائمه شاخه های آن هستند و علم ما میوه ی آن می باشد و شیعیان ما برگ های آن درخت اند . ای ابا حمزه آیا در آن چیز زایدی را می بینی؟ گفتم: نه، به خدا چیزی نمی بینم، فرمود ای ابا حمزه، به خدا سوگند، که مولودی از شیعیان ما به دنیا می آید در آن درخت برگی می روید و چون می میرد برگی از آن می افتد.^۱

از امام موسی بن جعفر علیهما السلام در حدیثی طولانی وارد شده که فرمود: (شیعیان ما نوشته شده اند و با اسامی خودشان و اسامی پدرانشان معروف می باشند، خدای تعالی بر ما و بر ایشان پیمان گرفته است به آبشخورهای ما وارد می شوند و به محل هایی داخل می شوند که ما داخل می شویم، به غیر از ما و غیر از ایشان کسی در دین ابراهیم خلیل الرحمن نیست، ما در روز قیامت دامن پیامبران را می گیریم و پیامبران دامن خدایش را می گیرد، دامن، نور است و شیعیان ما دامن ما را می گیرند، هرکس از ما جدا شود به هلاکت رسیده و هرکس از ما پیروی کرده نجات یافته است، پیرو ولایت ما به سعادت رسیده و منکر ولایت ما کافر شده است، پیرو ما و پیرو اولیای ما مومن است، کافر از ما پیروی نمی کند، و مومن با ما دشمن نمی شود، هرکس بمیرد و با ما دوست باشد برای خدا حق است که وی را با ما مبعوث کند، ما نوریم برای کسی که از ما پیروی کند و هدایتیم برای هرکسی که به ما اقتداء کند^۲...). حدیث طولانی بود ما از آن برداشتیم آن چه را که بر علو شأن شیعیان و دوستانشان دلالت می کرد، و خدای تعالی جهت کرامتی که به اهل بیت علیهم

۱ - بصائر الدرجات ۷۸ و بحار الانوار ۱۳۸/۲۴ و ۱۳۹.

۲ - بحار الانوار ۳۱۳/۲۳ نزدیک به این مضمون می باشد.

السلام دارد با آنان در برابر اعمالشان ، به صورتی رفتار می کند که امام صادق علیه السلام فرمود به کسی که در نزد آن حضرت آیه ی : (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ) را تلاوت کرد ، حضرت فرمود : پس از چه کسی سؤال می کند وقتی که از گناه انس و جنی سوال نکنند ؟ راوی می گوید : گفتم : نمی دانم ، فرمود : خدا این آیه را در باره ی شما نازل کرده است و به خدا سوگند این مومن از شیعیان ماست، انسان و جنی از شما سوال نخواهد شد ، خدای تعالی حساب گرفتن از او را به عهده ی ما خواهد گذاشت و به ما دستور می دهد هر حسنه ای بود آشکار کنیم و هر گناهی بود بپوشانیم خدای تعالی به لحاظ تجلیل از مومن ، گناه مومن را به هیچ یک از مخلوقات خود اطلاع نمی دهد .^۱

خدای تعالی برای بنده ی مومن خود اجلی را تعیین نکرده است تا این که بخواهد گناه بزرگی را انجام بدهد وقتی خواست چنین گناهی را انجام بدهد خدای تعالی از روی عطف و مهربانی به او، روح او را با اختیار خود او می گیرد ، و زمانی که دانست مرگ را نمی پسندد در گرفتن جان او مردد می ماند تا این که لقاء الهی را دوست بدارد ، زیرا اگر روح او ، قبل از دوست داشتن لقاء الله گرفته شود پایان زندگی او به بدی ختم می شود . و همین گونه است شناخت حقوق برادران ، صله ی ارحام ، شناختن عدل در احوال که عبارت است از حد میانی

۱ - در بحار الانوار ج ۷ / ۲۶۱ در تفسیر آیه ی (فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحیما) از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود : مومن گناهکار را می آورند و در موقف حساب نگه می دارند ، خدای تعالی حساب گرفتن از او را به عهده می گیرد و هیچ کس را به حساب او مطلع نمی کند ، گناهش را به او معرفی می کند وقتی اقرار کرد خدای تعالی دستور می دهد بدیهایش را به خوبی تبدیل کنید ، مردم در آن موقع می گویند : این شخص یک گناه هم نداشت ، از آن به بعد خدا دستور می دهد او را به بهشت ببرند ، امام باقر فرمود : تاویل آیه همین است ، آیه در باره ی گناهکاران شیعیان ما می باشد . مترجم .

دو طرف افراط و تفریط ، مانند شجاعت که حد متعادل ترس و بی باکی است و مانند عقل که حد متعادل نبوغ و کودنی است و مانند کرم و سخاوت و سماحت بین بخل و لئامت و خست و دنائت و اسراف و تبذیر و حماقت و امثال این ها ، هم چنین معرفت زهد و ورع و تقوی و دوری از دنیای مغرور کننده و گوشه نشینی و مانند این ها و همین طور راست بودن با خدای تعالی در همه جا ، و بیدار شدن و یاد خدا در همه حال با گفتار و کردار و غفلت نکردن ، به همین طرز کارهای بدنی که در کتاب های شرعی و کتاب های دعاء ذکر شده است و غیر این ها ، در هر حرکت و سکون و خواب و بیداری و غفلت ظاهری و باطنی ، در چیزهایی که خشنودی خدا در آن هاست ، در همه ی این ها ریز باشند یا درشت ، جزئی باشند یا کلی اهل بیت علیهم السلام راهنما و دلیل هستند ، بلکه هر چیزی که بر آن راهنمایی نکنند رضا و خشنودی خدا در آن نیست ، زیرا رضای خدای تعالی در حق و ترتیب اشیاء و به کاررفتن آن ها بر پایه ی اسباب و اندازه و مقتضیات آن ها می باشد و هیچ چیزی از این ها نمی شود مگر به وسیله ی ایشان چون گفتیم که ایشان علت فاعلی اند برای این که محل های مشیت اند و علت مادی اند زیرا مواد تمامی اشیاء در تمامی وجود ، از پرتو انوارشان می باشد ، و علت صوری هستند برای این که صورت های همه ی اشیاء در هر عینی از شعاع شبح ایشان می باشد که از آن به نور رحمت و هیکل توحید تعبیر می شود ، و از عکس این هم صورت های دشمنان به وجود آمده اند که از آن ها به هیکل های غضب و خشم تعبیر می کنند ، و علت غایی اند برای این که ایشان برای خدا آفریده شده اند و دیگر خلائق برای آنان خلق شده اند به طوری که

در گذشته مکررا یادآوری کردیم ، چنان که شاعر در شعرش گفته است :

اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسک ما کررته يتضوع

اگر اشیاء به اقتضای اسباب و طبق ترتیب طبیعی و نظم ذاتی به صورتی شایسته جاری شوند ، حق خواهند بود و خدای تعالی حق می گوید و به سوی حق دعوت می کند و حق را دوست می دارد و به آن خشنود است ، و اگر اشیاء از اقتضای اسباب سر باز زنند و به غیر ترتیب طبیعی جریان یابند کفران نعمت خدا را کرده و خدای تعالی از کفر بندگانش راضی نیست ، آن چه گفته شد وقتی درست است که دلیل را به راهنما و مرشد تفسیر کنیم ، اما اگر دلیل را به مُسْتَدَلِّ بِهِ تفسیر کنیم ، در این صورت اهل بیت علیهم السلام حجت اند که عقل ها با آن ها برای هر حقی استدلال می کنند ، با آن ها به خدا و به خود آن ها و به دوستان آن ها و به فروع آن ها از قبیل اعتقادات ، احوال ، اعمال و اقوال استدلال می کنند آن نوع که خدای تعالی آن ها را دوست می دارد و می خواهد و به آن ها خشنود است. پس صاحبان عقل با آن حضرات علیهم السلام بر هر خیر مرغوب و بر هر شر بیمناک استدلال می کنند و شیخ مورد اعتماد جعفر بن محمد بن جعفر بن قولویه در کتاب کامل الزیاره از عبد الله بن حماد بصری از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت در حدیثی طولانی در وصف امام فرمود : (و هو الدلیل علی ما تشاجرت فیہ الامة و الاخذ بحقوق الناس ، امام دلیل است بر آن چه امت در باره ی آن مشاجره کنند ، و گیرنده (و رساننده ی) حقوق مردم می باشد ، و قائم به فرمان خدا ، و برقرار کننده ی انصاف در بین

مردم است ، اگر در بین مردم کسی نباشد که امر خدا را اجرا کند در حالی که فرموده است : (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ) یعنی به زودی نشانه های قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به ایشان نشان می دهیم تا برایشان واضح شود که او حق می باشد. خدای تعالی غیر از ما کدام آیه را در آفاق نشان داده است ؟ و در حالی که فرموده است : (وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا) یعنی آیه ای را به ایشان نشان نمی دهیم مگر این که از آیه ی دیگر بزرگ تر می باشد. کدام آیه از ما بزرگتر می باشد ؟...^۳

فرموده ی خدای تعالی : (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ الْحَقَّ) در باطن دلالت می کند به همان معنی که در حدیث شریف گذشت و این که ایشان علیهم السلام آیات بزرگ الهی هستند چنان که علی علیه السلام فرموده است : (لیس لله آیه اکبر منی و لا نبأ اعظم منی) برای خدای تعالی آیه ای بزرگتر و خبری مهم تر از من وجود ندارد

در هر جای قرآن که آیات الله آمده با دلائل قطعی دلالت دارد به خدای تعالی و بر ایشان و بر شیعیانشان و بر هر چیزی که حق بوده باشد . به طور مثال آیا احتمال می دهی در آن چه به تو امر کرده اند به نحوی رضای خدا در آن نباشد ؟ به طوری که می شود در آن چه از غیر ایشان صادر شده احتمال داد ، مگر این که یقین کنیم که آن چه آن ها گفته اند از اهل بیت صادر شده است . مانند اخبار دیگر معصومین ، بلکه عاقل

۱ - فصلت ۵۳ .

۲ - زخرف ۴۸ .

۳ - کامل الزیارات ۳۲۸ و تاویل الآیات ۸۴۳ و بحار الانوار ۳۷۵/۲۵ .

عارف چیزی را که از اهل بیت علیهم السلام صادر شده است در حقیقت چنین می بیند که از خدای تعالی صادر شده است ، چنان که حرکت پای عاقل را صادر از عضو نمی داند بلکه آن را صادر از عقل او می داند ، و اگر حرکتی از دست صادر شود محرک آن عقل است به واسطه ی آلات ، این اشاره را از قول خدای تعالی : (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)^۱ تو نینداختی وقتی انداختی ولی خدای تعالی انداخت ، دریاب ، بلکه هر کس به چشم بصیرت به ایشان نگاه کند می داند که (ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و این که ایشان حجت های خدا و خزانه های راز و حکمت او هستند و اولیای امر و نهی او بر تمامی خلایق اند ، و در می یابد که دین در نزد خدای تعالی اسلام است ، حاصل که هر چه از اعتقادات بر حق و احکام شرعی و آداب الهی را بشنوی که از طریق ایشان به این ملت یکتاپرست رسیده است و همه ی آن چه که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله ، از احوال دنیا و آخرت آورده و به تمامی چیزهایی که دعوت کرده و به صلاح هر دو جهان می باشد وقتی نگاه کردی و ایشان را به نحو شناختی که ایشان به تو شناسانده اند به حق بودن همه ی این ها شهادت می دهی و گواهی می دهی که همه ی آن ها تدبیر حکیم و علیم و خبیر و بصیر و لطیف و عطوف و رحیم بر بندگان می باشد ، که با در نظر گرفتن همه ی مصلحت ها نسبت به همگان ، به آن ها احسان کرده است اگر آن چه را که گفتیم و اسراری را که باز نمودیم ندیدی در آن صورت از خدای تعالی بخواه که وجدانت را اصلاح کند و حق را آن چنان که هست برایت شناساند ، و وقتی این را دریافتی ، درک کرده ای که خدای تعالی چیزی

را نیافریده و آن را دلیل قرار نداده که از جهت دلالت ، بیان ، راه و برهان ، از پیشوایان واضح تر ، و از دلالت آنان صریح تر و از گفتار آن ها استوارتر و از حال ایشان صحیح تر بوده باشد .

پس ایشان اند آیاتی که با آن ها بر هر مطلوبی استدلال می توان کرد خدای تعالی فرمود: (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ^۱) و اوست که چراغ ستارگان برای رهیابی شما در تاریکی های بیابان و دریا قرار داده است. و فرمود: (وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) و با نشانه ها و با ستارگین هدایت می یابند و فرمود: (وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ^۲) و این مردم بی خرد چه بسیار در آسمان ها و زمین بر آیات و نشانه های قدرت خدای تعالی می گذرند و از آن روی می گردانند. پس ایشان دلیل هستند و دلیل به عهده ی ایشان است و از ایشان و به توسط ایشان و برای ایشان است و در این جا بیشتر از این مجال سخن نیست و سلام بر آنان که صاحب فهم اند .

۱ - نحل ۱۶ .

۲ - یوسف ۱۰۵ .

امام هادی علیه السلام فرمود :

والمستقرین فی امر الله

شارح پس از آن که اثبات کرده در نسخه ی اصل مستوفزین است (و نه مستقرین) گفته است که : به طور اطلاق در انجام اوامر واجب و مستحب الهی یا در امر امامت شتاب می کنند ، و در بعضی نسخه ها مستقرین است و ظاهر همین می باشد .

می گویم : مستوفز یعنی مستعجل به معنی شتاب کننده است و معنی این می شود که اهل بیت علیهم السلام در قیام به اوامر الهی خواه واجب و خواه مستحب شتاب می کنند ، و بر اساس نسخه ی اصل مشهور مستقرین است یعنی در امر خدای تعالی ثابت و استوارند ، در خدمت و قیام به امر الله و در بندگی او ثابت اند به طوری که وقتی فرمان می دهد کاری را انجام دهند ایشان را در همان جا می بیند و وقتی فرمان می دهد از کاری دوری گزینند ایشان را در آن کار نمی بیند ، پس ایشان حق بندگی را به جا می آورند یا در کاری که یا در چیزی که به آن مامور می شوند و در آن چه می خواهد انجام بدهند از تدبیر صنع و از رساندن فیض به اهل استحقاق در امر آفریدن ، روزی رساندن ، در زنده کردن و در میراندن ، چیزهایی که نظام عالم با آن هاست ، بدان سان که اشاره کرده و فرموده است

:(وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ وَ مَنْ يَقْلُ مِنْهُمْ أَنِّي إِلَهُ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ)^(۱) هر چه کنند به فرمان او می کنند هر چه آنان از ازل تا ابد کرده و می کنند خدای تعالی همه ی آن ها را می داند و هرگز از احدی جز آن کسی که خدای تعالی از او راضی است شفاعت نکنند و همواره از قهر خدای تعالی هراسانند و هر کس از آن ها بگوید من خدای عالم هستم نه خدای برحق، ما او را به آتش دوزخ کیفر خواهیم داد که ستمگران و ظالم ها را چنین مجازات می کنیم. یعنی در تکلیفی که خاص خودشان می باشد به امر او عمل می کنند، و در آن جا که به ظهور خدای تعالی برای دیگر موجودات و تعریف او به وسیله ی ایشان مربوط باشد و در دیگر رعایایشان طبق امر او عمل می کنند، در فراخواندن آن ها به سوی خدای تعالی و به سوی طاعتی که از آن ها می خواهد و نهی کردن آن ها از کارهایی که معصیت به خدا به شمار می آیند به همان نحوی که برایشان تعریف و ظاهر کرده است عمل می کنند، (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ، از ایشان می داند آن چه را که در گذشته داشتند) زمانی که فرمود: رو به ما بیا، رو به سوی او کرد از تخلیص ها و خلوص ها (وَ مَا خَلْفَهُمْ، و از ایشان می داند آن چه را که در پشت سر داشتند) زمانی که فرمود: برگرد، به سوی او برگشت با تنزلات و با تذلات، تا تخصیصات و تعینات هر صاحب حقی را به آن ها برساند که ذاتشان اقتضاء می کند، (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ، و شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا از دین او راضی باشد) یعنی شفاعت می کنند به کسی که

خدا به شفاعت او اذن داده است چنان که گفته است : (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ^۱ شفاعت در پیشگاه او نفع نمی دهد مگر برای کسی که خدای تعالی اجازه داده باشد) که او شفاعت کند ، و به ایشان اجازه داده شده است که برای هر کسی که بخواهند شفاعت کنند و (البته) از کسانی است که خدای تعالی از دین او راضی است ، یعنی به ایشان و به ولایتشان ایمان دارد یعنی نمی پیوندند به کسی که با ایشان پیوندی ندارد ، از کسی شفاعت می کنند که خدای تعالی با امر وجودی و با امر قولی خودش ، او را از فاضل نورشان خلق کرده است (وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ^۲ و ایشان علیهم السلام از خوف او بیمناکند) زیرا بدون امر وجودی او قوامی ندارند چنان که خدای تعالی گفته است : (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ^۳ ، و از نشانه های قدرت اوست این که آسمان و زمین به امر او قائم می باشد) فرمانروایی ایشان قائم نیست مگر با امر قولی ذات باری تعالی که با امر وجودی او همراه می باشد و همه در دست او هستند و از دست او خارج نرفته اند ، به همین جهت همیشه بیم دارند، می ترسند (وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهُ مِنْ دُونِهِ^۴) ، و هر کدام از ایشان بگویند خدا، من هستم) من بگویند یعنی بگویند : برای ذات من امکان دارد که بدون امر وجودی او قائم باشم یا فرمانروایی من بدون امر قولی او ممکن است (فَذَلِكُمْ نَجْزِيَهُمْ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ^۵، او را با بردن به دوزخ مجازات می کنیم و ستمگران را چنین مجازات خواهیم

۱ سبأ ۲۳ .

۲ - انبیا

۳ - روم ۲۵ .

۴ - انبیاء ۲۷ تا ۲۹ .

۵ - انبیاء ۲۹ .

کرد). و چون فعل خدای تعالی در اشیاء بر اساسی است که خود اقتضای می کند، و مقتضای فعل این است که اهل بیت تنها برای خدا باشند و به کار گیری ایشان برای غیر خدا با اقتضای ذاتشان مغایرت دارد و بر خلاف حکمت هم هست خدا ایشان را برای خود خلق کرد و ایشان را برای خودش برگزید و ایشان را در امر خود محصور کرد و فرمود: (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ، ایشان به فرمان او عمل می کنند) یعنی جز به امر او عمل نمی کنید، خدای تعالی با تقدیم (امر بر یعملون) در (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) به فوایدی اشاره کرد:

فائده ی اول، عملشان را به امر خود منحصر کرد.

فائده ی دوم، باء، در آیه باء سببیت است.

فائده ی سوم، تقدیم امر بر یعملون برای مراعات نظم است، عمل کردنشان موقوف به امر اوست، برای این که امر علت عمل است.

فائده ی چهارم، امر، ماده ی وجودی تشریحی نوعی است، و عمل، صورت شخصی آن است. ماده ی نوعیه بر صورت شخصی مقدم است، اما این که (گفته اند:) ماده با صورت برپاست منظور از آن ماده ی شخصی است و نه ماده ی نوعی، ماده ی نوعی بر صورت شخصی مقدم است، اما علت این که ما گفتیم: امر، ماده ی نوعی است این است که محقق نمی شود که ماده ی طاعت است یا ماده ی معصیت مگر با عمل، پس عمل است که آن را مشخص می کند.

فائده ی پنجم: باید بدانیم که در قول حضرت امام هادی علیه السلام (المستقرین فی امر الله) جایز است این معنی

وجود داشته باشد که در امر خدای تعالی ثابت اند و از امر او به امر غیر منتقل نمی شوند و از عمل به امر خدا جدا نمی شوند، چنان که خدای تعالی فرموده است: (يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ) شب و روز تسبیح خدا را می گویند و سستی نمی کنند. و این که خدای تعالی ایشان را در امر الله خلق کرد چنان که فرموده است: (جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ) برای شما از جنس خودتان همسرانی را قرار داد و نیز چهارپایان را نر و ماده آفرید تا با این تدبیر ازدواج، شما را خلق بی شمار کند. این معانی را ما پیشتر از این هم ذکر کردیم و در این جا آن را با بیان دیگری تکرار کردیم.

۱ - انبیاء ۲۰ .

۲ - شوری ۱۱ .

امام هادی علیه السلام فرمود : و التامین فی محبة الله

مرحوم شارح گفته است : تامین فی محبت الله در مراتب سه گانه اش ، محبت ذات برای ذات او، محبت صفات حسنه ی او ، محبت افعال کامل او . و هرکس شیرینی محبت را بچشد از همه ی روایاتشان به خصوص اخباری که در باره ی محبت و اسباب آن مانند رضا و زهد و تسلیم و غیر آن ها وارد شده بوی محبت را با تمامی مراتبش در ایشان احساس می کند و می بیند که در محبت او به کمال رسیده اند و منظور از محبت عشق است و انکار کردن عشق نسبت به خدای تعالی به این لحاظ است که معنی آن را نفهمیده و قابلیت آن را نداشته اند .

می گویم : تامین جمع تام است که در لغت به معنی کامل است با این تفاوت که تام چیزی را می گویند که نه زاید است و نه ناقص ، و کامل آن را می گویند که ناقص نباشد ، و گاه هم تام در چیزی به کار می رود که ناقص نباشد ، و کامل در زاید بر تمام.

تام در اعداد، عددی را می گویند که کسرهای آن مساوی

باشند مانند عدد ۶، و کامل عددی را می گویند که مشتمل باشد بر اولین فرد که ۳ است و اولین زوج که ۴ می باشد بر آن مبنا که ۲ را مفرد می گویند و نه زوج، برای این که اول اعداد است و اول اعداد نمی تواند زوج باشد. یا کامل نامیده می شود با توجه به این که شیئی، کامل نمی شود مگر با طبایع چهارگانه و کیان سه گانه یعنی حرارت و رطوبت و برودت و یبوست، و نفس و روح و جسد.

تام در حرف ها به حرفی اطلاق می شود که بینات آن با زبر آن برابر باشد^۱ و این فقط یک حرف است و نه غیر آن، و آن سین است و برای همین هم اسم شده برای محمد صلی الله علیه و آله، و آل یاسین و در بین حروف ابجد پانزدهمین حرف است، و آن چه به خاطر می رسد تمام به مقام امام و کمال به مقام پیامبر برانزده تر است با این توضیح که صفات معصومین چهارده گانه نزدیک است به جهت اتحاد اصل متحد باشند برای این که نورشان واحد و یکی است و برای این که اولشان محمد و اوسطشان محمد و آخرشان محمد و همه شان محمد اند علیهم السلام.

اگر در (تامین فی محبة الله) تام تفسیر شود به آن چه که نه زاید است و نه ناقص، جایز است محبت به حقیقت محمدیه اختصاص یابد، و اگر به معنایی تفسیر شود که مراد از آن کامل است و آن چیزی است که زاید بر تمام باشد در این صورت جایز است محبت به فلک ولایت اختصاص یابد. و به هر دو تفسیر تخصیص جایز است چنان که تعمیم جایز است. ایشان در ذاتشان، در صفاتشان و در افعالشان و در آثار

۱ - س در حساب جمل مساوی ۶۰ است وین هم با آن برابر می باشد ی = ۱۰ و ن = ۵۰. مترجم

افعالشان تام اند یعنی ایشان به نحوی هستند که شایسته است به آن نحو باشند، یعنی ایشان در علت ایجاد که عالم محبت و تعیین اول است تام اند، خدای تعالی فرموده است: (كُنْتَ كُنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبِبْتَ انْ اعْرِفْ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِاعْرِفْ^۱). پس محبت علت خلق است و ایشان علیهم السلام محل های این محبت هستند و ایشان در محبت تام اند، یعنی در ایشان نیست چیزی که در محبت نیست و نه چیزی در محبت است که در ایشان نیست بلکه آن ها همان محبت اند و به این جهت در باره ی (كَمْثَلِ حَبَّةٍ اُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ)^۲ وارد شده که حبه حضرت زهراء سلام الله علیهاست و سنبل های هفتگانه حسین است و نه فرزند از فرزندان حسین علیه السلام^۳. صد دانه عبارت است از آن چه در عالم رجعت در صلب هر یک از ایشان از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود، و در تفسیر قول خدای تعالی (إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى)^۴ وارد شده که حب محب ایشان به خصوص فاطمه (ع) می باشد روایات زیادی از طریق فریقین رسیده که به آن حضرت فاطمه

۱ - بحار الانوار ۱۹۹/۸۴.

۲ - بقره ۲۶۱.

۳ - در تفسیر عیاشی ۱/۱۴۷ ح ۴۸۰ - مفضل بن محمد جعفی گفته از امام صادق علیه السلام معنی « كَمْثَلِ حَبَّةٍ اُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ » پرسیدم فرمود: حبه فاطمه ص است و هفت سنبل هفت نفر از فرزندان او هستند که هفتمین ایشان قائمشان است. گفتم: امام حسن علیه السلام، جواب فرمود: حسن از جانب خدا امام واجب الاطاعت است و لی از هفت سنبل نیست، اولشان حسین و آخرشان قائم است، گفتم: معنی « فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ » فرمود: برای هر یک از این مردان صد نفر از صلبش در کوفه متولد می شود و لیس ذاک إِلَّا هُوَ لَاءَ اَلْسَبْعَةِ، راجع به این حدیث مرحوم شیخ در ج ۳۸ ص ۲۹۹ چاپ جدید جوامع الکلم در جواب سوال شیخ محمد بن عبد علی بن عبد الجبار قطیفی اظهار داشته ایشان عبارتند از امام حسین، امام علی بن الحسین، امام محمد بن علی، امام جعفر بن محمد، امام موسی بن جعفر، و امام حسن بن علی عسکری و هفتم حضرت امام زمان علیهم السلام. و در ضمن توضیح داده که امام علی بن موسی و امام علی نقی در حکم علی بن الحسین علیهم السلام داخل هستند. و توضیح دیگر این که امام زمان در هر حال ظاهر حکم امام محمد باقر علیهم السلام داخل نشده بلکه نامش احمد نیز هست. مترجم

۴ - انعام ۹۵.

علیہا السلام گفته شده به این لحاظ که خدای تعالی محب او و محب محب او و محب محب محب او را از آتش بازداشته است ، و از چیزهایی که بعضی ها بنا بر کمال شعوری و کمال ظهوری حضرت سیده ی نساء علیها و علی اییها و علی بعلها و بنیها افضل الصلاة و ازکی السلام گفته اند: کمال ظهوری برای عدد ۹ که طاء می باشد عدد ۴۵ است و این عدد جمع اعداد ۱ تا ۹ می باشد و قاعده ی استخراج آن به این نحو است که ۱ را با ۹ جمع کنی که ۱۰ می شود و ۱۰ را در نصف ۹ یعنی $\frac{4}{5}$ ضرب کنی ، می شود ۴۵ که کمال ظهوری است طاء است (یا این که ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ را با هم جمع بکنی که اعداد از ۱ تا ۹ هستند برابر می شود با=۴۵) و کمال شعوری مجموع کمال ظهوری اوست و کمال آن چه زیر طاء ظهوری است یعنی ۸ که برابر است با ۳۶ (قاعده ی استخراج این است که ۱ را با ۸ جمع کنی برابر می شود با ۹ و آن را به نصف ۸ یعنی ۴ ضرب بکنی می شود ۳۶) و جمع دو کمال، کمال ظهوری ۴۵ و کمال شعوری ۳۶ می شود ۸۱ ، و هر دو کمال در اسم فاطمه جمع شده اند و این از خواص این اسم شریف است ، با این توضیح که طاء حرف وسط اسم فاطمه است و قبل از آن (فا) قرار دارد که کمال شعوری است و برابر است با ۸۱ و بعد از آن (مه) قرار دارد که کمال ظهوری است و برابر است با ۴۵ و علت این که طاء این جا قرار دارد این است که عدد مربع است عدد عوالم سه گانه ، جبروت و ملکوت و ملک و مربع عدد ۳ عدد ۹ است که می شود طاء ، پس اسم مبارک آن حضرت هر دو کمال را در خود جمع کرده است برای این که حبیب ی حبیب رب العالمین است برای همین هم امام صادق علیه السلام حبه را در آیه به فاطمه تفسیر کرده است و ائمه

از او هستند و او هم از آن ها می باشد پس (تامین) در محبت و محبوبان خدای تعالی هستند و محبوبون در الله و محبوبون برای الله اند، و حقیقت این محبت، علت دیگری غیر از خود ندارد، برای این که جز با نور خدا که فؤاد است ایجاد نمی شود، زمانی که مخلصی پیدا شود غیر او پیدا نمی شود برای این که غیر او حاجب اوست و در این صورت محبت خالص نخواهد بود.

و اما محبتی که از نور خدا نباشد ناگزیر علت دیگری خواهد داشت برای این که محبت به غیر خدا فؤاد را به سوی غیر مبدء متمایل می کند و غیر مبدء غیر ذات است و لازمه ی آن تعدد است، از ذاتی که مبدء است و از غیر آن.

و معنی دیگر تامین فی محبة الله این است که ایشان علیهم السلام در حب الهی سرشته شده اند و خلق هم در حب ایشان سرشته شده اند از همین جهت کسی از خلق نیست که ایشان را دوست نداشته باشد خواه دوست و خواه دشمن و این دو جهت دارد:

وجه اول: چنان که گذشت ایشان علت ایجاد هستند، علت فاعلی اند زیرا که محل مشیت می باشند و علت مادی و علت صوری و علت غائی هستند، اگر کسی (یا چیزی) ایشان را دوست نداشته باشد به جهان هستی وارد نمی شود برای این که هستی محبت ایشان است خدای تعالی هستی را از محبت ایشان خلق کرده است، برای این که ایشان آن محبتی هستند که علت ایجاد و معرفت است در دعاء وارد شده است که: (لا یخالف شیئ منها محبتک^۱) شرط ایجاد اشیاء این است

که در تمامی وجوداتش بر اساس محبت جاری شود و این است تأویل آیه ی : (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) هیچ چیزی نیست مگر این که به حمدش او را تسبیح می گوید. شیئی پاک در پاکی اش و شیئی پلید در پلیدی اش جاری می شود چنان که قدر بر آن ها برابر پذیرش آن ها جاری می شود ، مومن در ایمانش و کافر در کفرش به نحوی اند که قدر جاری شده است ، ما مکرر اشاره کرده ایم که قدر به اقتضای عمل عبد جاری می شود و خدای سبحان در تقدیر خود دوست ندارد قدرش به غیر اقتضای عمل جریان یابد و عمل واجب است جاری نشود مگر به نحوی که قدر بر او جاری شده و برایش آن را دوست داشته است و آن همان است که خدای تعالی از آن ها و برای آن ها دوست می دارد ، با این که خدای سبحان کفر به خود را دوست نمی دارد و برای بنده هم آن را دوست نمی ندارد و دوست نمی دارد که کفر و کافر وجود داشته باشند مگر به آن نحو که مقدر می کند در آن چه برای خودشان اقتضاء می کنند ، زیرا خدای تعالی به طوری که بارها برای تفهیم موضوع گفته ایم دوست نمی دارد خیر یا شر به غیر صورتی که هستند به وجود بیایند پس از محبت خدای تعالی جدا نمی شود و گرنه به وجود نمی آید و صنع بر این اساس جاری شده و این محبت الله است که چیزی با آن مخالفت نمی کند و این ولایت ایشان می باشد که با آن تمام شده و با آن به کمال رسیده اند و ما سوای ایشان هم پیا این کامل شده اند و این است قول خدای تعالی : (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دینا^۱) یعنی امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و برای شما به دین اسلام راضی شدم. این اتمام نعمت و اکمال دین فرع تمامیت ایشان در محبت است که اعظم نعمت هاست و فرع تکامل ایشان در دین است که بالاترین تفضل (الهی) است و امام علیه السلام قول خدای تعالی (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ^۲) را با قول خودش (لا یخالف شیئی منها محبتک^۳) تفسیر و بیان کرده که اشیاء ملازم محبت الهی اند (بَلْ أُنْتَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ^۴) برای این که ایشان هر حالی را خواستند آن را به ایشان داد به نحوی که هستند، پس با او مخالفتی ندارند و این اصل محبت خدای تعالی است، و اگر خدای تعالی زمانی که ایشان را از کفر نهی کرد و آن را دوست نمی داشت و کفر را برایشان راضی نمی شد راضی نمی شد که بر پایه ی اختیارشان جاری شوند و ایشان را بر طاعت خود مجبور می کرد در عین اطاعت کردن از او گناهکار می شدند و اگر در آن موقع راضی می شد که بر پایه ی اختیارشان جاری شوند در عین کافر بودنشان مومن می شدند و با زشتکاریشان نیکوکار می شدند، و اگر خدای سبحان در آن موقع راضی می شد که با اختیارشان جاری شوند و قدر به حکم اعمال مقدر به قدر او جاری شود و ایشان را با کفرشان کافر کند و با دور بودنشان بخواهند مقرب بشوند و پیا کفرشان مومن بشوند در این صورت (لُفْسِدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ) یعنی آسمان ها و زمین و هر چه در آن هاست فاسد می شد. یعنی مقبولات فاسد می شدند چون به نحوی قبول نکرده

۱ - مائده ۳.

۲ - اسراء ۴۴.

۳ - به ۳۳۴ مراجعه شود

۴ - مومنون ۷۱.

که قبول کرده است و قبول کرده طوری که قبول نکرده است ، و قابلات باطل می شدند چون قبول نکرده زمانی که قبول کرده و به یک جهت قبول کرده آن چه را که قبول نکرده است و ذوات و اکوانشان به منوالی که در آن ها بودند هلاک می شدند (بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ^۱) یعنی دوست دارند که خدای تعالی از هواهای نفسانی آن ها تبعیت کند در جایی که خلاف حق است ، و حق از آن جا که حق است هیچ موقع باطل نمی شود و غیر از حق نمی شود و گرنه چیزی نخواهد بود و نظام باطل خواهد شد (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ^۲) یعنی او را تقدیس و تنزیه می کنم از تعریفی که ایشان دارند به این صورت که حق در عین این که حق است باطل بشود ، و باطل از آن جا که باطل است حق بشود ، و گفتند : این صفت خدای ماست و خدا خود را به این گونه وصف کرده است ، و خدای سبحان خود را به این نحو تعریف نکرده ، این وصف آن هاست ، آن ها خدا را با وصف خودشان توصیف می کنند یعنی با آن چه به دروغ به خدا می بندند او را وصف می کنند و افتراء می آفرینند ، و آل محمد بیرون نمی روند از چیزی از حق که محبت الله است و به باطلی وارد نمی شوند که خدا هرگز آن را دوست نمی دارد ، خدا را وصف نمی کنند مگر با آن چه خود او ، با آن خود را وصف کرده است ، برای این که در محبت الله تمام اند ، و اما دشمنانشان چون ضد ایشان هستند به خدای تعالی دروغ می بندند و با آن خدای تعالی را تعریف و توصیف می کنند زیرا می گویند این از نزد خداست و به همین جهت خدای تعالی آیه ی : (سُبْحَانَ

۱ - مومنون ۷۱.

۲ - صافات ۱۸۰.

اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ^(۱) را نازل کرد مخلصینی که در محبت الهی تمام اند .

وجه دوم : تامین در محبت الهی چنان که با محبت الهی سرشته شده اند خلق نیز در محبت ایشان عجین شده اند، کسی از خلق نیست مگر این که آن ها را دوست می دارد خواه از دوستانشان باشند و خواه از دشمنانشان ، این که محبان، ایشان را دوست می دارند ظاهر است ، اما دشمنان ، در ایشان صفتی را نمی بینند که آن را نپسندند ، عیبی را نمی یابند که طبیعت آن ها از آن نفرت داشته باشد ، گناهی ناپسند از ایشان سرزده تا منکر آن ها باشند ، چیزی یا حالی از ایشان نمی بینند مگر این که دل هایشان به آن میل می کند ، ایشان ، صفاتشان ، رفتار و کردار و اعمالشان (نشان می دهد که ایشان) عالم، حکیم، فقیه، کریم، متقی، نیکوکار، مقرب، زاهد، عابد، شجاع و مهربان هستند ، عزیزان خدا در برابر کافر، و ذلیلان خدا در برابر مومن اند . نتیجه این که ایشان هر صفت خوبی را با تمامی مراتب تام و کامل آن دارا هستند که نفس و عقل آن ها را دوست می دارند ، این صفات در دیگران یافت نمی شوند ، هیچ کس به حالی از حالات یا عملی از اعمال یا قولی از اقوال یا صفتی از صفات ایشان نگاه نمی کند مگر این که آن را دوست داشتنی می بیند و اقتضاء این وضع در فردی که می خواهد به ایشان شبیه شود حسادت ایجاد می کند ، و دشمنانشان را وادار می کند در برابر هر صفت محبوب و مرغوب و مطلوب ، بدون داشتن علت معقولی غیر از حسادت به فضیلت ها ، با ایشان دشمنی کنند ، و چون خودشان نمی توانند به این مراتب عالی نائل شوند آن ها را به خاطر همان صفات

محبوب دشمن می دارند برای این که با دیدن این همه صفات شایسته و محبوب در آن ها نمی توانند ایشان را دوست داشته باشند ، و به همین لحاظ امام صادق علیه السلام مطلبی را فرمود که معنی آن این است : (به خدا سوگند نمی توانند ما را دوست داشته باشند و اگر می توانستند ما را دوست می داشتند ولی نمی توانند.^۱

و نیز آن ها در محبت الهی تمام اند یعنی به غیر از محبت خدا و در غیر محبت خدا عمل نمی کنند در ذات و کون و عمل و قول و حال و در آن چه در دل دارند و در امرها و در نهی ها و در دعاهایشان در محبت الله اند و هرگز از آن خارج نمی شوند و این کمال اخلاص در عبادت و بندگی است و قول خدای تعالی این است : (وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ^۲) یعنی امر نشده اند مگر به این که خدا را با اخلاص کامل در دین اسلام پرستش کنند و نماز را برپا دارند و به فقراء زکات بدهند و دین درست همین است. و این دین آن ها و ولایت و محبت آن هاست و آن ایمان است و در نزد خدای تعالی اسلام است ، و این همان تمام و کمال در محبت الله تعالی بودن است .

و قول شارح در مراتب سه گانه ، منظور از آن این است که محبت ذات ، به ذات بحت بر نمی گردد برای این که رسیدن به ذات بحت به هیچ وجه ممکن نیست مگر به نحوی که

۱ - در بحار الانوار ج ۲/۱۳۴ از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود : با مردم خصومت نکنید اگر مردم می توانستند ما را دوست داشته باشند حتما ما را دوست می داشتند ، خدای تعالی روز اخذ میثاق از پیامبران از شیعیان ما پیمان گرفت فردی به ایشان اضافه نمی شود و فردی از ایشان کم نمی شود .

او خودش را وصف کرده و مکلف را به آن امر کرده است ، در حقیقت محبت ذات به صفات برمی گردد و این منافاتی ندارد با این که گفته شده است که همه ی محبت ها به نفس برمی گردد.

اما علماء در محبت خدای تعالی اختلاف کرده اند، بعضی گفته است : محبت خاص خدای تعالی است و به نفس بر نمی گردد برای این که نفس بلکه همه ی صفات در این محبت، لحاظ نمی شوند فقط ذات بحت لحاظ می شود زیرا دوستی که خود را از تمامی جلوه ها حتی از تجرید مجرد کرده خود را لحاظ نمی کند تا محبت به او برگردد و ذات را درک نمی کند تا به آن برگردد و آن چه به آن اشاره می شود ظهور خدای تعالی است و محبت برای صفت است، برای این که این صفت با وجود چیزی ظاهر نمی شود و اگر چه هرگاه داعی و عارف به ذات توجه کند از وجدان خود غایب و در ذات فانی می شود. چنان که ما به خلوص محبت به صفات و افعال حکم می کنیم پس به نفس بر نمی گردد زیرا که در نظر نیست. برای این که محبت وقتی از مشاهده ی این صفات و افعال به دست آید برای ملاحظه ی نفس نیست تا به آن برگردد، زیرا با ملاحظه، جمال این صفات و افعال به خودی خود ظاهر نمی شوند بلکه در ارتباط با ملاحظه کننده ظاهر می شوند . بفهم .

و قول شارح (مراد از محبت عشق است و انکار آن نسبت به خدای تعالی به لحاظ عدم قابلیت است و به این لحاظ که معنی آن را نفهمیده اند) در این عبارت چیزی صوفیانه وجود دارد ، و کلام در آن این است که حب میل نفس است به محبوب، و اگر به حد افراط برسد عشق نامیده می شود .

جالینوس گفته است : عشق فعل نفس است و محل آن در دماغ و دل و کبد می باشد ، و در دماغ سه محل وجود دارد : تخیل در قسمت قدامی ، فکر در بخش میانی و ذاکره در پایانی آن قرار دارد ، کسی عاشق نمی شود مگر این که از معشوقش جدا شود ، از خیال و فکر و ذاکره ی او بیرون نمی رود با توجه به مشغول بودن قلب و کبد از خوردن و نوشیدن خودداری می کند و با مشغول بودن دماغ به تخیل و فکر و ذکر معشوق ، از خواب باز می ماند ، تمامی محل های دماغ با عشق معشوق اشغال می شود ، اگر چنین نباشد عاشق نیست ، اگر عاشق رها شود این محل ها خالی می شوند و حال اعتدال برمی گردد ...

می گویم : معنی عشق و حب را که فهمیدی، بنا بر گفته ی غزالی معنی حب میل نفس است و عشق میل افراطی است. توجیه کلام شارح امکان دارد ، به این صورت که عشق پس از محو شدن میل است و افراط میل را در ذات محبوب با محو محبت فانی می کند، حضرت امام صادق فرموده است : (المحبة حجاب بین المحب و المحبوب) گاه عشق گفته می شود و گاه حب ، ولی دو چیز وجود دارد :

اول : عشق از طریق ما شیعیان، در باره ی حق تعالی به کار نرفته است ، بلکه از طریق اهل تصوف وارد شده است و در نزد ما باطل است و نسبت دادن آن به خدای تعالی جایز نیست . و هر چه در این باره در کتاب بعضی از علمای شیعه یافت شود از طریق اهل خلاف است و آن کس از ما ، آن ها را روایت می کند که به آن ها تمایل دارد تا از راه خدا گمراه سازد و خدای

تعالی فرموده است : (فَذَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ^۱، ایشان را رها کن با آن چه افتراء می بندند) .

دوم : هر معنی ، معنی دیگری هم دارد که به کاربردن آن معنی و اطلاق آن به خدای قدیم ، اگر نصی وجود داشته باشد جایز است . برای این که عقل اطلاق آن را بر خدا جایز می داند ، اگر چنین معنی شنیده شود عقل بدون توجیه و تکلف آن را می پذیرد مانند ید (به معنی دست) که معنی صالحی دارد که قدرت و قوت است و اطلاق آن بر خدا جایز می باشد ، اما آن چه معنی صالحی نداشته باشد که به خدا اطلاق شود مانند رجل (به معنی پا) ، که معنی آن وسیله ای برای راه رفتن یا وسیله ای است که صاحبش را حمل می کند (و از جایی به جایی می برد) و اطلاق هیچ یک از این دو معنی به خدای تعالی جایز نیست ، به همین جهت هم وصف او به این نحو از طریق ما ما وارد نشده است ، و زمانی که چنین معنائی از طریق مخالفان وارد شود نمی پذیریم ، برای این که بدون توجیه و تاویل جایز نیست. چنان که بعضی ها تفسیر کرده و گفته است : منظور از قَدَم ، قَدَمی است که لایق خدای قدیم می باشد ، و متصوفه گفته اند : (قَدَم خدای تعالی) به ظهور او در عالم اجسام اطلاق می شود و همه ی این توجیه ها باطل است .

چنان که غزالی عشق را طوری تفسیر کرده که با حب مناسب می باشد و گفته است عشق اقوی از حب است و ایرادی ندارد حب قوی باشد ، این معانی برای این است که طریقه ی

خود را تقویت کنید (وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ،^۱ تا کسانی که به آخرت
ایمان نیاورده اند به آن سخنان فریبنده گوش فرا دهند و بدان
خشنود شوند و تا می توانند به گناه و تبهکاری آلوده شوند) و
بیان این موضوع به این صورت است که عشق به همان نحو
تحقق می یابد که جالینوس گفته است، او گفته که عشق
فعل نفس است، و فعل از سبحاتی است که ماموریم آن را
کشف کنیم، و گفته است: عشق تحقق نمی یابد مگر با ذکر
و فکر همیشگی به معشوق که به چه ترتیبی و با چه کیفیتی
به او برسد و همیشه صورت او را در خیال دارد، بدون تخیل به
یاد نمی آورد و در راه ها و چگونگی وصال او فکر نمی کند، و
ناگزیر از داعیه ها و جهات گوناگون می باشد، و هیچ یک از
این ها در باره ی خدای تعالی جایز نیست.

زمخشری آن ها رد کرده به نحوی که در باره ی آن ها حق
می باشد، معنی گفته ی او چنین است: آن ها صورت معشوقه
ای را برای نکاح تصور می کنند حتی گاه از بعضی ها منی
خارج می شود. و محل آن واضح است برای این که صورت
زیبایی را به خیال می آورند و آمدن منی از بعضی از آن ها
مورد انکار (یا ناپسند) نیست و این نیست مگر به همان لحاظ
که زمخشری گفته است. زیرا اگر کسی چیز خوبی را تصور
کند و منظورش نکاح نباشد، اگر چه آن چیز زیباترین چیزی
باشد که در عالم امکان وجود دارد مدی و منی از او خارج نمی
شود، مانند این که گوهری بی مانند را تصور کند یا ستاره
ای نورانی را که یک میلیون بار از خورشید نورانی تر باشد
چنین حالتی برایش پیش نمی آید، و این نیست مگر از

این لحاظ که عشق حالتی نفسانی حیوانی است و منشأ آن شهوت حیوانی است ، پس گفته ی شارح که انکار آن به لحاظ عدم فهم معنی است ، منظورش نفهمیدن معنی عشق است و آن چه که به آن اشاره می کند بر فرض این که مراد آن ها صحیح باشد همان حب است و نه عشق ، برای این که عشق وضع نشده مگر برای احوال نفسانی حیوانی ^۱ . بفهم .

۱ - صاحب فصوص الحکم در فص (حکمة فردية في كلمة محمدية مي گوید: فشهود الحق في النساء اعظم الشهود و اكمله و اعظم الوصلة النكاح و مي گوید: فشهوده اي الرجل للحق اتم و اكمل لانه يشاهد الحق من حيث هو فاعل و منفعل و مي گوید: فلو علمها (يعني علم الناكح روح المسألة) لعلم بمن التذ و من التذ ص ۱۷ فصلنامه ي نور الصادق شماره ۳۱ و ۳۲. در این عبارات انحطاط عارف و عرفان را با هم مي بينيم. اعاذنا الله من الخزي و صلي الله علي محمد و آل محمد.

امام هادی علیه السلام فرمود : والمخلصین فی توحید الله

شارح گفته است : بالاترین مراتب محبت منجر می شود که عارف غیر از خدای تعالی را نبیند ، او در آغاز چیزی را نمی بیند مگر این که خدا را بعد از او می بیند و سپس خدا را با او می بیند و سپس خدا را قبل از او می بیند ، و پس از آن غیر از خدا را نمی بیند و صفاتش را عین ذات او می بیند بلکه تمامی ذوات و صفات و افعال را در ذات و صفات و افعال او متلاشی و فانی می بیند بلکه حتی فنا شدن آن را هم نمی بیند چنان که شاعر گفته است :

ما وحد الواحد من واحد بل کل من وحده جاحد

و کتاب های عارفان از بیان این مراتب پر است ، و حق این است که : بیان آن ممکن نیست و هر کس نچشیده نمی داند .

می گویم : مخلص با کسر لام برای معلوم و مخلص با فتح لام برای مجهول است ، مخلص کسی است که در وحدانیت خدای تعالی شرک نداشته یعنی جز خدای واحد را ندیده است و مخلص کسی است که خدای تعالی او را برای همین مختص

کرده و او را محل وحدانیت خود قرار داده است یعنی یگانگی خدا با راه او شناخته می شود .

قول شارح (او در آغاز چیزی را نمی بیند مگر این که خدا را بعد از او می بیند ...) اگر منظورش آغاز سلوک باشد عبارت خوبی است و اگر منظورش در تمامی حالات توجه عارف باشد نه ، برای این که عارف به آثار نگاه نمی کند تا با آن به موثرات پی ببرد بلکه به موثرات در آثار نگاه می کند چنان که سید الوصیین امام امیر المومنین علیه السلام فرموده است : (ما رأیت شیئا الا رأیت الله قبله^۱) یا (معه) که در یکی از دو روایت وجود دارد و معنی این نیست که اول خدا را می بیند و بعد آن چیز را یا با آن آن چیز را ، و اگر چنین باشد پس از هر ذکر و بیداری غفلتی حاصل خواهد شد ، و معنی همان است که ما یاد کردیم که عارف همان خدایی را می بیند که با اشیاء ظاهر می شود او قبل از اشیاء و با آن هاست ، و این معنی منافاتی با آن چه در دعاء آمده ندارد (یا من هو قبل کل شیئ یا من هو بعد کل شیئ^۲) برای این که (عبارت) اول از مراتب معرفت و (عبارت) دوم از مراتب مجهولیت است .

و این گفته اش : (و صفاتش را عین ذاتش می بیند) اگر منظور همان باشد که در حدیث آمده است : (و کمال توحیده نفی الصفات عنه^۳) . یعنی کمال توحید این است که ذات را بسیط بداند که دارای کثرت نیست چه در نظر و چه در امکان و فرض ، برای این که او اوست ، بی هیچ مغایرتی حتی در فرض ، علم و قدرت و سمع و بصر و حیاتی جز همان ذات ندارد ، زیرا

۱ - مفتاح الفلاح ۳۶۷ .

۲ - البلد الامین ۴۰۳ و بحار الانوار ج ۳۸۶/۹۱ و مصباح کفعمی ۲۴۹ .

۳ - بحار الانوار ج ۱۶۶/۵۴ و نهج البلاغه ج ۷۷/۱ و کافی ۱۴۰/۱ .

این وضع فقط در ممکن صحیح می باشد ، پس او از هر نظر و با هر فرض جز ذات بسیط و ساده نیست (نظر درستی است) .

و اما صفات در عالم امکان اعتبار دارند چنان که مردی به نزدت می آید، او در حقیقت انسان است ، وقتی نوشت با همان نوشتن می دانیم کاتب است و او را با همان صفت توصیف می کنیم ، و اگر قبائی بدوزد با همان کارش می دانیم خیاط است ، و او را به خیاط بودن وصف می کنیم و همین طور ، این اوصاف جزئی از ذات او نیستند ، اگر بررسی کنی خواهی دید که ذات او بسیط است ولی تو می دانی که اگر ذات او ناقص بود این کارها و کمالات از او صادر نمی شد ، بنا بر این، صدور این آثار متعدد و متفاوت دلالت می کنند که ذات او ناقص نیست نه این که ذات او متکثر است ، آیا نمی بینی که می گویی او کاتب است او خیاط است او نجار است پس او را ذاتی بسیط قصد می کنی و به عینه همین ذات است که نوشتن، خیاطی کردن، و نجاری از او سرزده است ، پس تعدد صفات در امکان است و این بعینه همان است که ما از نفی صفات قصد می کنیم که در او تعدد ، وجود ندارد او را عالم توصیف می کنیم چون به معلوم احاطه دارد و به دیگران علم عطا کرده است و او را به قدرت وصف می کنیم برای این که هر چه را بخواهد به وجود می آورد بدون تفاوت در موجودات.

و اگر منظور همان باشد که صوفی ها می گویند یعنی که ذات و صفات افعال و افعال و مفعولات و صفات آن ها همه عین ذات او هستند چون (به زعم ایشان) غیر از او چیز دیگری وجود ندارد (به عقیده ی ایشان) اگر از مخلوقات حدود و مشخصاتشان را برداری (آن چه می ماند) عین ذات اوست . (این عقاید صحیح

نمی باشد) سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا، مثال هایی که می زنند عباراتی که می نویسند و اشعاری که می سرایند و می خوانند همه از این نوع است، شاعرشان گفته است:

انا ذلك القدوس في قدس العماء محجب

انا قطب دائرة الرحا و انا العلى المستوعب

انا ذلك الفرد الذى فيه الكمال الاعجب

تا این که گفته است:

الله ربى خالق و بريق خلقى خلب. و بعد گفته است:

انا غافر و المذنب، آمرزنده منم و گناهکار هم من هستم .
شاعر دیگر گفته است:

و ما الناس فى التمثال الا كثلجة و انت لها الماء الذى هو نابع
و لكن يذوب الثلج يرفع حكمه و يوضع حكم الماء و الامر واقع

(همه ی موجوداتی را که در عالم، وجود دارند مانند یخ می دانند و خدای کریم را که همه ی آن ها را به وجود آورده است نعوذ بالله به آب تشبیه می کنند و می گویند یخ که آب شد دیگر آب است و بس، و از قبل هم آب بود منتهی یخ زده بود، بنا بر این هر چه در جهان وجود دارد همان خداست و چیز دیگری وجود ندارد) و نظیر آن را ابن اعرابی در فصوص خود گفته است:

فلولاه و لولانا لما كان الذی كانا

فانا اعبد حقاً و ان الله مولانا

و انا عینه فاعلم اذا ما قيل انسانا

فلا تحجب بانسان فقد اعطاک برهانا

فکن حقاً و کن خلقاً تکن بالله رحمانا

و غذ خلقه منه تکن روحاً و ریحاناً

فاعطیناه ما یدو به فینا و اعطانا

فصار الامر مقسوماً بایاه و ایانا

(او در بیت دوم تصریح کرده که ما انسان‌ها عین او هستیم! و در بیت سوم خود را ترکیبی از حق و خلق می‌دانند! و آن را رحمان می‌نامند! و در مصراع دوم بیت چهارم امر را بین حق و خلق تقسیم می‌کند! این افراد، به وحدت وجود قائلند و آن باطل است و کفر به خدا .

و اما گفته‌ی شارح قابل توجیه است گرچه گفته‌اش کتاب‌های عارفان از بیان این مراتب پر می‌باشد وجه دوم را تداعی می‌کند، چون خدا پیامرز به ایشان تمایلی دارد و این شأن علمائی است که به غرور اهل الحاد مغرور شوند و استناد او به قول شاعر: ما وحد الواحد من واحد بل کل من وحده جاحد. با این بیت اشاره می‌کند که هر کس خدای تعالی را در حالی به یگانگی یاد کند خود را یا توحید خدا را در آن می‌یابد و این کثرت است و اثبات آن در وحدت و وحدت انگاشتن

آن ، انکار وحدت است ، برای این که اگر یکی بودن دو چیز را به لحاظ تعدد ثابت کنی با این گمان که به این لحاظ یکی هستند وحدت حقیقی را انکار کرده ای زیرا به همین اعتبار و از همین لحاظ کثرت است بر خلاف وحدت نه به اعتبار و نه به لحاظ و نه به کیف و نه به کم ، پس اگر وحدت را با کثرت شناختی وحدت را انکار کردی .

مرحوم گفته که : (حق این است که بیان آن ممکن نیست و هر کس نچشد نمی داند) .

می گویم : حق این است که بیان آن ممکن است و کسی که نچشیده نمی داند و چگونه چنین نباشد در صورتی که علی علیه السلام آن را شش بار برای کمیل بیان کرده است و من این را در شرح حدیث شریف باز کرده ام و علی علیه السلام در حدیث : (من عرف نفسه فقد عرف ربه^۱) به بیان آن تصریح کرده است .

بیان آن به این صورت است که نفس را در ملاحظه و وجدان ، از تمامی عوارض و نسبت هایش مجرد کنی حتی از تجرید ، در این موقع مراد را می فهمی و با نور الهی بر تو واضح می شود که آن پس از تجرید و محو همه ی موهومات از اشاره و قید ، فؤاد می باشد و آن سر سینی است که در قول خدای تعالی : (سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ^۲) وجود دارد در این آیه خدای تعالی به بندگان عارف خود وعده داده است که آیات خود را در انفس و آفاق به ایشان نشان خواهد داد ، و این همان

۱ - متشابه القرآن ۴۴/۱ و مصباح الشریعه ۱۳ و بار الانوار ۹۹/۸۵ .

۲ - فصلت ۵۳ .

نقش فہوانی تعریفی است کہ خدای تعالیٰ خودش را بر بندہ وصف و تعریف و تعرف کردہ است، و این حقیقت بندہ از خدای خود است و آن نور خداست کہ انسان با ہوش بہ وسیلہ ی آن می بیند و آن فؤاد است و آن صحو است و آن احدیت است و آن معلوم است و آن جلال است و آن اولین فیض خاصی است کہ (یک شخص یا یک چیز) از مشیت دریافت کردہ است و آن وجود راجح است، و آن چہ کہ بہ این ہا شباہت دارد، چون ہمہ ی این ہا بہ یک معنی می باشند ہر کدام از آن عبارت ہا بر مطلوبت دلالت می کند، پس چگونہ بیانش ممکن نیست؟ در حالی کہ خدای تعالیٰ فرمودہ است: (سُنُّرِہُمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِہِم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَہُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ) را می دانی.

و بیانش بہ صورت مختصر و بہ نحو اشارہ این است کہ: در عالم وجدان از حقیقتت کہ ذات و عین تست حیث و کم و کیف و لم و متی و این و فی و من و علی و مع و لو^۱ و مانند این ہا را محو می کنی، چون ہمہ ی این ہا خارج از ذات تو ہستند، مثلاً در چیزی بودن یا بر چیزی بودن، داخل در چیزی بودن، خارج از چیزی بودن، با چیزی با ہم بودن یا مانند چیزی بودن، یا چیزی مانند تو بودن از چیزی جدا بودن یا بہ چیزی پیوستن، یا محدود و محصور بودن یا موضوع چیزی بودن، نزدیک شیئی بودن یا از چیزی دور بودن ظاہر بودن و باطن بودن، معلوم بودن و مجهول بودن، متحرک یا ساکن بودن ناطق یا صامت بودن متغیر یا ثابت بودن و مانند این صفات کہ صفت موجودات می باشند، ذات و حقیقت تو

۱ - کجا قرار داری، چگونہ ای، چہ می ارزی، در چہ عصری، کجا می روی، در چہ حالی، از چہ ای، بر روی چہ ای، با چہ ای و و با کہ ای؟ و مانند این ہا. البتہ شرح و توضیح کافی این ہا در متن آمدہ است. و بہ تعبیر دیگر این ہا جلوه های زندگی یک شیئی یا فردند. مترجم.

نیستند ، حتی حضورت، غیبتت، سخن گفتنت ، در این صورت یک چیز بسیطی هستی و با همه ی ما سوای خود مغایرت داری بعد از محو این صفات و امثال آن ها چیزی نیست که شبیه تو بوده باشد، اگر خود را به این نحو بشناسی آن چه در نزد تو می ماند ظهور الهی بر تست ، اگر به ظهور خدای تعالی نگاه کنی بدون آن که برایت باشد و با تو باشد صفت خدا را شناخته ای ، صفت خدا را که شناختی خدای تعالی را شناخته ای، برای این که شیئی با ذاتش شناخته نمی شود بلکه با صفتش شناخته می شود با این مختصر، بیان مسأله بر تو آشکار می شود .

فرمایش امام هادی علیه السلام : (و المخلصین فی توحید الله) چند معنی را در بر دارد :

اول : در توحید الهی مخلص اند یعنی در وجدانشان و در معرفتشان جز خدای تعالی را نمی یابند ، چون ذات که ظاهر شود با ظهور او صفات و آثار محو می شوند ، و صفات و آثار جلوه های ظهور هستند ، و این ظهور جلوه های ظهور را محو می کند اگر جلوه ها پیدا شوند ذات ظاهر نمی شود ، برای این که ذات با محو شدن حجاب ها ظاهر می شود و حجاب ها همان جلوه ها هستند و تاویل مطّلب در قول خدای تعالی است : (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَاةً) یعنی زمانی که به کوه جلوه کرد آن را متلاشی ساخت، برای این که با ظهور نور تاریکی ها محو می شوند .

و امیر المومنین علی علیه السلام در خطاب به کمیل به این معنی اشاره فرموده و گفته است : (جذب الاحدية لصفة

التوحید) برای این که وجود سبحات با صدور آن هاست هرگاه جذب شوند صدور قطع می شود و (جلوه ها) محو می شوند . اگر مخلصین را به فتح لام بخوانیم معنی این خواهد بود که خدای تعالی برای همین ایشان را خلق کرده است پس محو کننده گان ایشان هستند و به امر او عمل می کنند . و مخلصین با کسر لام نهایت تجرید و تفرید را معنی می دهد که در عالم امکان مقامی بالاتر از آن وجود ندارد و همان است که ایشان تجرید و تفرید کرده اند و اخلاص همین است چنان که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در خطبه اش در حضور مأمون فرمود : (و لا معرفة الا بالاخلاص و لا اخلاص مع التشبه)^۱

دوم : خدا را تعریف کردند با آن چه که لایق عز و جلال اوست ، و هر تعریفی بدانسان نباشد که توصیف کرده اند باطل است و شایسته ی عز و جلالش نیست چنان که فرموده است : (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ)^۲ و صف ایشان لایق قداست او می باشد .

امیر مومنان علی علیه السلام فرموده است : (نحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا)^۳ یعنی با توصیفی که کردیم . پس کتاب و سنت دلالت دارند بر این که معرفت خدای تعالی برای هیچ کس حاصل نمی شود مگر این که با دلالت اهل حق باشد و خدای تعالی بابتی در این رابطه با مصلین، گمراهان قرار نداده است چنان که فرموده است:

۱ - توحید ۳۸ و احتجاج ۴۰۰/۲ و عیون اخبار الرضا ع ۱۵۲/۱ .

۲ - صفات ۱۵۹ و ۱۶۰ .

۳ - تاویل الآیات الظاهره ۱۸۲ و بصائر الدرجات ۴۹۶ و تفسیر عیاشی ۱۹/۲ و بحار الانوار ۳۳۸/۸ .

(و مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا) در صورتی که هادیان را ارکان توحید خود قرار داده است و علت آن این است که خدای تعالی خلق را به طوری آفریده که اثر فعل او هستند ، پس حقایق آفریدگان صفات افعال و آثار فعل او می باشد ، و اثر به صفت موثر شباهت دارد صفتی که وجودش از آن صادر شده است و مزاج هیچ یک از آفریدگان متعادل تر از ایشان نیست ، به همین لحاظ صفت را آن چنان که هست نشان نخواهد داد مگر ایشان ، چون قابلیت ایشان متعادل است برخلاف دیگران که از کجی کلی یا جزئی خالی نیستند ، پس در توحید الهی آن ها مخلص اند .

سوم، توحید چهار مرتبه دارد:

توحید ذات ، توحید صفات ، توحید افعال و توحید عبادت . توحید ذات همان است که خدای تعالی به آن دستور داده و گفته است : (لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ) یعنی به دو خدا معتقد نشوید خدای تعالی یکی بیش نیست. توحیدشان در این مرتبه چنان که گذشت در نهایت تجرید و تفرید بوده و با نفی همه ی صفات و افعال و آثار همراه است .

و در توحید صفات گفته است : (لیس کمثله شیئ^۳) چیزی مانند او نیست. در این آیه دو معنی وجود دارد .

یکی این که صفات او ظاهر شد و همه ی خلق و صفات و احوال و آثارشان را محو نمود بلکه در مادون عز و جلالش غیر از وصف او چیز دیگری نیست . در مصباح شیخ در دعای شب

۱ - کهف/۵۱.

۲ - نحل/۵۱.

۳ - شوری ۱۱.

پنجشنبه می خوانیم : (انت الذی بکلمتک خلقت جمیع خلقک فکل مشیتک اتک بلا لغوب اثبت مشیتک و لم تأن فیها لمثونة و لم تنصب فیها لمشقة و کان عرشک علی الماء و الظلمة علی الهواء و الملائكة یحملون عرشک عرش النور و الکرامة و یسبحون بحمدک و الخلق مطیع لک خاشع من خوفک لا یرى فیہ نور الا نورک و لا یسمع فیہ صوت الا صوتک حقیق بما لا یحق الا لک^(۱)). لا یرى فیہ نور الا نورک ، در همه ی هستی جز نور تو نور دیگری دیده نمی شود (و آوازی جز آواز تو شنیده نمی شود) این همان توحید صفات است .

معنی دیگر این است که هرچه در عالم هستی وجود دارد صفات او می باشد اعم از ذوات و صفات، و جواهر و اعراض ، برای این که همه، آثار او و آثار صفات او هستند ، پس معنی توحید صفات این است که غیر از صفات او و آثار او و آثار صفات او چیز دیگری وجود ندارد، چنان که معصوم در همان دعا گفت : (لا یرى فیہ نور الا نورک) در واقع اشیاء آثار او هستند و صفات، افعال او و افعال، صفات او و صفات صفات، صفات او هستند ، به خورشید که نگاه می کنی غیر از خورشید و انوار آن چیز دیگری نمی بینی ، و این انوار آثار و صفات خورشیداند همین طور در مثال بالا همه آثار خدای تعالی هستند .

توحید افعال همان گونه است که خدای تعالی فرموده است : (أَرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ^(۲)) یعنی برایم نشان بدهید که چه چیزی از زمین را خلق کرده اند؟ یا در مخلوق آسمان ها چه مشارکتی دارند؟ او در فعلش شریکی ندارد و هرچه از افعال موجودات او را می بینی همه افعال او

۱ - مصباح المتهدد ۴۸۰ والبلد الامین ۱۳۳ و مصباح کفعمی ۱۲۶ .

۲ - احقاف ۴ .

به وسیله ی آفریدگان او هستند چنان که علی علیه السلام فرموده است : (و القی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله^۱) مثال خود را در هویت آن ها انداخت و افعال خود را از آن ها آشکار فرمود. و خدای تعالی باز گفته است: (ما رَمِيتَ اِذْ رَمِيتَ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی^۲) و نینداختی وقتی انداختی بلکه خدای تعالی انداخت. و گفته است : (وَ تَحْسَبُهُمْ اٰیْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نَقَلَبُهُمْ ذَاتَ الْیَمِیْنِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ^۳) و گمان می کنی بیدارند در صورتی که در خواب هستند و ما ایشان را به راست و چپ می چرخانیم. و قول امام علیه السلام در دعایی که گذشت : (لا یسمع فیہ صوت الا صوتک) صدایی غیر از صدای تو شنیده نمی شود.

توحید عبادت : خدای تعالی فرموده است : (فَمَنْ كَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلِیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا یُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا^۴) پس هر کس به لقاء خدایش امید دارد عمل شایسته ای انجام دهد و در عبادت کسی را با خدایش شریک نکند. و عبادت، فعل (و انجام) چیزی است که مورد خشنودی (خدای تعالی) است و شرک در عبادت، این است که در انجام آن خدا و غیر خدا منظور باشد، و (متأسفانه باید گفت : شرک در عبادت) در این امت به صورت مخفیانه مانند راه رفتن مورچه در شب تاریک در حال حرکت است. خدای تعالی فرمود : (وَ مَا یُؤْمِنُ اَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ^۵) یعنی اغلب ایشان به خدا ایمان نمی آورند مگر این که شرک می ورزند.

۱ - الصراط المستقیم ۱۶۵/۴۰ و غرر الحکم ۲۳۱ و المناقب ۲/ ۴۹ و بحار الانوار ۱۶۵/۴۰.

۲ - انفال ۱۷.

۳ - کهف ۱۸.

۴ - کهف ۱۱۰.

۵ - یوسف ۱۰۶.

و عبادت دو نوع است خاصه و عامه . عبادت خاصه همان است که شارع مقدس صلوات الله علیه و آله ، آن را وظیفه قرار داده و حدود و شرایط آن را مشخص کرده است مانند نماز و دیگر عبادت های شرعی . شرک در عبادت ، اقسامی دارد شرکی که سبب وقوع آن می شود مانند ریاء ، که خود دو مرتبه دارد شرک و کفر . شرک این است که نماز را برای خدا بخوانی و سبب انجام آن را دیدن زید قرار بدهی . و کفر این است که سبب نماز خواندن دیدن زید باشد و اگر او نبیند نماز را نخوانی . (در عین حال) اگر اعتقاد فرد این باشد که این دو حالت حرام نیستند کافر است و در صورتی که این موضوع با اظهار خود فرد در حال اختیار و آگاهی به گفتار خودش معلوم شود به طوری که احتمال دیگری در بین نباشد خودش مباح می باشد ، و اگر اعتقادش این نباشد مشرکی که لازمه ی کارش کفر باشد نمازش را اعاده می کند و از او خواسته می شود توبه کند و سه بار تعزیر می شود و احتیاطاً در بار چهارم به قتل می رسد . و شرک ممتزج پس اگر در اصل نیت برای همه ی فعل باشد به همین نحو ، اما اگر در یکی از واجبات عمل ریاء شود خواه رکن باشد یا فعل یا یکی از واجبات دیگر که در بین مسلمانان متفق علیه است باز به همین نحو ، و در غیر این صورت در واجب ، عمل باطل می شود و در مستحب ، اختلاف نظر وجود دارد و صحیح باطل بودن عمل است .

اما (ریائی که در) عبادت عامه یعنی در اعمال و احوال و اقوال اتفاق می افتد شرک خفی است ، و در حدیث آمده است : (هر کس به غیر خدا سوگند بخورد مشرک شده است)^۱ گفته شده کافر شده است و جعل کرده آن چه را که به آن سوگند

نباید خورد و مانند اسم خدای تعالی آن را مورد سوگند قرار داده است.

و در تفسیر آیه ی : (وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ^۱) در کافی و در تفسیر قمی از حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده که گفت : شرک طاعت است و شرک عبادت نیست و قمی اضافه کرده : گناہانی را کہ مرتکب می شوند شرک طاعت است و در آن ها از شیطان اطاعت کرده اند و در اطاعت از غیر خدای تعالی به خدای تعالی شرک ورزیده اند و شرک عبادت نیست کہ غیر خدا را عبادت کرده باشند^۲ . در کافی از امام صادق علیهم السلام در تفسیر این آیه روایت شده است کہ : (شیطان را عبادت می کند از جایی کہ نمی داند و در نتیجه مشرک می شود.^۳)

از امام باقر روایت شده است کہ فرمود : (از این باب است گفتن یک شخص به دیگری کہ ، نہ به جانت سوگند)^۴

از امام رضا علیه السلام نقل شده است کہ (شرک است و با آن به کفر نمی رسد)^۵

و گفته شده است از آن دو بزرگوار پرسیدیم فرمودند : (شرک نعمت است^۶) . و در تفسیر عیاشی از آن حضرت نقل شده است کہ (گفتار شخص است کہ اگر فلان کس نبود من ہلاک می

۱ - یوسف ۱۰۶ .

۲ - بحار الانوار ۹۴/۹۶ و تفسیر قمی ۳۵۸/۱ .

۳ - بحار الانوار ۱۰۳/۶۹ و مشکات الانوار ۳۹ و کافی ۳۹۷/۲ .

۴ - بحار الانوار ۸۹/۶۹ و تفسیر عیاشی ۱۹۹/۲ و وسائل الشیعه ۲۶۳/۲۳ .

۵ - تفسیر عیاشی ۹۹/۲ و بحار الانوار ۱۰۶/۹ .

۶ - بحار الانوار ۱۰۶/۹ و تفسیر عیاشی ۲۰۰/۲ .

شدم و اگر فلان کس نبود من به این کار و آن کار نمی رسیدم و اگر او نبود اهل و عیال من نابود می شدند ، آیا نمی بینی که او را با خدا در فرمانروایی اش شریک ساخته است به او روزی می دهد و از او مراقبت می کند ، می گوید عرض کردم : پس چگونه بگویند ؟ بگویند اگر خدای تعالی با فلان کس به من منت نمی گذاشت من هلاک می شدم؟ فرمود : ایرادی در این نیست .^۱

و در کتاب توحید از آن حضرت روایت شده است که فرمود : (آن ها کسانی اند که در اسماء الهی بدون علم و آگاهی الحاد می کنند و آن ها را در غیر جایگاه های خود می گذارند)^۲

پس صاحب شرک طاعت کافر نمی شود ، چون گمان می کند عملش با توحید منافاتی ندارد و مسأله در ظاهر همین طور است ، و گفتار یک شخص (نه، به جانت سوگند) شرک است برای این که با سوگند خوردن به او گمان کرده در عالم هستی حیاتی مستقل و بی نیاز دارد و با قسم خوردن در هستی به او استناد می کند ، و شرکی است که صاحبش با آن کافر نمی شود چون با ظاهر توحید منافاتی ندارد .

زیرا چنان که گذشت شرک طاعت است ، و به اقتضای شهوت نفسانی و با میل به اغراض آن و بر خلاف خواسته ی خدای تعالی و با توجه به غلبه ی هوای نفس و با بی توجهی به مراد الهی از بنده سرمی زند و چنان که امام صادق علیه السلام فرمود (از شیطان اطاعت می کند از جایی که نمی داند و مشرک می شود) و در گفته ی انسان اگر فلانی نبود هلاک

۱ - بحار الانوار ۱۴۸/۵ و عدة الداعی ۹۹ و تفسیر عیاشی ۲/۲۰۰ و وسائل الشیعه ۱۵/۲۱۵ .

۲ - بحار الانوار ۳۰/۵۵ و توحید ۳۲۱ .

می شدم چون دفع بلاها و رسیدن نفع را به او نسبت می دهد بی آن که او را یکی از وسائلی بداند که خدای تعالی در راه او قرار داده است مشرک می شود بر خلاف این که بگوید : اگر خدای تعالی به وسیله ی فلانی بر من منت نمی گذاشت من هلاک می شدم ، در این سخن در نظر گرفته است که ولی نفع و دفع ، خدای تعالی است و ذکر فلانی به این جهت است که او را یکی از اسباب هایی می داند که خدای تعالی برای او قرار داده است و این سخن ایرادی ندارد .

اما تفسیر شرک در آیه به الحاد در اسماء الهی ، تفسیر باطن است و شرح و بیان آن در این وقت ممکن نیست ولی اشاره به آن ایرادی ندارد . منظور امام علیه السلام از کسانی که اغلبشان ایمان نمی آورند جز این که مشرک می باشند غیر شیعیان ایشان هستند برای این که اغلب افرادی اند که پس از روشن شدن راه هدایت با پیامبر دشمنی کرده اند و شرک آورده اند به صورتی که خدای تعالی ایشان را نخواهد آمرزید ، و معنی الحاد آن ها این است که پیشوایان خود را برتر از ائمه ی هدی علیهم السلام قرار داده اند ائمه ای که اسماء الهی هستند چنان که امام صادق علیه السلام در تفسیر (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ) گفت : ما اسماء حسنی هستیم ، ایشان پیشوایان خود را از ائمه ی هدی علیهم السلام بالاتر قرار می دهند و اسم و لقب ائمه ی هدی را به آن ها می دهند ، اما کسی از آنان که راه برای او روشن نشده مشرک نیست ، بلکه مسلمان ضال است و حساب او با خدای تعالی است ، و منظور از روشن شدن راه هدایت معرفت حق با دلیل ذوقی است .

این ها مراتب چهارگانه ی توحید اند و همزمان متصف به این ها بودن همان احدیت است و یکی از آن ها واحدیت می باشد ، و احدیت به لحاظ کثرت در اصل اعتباری ندارد و واحدیت کثرت اعتباری دارد و منشأ اسماء و صفات همین می باشد .

و باید دانست که این مقامات بی نهایت مراتب دارند و اعلای این مراتب در تجرید و تفرید از همه ی ما سوای حق توحید چهارده معصوم علیهم السلام است به نحوی که هیچ یک از مخلوقات در این مراتب چهارگانه به آن مرتبه نمی رسد بنا بر این ، ایشان علیهم السلام مخلص در توحید الله می باشند .

چهارم : توجه هر چیزی هرگاه به چیزی نسبت داده شود با توجه آن چیز به خودش برابر نمی باشد منحصر بودنش به آن چیز و احاطه داشتنش به آن چیز و میلش به آن چیز نیز همین طورند . همین معنی و امثال آن در اخلاص او نسبت به خودش هم صدق می کند به لحاظ عدم مغایرت جز در لفظ یا اعتبار. پس ایشان توحید الله اند اهل توحید الله اند یعنی اهل مخلصین در توحید الهی در این عبارت شریف هستند .

و معنی بالاترین وجه از قول امیر مومنان علی علیه السلام (نحن الاعراف الذین لا يعرف الله الا بسبیل معرفتنا) همین است یعنی خدا جز به وسیله ی ما شناخته نمی شود یعنی معرفت الله و توحید الله ما هستیم به هر اعتباری که صاحب نظر اعتبار می دهد و به هر مجردی که مُجَرَّد تجرید می کند برایش ظاهر نمی شود مگر این که او آیت الله است و حضرات معصومین در مقام لیس لله آیه اکبر منهم اند و برایش چیزی دلالت کننده تر از ایشان وجود ندارد ، و شیئی با آیات و صفاتش

شناخته می شود و علی علیه السلام فرموده است : (انا الذی لا یقع علیه اسم و لا صفة) . و کمال تجرید و تفرید همین است و خدای تعالی با آن شناخته می شود ، یعنی با این مثل اعلی و با این آیت کبری و مثلی که (لَیْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ) خدای تعالی شناخته می شود ، پس ایشان اند توحید الله در مقاماتی که در هیچ مکانی تعطیلی ندارند و ایشان ابوابی هستند که در توحید الله مخلص اند و ایشان در بین خلق دلالت کنندگان به خدا و دعوت کنندگان به سوی او هستند . فافهم راشدا

حضرت امام هادی علیه السلام فرمود : والمظهرین الامر الله و نهیه و عباده المکرمین

شارح گفته است : المکرمین را می شود با تشدید خواند چنان که خدای تعالی فرموده است : (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)
یعنی این نوع را با وجود انبیاء و اوصیاء تکریم کردیم ، و می شود بدون تشدید هم خواند .

می گویم : منظور این است که ایشان اظهار کنندگان امر و نهی الهی اند و وحی ها و الهام های او را به مرادی که دارد ترجمه می کنند ، امر و نهی الهی به زبان بعضی از قلم ها وارد می شود آن ها را می شنوند مانند صدائی که با افتادن زنجیر در طشت ایجاد می شود ، بلکه امر و نهی را در خطاب های الهی با هر صوتی از اصوات جمادات و نباتات و حیوانات و وزش بادهای و ریزش آب ها و برخورد موج ها که باشد می شنوند .

خلاصه خدای تعالی اوامر و نواهی خود را در همه ی الواح کلی و جزئی احداث می کند ، بلکه در هر چیزی که به آن اسم چیز صدق می کند و آن ها حامل اوامر و نواهی خدا به

ایشان اند که در تمام آن نوشته شده است همه را به ایشان اطلاع می دهند (وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا^۱) و فرشتگان از لوح های دیگر به نزدشان می آیند و هرچه را که مأمور به آن هستند و امور تدبیر شده به آن انجامیده به ایشان خبر می دهند. چنان که خدای تعالی گفته است: (فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا^۲). فرشتگان با طنین در گوش ها و با انداختن در دل ها و با به هم زدن بال ها، و با تمامی زبان ها به ایشان وحی می کنند.

در بصائر الدرجات با اسنادش از ابو حمزه ی ثمالی آمده است که گفت: (من و مغیره بن سعید در مسجد نشسته بودیم که حکم بن عیینه به نزد ما آمد و گفت: از امام باقر علیه السلام حدیثی را شنیدم که هیچ کس نشنیده است، ما از او پرسیدیم نخواست به ما خبر بدهد، به حضور امام داخل شدیم و گفتیم: حکم بن عیینه به ما خبر داد که از شما خبری را شنیده که هیچ کس آن را نشنیده است و نخواست به ما خبر بدهد، فرمود: بلی، عَلِمَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا فِي آيَةِ آيٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بِمَا أُرْسِلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ - وَ لَا مَحْدَثٍ - إِلَّا إِذَا تَمَنَّى الْقِيَّ الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ) ما گفتیم: آیه به این صورت نیست. حضرت گفت: در کتاب علی علیه السلام چنین است: (وَ مَا أُرْسِلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ - وَ لَا مَحْدَثٍ - إِلَّا إِذَا تَمَنَّى الْقِيَّ الشَّيْطَانُ فِي أَمْنِيَّتِهِ). راوی گفت عرض کردم: مُحَدَّثٌ یعنی چه؟ فرمود: محدث به کسی گفته می شود که (يَنْكُتُ فِي أُذُنِهِ يَسْمَعُ طِينًا كَطِينِ الطُّسْتِ أَوْ يَقْرَعُ عَلِيَّ قَلْبَهُ فَيَسْمَعُ وَقَعًا كَوَقَعِ السَّلْسَلَةِ عَلِيَّ الطُّسْتِ...) به گوشش می خورد صدایی مانند افتادن زنجیر در طشت می شنود یا

۱ - نساء ۴۲.

۲ - نازعات ۵.

به دلش خطور می کند مانند قرار گرفتن زنجیر در طشت، عرض کردم : او پیامبر است ؟ فرمود : نه ، مانند خضر است و مانند ذو القرنین .

معنی قول امام علیه السلام : (ینکت فی اذنه) این است که روح ، ورق امام علیه السلام را حرکت می دهد با چیزی که مراد از آن وحی است ، آوازی مثل صدای افتادن زنجیر در طشت را می شنود ، و اغلب این امر با بیان یک فرشته با یک زبان انجام می شود .

معنی این گفته ی امام علیه السلام : (او یقرع علی قلبه ...) منظور از آن بیان چند فرشته است یا فرشته ای که زبان های زیادی دارد ، و با همه ی آن ها با امام صحبت می کند ، و این از آن جهت است که صورت های همه ی اشیاء پیرامون عرش طواف می کنند و ازدحام می کنند و فرشته به موقع استلام عرش آن ها را لمس می کند و آن اصوات در نزد ائمه علیهم السلام به صورتی حاصل می شود که خدای تعالی از وحی خود آن ها را برایشان به گفتار وادار می کند ، صدایی مانند افتادن زنجیر در طشت را می شنوند فرشتگان، با این صورت ها به سدرۃ المنتهی طواف می کنند ، خدای تعالی می فرماید : (إِذْ یَعْشَى السِّدْرَةَ مَا یَعْشَى^۱) و زمانی که برگ یا شاخه ای که برگ ایشان در آن قرار دارد به حرکت در آید طنینی مانند طنین طشت را در گوش هایشان می شنوند و این صوت ، همان است که خدای تعالی آن را به نطق آورده ، به اوامر و نهی هایی که در آن ها برای وحی کردن به ایشان علیهم السلام خلق کرده است (و یَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ

مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ^۱ یعنی می داند آن چه را که در صحرا و در دریاست برگی نمی افتد مگر این که می داند و دانه ای در تاریکی های زمین نیست مگر این که می داند و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی آشکار ثبت شده است .

و در کتاب مختصر بصائر سعد اشعری تالیف حسن بن سلیمان حلی با اسنادش از حضرت امام رضا علیه السلام از پدراناش در حدیثی طولانی از امیر مومنان علیه السلام روایت کرده است که فرمود : (و اگر بخواهید بالاتر از آن را برایتان خبر می دهم ، گفتند : بفرمایید ، فرمود : شبی با رسول الله صلی الله علیه و آله در زیر سقیفه بودم و صدای شصت و شش (وطأه) فرشته را می شنیدم ، هر طائفه از این فرشتگان را با زبان و با صفت و با نام و وطأه می شناسم.^۲

می گویم : این وطأه از فرشتگان، اوامر و نواهی الهی را به صورت شفاهی و به طور عیان به رسول الله صلی الله علیه و آله می رسانند و ایشان آن را با توجه به مراتب پیامبر به خیال و حس او می رسانند ، و آن را به وسیله ی پیامبر به علی می رسانند و چنان که گفتیم در مشاعرش در گوش و قلبش طنین می افتد و وحی بر او واقع می شود ، چنان که در روایت بالا دانستی که آن حضرت زبان و صفت و نام و وطأه ی آن ها را می شناسد.^۳

۱ - انعام ۵۹ .

۲ - بحار الانوار ۸۵/۲۶ . المختصر ۱۳۱ و الخرائج و الجرائح ۱/۱۹۴ .

۳ - وطأة در اول حدیث احتمال می رود به معنی گروه و در انتها به معنی مقام باشد و خدا دانایتر است . مترجم .

و این است معنی آن چه گفتیم که : (همه ی اشیاء کتاب هایی پر از علم برای ائمه علیهم السلام اند ، آن ها را می خوانند و به آن چه در آن ها از امر و نهی الهی نوشته شده است عمل می کنید) و این تأویل قول خدای تعالی است : (وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ ^(۱)) منظور از نحل ائمه است و علی علیه السلام امیر نحل، امیر ایشان است ، و مقصود از اتخاذ نظر کردن برای استنباط حکم است ، و جبال در ظاهر جمع جبل به معنی کوه است و در تاویل به معنی اجسام و اجساد (است) و در ظاهر ظاهر تاویل جمع جمله یعنی طبیعت یعنی اشباح هم هست ، بیوتا افراد موضوعات از همه ی ذرات هستی است ، و شجر تطورات و مقارنات نفوس و متعلقات و ارتباطات و نظایر آن ها هم می باشد) و مما یعرشون اشباح ظاهری است در جبال و باطنی در بخش قدامی خیال ، و اکل ثمرات یا خوردن میوه ها، استخراج احکام آن موضوعات و سلوک راه های هدایت خدای تعالی برای آن ها و برای تعلیم آن هاست از تفضل الهی بر ایشان صلوات الله علیهم ، آن چه را که نمی دانند و احساس ذلت و اظهار صدق عبودیت در علمشان به خدای تعالی و دوری از غیر او و تقرب به او بدون اشاره و کیف ، و بیرون آمدن شراب از بطونشان عبارت از بیان کردن علومی است که در دل هایشان وجود دارد ، و صفات این علوم مختلف اند و اسم علم همه ی آن ها را در برمی گیرد ، برای همین هم شراب را مفرد آورده است ، اما صفات آن به اعتبار مقامات تعلق به موضوعات ، اوقات ، اشخاص ، جهات

مصلحت‌ها و حالات تکلیف به رنگ‌ها و صفات گوناگون می‌باشد، بعضی اسرار مکتوم‌اند، برخی انوار مخزون‌اند، بعضی امور مختصر و بعضی امور مفصلند باطنی‌اند ظاهری‌اند، مدارایی‌اند، تقیه لازم دارند، نسبت به حال مکلف و نسبت به حال بعضی از مکلفین به همه‌ی اهل تکلیف تفاوت می‌کنند، حکم بر نظائر و متعارف و جهت اغلبیت فرق می‌کنند، علت‌ها در بعضی حالات وسیله و در بعضی حالات معرف هستند، حکم قواعد کلی لغوی با در نظر گرفتن بعضی استثناءات و حکم قواعد کلی عرفی و حکم قواعد کلی شرعی، حکم به اقتضای اسباب و موانع مقتضیات و حکم تذکر در تذکر و نسیان، یا تذکر بدون نسیان، معذور بودن و معذور نبودن مکلف جاهل، حکم استمرار در یک زمان یا در تمام عمر و امثال این‌ها که نشان از گوناگونی علوم هستند، و همگی در حقیقت به اختلاف موضوع در ذات برمی‌گردند، یا به اختلاف قیودی مربوط می‌شوند که جهت آن مبنای حکم می‌باشد و امثال این‌ها.

یکی دیگر از معانی مراد از (مظهرین لامر الله و نهیه) این است که ایشان علیهم السلام اوامر الهی و نواهی او را به اهل تکلیف می‌رسانند، به جهت آن که ایشان از نهان خانه‌ی فعل خدای سبحان به مخلوقات الهی ظاهر کردند به نحوی که در بیان (يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ) گفتیم.

یکی دیگر از معانی مراد این است که ایشان به حکم خدا، حکم می‌کنند، و عمل می‌کنند به آن چه که خدای تعالی امر کرده است، و غیر از خدا از کسی نمی‌ترسند.

اگر بگویی : ائمه علیهم السلام در بیشتر اوقات تقیه می کنند و شیعیان خود را نیز امر به تقیه می کنند و فرموده اند: (من لا تقیه له لا ایمان له) ^۱.

می گویم : در جاهایی تقیه می کنند که به تقیه مأمور شده اند در آن حال نه به خاطر ترس از دیگران بلکه به لحاظ امر خدای تعالی تقیه می کنند ، خدای تعالی ایشان را به تقیه امر کرده تا آن ها را با همان تقیه حفظ کند و شیعه هم با عمل ایشان تقیه را آموزش ببیند ، (ایشان تقیه کرده اند) برای این که تقیه در موضوع مورد بحث یکی از احکام الهی بوده است و حکم حال عدم تقیه تفاوت می کند چنان که مریض مکلف می شود نماز را در حال نشسته بخواند و نماز را ایستاده خواندن و یا نشسته به جای آوردن آن هر دو حکم الهی هستند مغایرت آن ها صرفا به لحاظ مغایرت موضوع است و حکم تقیه یا عدم تقیه هم به همین نحو است و در واقع حکم خدای تعالی است که مانند نور یکی است ولی با توجه به قابلیت ها رنگارنگ می شود و خدای تعالی در این اختلاف و اگر چه به اختلاف مکلفین مربوط می شود حکمت بالغه ای دارد که با آن بندگان خود را امتحان می کند تا مطیع و مخالف امر او معلوم شود ، و در نزد خدای تعالی مقامات و منازل و پاداش هایی وجود دارد که نمی شود به آن ها نائل شد مگر از همین راه اطاعت در امتحان . با این حال مظهر لامر الله و نهیه بودنشان منافاتی ندارد چون حکم تقیه امر خداست و ایشان واجب بود آن را اظهار و بیان کنند .

یکی دیگر از معانی آن این است که : ایشان بودند که ایمان

و اسلام را ظاهر کردند ، چون مدار ایمان و اسلام بر امر و نهی الهی مربوط است و اگر ایشان نبودند از ایمان و اسلام ، اسم و رسمی باقی نبود ، برای این که اسلام برافتاده بود پرچم هایش را ایشان برافراشتند ، و ایمان نابود شده بود احکامش را ایشان تأسیس کردند .

بحثی در اصول

امر اطلاق می شود به آن چه خدای تعالی لذاته انجام آن را از مکلفین خواسته است ، به این معنی که در همه ی افراد مأمور به علت غایی آن وجود دارد و به همان علت ، مکلف به آن تکلیف شده است ، و عمل مستحبی در آن داخل نیست ، برای این که عمل مستحب این است که خدای تعالی از مکلف انجام عملی را بخواهد که گاه علت غایی در آن وجود دارد و گاه وجود ندارد ، این کار را از مکلف می خواهد تا او را تغییر بدهد به این معنی علتی که به آن علت از مکلف آن عمل خواسته شده است در همه ی افراد وجود ندارد بلکه در بعضی وجود دارد و در بعضی وجود ندارد ، بنابر این طلب (لذاته نیست بلکه طلب) لغیره و طلب عرضی است . پس امر ، طلب معروف مقتضی وجوب است ، و مستحب ، طلب غیر امر معروف است ، صورت لفظ در هر دو یکی است ، پس اگر صورت معلوم با هیچ قرینه ای همراه نباشد بنا بر اصل ، به وجوب حمل می شود که لازم است با بیان و تعریف و تعلیم روشن شود در این صورت امر را برای وجوب قرار داده است . امر کننده اگر قصد وجوب نداشته باشد یا با قول یا با عمل یا با اجماع ، قرینه ای قرار می دهد ، مثلاً اگر امر کند امری را ترک کند دلیل نسخ آن امر و دلیل تمام شدن مدت آن و دلیل ترک آن

در حضور او نیست که بر او تقریر کرده است و دلیل نیست که او زمانی آن را انجام نداده است یا این که به استحباب آن نص کند یا به واجب نبودنش در این قول اجماعی محقق شود از جمعی که امام علیه السلام در بین آن ها باشد، و از این نیست آن چه وجوبش ابتداءً ثابت شده است.

نسخ وجوب به خصوص به معنی برداشته شدن حکم آن به طور کلی نیست. زیرا به طوری که گفته اند: این وجوب، طلب فعل است و منع ترک. و نسخ وجوب به خصوص عبارت است از: رفع منع ترک. آن چه می ماند تنها طلب است و این به معنی استحباب است و مستحب، طلب فعل است که برای ترک آن مانعی نمی باشد، گر چه پس از تفکیک آن مستحب به شمار می رود ولی استحباب ابتدائی نیست.

سخن در طلب ابتدائی از این نظر که آیا دوتا است یا یکی؟

بر اساس این که گفته اند یکی است فرق بین واجب و مستحب، قید است، طلب توأم با استحقاق مدح واجب، و با عدم مدح مستحب است، لازمه ی این قول این است که ماده یکی است و تعدد مربوط به صورت می باشد و آن همان قید است و لازمه ی آن اتحاد، و تعریف رسمی آن ها است در حالی که هر دو ممنوع می باشند، متحد نبودن آن ها واقعی است و ما این موضوع را در محل خود اثبات کرده ایم، اما ممنوع بودن تعریف، نزد کسی که حقیقی بودن آن را ادعاء می کند و ممنوع بودن به ادعای او مربوط می شود برای این که او ادعای حقیقی در حد رسمی را دارد، گر چه با تعبیر دیگر حقیقی بودن ممکن است چنان که در شرح تبصره ی مرحوم علامه ذکر کرده ایم، و بنا بر دو بودن آن هر ماده ای صورت

خاص خود را خواهد داشت .

در قول اصولیون در این مورد تناقض و تهاافت زیادی وجود دارد و ما به دلیل طولانی بودن مطلب در صدد بیان و در صدد تصحیح آن نیستیم و اشاره به بعضی از آن به این صورت است : کسی از اصولیون که به تعدد قائل شده ادعای خود را بر این اساس گذاشته که امر برای وجوب است و مستحب ، مأمور به نیست نه به این جهت که نزد او مطلوب نمی باشد . وجه تهاافت در این است که وی حقیقت طلب واجب را برای امر مستحب شایسته نمی داند نه برای ملاحظه ی قیدش که با آن برپاست و آن منع ترک است تا طلب مستحب با قیدش مشخص شود و گر نه معنی حرف ایشان این خواهد بود مستحب واجب نیست ! ولی این طور نیست بلکه می خواهند بگویند : که برای امر بنا نشده است ، و نزدشان امر نیست مگر طلب (فعلی) که به منع ترک مقترن باشد ، یا لازم می آید که بگویند مستحب مطلوب نیست ، یا بگویند امر بی آن که ترک فعل ممنوع باشد تحقق می یابد ، و لازم می آید اعتراف کنند که مستحب مأمور به است . طول دادن در این جا فایده ای ندارد . و حق این است که طلب واجب ، طلب ذاتی است و صورت نوعی آن این است که ترک آن ممنوع باشد و صورت شخصی آن این است که فعل آن مستحق مدح و ترک آن مستوجب ذم است و اگر چه در رسم ممتزج است چون ظاهر رسم باطن است و طلب مستحب ، طلبی عرضی است ، صورت نوعی آن این است که ترکش جایز می باشد و صورت شخصی آن این است که در انجامش مدح و در ترکش ذم می باشد . حرام و مکروه هم به این نهند که شنیدی .

و آیا مباح آن است که طلبی به آن تعلق نیابد یا طلبی است که انجام و ترک آن یکسان می باشد؟ آیا حکم است یا ارشاد و توضیح ، یا برای ترفیه حال مکلفین یا برای مشخص شدن آن چه که به یکی از این امور چهارگانه (واجب ، حرام ، مستحب و مکروه) متعلق می باشد یا فی نفسه قبل از خطاب به یکی از آن ها متعلق می باشد ، یعنی که مباح قبل از خطاب فی نفسه واجب دارد و مستحب و حرام و مکروه ، و نسبت به اهل تکلیف، مباح است تا تکلیفی در مورد آن معین شود .

و بر مبنای دوم آیا فی ذاته به آن تعلق دارد یا به مکلفین؟ نسبت به این احتمالاتی وجود دارد و آن در نزد من چنین است که : طلب به هر چیزی تعلق دارد و طلب متعلق به آن فی نفسه قبل از تکلیف به آن به اقتضای یکی از چهار امر است و مباح بودنش مطلقا به مکلفین قبل از توجه خطاب آن به ایشان از باب توسعه به ایشان است تا خطاب وارد شود، پیامبرمان صلی الله علیه و آله فرمود : (الناس في سعة ما لم يعلموا.^۱)

امام باقر علیه السلام فرموده است : (بر مردم وظیفه ای نیست که بدانند تا این که خدای تعالی معلم ایشان باشد ، وقتی خدای تعالی به ایشان تعلیم فرمود وظیفه دارند که بدانند^۲) و خدای تعالی فرموده است : (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ^۳) یعنی خدای تعالی بعد از این که قومی را هدایت کرد دیگر ایشان را گمراه نمی کند تا بر آنان بیان کند آن چه را که باید از آن بپرهیزد.

۱ - عوالي اللثالي ۴۲۴/۱ .

۲ - محاسن ۲۰۰/۱ و بحار الانوار ۲۲۲/۵ .

۳ - توبه ۱۱۵ .

معانی امر و نہی کردن

امر و نہی به عنوان کنایه از آثار سلطنت و ولایت و ربوبیت به کار می روند ، گفته می شود : فلانی ولی امر و نہی است یعنی متصرف و مسلط است ، در نہایت ، حکومت از آن خدای تعالی است . و امر و نہی خدای تعالی هم همین معنی را دارد و کنایه از حکم و تسلط اوست و این که زمام خلق را در دست دارد ، و مظهر الامر الله و مظهر النهی الله بودن ائمه علیهم السلام به این معنی است که : چیزی از عظمت خدای تعالی و مسلط بودن او بر خلق خود و اخذ به نواصی آن ها را کسی از خلایق نمی داند مگر به تعلیم و بیان و ارشاد حضرات معصومین علیهم السلام . به همین معنی ایشان در هر مرتبه از مراتب هستی مظهر همان ربوبیت هستند ، و بالاترین مرتبه این می باشد که ایشان همان ربوبیت و عظمت اند ، سپس حاملان همان ربوبیت و عظمت اند و پس از آن ایشان کلیدهای این ربوبیت و عظمت هستند ، در مرتبه ی بعدی ایشان به فرمان خدای متعال بخشندگان از این خزانه ها هستند و بعد از آن ایشان هستند که سؤال کنندگان را به پذیرفتن این بخشش ها و خیرات در احکام وجودی یاری می دهند ، و پس از آن تعلیم دهندگان احکام این حقایق هستی می باشند ، و پس از آن ایشان عمل کنندگان به همان وجودات احکامی هستند و همه ی این ها با فرمان الهی است (لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ^۱) تا خدای تعالی هر کس را مجازات کند به نسبت گاری که انجام داده است.

و نیز معنی مظهر امر و نهی الهی بودنشان این است که ایشان به امر خدای تعالی عظمت ظاهری الهی اند یعنی خدای تعالی ایشان را به خلق خود ظاهر کرده تا با ایشان (به بزرگی و عظمت) او استدلال کنند چنان که آیه ی : (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) به همین معنی تأویل می شود ، آیاتنا یعنی ایشان ، وَ فِي أَنفُسِهِمْ یعنی عظمت الهی که از آن ذوات مقدسه بر خلق ظاهر شده است و آن نورشان می باشد . یا این که آیاتِ عَظَمَتِ ما در نفوس ایشان می باشد ، و ایشان یعنی نفوس ائمه علیهم السلام اند ، به این لحاظ با اظهار خدای تعالی در عالم امکان، عظمت بی نهایتی را ظاهر کرده اند ، پس ایشان به وسیله ی خدای تعالی اظهار کنندگان عظمت الهی هستند عظمتی که امر و نهی الهی است یا این که ایشان مظهر عظمت الهی اند که امر و نهی اوست یا آن دو عظمت خدای تعالی و آثار تسلط او هستند ، و از این معنی است که ایشان مظهرین امر و نهی الهی اند و امر و نهی الهی در علم و حکم و تبلیغ و انذار و اعذار است و آن دو در عمل ظاهر نمی شوند مگر از آنان و از ایشان و در آنان و با آنان و برای آنان ، اما این که آن دو از ایشان هستند برای این است که ایشان سر امر و نهی اند یعنی محل و خزینه و کلید و ظاهر کنندگان آن ها می باشند ، و این که امر و نهی از ایشان است به این معنی است که آن دو از ایشان و از جدشان صادر شده اند و خدای تعالی در مقام حکایت به پیامبرش فرموده است : (وَ اَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ^۲) یعنی این قرآن به من وحی شده تا

۱- فصلت ۵۳ .

۲- انعام ۱۹ .

با آن شما را بیمِ بدهم و به هر کدام از ایشان برسد که، امام است، او هم شما را با آن انذار کند، و اما این که آن دو در ایشان اند برای این است که ایشان خزائن صدور و ظهور آن ها می باشند. اما این که به وسیله ی ایشانند برای این است که عملِ عمل کنندگان از همه ی مخلوقات به وجودشان و به امرشان و به تعلیم و هدایتشان می باشد، اما این که برایشان اند برای این است که همه ی اعمال صادره از خلایق از اوامر و نواهی خواه به نفی و خواه به اثبات، موافق و مخالف آثار فرمانروایی ایشان و زبان های مدح و ثنایشان به زبان هر مطیع و عاصی هستند، هر مطیعی به ایشان صلوات می فرستد و از دشمنانشان بیزاری می جوید و هر گناهکاری به فضلشان اقرار دارد و به دشمنانشان لعنت می کند (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) و این تأویل قول تعالی است که می فرماید: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) یعنی همه چیز در جهان هستی به حمد، خدا را تسبیح می کنند.

و در زیارت جامعہ ی صغیره است: (مقر برجعتکم لا انکر لله قدرة ولا ازعم الا ما شاء الله سبحان الله ذي الملك و الملكوت يسبح لله باسمائه جميع خلقه و السلام علي ارواحكم و اجسادكم و السلام عليكم و رحمة الله و برکاته)^۱ و در کافی با سندش از عبید الله بن عبد الله دهقان روایت شده است که گفت: به حضور امام صادق علیه السلام داخل شدم به من گفت: معنی قول خدای تعالی (وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى) چیست؟ عرض کردم: هر موقع که نام خدا را یاد کرد بلند شد و نماز خواند، فرمود: در این صورت خدای تعالی بیرون از اندازه ی توان تکلیف کرده

۱ - اسراء ۴۴.

۲ - بحار الانوار ۵۷۹/۱۴ و وسائل الشیعه ۱۸۹/۹۷ و مصباح النتمتهجد ۲۸۸.

است ، گفتم : فدایت شوم پس معنی آن چیست ؟ فرمود : هر موقع خدا را یاد کرد بر محمد و آل او صلوات می فرستد . در اشاره ی آن حضرت تأمل کن .

و در تفسیر قول خدای تعالی : (يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ^۱) روایتی وجود دارد عبد الله برقی به صورت مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل می کند که مردی به آن حضرت عرض کرد فدایت شوم به من از قول خدای تعالی (يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ) و از وصفی که از فرشتگان کرده خیر بده ، چون جای دیگر فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) چگونه سست نمی شوند در حالی که به پیامبر و آل او صلوات می فرستند؟ امام صادق علیه السلام در پاسخ ایراد آن مرد فرمود: زمانی که خدای تعالی محمد و آل او را آفرید به فرشتگانش فرمود از ذکر من بکاهید به اندازه ای که بر محمد و آل محمد صلوات می فرستید ، وقتی مردی در نماز (اللهم صل علي محمد و آل محمد می گوید: در حقیقت مانند این است که به خدای تعالی (سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ) یعنی تسبیح و تهلیل و تمجید گفته است.^۲

کلینی از طریق رجال خود از معاویه بن عمار از حضرت امام صادق علیه السلام در رابطه با قول خدای تعالی: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا^۳) روایت کرده است که فرمود : (نحن و الله

۱ - انبیاء ۲۰ .

۲ - مستدرک الوسائل ۳۲۹/۵ .

۳ - اسراء ۷۰ .

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا (ما
به خدا سوگند نام های نیکویی هستید که خدای تعالی به
غیر راه معرفت ما عملی را از بندگانش نمی پذیرد. بفهم و به
فهم وادار کن در اشاراتی که کرده اند سعی کن و نه راس وقتی
شنیدی که فرموده اند : (اجعلوا لنا ربا نؤوب الیه و قولوا فینا
ما شئتم ولن تبلغوا...) یعنی برای ما به ربی معتقد باشید که
به سوی او برمی گردیم آن گاه در برتری ما بگویید هر چه را
خواستید... .

امام هادی علیه السلام فرمود :

و عباده المکرمین

شارح گفته است : (مکرمین ، را می توان) با تشدید و یا بدون تشدید خواند چنان که خدای تعالی فرمود : (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) یعنی خدای تعالی این نوع را با وجود انبیاء و اوصیاء تکریم کرده است .

اما در عبد بودنشان هیچ کس ، غیر از کفار توقف نمی کند و آنان که نصیب جهنم اند در باره ی ایشان غلو کرده و آن ها را بالا برده اند از مراتبی که خدای تعالی برایشان قرار داده است ، و این غالیان به چند طایفه تقسیم می شوند :

گروه اول: عده ای که ادعاء می کنند ایشان علم غیب می دانند ، و علماء ایشان را با چند راه رد و تکفیر کرده اند :

راه اول از طریق اخبار : مانند خبری که از جانب حضرت صاحب الزمان علیه السلام در رد غالیان وارد شده و آن حضرت فرموده است : (ای محمد بن علی ، خدای تعالی فراتر از وصفی است که می کنند ما نه در علم و نه در قدرت شرکای او

نیستیم ، علم غیب را غیر او نمی داند چنان که در مجکم کتابش فرموده است: (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ) بگو کسانی که در آسمان ها و در زمین هستند به غیر از خدا غیب را نمی دانند. من و همه ی پدران گذشته ام از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و پیامبران دیگر و پدران اخیرم محمد رسول الله و علی بن ابی طالب و حسن و حسین و دیگر امامانی که در گذشته بودند صلوات الله علیهم همگی ، تا به امروز که به عصر من می رسد همه ، بنندگان خدای عز و جل هستیم خدای تعالی می فرماید : (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى) هرکس از ذکر من اعراض کند زندگی سختی خواهد داشت و او را در روز قیامت کور محشور خواهیم کرد خواهد گفت خدایا چرا مرا کور محشور کردی در صورتی که من بینا بودم؟ خدای تعالی می فرماید همین طور آیات ما آمدند و تو آن ها را فراموش کردی و امروز فراموش می شوی، ای محمد، افراد نادان شیعه و کسی که بال مگس از دینش بهتر است ما را اذیت کردند ، من خدایی را گواه می گیرم که غیر از او خدایی نیست و برای گواهی کفایت می کند و محمد پیامبرش را و فرشتگان او را و پیامبران و اولیاء او را و تو را و هر کسی را که نامه ی مرا می شنود گواه می گیرم که من به خدایم و به رسول الله پناه می برم از کسی که اعتقاد دارد ما علم غیب می دانیم و در ملکش با او شریک هستیم ، یا ما را در محلی غیر از محل مورد رضای خدا قرار دهد که ما را برای آن محل خلق کرده است ، یا ما را از حدی بگذراند که در آغاز نامه ام تعریف

و بیان کردم و شما را گواه می گیرم که از هر کس من بیزار باشم خدا و رسول او و فرشتگان و پیامبران و اولیائش از او بیزار هستند ، من این توقیع را در گردن تو و در گردن کسی که آن را می شنود امانت قرار دادم و نباید آن را از کسی از دوستان و شیعیان من مخفی کند تا این که همه ی دوستان ما از آن مطلع شوند ، تا شاید خدای تعالی به این طریق آنان را تلافی کند و به دین برحق الهی برگردند و برگردند از چیزی که نهایت آن را نمی دانند و به نهایت نمی رسد ، هرکس نامه ی مرا بفهمد و برنگردد و دست بر ندارد از آن چه امر و نهیست کردم لعنت خدای تعالی و لعنت بندگان شایسته ای که یاد کردم بر او وارد شده است.^۱

می گویم : احادیث در این معنی متواتر اند و نمی شود آن ها را رد کرد.^۲

اما کسی که به عالم به غیب بودن ایشان تمایل دارد این ها را رد نمی کند بلکه تأویل می کند و علماء در تأویل این اخبار و در جمع آن ها با اخباری که ظاهرش به علم غیب آن ها دلالت می کند اختلاف دارند جدا این گونه اخبار هم زیادتر است از آن ها که علم غیب را نفی می کنند . طائفه ای علم غیبی را که نمی دانند به غیب ازلی حمل کرده اند یعنی که از ذات باری تعالی بی خبرند و به این صورت خواسته اند جمع کنند بین اخباری که علم غیب را نفی و بین اخباری که آن را اثبات می کند .

۱ - الاحتجاج ۴۷۳/۲ و بحار الانوار ۲۶۶/۲۵ و اثبات الهداة للحر العاملي ج ۳/ ۷۶۳.

۲ - مرحوم شیخ حر عاملي در باب ۳۵ اثبات الهداة، ۱۱۰ حدیث را در این باره آورده و گفته است: احادیث در این باره زیاد است.

نقد ابن نظر توسط مؤلف

ولی این جمع به دلیل قطعی عقلی و نقلی نادرست است برای این که ایشان مخلوق هستند و به رب نیاز دارند ، هستی ایشان ، بی مدد دائمی الهی از فیض قدیم کریم دائم ، نابود است ، و شکی نداریم در این که مدد حادث است و با آن چه به ایشان رسیده یاری نمی شوند بلکه با مددی یاری می شوند که به ایشان نرسیده است و به طور قطع از این مدد تا به ایشان برسد بی خبرند ، و گرنه قبل از آن که به آن ها برسد به آن ها رسیده است و این باطل است و چگونه می شود گفت همه ی ما سوی ذات الله را می دانند ؟ چگونه این مطلب می تواند درست باشد در حالی که خدای تعالی به سید و افضل و اعلمشان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمان داده است که : (وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا)^(۱) و بگو خدایا علم و دانش مرا زیاد کن. حال سؤال این است که آیا رسول الله صلی الله علیه و آله از خدای تعالی می خواهد ازل را برایش افزایش بدهد یا علوم ممکنه را ؟ آیا می خواهد افزایش بدهد آن را که آموخته است یا آن را که نیاموخته ؟ یا ائمه چیزهایی را می دانند که رسول الله نمی داند ؟ در صورتی که رسول الله صلی الله علیه و آله شهر علم است و واسطه ی بین خدای تعالی و ایشان می باشد .

و نیز علم مربوط به آینده است و الآن و گذشته ، اگر ادعاء کنید که در حال سؤال ، نسبت به گذشته و حال علم دارند .

می گوییم : دلایل عقلی و نقلی شما را مساعدت می کنند، اما نسبت به آینده ، با شما مساعدتی ندارند به این جهت که ایشان هرگاه بدانند چیزی در آینده خواهد بود قبل از این که به وجود بیاید آیا با دانستن ایشان واجب می شود ؟ و قدرت به آن تعلق ندارد و بداء در باره اش ممکن نیست ؟ یا با دانستنشان بداء محال خواهد شد ؟ اگر پاسخ بدهی (آن چه از آینده می دانند) ممکن است و آن را می دانند می پرسیم : آیا خدای تعالی حق دارد در باره ی آن بداء داشته باشد یا نه ؟ اگر بگویی خدا در باره ی آن بداء ندارد . دلایل عقلی و نقلی با تو معارضه خواهند کرد و اگر بگویی خدای تعالی ممکن است در باره ی آن بداء کند ، می گوییم : چگونه می دانند چیزی را که جایز است خدای تعالی آن ها را هر طوری بخواهد تغییر بدهد و این معنی قول امیر مومنان است که به میثم فرمود : (اگر در کتاب خدای تعالی این یک آیه نبود به شما خبر می دادم از آن چه شده و می شود و خواهد شد تا روز قیامت ، و آن این آیه است " يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ " خدای تعالی محو می کند هر چه را بخواهد و ثابت و برقرار می کند هر چه را بخواهد و اصل کتاب در پیشگاه اوست) .

اگر گفته شود : که دلایل ، دلالت دارند به این که علم ایشان به همه ی اشیاء است و همه اش هم بدون استثناء با الفاظ عمومی است .

می گوییم : گفته ی شما حق است ، ولی عموم در دلایل عموم عرفی است و نمی توان گفت که این خلاف اصل استعمال می باشد برای این که استعمال از حقیقت اعم می باشد و دلایل

قطعی مخصص به مجاز برمی گردد و با توجه به دلیل باید آن را قبول کرد .

گروه دوم: عده ی دیگر، احادیثی را که به دانستن علم غیب دلالت دارند آن ها را به چند وجه توجیه می کنند یکی این که : ائمه همه چیز را می دانند غیر از آن پنج امری که قرآن دلالت می کند علم آن ها فقط با خداست و آیه این است : (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ^۱) یعنی که علم ساعت در نزد اوست و باران را نازل می کند و آن چه را در رحم هاست می داند و کسی نمی داند فردا چه خواهد کرد و کسی نمی داند در چه سرزمینی می میرد..

نقد این توجیه

این توجیه به جهاتی صحیح نمی باشد : اول : خبر داده اند که خیلی از چیزها را نمی دانند در صورتی که آن ها از این پنج نوع نیستند که مراد شماس است .

دوم : اگر خوب توجه کنیم همه ی غیب به این پنج نوع منحصر است یا با آن ها ربط دارد ، اگر به خصوص ظاهر آن ها را در نظر بگیریم صادق خواهد بود که ایشان علم غیب می دانند و ندانستن اشیاء اندک ضرری ندارد مانند این که در پوست بدن یک گاو سیاه ندانند که یک موی سفید وجود دارد زیرا به این گاو ، سیاه گفته می شود و بودن یک موی سفید

مخالف ضرری ندارد . و اگر معنی آن ها و سرانجام آن ها را در نظر بگیرید خیلی از افراد مانند ایشان می شوند مثلا ستاره شناسان ، رمالان ، اهل جفر ، جوکی ها ، جادوگران ، قیافه شناسان ، کسانی که با پرندگان فال می زنند و غیر ایشان بیشتر این ها را می دانند بلکه این پنج علم یا بعضی از آن ها را می دانند و اگر چه گاه در دانش آن ها خطاهایی هم پیدا می شود و بیان این امور به طول می انجامد و غرض اشاره به وجه دلیل بود .

سوم : ائمه در اغلب اوقات از این پنج امر خبر داده اند و هرکس اخبارشان را بررسی کند متوجه این موضوع می شود ، تا جایی که علمای عامه هم که فضلشان را انکار می کنند در کتاب هایشان روایت کرده اند .

گروه سوم: بعضی از علماء گفته اند : همه چیز را نمی دانند و به این لحاظ می گوئیم علم غیب را نمی دانند و اگر چه خیلی چیزها را می دانند و منظور ما از این که علم غیب را نمی دانند همین است که همه چیز را نمی دانند ، و دانش همه چیز برای غیر خدا ممکن نیست .

می گوئیم : این گفته هم چیزی نیست برای این که تخصیص دادن علم به کل اشیاء نه شرط صدق است و نه شرط تسمیه ، نه در لغت و نه در شرع و نه در عرف ، و نه از جهت عقل و نه به لحاظ نقل و نه از حیث لغت به چیزی از این دلیل وجود ندارد .

گروه چهارم: عده ای هم گفته اند : منظور از علم غیب ، این است که بدون وسیله و بدون معلم و به خودی خود بدانند

و ایشان خود به خود نمی دانند بلکه خدای تعالی به ایشان تعلیم می کند به این گونه، به غیب علم ندارند و به همین جهت نسبت دادن علم غیب به ایشان صحیح نمی باشد .

این هم چیزی نیست، برای این که هر کس از مسلمانان ادعاء می کند ایشان به غیب علم دارند ادعاء نمی کند که این علم آن ها از خدا نیست ، مگر کسانی که ادعاء می کنند ایشان ارباب هستند و حادث نیستند و به ربی رجوع نمی کنند و این افراد جوابی ندارند (فَذَرُّهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ^۱) ایشان را رها کن با افترايي که می بندند .

اما کسی که ادعاء می کند ایشان علم به غیب دارند اعتقاد دارد که ایشان مخلوق هستند و به آیه ی : (عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا)^۲ استدلال می کند . (در این آیه خدای تعالی) خبر داده است که : هر کدام از پیامبران را برگزینند از علم غیب خود او را آگاه می کند ، به این وسیله خدای تعالی علم غیب را به ایشان نسبت داده و خود او ایشان را بر غیب مطلع ساخته است ، این در تفسیر ظاهر است و در تفسیر باطن مرتضی از رسول علی است و هر دو معنی یکی اند و چنین است آیه ی : (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَّلَعَ عَلَيْكَ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ)^۳ یعنی خدای تعالی از پیامبرانش برمی گزیند کسی را که به او علم غیب را اطلاع می دهد ، در تفسیر ظاهر چنین است و در باطن و تأویل مجتبی از محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است و معنی هر دو یکی

۱ - انعام ۱۱۲ و ۱۳۷ .

۲ - جن ۲۶ و ۲۷ .

۳ - آل عمران ۱۷۹ .

می باشد . و نص های کتاب و سنت بی شمار است در این باره که ایشان از غیب خبر می دهند ، مانند این که حضرت یوسف صدیق علیه السلام (به کسانی که در زندان خواب دیده بودند و تعبیر خواب خود را از او می خواستند) فرمود : (قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي)^۱ و طعامی بر شما نمی آید که روزی شماست مگر این که من تاویل آن خواب شما را به شما خبر می دهم قبل از آن که طعامتان برسد، و این از چیزهایی است که خدایم بر من آموخته است. خدای تعالی در باره پی حضرت عیسی علیه السلام فرموده است : (وَ أَنْبَأَكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ)^۲ و به شما خبر می دهم از آن چه می خورید و آن چه را که در خانه هایتان ذخیره می کنید و این ها غیب نام دارند و شکی نیست که این از تعلیم الهی است .

گروه پنجم: می گویند : ایشان نه اندک می دانند و نه زیاد (و آن چه می دانند) از رسول الله به ایشان به ارث رسیده است . این سخن هم با توجه به مرادشان چیزی نیست بنا بر این که به مانند آن صلاح نیست و صدق هم نمی کند که علم غیب بگویند ، و علم غیب عبارت از این است که کسی چیزی را بداند که کسی بر آن آگاه نیست ، و ما به رد آن اشاره کردیم و گفتیم که برای این شرط اصل و اساسی نیست ، چون منظور از شهادت عالم محسوسات است و مراد از غیب چیزی است که از حواس غایب باشد ، هر کس چیزی را بداند که از حواس غایب است در واقع چیزی از علم غیب می داند ، و به این لحاظ

۱ - یوسف ۳۷ .

۲ - آل عمران ۴۹ .

خدای تعالی فرمود: (تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ) به زودی به پیشگاه خدای تعالی برمی گردید که به نهان و آشکار عالم می باشد.

عقیده ی مولف

حال گوش فرابده به آن چه این فقیر مقرر به قصور و تقصیر در این باره اعتقاد دارم ، به آن چه از اخبار غیب به تو می رسد و هیچ خبره ای مانند آن را به تو خبر نمی دهد . اعتقاد من این است که : ایشان علیهم السلام می دانند آن چه را که کتاب خدای تعالی بر آن مشتمل است و آن علم فراوانی است ، در قرآن فرموده است : (وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) هر چیزی را در امامی آشکار برشمردیم . و فرموده است : (مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) در کتاب از بیان چیزی کوتاهی نکردیم . و فرموده است : (مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) این قرآن سخنی ساختگی نیست ولی کتاب های آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند و در باره ی هر چیزی تفصیل می دهد و همه را به راه هدایت فرا می خواند و رحمت است برای کسانی که ایمان می آورند .

ظاهر آیات می رساند که (با قرآن) به همه چیز احاطه دارند ولی چنین نیست ، بلکه اشیاء بعضی به گذشته مربوط

۱ - مومنون ۹۲ .

۲ - یس ۱۲ .

۳ - انعام ۳۸ .

۴ - یوسف ۱۱۱ .

می شوند و بعضی به حال مربوط اند و بعضی حتمی و بعضی مشروط و بعضی موقوف می باشند ، اما هرچه در گذشته صورت گرفته ، خدای تعالی به وسیله ی محمد صلی الله علیه و آله ایشان را به همه ی آن ها مطلع کرده است ، و در این که انجام یافته هیچ شک و شبهه ای نیست .

اما در این که می ماند یا تغییر می کند به انواعی تقسیم می شود ، قسمی را خدای تعالی به ایشان خبر داده که هرگز تغییر نمی یابد ، و در عالم غیب و شهود برای تغییرش سببی وجود ندارد و خبر داده است که اگر بخواهد تغییراتی را بدهد اقتضاءاتی را سبب خواهد ساخت تا هر طوری که می خواهد آن را تغییر بدهد برای این که ذات او سبب کسی است که سببی ندارد و سبب هر صاحب سبب است و بدون وسیله مسبب الاسباب می باشد و ایشان با قول او می دانند : که اختیار دارد اگر خواست تغییر بدهد ، اما نمی دانند می خواهد تغییر بدهد یا نمی خواهد ، و از خوف او در هراسند و با اعتماد به وعده و گفته ی او می دانند که آن تغییر ناپذیر است ، (وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ^۱) در عین حال در هر دو حالت از خوف او در هراسند ، فرموده است : (فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلُهُ^۲) گمان نکن خدای تعالی برخلاف وعده ای عمل کند که به پیامبران داده است ، و در سر قول خدای تعالی که فرموده است : (عِبَادُ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ^۳) تدبر کن . با تصدیق به وعده اش و با اعتماد

۱ - انبیاء ۲۸ .

۲ - ابراهیم ۴۷ .

۳ - انبیاء ۲۶ تا ۲۸ .

به قولش بندگان گرامی خدای تعالی هستند و علم و آگاهی ایشان به این که همه چیز ممکن است و وعده ی الهی آن ها را از امکان ذاتی بیرون نمی برد و اگر او بخواهد به هرگونه که می خواهد تغییر می دهد ، (وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ) و ایشان از خوف او در هراسند.

از امام صادق علیه السلام حدیثی است به این معنی که : (حضرت الیاس سجدہ کرد و گریست و زاری نمود ، خدای تعالی به او وحی فرمود : سرت را بلند کن من تو را عذاب نخواهم کرد ، الیاس به درگاه الهی عرض کرد : اگر گفתי عذابت نمی کنم و بعد عذابم کردی چه؟ آیا من بنده ی تو نیستم؟^۱ و دعاء حضرت امام زین العابدین علیه السلام در سجدہ به این صورت که : (بار خدایا به عزت و جلال و عظمتت سوگند اگر من از همان لحظه ی اولی که به من هستی بخشیدی همواره تا جاودانگی ربوبیتت با هر مویی و در هر لحظه ای به بندگیت مشغول باشم (و...و...باز مقصر خواهم بود...)^۲)

این دعاء پیش تر از این گذشت اگر در آن تأمل کنی می بینی گواه گفته ی ماست گرچه معنی آن را عقل ها در نمی یابند و جوهره های وجود^۳ آن را می شناسند . و در قول خدای تعالی : (وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ^۴) و اگر خواستیم هر آینه آن چه را بر تو وحی کرده ایم از بین می بریم . امام معصوم فرموده است به این معنی که اگر بخواهد این کار را

۱ - بحار الانوار ۳۹۲/۱۳ و کافی ۲۲۷/۱ و ققص جزائری ۳۱۷ .

۲ - مفتاح الفلاح ۳۱۵ و بحار الانوار ۹۰/۹۱ و آمالی صدوق ص ۹ یا ۲۹۹ . بخشی از دعاء در شرح فقره ی (و اعلام التقی) گذشت به ص ۱۵۴ ج اول متن شرح الزیارة مراجعه فرمایید .

۳ - این بنده ی ناچیز فؤاد را جوهره ی هستی ترجمه کردم . خسروشاهی .

۴ - اسراء ۸۱ .

می کند و لی هیچ موقع این کار را نمی کند . و بیان این حرف به ضرورت این است که خدای تعالی ایشان را وعده ی نجات داده است و به حتم به سوی رضوان الهی می روند ، اگر چنین باشد چرا ایشان با این که می دانند مقرب درگاه او و مورد رضای وی هستند ترسی دارند که هیچ یک از خلق الله آن چنان ترسی را ندارند بفهم اگر می فهمی !.

نوعی از امور را که از گذشته وجود دارند خدای تعالی به ایشان خبر داده است که تغییر می یابد و در عین حال اختیار دارد تغییر ندهد ایشان هم به قول خدا حکم می کنند که آن تغییر می یابد و به تعلیم خدا می دانند که ملکوت هر چیزی در دست قدرت اوست اگر بخواهد تغییر نیابد این کار را می کند اراده ی وی را رد کننده ای نیست و کسی حکم او را عقب نمی اندازد.

و نوعی را خبر داده که تغییر نمی یابد ولی برایشان حتم نکرده و اطلاع نداده است که مقتضای تغییر در عالم شهود منتفی است ، و اگرچه خبر دادنش به ایشان و به فرشتگانش دلالت دارند که مقتضای تغییر در عالم غیب منتفی است ، به این دلیل که خدای تعالی خودش را و اطلاع دهندگان صادق از طرف خودش را تکذیب نمی کند ، و آن ها خبر می دهند که این امر ثابت است، ولی خدای تعالی در هر چیزی که بخواهد اختیار بداء دارد زیرا که (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) خدای تعالی هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد برقرار می کند و اصل کتاب در نزد او می باشد .

اما امری که در حال حاضر انجام می شود خدای تعالی به ایشان خبر داده است که به یقین به این صورت خواهد بود و در عالم غیب از اسباب قدر ، از متمامات قابلیت های وجود و مشخصات تقدیر مانعی برایش نیست و در عالم شهادت از اسباب قضاء مانند دعاء ، صدقه و احسان و عدم این ها از متماماتش همین طور مانعی که سابق یا لاحق بر امضاء باشد وجود ندارد، چون گاه لاحق در زمان سابق در دهر است و گاه لاحق بالفعل سابق بالقوه است ، و شکی نیست : که شیء بالفعل نسبت به ما بالقوه سابق دهری است حتی اگر زمانش موخر باشد و هرچه چنین باشد به طور قطع آن را می دانند و می دانند که آن خلق الله است و چنان که گذشت در دست قدرت او می باشد .

نوعی از آن را به ایشان خبر داده است که در آینده خواهد شد و با کشف حال در عالم غیب و شهادت برای آنان حتم نکرده است ، این نوع در حکم مانند چیزی است که بوده و تغییری نخواهد داشت با عدم حتم ، چنان که گذشت .

و نوعی چنان که گذشت محتوم شده است .

و نوعی مشروط است ، و می دانند که جایز است شرطش واقع شود یا واقع نشود ، و آن چه شرطش واقع شده جایز است مانعی قوی بر ایجادش باشد ، یا که خدای عز و جل خود مانع آن باشد و اگر چه با نبود مانع ، و با وجود اذن ، لازم الوقوع شده بود .

برای این که بدون اذن ، بلکه بدون اسباب هفتگانه : مشیت، اراده ، قدر ، قضاء ، اذن ، اجل و کتاب چیزی به وجود نمی آید

، حصول تمامی اسباب در هستی بدون ایجاد فاعل (هم) کفایت نمی‌کنند ، به قول خدای تعالی نگاه کن که می‌فرماید : (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ^۱) ای آتش برای ابراهیم سرد شو و وی را در سلامت کامل نگه‌دار. و به قول خدا که می‌فرماید : (اَلَمْ تَرَ اِلٰى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا^۲) آیا توجه نکردی که چگونه خدایت سایه را کشید و اگر می‌خواست آن را در یک حال نگه می‌داشت. و جایز است واقع شود با اسباب و متمماتی که مشخصات ایجاب می‌کنند ، وقتی اسباب های هفت گانه فعلیت مشیت حاصل شدند و قابلیت و متممات هفت گانه: کم ، کیف ، جهت ، وقت ، رتبه ، مکان و وضع (یعنی اسباب) علوی و سفلی با هم اجتماع کردند اگر خدای تعالی بخواهد به فضل خود آن چیز را ایجاد می‌کند ، پس (ام‌الکتاب)ی که تغییر و محوی در آن نیست کون شیئی است در حین کون ، اما قبل از کون و بعد از آن همان است که محو و اثبات دارد نه به آن معنی که آن مثبت و محو است چنان که بی بصیرت در دین توهم می‌کند ، برای این که محو و اثبات در آن جایز نیست و خدای تعالی بر هر چیزی توانایی دارد . و به طوری که شنیدی این را هم می‌دانند .

و بعضی موقوف به مشیت است ، اگر خدای تعالی ایجاد آن را بخواهد به وجود می‌آید و گر نه تا زمانی که خدا می‌خواهد در امکان خود باقی می‌ماند و چیزی غیر از خدا وجود ندارد مگر آن چه خدای تعالی امکان آن را خواسته باشد و ایجاد چیزی را نمی‌خواهد که امکانش را نخواستہ است ، برای

۱ - ابراهیم ۶۹ .

۲ - فرقان ۴۵ .

این که غیر از خدای سبحان چیزی وجود ندارد .

بحثی در فقر ممکن

غیر از خدای سبحان هیچ چیز بقائی ندارد مگر به امر او ، و چیزی به وجود نمی آید مگر با مشیت او ، معلوم و عالم از هر نوعش این حالت را دارند ، و نه غیر این حالت را ، که حالت فقر الی الله است ، و اسباب هم اسباب نیستند مگر با خدای تعالی ، به این معنی که سبب ها با فعل خدای تعالی با آن ها عمل می کنند ، پس هرگاه چیزی از سببی حادث شد چیزی است که خدای تعالی با فعل خود آن را با همان سبب حادث کرده است ، و خدای تعالی در هر حال از آن سبب به او نزدیک تر است ، در این رابطه بین ذات و صفت و اوصاف و تلازم و تقارن فرقی نیست .

این موضوع که معلوم شد خواهی دانست ائمه علیهم السلام (عباد مکرمون) بندگان گرامی خدا هستند و نمی دانند مگر آن چه را که از هر چیز به خصوص خدای تعالی آن را به ایشان آموخته است هر چیزی را که به ایشان تخصیص داده همان را با تخصیص او برای خود تخصیص داده اند ، و هر چه را برایشان مجمل و مختصر قرار داده نمی توانند آن را تخصیص بدهند ، بلکه هر چه را برایشان تخصیص داده نمی توانند آن را مجمل و مختصر کنند مگر با اراده و خواست خدای سبحان .

هرگاه چیزی را در لحظه ای به ایشان اعلام کند در لحظه ی دیگر نمی توانند آن را بدانند مگر با تعلیم تازه ی او ، چنان که در لحظه ی اول (قبل از اعلام او آن را) به یک نسبت

(نمی دانستند) در آن چه شنیدی ایشان و دیگران ببرند ، ولی خدای تعالی ایشان را فراخواند و ایشان چنان که او می خواست اجابت کردند و لحظه ای از دعوتش تخلف نکردند و در نتیجه خدای تعالی ایشان را برای علم خود برگزید و به آن چه اهل بودند انتخاب فرمود ، یادش را ادامه دادند و شأن او را بزرگ شمردند و دعوتش را اعلان کردند ، پس علمشان به طرزی است که شنیدی چیزی که (قبلا) نمی دانستند و فضل خدای تعالی بر ایشان عظیم است .

و چون فعل خدای تعالی به اشیاء برحسب قابلیت های آن هاست ، علمی که به ایشان آموخت نسبت به (علم) دیگران بی نهایت است به این معنی که ، آن تحمل که ایشان دارند در ظرفیت غیر ایشان نمی گنجد تا آن را تحمل کنند مگر این که خدای تعالی حقایق آن ها را تغییر دهد و آن ها را مانند آل محمد قرار بدهد ، خدای تعالی به این امر قدرت دارد ، اگر این تغییر (جعل) حقیقت به حکم مقتضی قابلیت جاری بر اساس اختیار باشد آن مجعول غیر از آل محمد نخواهد بود و اگر تغییر و جعل به اقتضای قدرت (الهی) و نه غیر آن باشد در این صورت حکمت ها (یا فرمان ها) با هم برخورد خواهند داشت و بعضی بر بعضی چیره خواهند شد و نظام فاسد خواهد شد ، بنا بر این ممکن نخواهد بود کسی از خلق تحمل کند آن چه را که ایشان علیهم السلام متحمل هستند .

نتیجه این شد که ایشان نمی دانند مگر آن چه را که خدای تعالی به ایشان آموخته است ، و تعلیم او در هر لحظه است و اگر لحظه ای به ایشان علم ندهد چیزی در نزدشان باقی نخواهد ماند و جز به وسیله ی حضرت محمد صلی الله علیه

و آله چیزی به ایشان نمی آموزد ، و این قول برحق آل بیت علیهم السلام است .

چنان که در کافی از زراره روایت شده که گفت : از امام باقر علیه السلام شنیدم می فرمود : (لو لا انا نزداد لانفدنا ، اگر ما افزوده نشویم به یقین نابود می شویم ، قلت نزدادون شیئا لم یعلمه رسول الله ، عرض کردم چیزی افزوده می شوید که رسول الله آن را نمی دانست ؟ حضرت جواب داد : اما انه اذا كان ذلك عرض علي رسول الله ثم علي الائمة ثم انتهى الامر اليها ، یعنی اول به رسول الله عرضه می شود و سپس به ائمه تا امر به ما برسد.^۱

می گویم : منظور از ائمه امامان قبل از اوست از علی و حسن و حسین ، و احتمال دارد که پس از او به حضرت مهدی علیه السلام عرضه شود چنان که در ظاهر این است . برای این که ترتیب بر اساس شرف و رتبه در منزلت و تقدم ذاتی است ، نه تقدم ظاهری ، و پس از حضرت مهدی ایشان علیهم السلام قرار دارند. و منظور از بعد از آن ، ما ، ائمه ی هشتگانه اند که در فضل و رتبه برابر هستند^۲ ، و احتمال می رود رتبه ی والد به لحاظ تقدم رعایت شده باشد .

نظیر روایت گذشته از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : ليس يخرج شيئ من عند الله عز و جل حتي يبدء برسول الله ثم بامير المومنين ثم بواحد بعد واحد لكيلا يكون آخرنا اعلم

۱ - کافی ۲۵۵/۱ و الاختصاص ۳۱۲ و بحار الانوار ۱۳۶/۱۷ .

۲ - چنان که مرحوم شیخ در جاهای دیگر تصریح کرده ترتیب رتبه و تقدم ذاتی در ائمه علیهم السلام به این صورت است : رسول الله ، امیر مومنان علی ، حسن ، حسین ، مهدی ، امام زین العابدین ، تا امام حسن عسکری ، حضرت فاطمه علیهم السلام . و اگر چنان که رتبه ی پدری لحاظ شود ترتیب به همان نحو خواهد بود که یکی از دیگری در ظهور سابق بوده است

من اولنا ، از نزد خدای تعالی چیزی بیرون نمی آید مگر این که از رسول الله آغاز شود و سپس به امیر مومنان و آن گاه به یکی بعد از یکی، تا آخر ما داناتر از اول ما نباشد^۱ . وقتی خدای تعالی بخواهد چیزی را به ایشان بیاموزد در خزانه ی علم را می گشاید و ایشان آن چه را خدای تعالی می خواهد یاد می گیرند و هر چه را بخواهد از آنان مستور می کند ، به ایشان اسم اعظم می دهد که مسمای بسم الله الرحمن الرحیم است وقتی بخواهند چیزی را بدانند خدای تعالی به ایشان یاد می دهد ، این قول امام صادق است که فرمود : (اذا اراد الامام ان يعلم شیئا اعلمه الله ذلك، هرگاه امام بخواهد چیزی را بداند خدای تعالی به او یاد می دهد.)^۲

در نتیجه ظاهر شد که : الف ، ایشان علم فراوان دارند . ب ، اگر افزوده نشوند نابود می شوند . ج ، همواره از خدای تعالی مدد می طلبند . د ، و یاری نمی شوند مگر از آن چه نمی دانند . و اشاره کردیم که آن چه نمی دانند بر دو گونه است یکی همین که گفتیم ، و یکی این که آن چه را در لحظه ای می دانند در لحظه ی دیگر نمی دانند مگر با تعلیمی نو ، مطلب را بفهم و استوار باش ، خدای تعالی تو را استوار بدارد .

تعریف غیب و شهادت

پیشتر گفته شد غیب، چیزهایی را می گویند که از حواس ظاهری پنهان باشد و شهادت اطلاق می شود به چیزهایی که حواس ظاهری آن ها را درک بکند ، وقتی بگویی غیب را

۱ - کافی ۲۵۵/۱ و بحار الانوار ۹۲/۲۶ و الاختصاص ۳۱۳ .

۲ - کافی ۲۵۸/۱ و ینابیع المعاجز ۴۳ .

نمی دانند راست گفته ای برای این که چیزی را نمی دانند مگر این که خدای تعالی به ایشان تعلیم بدهد به طرزى که گفتیم . و اگر بگویی غیب را می دانند و قصدت چیزهایی باشد که از حواس ظاهری غایب اند و آن چه را که خدای تعالی به خصوص آن ها را به ایشان تعلیم داده می دانند راست گفته ای و در این مطلب ایراد و عیبی نیست و به این معنی حمل می شود اخباری که دلالت دارند ایشان امور غیبی را که در آینده اتفاق خواهد افتاد پیشاپیش اگر بخواهند خدای تعالی به ایشان اطلاع می دهد .

در کافی از معمر بن خلاد روایت شده که گفت : مردی از اهالی فارس از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کرد آیا شما غیب را می دانید ؟ امام جواب داد : امام باقر علیهم السلام فرمود : بیسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم ، باب علم برای ما گشوده می شود می دانیم و بسته می شود نمی دانیم ، و فرمود : سر الهی است به جبرئیل داد و جبرئیل به محمد صلی الله علیه و آله آورد ، و محمد به هرکسی که خدا می خواست عطا کرد^۱ . و این همان مطلب است که برایت شرح دادم .

و اگر قصد از علم غیب این باشد که ایشان خودشان علم و آگاهی دارند از چیزی که از حواس ایشان غایب است چنان که غالیان و قشری های انسان نما ادعاء می کنند آن همان است که امام زمان علیه السلام در توقیع مقدم به آن اشاره فرموده است ، برای این که این گفته استقلال حادث را لازم دارد ، و چنان که فرموده است لازم می آورد در ملک خدای تعالی با

۱- کافی ۲۵۶/۱ و مختصر بصائر الدرجات ۶۳.

او شریک بوده باشد و توهّم نکنی که من در شرح این مطلب قشری عمل کردم بلکه حقیقت حقایق را برایت باز نمودم و برایت آشکار کردم آن چه را که بر عده ی کثیری از سالکان راه های مستقیم پوشیده مانده است . و الله خلیفتی علیک .

در این جا مطلب را تفصیل دادم برای این که نیاز به آن زیاد بود ، و اندک بودند افرادی که به آن مطلع شده بودند .

همه ی آن چه شنیدی معنی عباد الله بود ، و به این لحاظ تنها علم غیب را مطرح کردم و به معانی دیگر اشاره نکردم چون که نقض ادعای علم غیب نسبت به عبودیت مخفی است .^۱ مطلب را درک کن .

قول مرحوم شارح (المکرمین) را می شود با تشدید و بدون تشدید خواند چنان که خدای تعالی فرموده است : (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)^۲ یعنی نوع بنی آدم را به وجود پیامبران و اوصیاء ایشان گرامی کرده ام . احتمال دارد قصد شارح از آوردن آیه استشهاد باشد به مشدد بودن و احتمال دارد قصدش این باشد که بنی آدم گرامی است چون انبیاء و اوصیاء از ایشان هستند و یا این که منظور از مکرمین اهل بیت علیهم السلام می باشند .

اگر قصدش این باشد که مکرمین یعنی گرامیان بنی آدم ، اهل بیت علیهم السلام اند همه ی بنی آدم منظور نخواهند بود و خاص محمد (و آل او خواهد) بود ولی با این معنی ذکر انبیاء و اوصیاء صحیح نیست . و اگر نظرش این بوده باشد که ایشان از فرزندان حضرت آدم هستند امکان دارد مراد (او) از

۱ - مرحوم شیخ قسمتی از این مخفی بودن را در ۸ سطر قبل باز گفته است .

۲ - اسراء ۷۰ .

انبیاء، صرفاً حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ نسبت بہ ہمہ و از اوصیاء نسبت بہ غیر ایشان باشد کہ این معنی نوعی تکلف خواهد بود و شاید منظورش از المکرمین با تشدید و ذکر انبیاء و اوصیاء و اولیاء، برای بیان سبب تکریم نوع انسان باشد و مرادش از المکرمین با تشدید وصف اهل بیت علیہم السلام نبوده باشد.

قول امام علیہ السلام (و عباده المکرمین) اقتباسی است از آیه ی : (وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكْ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ^۱...) تا پایان آیات، و در این آیه غالیان با تمامی نظرهایشان رد شده اند .

چون بعضی از غالیان از (مدعیان) کشف و معرفت گمان می کند : آن کس کہ بہ عنوان مظهر رحمانیت الہی ظاهر شدہ از رحمان متولد شدہ و حق ہر صاحب حقی را بہ او عطا می کند و روزی ہر مخلوقی را بہ سوی او سوق می دہد . خدای تعالی از چند راہ صاحبان این عقیدہ را رد می کند :

با قولش (سُبْحَانَهُ کہ بعد از ذکر عقیدہ ی آن ہا "وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا" آورده) و اظہار داشتہ است کہ: خدای تعالی از ولادت و تولید و تولد مبرا و منزہ است (نزادہ، لم یلد است زادہ نشدہ، لم یولد است) و ایشان مخلوق و تحت تدبیر الہی اند .

با قولش (بَلْ عِبَادٌ) اظهار داشته که ایشان بنده های او هستند و پیه عبادت او مشغول و به بندگی او خوشنودند (وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا)^۱، برای خود مالک نفعی و مدافع ضرری و مالک مرگ و حیات و نشری نیستند) نشان فقر و علامت ناتوانی دارند لا حول و لا قوة الا بالله، زمانی که خدای تعالی ایشان را آفرید دعوتش را اجابت کردند، گرامی شان داشت که با اجابتشان در خدمت او هستند.

با قولش (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ) آن ها را رد کرده و فرموده است نه در بندگی کردن او و نه در بنده بودن به او، و نه در بهره گیری از فیض و کرم او و نه در تبلیغ اوامر و نواهی او و نه غیر آن ها از فرمان خدای تعالی سبقت نمی گیرند. چنان که به پیامبرش فرمود: (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ^۲) یعنی به غیر از آن چه برایشان خواسته، خواسته ای ندارند او فرمان می دهد و ایشان به فرمان او عمل می کنند، یعنی با ایجاد او و با اعطای او و با تعلیم او و با امر و نهی او و غیر این ها هماهنگند بلکه در تمامی حرکات و سکنات و اعتقادات و اعمال و احوال و اقوال به فرمان او عمل می کنند چنان که حضرت سید الشهداء علیه السلام در دعای ملحق به دعای روز عرفه عرض می کند: (ام کیف اترجم بمقالي و هو منك برز اليك)^۳ یا چگونه با گفتارم بیان کنم و این بیان من از تست و به سوی تست). همه ی این ها و مشابه آن ها از معانی (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ...) است، آری ایشان در تمامی عرصه ها به نحوی عمل می کنند که خدای

۱ - فرقان ۳.

۲ - آل عمران ۱۲۸.

۳ - ار الانوار ۹۵/۲۲۵.

تعالیٰ برایشان بیان کرده است .

خدای تعالیٰ در این آیه با (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) غالیان را رد می فرماید و می گوید : اهل بیت علیهم السلام در هرچه گفته شد به امر او ، به قول او عمل می کنند و ایشان در همه حال در حدی هستند که خدای سبحان در باره ی اصحاب کهف می فرماید : (وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ ^۱) یعنی گمان می بری ایشان بیدار هستند در صورتی که خوابیده اند و ما ایشان را به سمت راست و چپ می گردانیم. این حالت را نسبت با خدای سبحان دارند اما نسبت به دیگران ایشان بیدارند یعنی خدا ایشان را بیدار فرموده است با بیدار کردن او بیدارند و با شاهد قرار دادن او شاهد و گواهند ، و در همه ی این ها رد بر غالیان است که ردی بیشتر از آن وجود ندارد .

و در (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) می فرماید : هر کاری را که به فرمان او عمل کردند او آن ها را می داند (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) یعنی احاطه ی ایشان به مقداری است که او خواسته است .

و در (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) خدای تعالیٰ فرموده است اهل بیت علیهم السلام افتاده ی را بلند نمی کنند عقب مانده ای را جلو نمی اندازند مگر موقعی که خدای تعالیٰ به این کارها راضی باشد و به ایشان اجازه بدهد برای کسی که از دین او رضایت دارد از شیعیان و دوستان و دوستان دوستانشان باشد.

و در (وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ) ایشان را رد می کند و می فرماید : ایشان با تعلیم او عالمند و علم به غیر خشیت وجود نیدارد و خدای تعالی فرموده است : (إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)^(۱) غیر این نیست که علماء و دانشمندان از خدای تعالی می ترسند. و در دعاء وارد است که : (لَا عِلْمَ إِلَّا خَشْيَتِكَ وَلَا حَكْمَ إِلَّا الْإِيمَانَ بِكَ لَيْسَ لِمَنْ لَمْ يَخْشَكَ عِلْمَ وَلَا لِمَنْ لَمْ يَوْمَنْ بِكَ حَكْمٌ)^(۲) ، در همه ی اعمالشان به امر خدا عمل می کنند ، و از مقام او می هراسند ، و از ملاقات او بیمناکند ، خدای تعالی فرموده است : (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ)^(۳) و کسانی که وظیفه ی خود را انجام می دهند در عین حال از این که روزی به سوی خدای تعالی می روند دل هایشان ترسان است.

و می فرماید : (وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ)^(۴) در این قسمت از آیه خدای تعالی در رد غالی ها فرموده است: و هر کدام از ایشان بگویند من خدای جهان هستم: یعنی هرکس از ایشان بگوید: به غیر خدای برحق، من خدا هستم او را با آتش دوزخ کیفر خواهیم داد.

و این جمله دو معنی دارد: یکی معنی ظاهر و یکی معنی تأویل . معنی ظاهر این است که هرکس از ایشان ادعاء کند و بگوید من در کارهای جزئی یا کلی به غیر فرمان خدا و خارج از قدرت و حول و قوه ی او و به صورت مستقل عمل می کنم

۱ - فاطر ۲۸.

۲ - در نسخه ی بحار الانوار ۱۹۵/۸۷ به جای حکم ، حلم ضبط شده و در نسخه ی مصباح المتجهد ۴۷۲ حکم.

۳ - مومنون ۶۰.

۴ - انبیاء ۲۹.

آن را با دوزخ مجازات می کنیم ، آن چه گفتیم به صورت فرضی است به طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خطبه ی روز غدیر فرمود : (اني ان لم افعل فما بلغت رسالته، یعنی اگر طبق فرمان او عمل نکنم) وعلی را به عنوان ولی خدا معرفی نکنم) رسالت او را نرسانده ام ، و در همان خطبه فرمود : اخاف الا افعل فتحل علي منه قارعة لا يدفعها عني احد و ان عظمت حيلته لانه الذي لا يؤمن مكره^(۱) یعنی می ترسم به فرمان او عمل نکنم از جانب او بلای کوبنده ای به من برسد که هیچ کس نتواند آن را از من برگرداند و اگر چه چاره سازیش فوق العاده باشد ، برای این که از مکر خدای تعالی نمی شود مطمئن بود^۲ . معنی دوم (تأویل) چند نوع است :

هرکس از مردم اعتقادش این باشد: که یکی از ائمه گفته است: خداست به جای خدای حقیقی، آن فرد را با جهنم مجازات می کنیم .

اگر کسی از انسان ها بگوید : من امام هستم به جای امام برحق که از جانب خداست او را با جهنم مجازات می کنیم .

هر یک از انسان ها بگوید : که امام علیه السلام از قول خدای تعالی سبقت می گیرد یعنی که می گوید بی آن که خدا بگوید، عمل می کند بی آن که خدا دستور بدهد ، یا بگوید خدای تعالی آن چه را امام در پیش رو یا در پشت سر دارد نمی داند ، یا اعتقاد کند که امام بی رضای خدا و بدون

۱ - کافی/۱/۲۸۹.

۲ - قُلْ إِنِّي أَخَافُ أَنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ، انعام ۱۵ و یونس ۱۵ و زمر ۱۳ ، هر گونه مخالفت در برابر خدای تعالی معصیت است و در هر سه آیه خدای تعالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده که بگوید: من اگر با خدایم مخالفت نموده و گناه کنم از عذاب روز قیامت می ترسم. مترجم.

اذن او ، برای کسی که خدا از دین او راضی نیست شفاعت می کند یا بگوید امام، با این که به خدا و مقام او آگاهی دارد از خدای تعالی در واقع نمی ترسد ، یا از انتقام و مکرش مطمئن است این فرد را با جهنم مجازات خواهیم کرد و همین طور ظالم ها را مجازات می کنیم . ظالمان کسانی اند که ، اهل بیت علیهم السلام را از مراتبی که خدای تعالی ایشان را در آن مراتب قرار داده بالا تر برده اند یا ایشان را به مرتبه ای پایین تر آورده اند ، این دو گروه شیئی را در غیر جایش قرار داده اند یا با بالا بردن یا با پایین آوردن ، برای این که ظلم این است که شیئی را در غیر محلش قرار بدهند . و امام علیه السلام این معنی را با اقتباس از قرآن کریم در زیارت نامه آورده و فرموده است : (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ^(۱)) یعنی با فرمان او حرف می زنند ، و با امر او ساکت می شوند با امر او جهاد می کنند و به امر او جهاد را ترک می کنند ، به فرمان او می کشند و به امر او کشته می شوند . صلی الله علیهم اجمعین .

امام هادی علیه السلام فرمود :

الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ

شرح این فقره به مقدار کافی در بیان (و عباده الکرمین) گذشت و لزومی به اعاده ی آن نمی باشد .

امام هادی علیه السلام فرمود :

و رحمة الله و برکاته

این فقره به فقره ی (السلام علی الدعاة الی الله تا عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون) عطف است ، و معنی این است که این اوصاف از جانب خدای تعالی برای ایشان محفوظ و به نسبت هر یک از حالات با رحمت الهی محفوظ و با برکاتش پوشانده می باشد .

امام هادی علیه السلام فرمود :

السلام علی الأئمة الدعاة

ائمه بر وزن اكسيه جمع كساء ، جمع امام می باشد و امام کسی است که به او اقتداء می شود ، اصل ائمه ائمه بوده حرکت میم اول را به همزه ی دوم داده اند و میم با میم ادغام و ائمه شده است .

بعضی از قاریان مانند ابن عامر ، کوفی ها و روح ، همزه را به صورت اصل باقی می گذارد و هردو همزه به حال خود می مانند و دیگر قاریان همزه ی دوم را با تسهیل می خوانند و در کیفیت تسهیل با هم اختلاف دارند . مذهب جمهور این است که آن را بین بین قرار می دهند ، و آن همان است که در تیسیر ، شاطبیه ، مستنیر ، کامل ، روضه ی مالکی ، تجرید ، تبصره ، تذکره ، کفایه ی ابی العز ، غایه ی ابی العلاء و الهدایه و غیر آن ها آمده است . مذهب دیگران این است که همزه را به یاء خالص قلب کرده اند (و ایمه) خوانده اند ، ابن شریح در کافی و ابو العز در الارشاد به آن نص کرده اند و جزری و غیر او همان طور قرائت کرده اند دوانی در الجامع خود و حافظ ابو العلاء این را یاد کرده اند و از طریق التیسیر و الشاطبیه نیست

، بلکه از طریق کتاب الطیبه و النشر است . و ابو جعفر بین دو همزه تفصیل قائل است ، با الفی در حال تسهیل بین بین که ائمه خوانده می شود با حرکت بین بین همزه ی دوم و ورش از طریق اصفهانی در دو محل دوم از قصص و سجده با آن موافقت کرده است ، نهروانی از ورش از طریق عطار به فصل الف در انبیاء ، و اختلاف نقل شده از هشام در پنج محل از قرآن که در آن ائمه ذکر شده است : در توبه/۱۲ (ائمة الکفر) در انبیاء ی/۷۳ (ائمة ینهدون بامرنا و اوحینا الیهم) و در قصص/۵ (و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین) و در همان سوره/۴۱ (و جعلناهم ائمة یدعون الی النار) و در الم سجده/ ۲۴ (جعلنا منهم ائمة ینهدون بامرنا) . و هرگاه همزه به یاء خالص تبدیل شود فصل در نزد هیچ کدام از آن ها جایز نیست .

گفته شده است: و قیاس در تسهیل بین بین ، بعضی آن را لحن می شمرد و می گوید وجهی در قیاس ندارد .

امام علیه السلام ، دعاء را با ائمه همراه آورده است برای این که ائمه کسانی هستند که به ایشان اقتداء می شود ، و وقتی دعاء را همراه ائمه آورده یعنی که به ایشان در دعوتی که به سوی حق می کنند اقتداء می شود ، و چنان که گذشت ایشان به سوی خدای تعالی دعوت می کنند و امر می کنند پیامبرش را بشناسند ، جانشینانش را بشناسند و پیامبرانش را بشناسند و احکامش را بدانند و بدانند که از بندگان چه می خواهد و بندگان را به راه راست راهنمایی می کنند .

داعی بودنشان به این صورت است که با فرمان خدای تعالی راه را روشن کرده و کجی را در تمامی عوالم از بین برده اند ، چنان که بیانش در هر جنس و هر نوعی و در هر صنفی

و در هر شخصی و در هر جزئی گذشت ، هر راستی از ایشان است و هر کجی از انحراف از ایشان است ، در قرآن فرموده است : (وَ يُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا^۱) آن چه از قرآن فرود می آید آب رحمتی است هر چیزی با آن زنده می شود ، و آن امام است . ایشان ناطق ها را با زبان خاصی که انسان با آن لغت حرف می زند دعوت می کنند، خواه در اصل انسان باشد یا تا انسانیت بالا آورده شود ، چنان که در خطاب امام حسین علیه السلام به تب گذشت و خطاب به او فرمود : (یا کباسه) راوی گفت : ناگهان ما صدایی شنیدیم و شخصی را ندیدیم که می گفت : لبیک ، امام حسین علیه السلام فرمود : آیا امیر مؤمنان به تو فرمان نداده است که به کسی غیر از دشمن ما نزدیک نشوی یا این که کفاره ی گناهانش باشی ، فما بال هذا ، مریض عبد الله بن شداد لیثی بود .^۲

و صامت ها را با اختلاف انواعی که دارند امثال حیوان ، نبات و جماد ، با صدای صامت می خوانند .

به زمین شوره زار پیش از آن که شوره زار شود گفت : آیا خدای تعالی رب تو نیست ؟ جواب داد : بلی . فرمود : و محمد پیامبر توست ؟ ساکت شد ، آیا علی ولی تو نیست ؟ جواب داد : نه . با خطاب و انکار شوره زار شد ، به زبان خودش او را مورد خطاب قرار دادند یعنی با اسباب ، آبی را بر او جاری ساختند که عبارت بود از (ا لیس علی ولی الله ؟) به لحاظ ضعف قابلیت آن اهلیت را نیافت که بپذیرد، به همین لحاظ فضولاتی

۱ - اسراء ۸۲ .

۲ - مناقب آل ابی طالب ۳/ ۲۱۰ و مدینة المعاجز ۳/ ۴۹۹ و بحار الانوار ۴۴/ ۱۸۳ و رجال کشی ۸۷ .

گرد آمد و آن عبارت بود از این که گفت: نه، و از آن به انکار ولایت تعبیر می شود، شور شد، تلخ شد و از این امر به سر قدر تعبیر می شود و به این صورت شوره زار شد و از آن به سوء قضاء تعبیر می شود، این دعوت ایشان بود از آن، و این جواب آن بود به ایشان، این گفته را با این زبان غیر از اهل بیان نمی دانند و به دو جهت چنان که توهم می شود این (گفت و شنود) زبان حال نیست.

جهت اول: این است که زبان حال، معنی هیئت و صفت و فعل است، و این جا چنین نیست. و آن لغت لفظ جماد است و بر کلمات و حروف مشتمل است.

جهت دوم: این است که زبان حال، با زبان عربی واضح است. و چنین هم نیست که توهم شده است معنی هیئت کلام نیست و دلالت معنوی است، چگونه چنین (باشد و) چنان نباشد و حال آن که خدای تعالی فرموده است: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) هیچ چیزی نیست مگر این که خدای تعالی را با حمد و ثنای او تسبیح می گوید.

و وارد شده که تسبیح دیوار، شکافتن و جدا شدن و متلاشی شدن آنست و در تسبیح روز چهارشنبه در مصباح آمده است: (سبحان من تسبح له الانعام باصواتها يقولون سبحا قدوسا سبحان الملك الحق المبين سبحان من تسبح البحار بامواجها) یعنی منزله و بی عیب است خدایی که چهار پایان، با صداهای خود او را تسبیح می گویند و معنی صداهای آن ها این است که سبحا

۱ - اسراء ۴۴. و با این گفته در همان آیه: و لكن لا تفقهون تسبیحهم، اعلام فرموده که تسبیح آن ها تسبیح تکوینی یا تسبیح به زبان حال نیست بلکه تسبیح مقالی و تشریحی است النهایه ائمه علیهم السلام در اشاراتشان بیان کرده اند که نوع تسبیح موجودات اعم از جماد و غیره مانند نمونه هایی است که در دعای روز چهارشنبه آمده است. مترجم.

قدوسا سبحان الملك الحق المبين و در آن کتاب و در همان دعاء است : (تسبح لك البحار بامواجها و الحيتان في مياهها و المياه في مجاريها^۱) خدایا دریاها با امواج خروشان خود و ماهی ها در داخل آب ها و آب ها در مسیری که طی می کنند تو را تسبیح می گویند .

و تعبیر از همه ی دعوت ها با هر زبانی که بوده باشد مانند آنست که از امام علی بن الحسین علیه السلام روایت شده است ، از آن حضرت سؤال شد دعوت به دین به چه صورت است ؟ حضرت فرمود : می گوید : تو را به سوی خدا و به سوی دین او دعوت می کنم . این لفظ به هر دعوت بر حقی دلالت می کند ، با هر زبان یا مقالی که باشد از انسان ، یا حیوان ، یا نبات و یا جماد ، از نوع دلالت مطابقه ، پس بفهم ، از خدای تعالی بخواه برایت بیاموزد آن چه را که نمی دانستی .

امام هادی علیه السلام فرمود : و القادة الهداة

شارح می گوید : قاده جمع قائد و هدایه جمع هادی است ، و هادیان کسانی اند که خدای تعالی فرموده است : (أئمةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا^۱) پیشوایانی که به فرمان ما هدایت می کنند. چنان که در اخبار فراوان آمده امامانی که به فرمان خدای تعالی هدایت می کنند ایشان هستند .

می گویم : در حدیث امام امیر مومنان علیهم السلام آمده است : (قریش قاده ذاده^۲) یعنی قریش لشگریان را فرماندهی می کنند . یعنی اراده می کردند (بین دو لشگر ، لشگر خودی و بیگانه در حال مراقبت باشند و) دشمنان را گرفته و به سوی لشگر بیاورند ، پس قائد کسی است که زمام چیزی را گرفته و بیاورد ، مانند کسی که زمام امر را می گیرد و آن را با خود می کشد ، و در این جا منظور این است که ائمه علیهم السلام مؤمنان را از عالم ذر اول به سوی رضای الهی و در عالم ذر دوم به اجابت مشروط و در عالم ذر سوم به انجام عمل مطابق دستور فرامی خواندند و به گفتن گفته ها طبق تعلیم و به پایداری و استقامت در اعتقاد برابر آن چه هدایت شده بودند

۱ - انبیاء ۳ .

۲ - لسان العرب ۳/۳۷۰ و مجمع البحرین ۸/۳۵۵ و النهایه ۴/۱۱۹ .

دعوت می کردند. اگر هر سه اجابت را اجابت کردند برایشان حفظ می کنند آن چه را که حفظ آن را خواسته اند، از احکام این امانت ها، آن ها را به وسیله ی محبتشان و با تمسک به ریسمان ولایتشان حفظ می کنند تا ایشان را در منزل هایشان در جنان برزخ تا زمان قیامشان و زمان برگشتشان ساکن کنند ، و بار دیگر کسی را که اجابت خوبی داشته بر می گردانند تا به حظیره ی قدس و ماوای نفس داخل کنند و در سایه ی ولایت و محبتشان متنعم کنند تا (بار اول) در شیپور دمیده شود، بیداران (شبستان عالم برزخ) آرام گیرند (و هر جزئی از ارواح چون نقطه در مرکز دائره در جای مخصوص به خود مستقر شود) زمانی که امور (پیش از قیامت به پایان رسید) و برای بار دوم در صور دمیده شد) و کسانی که در قبرها بودند محشور شدند با سرپرستی بهینه، مدیریت ایشان را به عهده می گیرند (و دوستان خود را) در اعراف به سیما می شناسند ایشان را با مرکب های شرف حمل می کنند تا به محل های شرف وارد کنند و در غرفه ها سکونت بدهند و بهشت را بر آنان مباح کنند و حور العین را به ازدواجشان در آورند و غلامان را به خدمتشان بگمارند تا همیشه در آن جا بمانند در حالی که در آن جا هر چه می خواهند در اختیار دارند (و لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ^۱) نه ترسی دارند و نه غم و اندوهی. ائمه علیهم السلام در همه ی آن چه شنیدی و مانند آن ها، راهنما و قائدند و نسبت به رفع درجات آن ها در این کارهای خیر اختیار دارند و برعکس آن چه شنیدی دشمنانشان را به ضد این حالات سوق می دهند و ایشان را به دار البوار می برند و به هراس ها و عذاب های عظیم می رسانند. قود و سوق هر دو به یک

معنی اند مگر در دو صفت :

قود همراه می باشد با یاری و امداد به طور کامل ، و سوق با بردن و رها کردن همراه است . قود می رساند که قائد جلوتر حرکت می کند و در ورود به محل با مقود مصاحب او می باشد ، اما سوق اشعار دارد به این که سائق در عقب حرکت می کند تا مسوق را رها کند و در ضمن در راهش با او همراه نیست و سرپرستی مسوق را در از بین بردن تنگناها به عهده ندارد .

پس ایشان قائد خلق اند به هر چه که استحقاقش را دارند به اقتضای کار خیر یا کار شری که می کنند، و بر آن حساب که در انجام آن ها، جدیت می کردند با مدد رساندن و یا با دست کشیدن .

اما هدایت کننده و راهنما بودنشان به هدایت جویان و گمراهان . شأن ایشان هدایت و دعوت به سوی تقوی می باشد ، هر کس از هدایت آن ها پیروی کرد نجات یافت ، و هر کس از راهنمایی ایشان سرپیچی کرد گمراه شد و به هلاکت رسید . پس ایشان راهنمایی می کنند کسانی را که از هدایت ایشان در گفتار (و رفتار) پاکیزه و در راه پسندیده پیروی می کنند ، و هر کس ایشان را انکار کند او را با همان انکارش به دوزخ راهنمایی می کنند خدای تعالی فرمود : (فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ وَ قَفُوهُمْ إِتِّهْمَ مَسْئُولُونَ^۱) ایشان را به راه جهنم راهنمایی کنید و بازداشتشان کنید که از ولایت شما سؤال شوند ، و ایشان علیهم السلام به فرمان او عمل می کنند ، و کارشان گمراه ساختن ستمگران نیست و کسی را از حق صریح منحرف نمی کنند چنان که

خدای تعالیٰ از زبان فریبندگان می فرماید : (فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ^۱) یعنی وعده ی خدایمان در انتقام از ما حتمی شد و ما عذاب را خواهیم چشید و (به پیروان خود می گویند: ما شما را گمراه کردیم و خود نیز گمراه بودیم. زیرا پیشوایان گمراهان برای آن ها یعنی برای پیروانشان هدایت نخواستند ولی وقتی خودشان دانستند که عذاب الهی را خواهند چشید ایشان را اغوا کردند . اما هدایت کنندگان علیهم السلام برای ایشان نجات و هدایت می خواستند^۲ و چون از ایشان قبول نکردند در باره ی ایشان به حکم خدای تعالی حکم کردند و ایشان را به اقتضای تقدیر الهی ملزم کردند چنان که خدای تعالی فرموده است : (بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ^۳) یعنی با کفر خودشان به دل های آنان مهر کفر زد. و با همین دو حکم با دو وصف توصیف شدند به هدایت خواهان به هدایت حکم کردند و به ایشان (القادة الهداة) گفته شد و به گمراهان به گمراهی حکم کردند و به ایشان (الذادة الحماة) گفته شد .

در حدیثی که از ابو الطفیل گذشت ابو الطفیل به امام امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد : از حوض پیامبر صلی الله علیه و آله برایم خبر بده که در دنیا است یا در آخرت ؟ حضرت فرمود : بلکه در دنیا است . عرض کرد چه کسی از آن باز می دارد ؟ فرمود : من با دستم ، دوستانم به آن وارد می شوند و دشمنانم از آن برمی گردند^۴ . وارد کننده قائد و برگرداننده ذائد است.

۱ - صافات ۳۱ و ۳۲ .

۲ - امیر مومنان علیه السلام زمانی که عبد الرحمن بن ملجم را می دید می گفت: ارید حیاته و یرید قتلی، من برایش زندگی سعادت‌مندانه می خواهم اما او در نظر دارد مرا به قتل برساند. بحار الانوار ۲۶۱/۴۲ مترجم.

۳ - نساء ۱۵۵ .

۴ - بحار ۶۸/۵۳ ومختصر بصائر الدرجات ۴۰ .

امام هادی علیه السلام فرمودند :

والسادة الولاية

مرحوم شارح گفت : السادة جمع سيد به معنی افضل و اکرم و الولاية جمع والي می باشد ایشان سالکان به سوی خدا را قیادت می کنند و در تصرف کردن به خلق از خود آن ها پرتو و سرتزند، چنان که خدای تعالی فرموده است : (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به مومنان از خود ایشان اولی است. و فرموده است : (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا^۱) یعنی سرپرست شما خدا و رسول مومنانند. و رسول الله گفته است : (من كنت مولاه فهذا علي مولاه^۲) هر کس که مولایش منم علی مولای اوست. و خبرهای متواتر دیگر .

می گویم : سيد از ساد يسود ، سيادت و اسم آن سؤدد به معنی بزرگی و شرف است در مذکر سيد و در مؤنث سيده می گویند ، و سيد کسی را گویند که در بين طايفه رئيس و بزرگ باشد و از او اطاعت کنند ، و اگر چه علوی و هاشمی نباشد ،

۱ - احزاب ۶ .

۲ - مائده ۵۵ .

۳ - کافی ۴۲۰/۱ و من لا يحضره الفقيه ۵۵۰/۲ و تهذيب الاحكام ۲۶۳/۳ .

و(نیز) کسی را گویند که خیرش فائق باشد، و سید به مالک و به مربی و شریف و حلیم و کریم و فاضل اطلاق می شود و به کسی که اذیت قومش را تحمل می کند و به زوج نیز گفته می شود چنان که خدای تعالی در قرآن فرموده است: (وَ الْفِیَا سَیِّدَهَا لَدَى الْبَابِ^۱) یعنی شوهر زلیخا را در کنار درب منزل یافتند. و به کسی که جلو می افتد سید گفته می شود.

ایشان سلام الله علیهم با همه ی این معانی سادات خلق هستند، به معنی شریف و بزرگ، در درجه ای از شرف و بزرگواری قرار دارند که به فکر هیچ کدام از خلق الله نمی رسد در همین زیارت نامه می خوانیم: (طأطأ کل شریف لشرفکم) یعنی هر شریف و بزرگی در برابر شرف و بزرگی شما خاضع و خافض و منحط شد و غایت شرف و بزرگی شما را درک نکرد، مجد، شرف گسترده و برتری و کمال و عزت را می گویند، و ایشان از هر یک از این صفات در آن درجه هستند که به خاطر هیچ پیامبر مرسل و فرشته ی مقرب نمی رسد. سید به معنی کسی است که خیرش بیشتر باشد، ایشان در همه ی کمالات خیر، از همه ی خلق الله بی نهایت فراترند به این معنی که اگر یکی از پیامبران اولوا العزم غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله در یکی از کمالات ایشان سیر کند ابد الابدین بالا می رود و به محدوده ی همان کمالشان نمی رسد و از حدود خود نمی گذرد. برای این که همه ی خلق برای ایشان خلق شده اند، چنان که در همین زیارت نامه خواهد آمد: (فبلغ الله بکم اشرف محل المکرمین و اعلی منازل المقربین حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوقه فائق و لا یسبقه سابق و لا یطمع فی ادراکه طامع) یعنی خدای تعالی شما را به شریفترین محل گرامیان و

بالاترین منزلت مقربان رسانید تا جایی که لاحقی به آن نرسد و فائقی بر آن فائق نیاید و سبقت گیرنده ای از آن سبقت نگیرد و طمع کننده ای به درک کردنش طمع نکند ، (آری) خدای تعالی ایشان را موقعیتی عطا فرموده که کسی از خلق غیر از خودشان به درکش طمع نمی کند و نه بر آن فائق می آید و نه به آن می رسد .

سید، به معنی کسی که رئیس قوم است و فرمانش در بین طایفه نافذ می باشد ، خدای تعالی ایشان را در بین قوم و طایفه شان بلکه در بین همه ی خلق در مقامی قرار داده که کنه و اصل آن به نهایت نمی رسد چنان که علی علیه السلام فرمود : (نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائع لنا^۱) یعنی خدای تعالی ما را برای خود و خلق را برای ما آفرید ، پس برای همه ی خلق مطاع اند حقائق اشیاء ، رقائق ، طرائق ، جوهره های وجود ، دل ها ، ارواح ، نفوس ، طبایع ، الفاظ ، احوال ، اعمال ، اقوال ، حرکات ، سکنتات ، ضمائر ، سرائر ، همه و همه برای ایشان است ، و همگی از ایشان اطاعت می کنند .

و سید، به معنی مالک، ظاهر است زیرا خدای تعالی خلق را برای ایشان آفریده و امر و حکم آن ها را به عهده ی ایشان گذاشته است چنان که اخبارشان مانند آن چه گذشت و غیر آن در این باره صراحت دارند .

و سید، به معنی صاحب ، چون که ایشان علت ایجاد مادی و صوری و غایی موجوداتند. با این حساب چگونه جایز است خلقی از ایشان مفارقت کند و بماند و حال آن که بقاء به وسیله ی آن هاست ، پس ایشان علیهم السلام به این معنی

۱ - الاحتجاج ۲/۴۶۶ و الصراط المستقیم ۲/۲۳۵ و الغیبة الطوسی ۲۸۵ .

مصاحب خلق می باشند . و سید، به معنی حلیم ، کسی که اذیت قومش را تحمل می کند ، هرکس در اخبار توجه کند می بیند که حلم و تحملشان سلام الله علیهم بر اذیت ها و اقدام نکردن به انتقام و حال آن که قدرت آن را داشتند به صورتی است که از عهده ی دیگران خارج است .

و اما سید، به معنی زوج ، البته نه در ظاهر بلکه با نوعی توجیه درست می باشد و ایرادی نیست به بعضی از این معنی اشاره شود . و آن این است که زوجه صفت است و صفت زوجه ی موصوف می باشد ، و زوجه با توجه به آثار آن صفت حالت فاعلی موصوف است و با به کار بردن وسایلی که نکاح تلقی می شود اعمال و آثاری را تولید می کند که اولاد محسوب می شوند؟، زوج ایشان ولی است و زوجه ولایت ، به شرطی که از مالکش خدای سبحان خواسته شود و اولاد همین اعمال برحق می باشند (هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا^۱) و دشمنانسان به ناحق ادعای زوجیت آن را کردند و اولاد زنا هستند و ناصبی و معاندند . در حدیث است : (یا علی لا یبغضک الا ابن زنا او حیضة او من طعن فی عجانہ^۲) یا علی، غیر از زنازاده و غیر از کسی که نطفه اش در حال حیض منعقد شده و غیر از مفعول کسی تو را دشمن نمی دارد، افرادی از آن ها در ظاهر صحیح النسب و در باطن اولاد زنا بودند برای این که در ولایت ظالمانه ای به ناحق زانی با آن نکاح کرده و نکاحش از جانب خدا نبوده و اولادش اولاد زنا بوده اند و به همین جهت هم با علی علیه السلام دشمن هستند .

۱ - کھف ۴۴ .

اما زوج برحق، همان ولی است و خدای متعال در آسمان آن ها را به ازدواج هم در آورده است و قول تو ولی به این معنی مانند قولت زوج نمی باشد اشاره به این سر را درک کن و نسبت به آن مراقب باش .

اما الولاية جمع ولی است و پیشتر در شرح (و اولياء النعم) در باره ی آن مطالب لازم گفته شد و به تکرار نیاز نمی باشد ، و آیات و روایاتی را که شارح مرحوم در این جا ذکر کرده به عنوان اشاره برای صاحبان دل و دیده که سخن حق را می شنوند کافی است .

امام هادی علیه السلام فرمود :

والذادة الحماة

مرحوم شارح گفته است : الذادة جمع ذائد است به معنی مدافع یا بازدارنده. حماة جمع حامی است (به معنی پشتیبان) ائمه علیهم السلام شیعیان خود را در دنیا ، از آراء فاسد و مذاهب باطل و نادرست ، و با دعاهای شفا دهنده شان از بلاهای مهلک بازمی دارند و چنان که در اخبار آمده آن ها را در آخرت با شفاعت حمایت می کنند .

می گویم : ائمه علیهم السلام در دنیا و در آخرت ، دوستان خود را از هر چه که خدا آن ها را دوست نمی دارد باز می دارند امثال اعتقادات باطل ، افکار فاسد ، کارهای زشت ، گفته های ناروا و حالات ناخوشایند و خوردن و آشامیدن و پوشیدن حرام بلکه خوردن و نوشیدن چیزهایی که به تن و عقل آن ها لطمه می زند و به شهوت های حرام سوق می دهد و سبب قساوت قلب می شود .

خلاصه ایشان علیهم السلام شیعیان خود را باز می دارند از هر چه که خدای تعالی نمی پسندد و دشمنانشان را مانع می شوند از هر چیزی که خدای تعالی دوست می دارد و

مراد از گفته ی امیرمؤمنان علیه السلام (که دشمنانش را در روز قیامت از حوض کوثر برمی گرداند) این است که دشمنانش را از تمامی اعتقادات راجح و اعمال صالح در ظاهر و باطن بازمی دارد و خدای تعالی فرموده است: (كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ^۱) یعنی این چنین عمل هر قومی را در نظرشان زینت داده ایم. و این کار زمانی صورت می گیرد، که طبع ماهیت منافق، به عمل باطل میل می کند و با میل وجودش به عمل خیر درگیر می شود، به لحاظ فطرت تغییر یافته اش شر را دوست می دارد در صورتی که پیش از تغییر به لحاظ فطرت وجودیش که همان فطرت الله است به سوی خیر میل می کند، وقتی با محبتش به شر تمایل می کند خوار و رها می شود و شر در نزدش نیکو تلقی می شود و به سبب خذلان زیبا جلوه می کند و همین خواری و رها شدگی مرجح می شود که کار شر را بر کار خیر ترجیح بدهد، و این ترجیح با میل و تصمیم آن ها پیدا و ایجاد می شود و با همین ایجاد آن ها را از خیری که حوض کوثر است باز می دارند، این جریان در باره ی دشمنانشان چنین است و برعکس اولیائشان را از شر بازمی دارند و به سمت خیر می برند به نهری که در بهشت است و هر کس از آن بنوشد هرگز تشنه نمی شود.

و این گفته ی شارح مرحوم (و با دعاهای شفا دهنده شان) بر طبق ظاهر حال است و خود آن کمال می باشد به شیعیانشان فرموده اند: (انا من ورائکم بالدعاء الذی لا یحجب عن باری السماء^۲) ما با دعائی که از خالق آسمان در خفا نمی ماند در پشت سر شما هستیم. اما دعای حالی از دعای مقالی رساتر

۱ - انعام ۱۰۸.

۲ - مصباح المتجهد ۸۲ و اقبال الاعمال ۶۳۱ و بحار الانوار ۹۹/۱۹۵.

می باشد ، زیرا که افعال ، تعلیم ، ارشاد ، هدایت ، دستگیری ، بذل فاضل حسنات ، تحمل گناهان ، تفضل به فاضل طینت ، نفخ در ارواح ، در دست گرفتن حساب و شفاعت و امثال این ها ، همگی زبان های راستین و نقش های منطبق با احکام موافق اند ، و همگی دعا های ایشان هستند برای شیعیان و محبان شان از جانب خدای سبحان که از ایشان خواسته است امر شان را رعایت کنند و احکام وجودی و شرعی ایشان را به ایشان سپرده است ، با همین دعا های معنوی ایشان را از همه ی ناملایمات دنیا و آخرت باز می دارند و به حوض شان می برند که همه ی خیر های دنیا و آخرت است . و دعا بودن این همه که اشاره کردیم این است که این ها فیوضات الهی را قبول می کنند یعنی که ایشان سلام الله علیه خودشان و احوالشان و افعالشان و همه ی چیزهایی که خدا در اختیارشان گذاشته است محل های فاعلیت ایشان و مثال ربوبیت خدای تعالی می باشند ، به این معنی که خدای تعالی مثالش را یعنی ربوبیت و فاعلیتش را در هویتشان و هویات احوالشان و افعالشان و در همه ی آن چه به آن ها مربوط می شود قرار داد و افعال خودش را از آن ها ظاهر کرد در واقع خدای تعالی فاعل ما یشاء است و هر چه می خواهد انجام می دهد و غیر او هر چه می خواهد انجام نمی دهد و ایشان با فعل او فاعل اند و به امر او عمل می کنند (أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ^۱) پس قابلیت ها را خواندند و فاعل با مقبولات قبول کرد . و حمات در معنی مانند داده است با این تفاوت که (حامی^۲ مفرد حمات) اغلب در دفع ناملایمات از محبوب به کار می رود برخلاف (ذائد مفرد) داده که

۱ - واقعه ۶۴ .

۲ - در بعضی از کشورهای عربی وکیل مدافع را محامی می گویند به دلیل این که وکیل در مقام دفاع از موکل خود می باشد

در دفع دشمنان از خیر به کار می رود و اگر چه هر یک از آن
ها در معنی دیگری به کار می رود .

امام هادی علیه السلام فرمود :

واهل الذکر

مرحوم شارح گفته است : کسانی که خدای تعالی در باره ی ایشان فرمود (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ^۱) چنان که در اخبار متواتر وارد شده است که ذکر ، ایشان هستند ، یا این که ذکر عبارت است از قرآن و یا عبارت است از رسول الله و به هر دو معنی ایشان ، اهل ذکر می باشند .

می گویم : پیشتر اشاره شد که منظور از اهل ، اهل بودن و پاسداری و بردباری و آشکار کردن و بیان حال ذکر و استدلال و استناد به آن و دعوت به سوی مفاهیم و معارف آن و تأیید و تشیید بنیان و محکم کردن ارکان آن و مبتنی ساختن هریک از آن ها به آن دیگری و صحبت کردن از آن و ترجمه کردن آن و تعیین جانشین برای آن و قیام به آن چه تکلیف می کند و به سوی آن دعوت می کند . و ذکر همان قرآن است چنان که خدای تعالی فرموده است: (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) یعنی اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید و مراد از ذکر قرآن است به دلیل این که خدای متعال فرموده است : (وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ ^۲)

۱ - انبیاء . ۷ .

۲ - زخرف ۴۴ .

یعنی قرآن شرف و فخر تو می باشد و شرف و فخر قوم تو. هم چنین ذکر محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله است به دلیل این که خدای تعالی فرمود: (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ^۱) خدای تعالی به شما ذکر را یعنی رسول را فرستاد. و جایز است: مراد از ذکر، در باطن ذکر الله، یعنی محمد صلی الله علیه و آله باشد، خدای سبحان می فرماید: (وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ^۲) و هرآینه ذکر الله بزرگتر است. و یا مراد از ذکر الرحمن، علی علیه السلام باشد. خدای تعالی فرموده است: (وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ^۳) و ذکر الرحمن علی علیه السلام است باز خدای تعالی فرموده است: (وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تَسْأَلُونَهُ^۴) یعنی که علی فخر و شرف تو و فخر و شرف قوم تو می باشد و به زودی شما مردم از ولایت او سؤال خواهید شد. و در معنی (و سوف تسئلون) وارد شده که به زودی سؤال خواهید شد از علموی که خدای تعالی و رسول او به شما عطا کرده اند تا آن ها را به مردم برسانید. و در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: (و نحن قومه و نحن المسئلون^۵) ما قوم او هستیم و ما هستیم که سؤال خواهیم شد. از امام صادق علیهم السلام نقل شده که فرمود: (ایانا عنی و نحن اهل الذکر و نحن المسئلون^۶) ما را قصد فرموده است و ما اهل ذکر هستیم و ما مورد سؤال قرار خواهیم گرفت. باز از آن

۱ - طلاق ۱۰ و ۱۱. وسائل الشیعة ۲۷ / ۶۲ ۷ - باب وجوب الرجوع فی جمیع الأحکام إلی المعصومین ع. ص: ۶۲ فرمود رسوالله ذکر است و ما اهل وی هستیم.

۲ - عنکبوت ۴۵.

۳ - زخرف ۳۶ و ۳۷.

۴ - همان زخرف ۴۴

۵ - کافی ۱/ ۲۱۰ و وسائل الشیعة ۲۷/۶۳ و مستدرک الوسائل ۱۷/۲۷۹.

۶ - کافی ۱/ ۲۱۰ و وسائل الشیعة ۲۷/۶۴.

حضرت روایت شده که گفت: (الذکر القرآن و نحن قومه و نحن المسئولون^۱) ذکر قرآن است و ما قوم او هستیم و ما مسئول می باشیم. و در بصائر از امام بزرگوارمان حضرت باقر علیه السلام وارد است که در خصوص این آیه گفت: (ذکر رسول الله است و اهل بیتش اهل ذکر هستند و ایشان مسئول می باشند^۲. و در کافی از وشاء روایت است که گفت به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم فدایت شوم و سؤال کردم (فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) یعنی از چه کسانی؟ فرمود: اهل ذکر ماییم و ما هستیم که سؤال می شویم، عرض کردم شما سؤال می شوید و ما سؤال می کنیم؟ فرمود: بلی، عرض کردم: حقا ما باید از شما سؤال کنیم؟ فرمود: بلی. گفتم حقا باید شما جواب بدهید؟ فرمود: نه، این با ماست، خواستیم جواب می دهیم و خواستیم جواب نمی دهیم آیا قول خدای تعالی را نشنیده ای؟ که فرموده است: (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۳) یعنی این عطای ماست بی حساب به هر کس خواهی عطا کن و از هر کسی می خواهی منع کن.^۴

باز در کافی از وشاء روایت است که گفت از امام ابو الحسن امام رضا علیه السلام شنیدم می فرمود: امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: واجبی به عهده ی امامان است که به عهده ی شیعیان نیست، و واجبی به عهده ی شیعیان ماست که به عهده ی ما نیست، خدای تعالی به ایشان دستور داده است که از ما سؤال کنند و فرموده است: (فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ

۱ - کافی ۱/ ۱۲۱ و وسائل الشیعه ۲۷/۶۲ و تفسیر قمی ۲/ ۲۸۶ و بصائر الدرجات ۵۷.

۲ - وسائل الشیعه ۲۷/۷۵ و بصائر الدرجات ۳۸.

۳ - کافی ۱/ ۲۱۰ و وسائل الشیعه ۲۷/۶۴ و تأویل الآیات الظاهرة ۲۵۹.

۴ - ص/ ۳۹.

کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) به ایشان دستور داده است از ما سؤال کنند و جواب دادن بر ما واجب نیست اگر بخواهیم جواب می دهیم و اگر بخواهیم از جواب دادن خود داری می کنیم.^۱

می گویم : خدای تعالی بندگان خود را به اقتضای حقایق ذواتشان به ذوات و افعالشان مکلف می کند ، محمد و آل محمد علیهم السلام را بر حسب اقتضای ذواتشان به ذواتشان مکلف کرد در آن چه می شناسند و اعتقاد دارند و می دانند و تکلیف کرد به افعالشان در آن چه عمل می کنند و می گویند و تعلیم می دهند و راهنمایی می کنند و (وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)^۲ و ایشان به دستور خدا عمل می کنند.

و چون خدای تعالی خلق را آفرید اهل بیت علیهم السلام را بر آفرینش ایشان شاهد قرار داد و علم خلق خود را به ایشان داد و امر احکامشان را به ایشان تفویض فرمود و سپس خدای تعالی ایشان را با روحی از خودش تأیید کرد از این جهت ایشان غفلت و سهو نمی کنند و دچار جهل نمی شوند و در حکم خود ستم روا نمی دارند و حقی را ضایع نمی کنند ، اگر سائلی از ایشان سؤال کند به اقتضای حقیقت او می نگرند یا به اقتضای عمل او نگاه می کنند و می شناسند که چه کاری به مصلحت او می باشد برای این که خدای تعالی ایشان را بر خلق خود شاهد قرار داد و علم آن ها را به ایشان عطا کرد و امر حکمش را بر ایشان تفویض کرد ، پس اگر جواب بدهند به اقتضای حقیقت و عمل او خواهد بود و اگر از جواب دادن خود داری کردند به اقتضای چیزی است که او آن را ندارد و او سؤال

۱ - کافی ۲۱۲/۱ و وسائل الشیعه ۶۵/۲۷ و بصائر الدرجات ۳۸ و بحار الانوار ۱۷۷/۲۳ .

۲ - انبیاء ۲۷ .

می کند از آن چه به او اعلام کرده اند ، او محل تقصیر است و خطا دارد ، و ایشان به لحاظ عصمتی که دارند مسئول نیستند و خدای تعالی تأویل قولش : (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ^۱) را برای ایشان قرار داد برای این که ایشان راه های خدای تعالی را با راهنمایی او ذلیلانه رفتند بلکه مشیتی غیر از مشیت خدای تعالی ندارند .

و جایز است منظور از ذکر، ذکر الله باشد ، و اگر چه مراد قرآن باشد یا محمد صلی الله علیه و آله یا ذکر الرحمن و اگر چه منظور از ذکر الرحمن قرآن باشد یا علی علیه السلام . با این احتمال اهل ذکر بودن اهل بیت علیهم السلام بیان و شرح مفصلی لازم دارد که از آن چه پیشتر در اثنای مطالب گفتیم معلوم می شود و به همین جهت به این مختصر کفایت کردیم .

امام هادی علیه السلام گفت :

و اولی الامر

شارح مرحوم گفته است : کسانی که خدای تعالی در باره ایشان فرموده است : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) یعنی ای اهل ایمان، از خدای تعالی اطاعت کنید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از اولی الامر خودتان اطاعت کنید. چنان که اخبار متواتری از طریق اهل سنت و امامیه وارد شده است .

می گویم : (اولی) به معنی اصحاب است و لفظ مفردی از خود ندارد و گفته اند : مفردش (ذو) می باشد . و مانند اوست در مؤنث (اولات) و مفردش (ذات) است و همه ی این ها به کار می رود، در آن چه به معنای اصحاب و صاحب و صاحبات و صاحبه به کار می رود . با این تفاوت که (اولی) و (ذو و ذات و اولات و غیره) غالباً در مقام تکریم و مدح به کار می روند و صاحب غالباً بر عکس در مقام ذم و قدح به کار می رود . خدای تعالی در مقام ثناء فرموده است : (وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا)^۲ یعنی به یاد بیاور حضرت یونس ذی النون را

۱ - نساء ۵۹ .

۲ - انبیاء ۸۷ .

زمانی که خشمناک بیرون رفت. و در مقام عتاب فرموده است : (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ^۱) یعنی یونس به فرمان خدای تعالی صبر نکرد، تو مانند وی نباش و به حکم پروردگارت صبر کن. در این آیه او را با صاحب و با حوت یاد کرد و نه با ذی النون .

گاه حکم کردن بین مردم را امر می نامند؛ خدای تعالی فرموده است : (وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ^۲) یعنی و اگر آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و به صاحبان امر که از خودشان هستند گزارش می دادند آنان که اهل بصیرتند در آن واقعه به صلاح می اندیشیدند. و گاه منظور از امر، عدل است و اراده ی مصلحت مردم چنان که علی علیه السلام فرموده است : (اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولي الامر بالامر بالمعروف و النهي عن المنکر) یعنی خدا را با خدا بشناسید و نه با خلق او و رسول الله را با معجزاتی که به تحدی مقرون است و صاحبان امر را با امر به معروف و نهی از منکر بشناسید. زیرا شیئی با غیر صفت خودش شناخته نمی شود، آن که شأنش امر به معروف و نهی از منکر بر پایه ی حکم الله در قرآنش و بر اساس روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد او از صاحبان امریست که اراده دارند عدالت و همزیستی مسالمت آمیز را بر مبنای فرمان خدای تعالی بین خلق برقرار کنند واجب است از ایشان پیروی و به ایشان اقتداء کنیم .

گاه از امر همان اراده می شود که خدای سبحان در کتابش

۱ - قلم ۴۸ .

۲ - نساء ۸۳ .

فرموده است : (قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ)^(۱) یعنی زمام امر هر چیزی در دست خدای تعالی است و همه ی امور هر شیئی به سوی او می باشد (أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ)^(۲) آگاه باشید که امور، همه به سوی خدای تعالی برمی گردد. هر چه از خلق الله برای خداست، و از مشیت او صادر شده، همه را به محمد و آل او علیهم السلام قرار داده است و این همان امری است که به آن اشاره شده و همان ولایت کبری الهی است چنان که در کتابش فرموده است : (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا)^(۳) آن جا ولایت و حکمرانی خاص خدای تعالی است که به حق فرمان دهد و بهترین اجر و ثواب و عاقبت نیکو را هم او عطا کند. و مقتضای این ولایت و امر اشاره شده را در آیه ی : (وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ)^(۴) یادآوری کرده است یعنی خدای تعالی را به یگانگی پرستش کن و او را با اسماء حسنائش بخوان و با تفویض امور در همه ی حالات به خدا، بر او توکل کن .

و در زیارت نامه ای که در مصباح شیخ در اعمال ماه رجب نقل شده در اول آن می خوانیم : (الحمد لله الذي اشهدنا مشهد اوليائه في رجب، سپاس خدایی را سزااست که مشهد اولیایش را در ماه رجب بر ما نشان داد ... و در ادامه می خوانیم : انا سائلکم و املکم فیما الیکم التفویض و علیکم التعویض فبکم یجبر المهیض و یشفی المریض و عندکم ما تزدد الارحام و ما تغیض انی بسرکم مؤمن و لقولکم مسلم)^(۵) و در زیارت نامه ای که در صدد

۱ - آل عمران ۱۵۴ .

۲ - شوری ۵۳ .

۳ - کهف ۴۴ .

۴ - هود ۱۲۳ .

۵ - مصباح المتجهد ۸۲ و اقبال الاعمال ۶۳۱ و بحار الانوار ۱۹۵/۹۹ .

شرح آن هستیم می خوانیم که : (و مفوض في ذلك كله اليكم)
و امر مورد اشاره ، صفت ولایت است و علی علیه السلام در
خطبه اش فرموده است : (ظاهري امامة و باطني غيب لا يدرك)^۱ .
این امر مورد اشاره هِمَانِ ولایت است که در آیه ی : (وَ مِنْ
آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ)^۲ آمده است و یکی از آیات
قدرت او آن که آسمان و زمین به فرمان او برپاست .

و این امر ، آثاری دارد ، هر اثر از آن هم امری است ما بین
کلی و جزئی ، و از آن هاست قول خدای تعالی : (تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ
الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ) این امور آثار امر مورد اشاره
است و اگر چه به آن توجیه شود ، چنان که خدای تعالی
فرموده است : (فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا)^۴ یعنی در
شب قدر هر امر استواری با تدبیر نظام احسن معین و ممتاز
می گردد تعیین آن امر البته از جانب ماست که پیامبران را
می فرستیم .

و در احتجاج از علی علیه السلام آمده است که گفت :
حجج عبارتند از (رسول الله و کسی که در محل او قرار بگیرد
از برگزیدگان خدای تعالی ، کسانی که خدای تعالی آن ها را به
خود و رسول خود نزدیک کرده است و اطاعت کردن از ایشان
را بر بندگان واجب کرده است همان گونه که اطاعت خود را
بر آن ها واجب کرده است ، و ایشان اولی الامرهایی اند که
خدای تعالی در باره ی ایشان فرموده است : (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

۱ - اللعة البيضاء ۶۴ .

۲ - روم ۲۵ .

۳ - قدر ۴ .

۴ - دخان ۵۴ .

الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^(۱) و فرموده است : (وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ^(۲)) . سائل پرسید این امر چه می باشد ؟ فرمود : همان است که فرشتگان در شب قدر با آن نازل می شوند ، شبی که هر امر محکمی در آن مشخص می شود از آفرینش و رزق و اجل و عمل و عمر و زندگی و مرگ و علم غیب آسمان ها و زمین ها و معجزاتی که برای غیر خدای تعالی و برگزیدگانش و سفرایی که بین او و بین خلق او قرار دارند سزاوار و شایسته نیستند.^۳

اموری که یاد شدند به صورتی که اشاره کردیم همه آثار امر مورد اشاره می باشند و نیز به آن امر اطلاق می شود وقتی که گفته شود : ولایة الامر و اولوا الامر ، و این ها اموری اند که در عالم غیب محتوم شده اند و بعضی از آن ها در عالم غیب و عالم شهادت محتوم شده اند .

و شرح این گذشت . و اگر گفته شود منظور از امر در اولی الامر همان است که در مقابل نهی قرار دارد و نهی برای رعایت سجع حذف شده است و امر به آن دلالت می کند ، یا بگویند امر به کار رفته در چیزی که هر دو را در بر می گیرد منظور از آن مطلق طلب است (طلب انجام و طلب ترک) آن هم ممکن است و اگر چه بعید به نظر می رسد ، اما بر مبنای آن چه گذشت قطعاً داخل است .

۱ - نساء ۵۹ .

۲ - نساء ۸۳ .

۳ - احتجاج ۳۷۵/۱ و بحار الانوار ۱۱۸/۹۰ و احتجاج ۵۹۴/۱ چاپ اسوه .

امام هادی علیه السلام گفت :

و بقیة الله

مرحوم شارح گفته (بقیة الله) کسانی اند که خدای تعالی در باره ی ایشان گفته است : (بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^۱) یعنی خدای تعالی شما را برای هدایت خلق تا پایان دنیا باقی داشته است بلکه ایشان سبب بقای دنیا می باشند یا این که به خاطر تخلق به اخلاق الله مانند این است که بقیة الله هستند .

می گویم : حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه السلام گفت : (بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) یعنی آن چه خدای تعالی از راه حلال برای شما باقی گذاشته اگر از آن چه برای شما حرام کرده پرهیز کنید (خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) اگر مؤمن باشید برای شما بهتر است . براین اساس تأویل آن امکان دارد ، به این صورت باشد که آن چه (خدای تعالی) از علم آل محمد صلوات الله علیهم که برای شما نگه داشته طعام حلال است اگر از علم دشمنانشان اجتناب کنید که طعام حرام است و از میل آن نهی شده اید زیرا که جهل محض است و چیزی

از حق در آن وجود ندارد برای شما خیر است . و اخبار در این معنی فراوان است .

محمد بن یعقوب با اسنادش از محمد بن منصور روایت کرده که گفت : از امام موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم معنی (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ) چیست ؟ فرمود : قرآن باطنی و ظاهری دارد ، هر چه را که خدای تعالی در قرآن حرام کرده ظاهر است و باطن آن ائمه ی جورند و خدای تعالی هر چه را در قرآن حلال کرده ظاهر است و باطن آن ائمه ی برحق اند).^۱ این روایت را روایات زیادی تأیید می کنند .

از آن جمله روایتی است که ابو جعفر طوسی با اسنادش از فضل بن شاذان از داود بن کثیر روایت کرده که گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم : شما در کتاب خدا نماز هستید و شما زکات هستید و شما روزه هستید و شما حج هستید . فرمود : ای داود ما نماز هستیم در کتاب خدای عز و جل ، و ما زکات هستیم و ما روزه هستیم و ما حج هستیم و ما شهر الله الحرام و بلد الحرام و کعبه ی خدا و قبله ی خدا و وجه خدا هستیم خدای تعالی فرمود : (فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ^۲) به هر کجا روی آورید همان جا وجه الله است، و ما آیات و ما بینات هستیم و دشمن ما در کتاب الله عز و جل فحشاء و منکر ، بغی ، خمر ، میسر ، ازلام ، اصنام و اوشان ، جبت ، طاغوت ، میته ، دم ، گوشت خوک است، ای داود ، خدای تعالی ما را خلق کرد ، و خلق ما را عزیز و گرامی داشت و ما را برتری بخشید و ما را

۱ - تأویل الآيات الظاهرة ۱۷۷ و کافی ۳۷۴/۱ و وسائل الشیعه ۱۰/۲۵ .

۲ - بقره ۱۱۵ .

امینان و نگهبانان و گنجینه داران خود در آسمان ها و زمین قرار داد و برای ما زدهایی و دشمنانی قرار داد در کتابش ما را اسم برد و اسم ما را با بهترین اسم ها و با دوست داشتنی ترین کنایه ها به عدد نام برد ، و دشمنان ما را نام برد و اسم آن ها را با کنایه بیان داشت و برای آن ها مبعوضترین مثال ها را در مبعوض ترین اسم ها نسبت به خود و نسبت متقیان مثال زد .

می گویم : نام گذاری حضرات معصومین علیهم السلام با نماز و زکات و غیر آن ها از نام های پاکیزه و نام گذاری دشمنانشان با شراب و قمار و زشت و پلید و غیر آن ها از نام های ناخوشایند، سه معنی دارد :

اول : برای مراعات حساب در عدد به صورتی که در نزد اهل جفر مقرر است که اغلب با اسماء صفات منطبق می شود چون مناط تعریف و تعیین می باشد و بیان آن در نزد ائمه علیهم السلام است و حضرت با جمله ی کنایه به عدد به آن اشاره کرده است . چنان که در حدیث سابق گذشت به آن مراجعه کنید .

دوم : این اسامی برای دو گروه در عالم ذر روز تکلیف اول گذاشته شده اند و هریک با توجه به محتوای صفت ذاتی که در ایشان علیهم السلام مبدء افعال و اعمال شایسته است به نطق آمد و در دشمنانشان به نطق آمد که مبدء افعال و اعمال ناشایست هستند . و بر پایه ی قول حق ، چون وضع بر مبنای مناسبت ذاتی بین اسماء و مسمیات است در حکمت واجب شد که به لحاظ حقیقت مناسبت اسماء حسنی برای ایشان ، هم چنین اسماء سوای یا زشت برای دشمنانشان باشد . برای این که امام علیه السلام که صلاة معلوم به خاطر او تشریح شده

(به این نام) سزاوارتر است بلکه اگر او نبود نماز برای آن چه تشریح شده تشریح نمی شد، به این علت تشریح شده که وصف حقیقی امام است و هم چنین است دشمن او، در خمر نامیده شدن. مطلب را دریاب.

سوم: صلاة را با این نام نامیدند چون که فرع امام است و به این علت در ظاهر صلاة نامیده شده است که امام اصل آن می باشد و همین طور است خمر و دشمن. و در ظاهر این در نام گذاری اعتبار دارد و به این جهت گفته می شود که به طور مجاز صلاة نامیده شده است.

اما در معنی دوم، نام گذاری حقیقی است و حدیث مفصل مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام به این معنی اشاره می کند و به آن معنی است روایتی که فضل بن شاذان با اسنادش از امام صادق سلام الله علیه نقل کرده است که حضرت گفت: ما اصل هر خیری هستیم و همه ی خوبی ها از فروع ما هستند از نیکویی است توحید، صلاة، صیام، فروبردن خشم، عفو کسی که بدی کرده است، رحم کردن به فقیر، ملاحظه ی حال همسایه، اقرار به فضل اهل آن. و دشمن ما اصل هر شر است و هر کار زشت و ناپسند از فروع ایشان می باشد، از ایشان است: کذب، بخل، سخن چینی، قطع رابطه از خویشاوندان، ربا خواری، به ناروا خوردن مال یتیم و تجاوز کردن از حدودی که خدای تعالی مقرر کرده است و مرتکب شدن کارهای زشت خواه ظاهری و خواه باطنی باشند و زنا و دزدی و هر کاری که قبیح باشد. پس دروغ می گوید کسی که گمان می کند با ماست در حالی که به یکی از فروع

دشمنان ما وابسته است.^۱

این تفسیر، تأویل یکی از وجوه ظاهری بَقِيَّتُ اللّٰهِ است، و چنان که خدای تعالی در آیه ی (الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا^۲) فرموده به طاعت هم تفسیر شده است که منظور نمازهای پنجگانه است یا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. اولی از امام صادق علیه السلام روایت شده و باز از آن حضرت روایت شده که گفت: منظور نماز شب می باشد و دومی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده است: (فانهن المقدمات و هن المنجيات و هن المعقبات و هن الباقيات الصالحات) بَقِيَّتُ اللّٰهِ، کارهای خیری است که انجام می شوند و نجات دهنده اند و تعقیب هایی است مومن که بعد از نمازهای واجب انجام می دهد^۳ و کارهای شایسته ای هستند که از او باقی می مانند. یا عبارت است از مودت اهل بیت علیهم السلام .

و در تفسیر ماهیار محمد بن عباس گفته است احمد بن محمد بن سعید از محمد بن فضیل از پدرش از نعمان از عمر جعفری از محمد بن اسماعیل بن عبد الرحمن بن جعفری روایت کرده که گفت: من و عمویم حصین بن عبد الرحمن به محضر

۱ - وسائل الشیعه ۷/۲۷ و بحار الانوار ۳۰۳/۲۴ و تاویل الایات الظاهره ۲۲ .

۲ - مریم ۷۶ .

۳ - مستدرک الوسائل ج ۵/۵۳ در ح شماره ۵۳۴۵ - ۱ - از فلاح السائل سید از امام صادق و آن حضرت از رسول الله صلوات الله علیهم روایت کرده که روزی به یارانش فرمود فکر می کنید اگر لباسها و ظرف ها را روی هم بگذارید به آسمان می رسد؟ جواب دادند: نه، فرمود شما را راهنمایی نکنم به چیزی که ریشه در زمین دارد و شاخه هایش در آسمان است؟ عرض کردند: بلی راهنمایی فرمایید. فرمود: هر کدام از شما پس از نماز واجب سی بار بگویند: سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ أَكْبَرُ، اصل این ها در زمین و شاخه اش در آسمان است این ها در آن روز از سوختن، غرق شدن، پرت شدن به چاه، از دریده شدن به وسیله ی حیوان درنده، از مرگ بد و از بلاهایی که از آسمان فرود می آیند شخص را حفظ می کنند و این ها معقباتند و در جای دیگر فرمود این ها باقیات الصالحاتند. مترجم.

امام صادق علیه السلام رفتیم ، عمویم به حضرت سلام کرد حضرت سلام او را جواب داد و او را نزد خود خواند و فرمود : این که با تو آمده فرزند کیست ؟ عمویم گفت : فرزند برادرم اسماعیل است ، حضرت فرمود : خدا اسماعیل را رحمت کند و گناہش را بیامرزد ، بازماندگانش در چه حالی هستند ؟ جواب داد : حال همه ی ما خوب است مادامی که خدای تعالی مودت شما را برای ما نگه بدارد . حضرت فرمود : یا حصین ، مودت ما را کوچک مشمار ، که از باقیات الصالحات است. عرض کرد ای فرزند رسول خدا، من محبت شما را کوچک نمی شمارم ولی خدا را به داشتن آن شکر می کنم به فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله هر کس حمد کند بگوید الحمد لله علی اول النعم ، حمد و سپاس بر خدای تعالی به اول نعمت ها، عرض شد اول نعمت ها کدام می باشد؟ فرمود : ولایت ما اهل بیت است...^۱

بقیة الله به معنی نمازهای پنجگانه ای که ستون دین است ، اگر قبول باشد بقیه ی عمل ها قبول می شود و اگر رد شود اعمال دیگر قبول نمی شود و تأویل نماز ولایت ایشان و نیز خود ایشان است ، ظهر رسول الله است ، پیامبری که اسلام را ظاهر کرد و خدای تعالی او را بر همه ی ادیان پیروز خواهد کرد. (و العصر) علی است و از او و فاطمه ائمه علیهم السلام به وجود آمده اند (ان الانسان لفي خسر)^۲ آن انسانی که در زیان است دشمن اوست و نماز مغرب فاطمه سلام الله علیهاست، صلاة وسطایی که خدای تعالی به حفظ و نگهداری آن و به دوستی او و یاری کردن به او فرمان داده است و امر فرموده

۱ - تاویل الایات الظاهره ۲۹۰ و بحار الانوار ۲۴/۲۴۳.

۲ - العصر ۱ و ۲.

است که مسلمانان با خشوع به او یاری کنند و عشاء امام حسن علیه السلام است برای این که صلح او به افراد نادان به شدت تاریک بود و فجر امام حسین علیه السلام است خدای تعالی فرموده است: (إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً ^۱) یعنی که به شهادت می رسد یا این که هم فرشتگان شب او را گواهی می کنند، یعنی فرشتگان نصر که در مقدمه ی ایشان فرشته ی موکل به ایشان به نام منصور قرار دارد (إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً ^۲) و هم فرشتگان روز یعنی فرشتگان شهادت او را برای لقاء الله مشایعت می کنند ، و از آن ها هستند چهار هزار فرشته ی غبارآلودی که در نزد قبر آن حضرت اند و صورت های خود را به تربت آن حضرت می گذارند و عطر تربت محل شهادتش را استشمام می کنند و تا روز قیامت برایش گریه می کنند ، هر یک از این فرشتگان از آن تربت پاکی که باب وجود او از معبودش می باشد به مرکز خود مربوط می باشد .

و نیز بقیت الله یعنی معانی او در بین خلقش، و ظاهر او یعنی کسی که خلق الله خدای تعالی را با (راهنمایی) ایشان عبادت کنند و تسبیح بگویند و سپاس بگویند و به یگانگی یاد کنند و تکبیر بگویند و خدا را با ایشان بشناسند و با ایشان او را یاد کنند ، خلق خلق، برای ایشان و به وسیله ی ایشان است و روزی رسانی به خلق برای ایشان و از ناحیه ی ایشان است و حفظ خلق، به سبب ایشان و برای ایشان و از ناحیه ی ایشان می باشد و اماته ی خلق برای ایشان و به وسیله ی ایشان و از ایشان است و احیاء خلق، برای ایشان می باشد و نیز ایشان بقیة الله در آفاق و انفس خلق هستند .

۱ - اسراء ۷۸ .

۲ - اسراء ۳۳ .

جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارة با سندش به عبد الله بن حماد بصری از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده و گفته است: حضرت پس از این که بیان کرد همه ی مردم روی زمین را می بینند فرمود: (در غیر این صورت، کسی نخواهد بود که قول خدا را برای خلق تنفیذ کند در حالی که می فرماید: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ) یعنی به زودی آیات خودمان را در آفاق و در پیش خود ایشان به آنان نشان خواهیم داد، غیر از ما کدام آیه است که خدای تعالی آن را به اهل آفاق نشان داده است و نیز فرموده است: (وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا) کدام آیه بزرگ تر از ما می باشد؟^۱...

آن چه چشم ها می بینند و آن چه گوش ها می شنوند و هر امر عجیبی و هر شیئی غریبی را که دل ها به خاطر می آورند از آثار و اسراری است که خدای تعالی در ایشان به امانت نهاده و از ایشان آشکار کرده است آن چه را که معلوم است و هر چه را که برای غیر او و برای غیر ایشان معلوم نیست، خدای تعالی فرموده است: (وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)^۲ یعنی کلیدهای خزانه ی غیب نزد اوست کسی جز او بر آن آگاه نیست و نیز آن چه در خشکی و در دریاست همه را می داند و هیچ برگی از درخت نمی افتد مگر این که او از آن آگاهست و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی وجود

۱

۲ - کامل الزیارات ۳۲۸ و بحار الانوار ۳۷/۲۵

۳ - انعام ۵۹.

ندارد مگر این که در کتابی آشکار نوشته شده است.

و بقیة الله در انفس خلق اند خدای تعالی می فرماید :
(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ^۱)
یعنی خدای تعالی به مؤمنین منت نهاد زمانی که رسولی
از خودشان را برایشان مبعوث کرد ، (در این معنی منظور از
مؤمنین ائمه هستند که خدای تعالی جدشان رسول الله را از بین
ایشان به رسالت برگزیده است) رسول الله از اهل بیت طیبین
و طاهرین علیهم السلام است چنان که ایشان هم از رسول
الله اند^۲ و ایشان انفس خلق اند و امیر مؤمنان به این معنی
اشاره کرده و فرموده است : (انا ذات الذوات و الذوات في الذوات
للذوات) یعنی که من روح روح ها و نفس نفس ها هستم من
ملک خدا و بنده ی خدا هستم و این وجه دو معنی می دهد.
معنی اول : ایشان همان آیات کبرائی هستند که آثارش را در
وجودمان و در مدرکات دل هایمان احساس می کنیم و عظمت
و عزت و قدرت همگانی و گستره ی علم و فراوانی روزی خدا را
، و همه ی آثار افعالش را در احوال خلق و رزق و حیات و ممات
آن ها در غیب و شهود و در آخرت و دنیا ملاحظه می کنیم . و
در این معنی دو صورت وجود دارد: اولی این که، خدای تعالی از
جانب ایشان گفته است: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ)^۳
و قول، فعل او به وسیله ی ایشان است آن چه را می خواهد
به هر صورتی که می خواهد . دومی این است که، (سَنُرِيهِمْ
آيَاتِنَا...) را خدا فرموده و آیات ایشان هستند . و این صورت به

۱ - آل عمران ۱۶۴ .

۲ - این سخن به همان معنی است که رسول خدا در باره ی حضرت امام حسین علیه السلام فرمود :
حسین منی و انا من حسین .

۳ - فصلت ۵۳ .

دو وجه است :

وجه اول این است که خدای تعالی از افعال ذات بحت مقدس خود خبر داده است در این صورت آیاتی که خدای تعالی آن ها را نشان می دهد، معانی و ابواب و حجج او خواهد بود .

وجه دوم این است که خبر دهنده از ذات او ، معانی او باشند در این صورت آیات مرئی ابواب و حجج او خواهند بود یا حجج او اگر انفس ابواب بوده باشند . در این جا وجوهی است که نشر آن ها مایه ی نگرانی خاطر است و پنهان کردن آن ها، دل را نگران نمی سازد .

معنی دوم : این است که ایشان کسانی اند که ایشان را می شناسد هر کس که خود را بشناسد چنان که امام امیر مؤمنان فرموده است : (من عرف نفسه فقد عرف ربه) یعنی این که شخص هرگاه نفس خود را از هر اضافه و نسبت از هر نظر و به هر فرضی مجرد بشناسد چنان که در شرح حدیث کمیل بیان کردیم چیز دیگری غیر از صفت خدا نخواهد یافت یعنی توصیف خودش به خود این شخص ، در این صورت خدایش را می شناسد .

برای این که خدای تعالی وقتی خواست خود را به شخص بشناساند خودش را به او توصیف کرد و این وصف حقیقت خود همان شخص است و او غیر از این وصف چیز دیگری نیست و شناختن خدای تعالی برای هیچ کس امکان ندارد مگر این که ایشان را بشناسد . علی علیه السلام فرموده است : (نحن الاعراف الذي لا يعرف الله عز و جل الا بسبيل معرفتنا) 'ما همان

اعرافى هستيم كه خداى تعالى جز از راه شناخت ما، شناخته نمى شود. اين كه گفتم ايشان را مى شناسد هر كس خود را بشناسد و به سخن امام عليه السلام (من عرف نفسه عرف ربه) استناد كردم، خواستم بگويم خداى تعالى زمانى كه خواست خود را به آفريدگانش تعريف كند و ممكن نبود او را با ذات حق محض او بشناسند چنان كه ذكر كرديم، خود را به آن ها با وصف خود بر ايشان معرفى كرد، و بالاترين وصفى كه از فعل او صادر شد همان وصف بود كه با آن به محمد و آل او وصف شد، و اين وصف همان حقيقت ايشان از هستى است خداى تعالى مى فرمايد: (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى^۱) پس از آن خود را به موجودات پايين تر از ايشان با ايشان معرفى كرد و اين وصف حقيقت آن بزرگواران بود به پايين تر خودشان مانند انبياء و با انبياء نيز خود را به مؤمنان عارف وصف كرد و اين وصف حقيقت اين مؤمنان مى باشد. و همين طور.

اگر مؤمن نفس خود را از هر چه كه غير از اوست چنان كه گفتيم مجرد كند خواهد ديد ايشان با وصف خدايش بر او ظاهر شده اند، پس وقتى خود را بشناسد خدايش را مى شناسد و ايشان آياتى اند كه خداى تعالى آن ها را در نفس مؤمن به او نشان داده است و او خدايش را با آن شناخته است و به اين لحاظ پيامبر بزرگوار فرموده است: (بنا عرف الله^۲ و لولانا ما عرف الله^۳) خدا با ما شناخته شد اگر ما نبوديم خداى تعالى شناخته نمى شد و فرموده اند: (لا يعرف الله الا

۱ - روم ۲۷.

۲ - كافي ۱/۱۴۵ و بصائر الدرجات ۶۴ و توحيد ۱۵۲ و بحار الانوار ۱۰۲/۲۳.

۳ - بحار الانوار ۱۰/۲۶ و بصائر الدرجات ۶۱ و مسائل علي بن جعفر ۳۱.

بسبب معرفتنا^۱) خدای تعالیٰ به غیر راه ما شناخته نمی شود و (نحن ارکان توحیده^۲) ما ارکان توحید او هستیم .

مثال آن چه گفتیم صورتی است که در آئینه دیده می شود وقتی در رو به روی آن می ایستیم اگر آن صورت را مجرد در نظر بگیریم غیر از شبیح شخص مقابل ، چیز دیگری در آئینه نخواهد بود به سبب ظهور او به او که همان خود اوست . و شخص با همان شبیح شناخته می شود که ظهور او برای اوست . پس معنی این سخن (خدا ایشان را در نفس ما به ما نشان می دهد) این است که به ما نشان می دهد که نفس های ما شعاعشان و ظهورشان برماست با ما ، و این برای کسی است که خدای تعالیٰ خواسته است خودش را به او بشناساند تا از نیکوکاران باشد . پس همه ی خلق از ایشان اند و همه ی خلق به وسیله ی ایشانند و همه ی خلق برای ایشان اند و همه ی خلق به سوی ایشانند و بلکه خلق ایشان هستند و خلق عبارت از ایشان است لا یسمع فیها صوت الا صوتک پس ایشان به این معنی که گفتیم بقیه الله هستند این مطلب را با موفقیت دریاب .

۱ - بصائر الدرجات ۴۹۶ و تاویل الایات الظاهره ۱۸۲ و تفسیر فرات کوفی ۱۴۲ .

۲ - معانی الاخبار ۳۵ و بحار الانوار ۲۶۲/۲

امام هادی علیه السلام فرمود :

و خیرته

فرقه ی برحق اجماع کرده به این که : ائمه صلوات الله علیهم از بین همه ی آفریدگان از پیامبران و فرشتگان و جن و انس و حیوانات و نباتات و معدن ها و جمادات ، برگزیدگان خدای تعالی هستند . در این باره ، از فرقه ی برحق مخالفتی نکرده غیر از افرادی که به دلیل ضعف دلیل و معرفت به آن ها اعتنائی نیست .

اعتقاد این گروه این است که : جایز نیست یکی از آن حضرات علیهم السلام امام باشد و حال آن که دلیل قطعی عقلی و نقلی دلالت دارد به این که اعتقادشان باطل است و اجماع طایفه برعلیه این ادعاء اقامه شده است .

اشکالی در این باره و رد آن

در اطلاق این معنی چیزی باقی ماند و آن این است که ائمه علیهم السلام زمانی برگزیده خواهند بود که همه ی مخلوقات از (انسان و جن و فرشته و) حیوان و نبات و معدن و جماد با هم باشند. اگر گفته شود که ائمه علیهم السلام از بین همه

ی آن‌ها و یا از میان بعضی از آن‌ها برگزیده شده‌اند، یعنی برگزیده شده‌اند از میان آن‌ها که ایشان از جمله‌ی همه‌ی آن‌ها به شمار می‌آمدند، و گرنه در این جا برگزیده شدن معنی نخواهد داشت برای این که گزینش به معنی انتخاب است که با نفی شیئی از بین امثال آن صورت می‌گیرد، و این معنی در جاهایی از قرآن وجود دارد، خدای تعالی فرموده است: (وَ اِخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا) یعنی حضرت موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات با ما برگزید و فرموده است: (وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَّ لَا لِمُؤْمِنَةٍ اِذَا قَضَىٰ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَمْرًا اَنْ يَّكُوْنَ لَهُمُ الْخِيْرَةُ مِنْ اَمْرِهٖمْ) برای مرد و زن مومنی اراده و اختیاری نیست در کاری که خدا و رسول حکم کرده‌اند، رای خلافی را اظهار کند. و ظاهر قول او که فرموده است: (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ) یعنی خدایت هر چه را بخواهد خلق می‌کند و آن‌گاه برمی‌گزیند. خدای تعالی در این آیه، خلق را مقدم و اختیار را موخر داشته است تا اشعار باشد به این که از بین آن‌چه خلق می‌کند برمی‌گزیند.

و دلیل اقامه شده که ائمه علیهم السلام قبل از خلق بوده‌اند، بلکه روایت شده است که خلق ایشان هزار دهر قبل از دیگران بوده است، در این صورت برگزیده شدن در باره‌ی ایشان چگونه امکان دارد؟ چیزی نبوده است که خدای تعالی ایشان را از بین آن‌ها برگزیند؟ جواب از این اشکال بر دو نوع است:

۱ - اعراف ۱۵۵.

۲ - احزاب ۳۶.

۳ - قصص ۶۸.

جواب اول : این است که خدای تعالی به همه ی خلق خود علم دارد ، ایشان و همه ی خلق او در علم او جمعند و در علم او تقدم و تأخر وجود ندارد ، برای این که همه در مشیت او یعنی در امکان راجح او هستند هر کدام در محلی که بر آن مقرر کرده است ، چنان که امام سجاد علیه السلام در دعای صحیفه ی سجادیه به این مطلب اشاره کرده است : (ثم سلك بهم طریق ارادته و بعثهم فی سبیل محبته لا یملکون تاخیرا عما قدمهم الیه و لا یتستیعون تقدما الی ما اخره عنه)^۱ یعنی سپس ، باری تعالی ایشان را در راهی که خواسته بود سیر داد و در راه محبتش برانگیخت ، نه می توانستند در آن چه ایشان را جلوتر انداخته عقب بمانند و نه می توانستند به آن چه آن را به تاخیر انداخته جلوتر روند. در این مجمع برگزید و برگزیدگان بهترین خلق او شدند و در حکمت واجب آمد خدای تعالی لباس هستی را قبل از همه گان به آنان بپوشاند ، برای این که علت ایجادند ، آن ها لباس حقیقت پوشیدند و دیگران به تاخیر افتادند چون لباس هستی ایشان موقوف به هستی این (برگزیدگان) بود ، برای این که حله ی هستی دیگران ، شبیح و مثل و فاضل و شعاع حله ی هستی آن حضرات علیهم السلام می باشد ، همه ی موجودات و هر یک از موجودات در مکان مجازی ظاهر شد که امکان راجح ایجاب می کرد ، و غیر آن ها اگر چه مراتبشان از آن ها تاخر داشت چون در انتظار قابلیت ها و متممات مشخصه ی نوعی و جنسی بودند ، اما همگان در علم راجح و در یک وادی حضور داشتند ، بنا بر این ، اختیار (کردن ایشان علیهم السلام) در عالم اسرار صدق می کند به نحوی باشد که اختیار از آثار در ظاهر ملاحظه می شود .

جواب دوم : این است که منظور از اختیار ، انتخاب چیزی است که خیر محض است و صدق آن دور می زند به آن چه خیر آن بیشتر است ، و اولویت این افراد با کسی یا چیزی است که خیر محض باشد و پایین تر از آن ها کسانی یا چیزهایی هستند که خیر آن ها غالب است ، و همین طور ، وقتی خیر محض پیدا شود انتخاب آن ، اختیار است برای این که رتبه ای بالاتر از این، مورد نظر نمی باشد و گر نه نمی تواند خیر محض باشد برای این که مفروض (در این صورت) این می شود که ما فوق آن خیر محض است پس نسبت به بالاتر رتبه ی پایین تری دارد و (با غیر خیر) آمیخته است پس خیر محض نیست و برگزیده نیست مگر به اضافه ، و در عالم هستی خیر محض و خالصی غیر از ایشان وجود ندارد و به همین لحاظ خدای تعالی ایشان را برگزید و احدی غیر از ایشان نبود که این گزینش معروف بر او صدق کند ، گزینش، این است یک چیزی را از بین اشیاء که از جهتی شبیه به هم اند بردارند . ایشان با کینونت خدای تعالی و هستی بخشیدن او به تنهائی او را عبادت می کردند و به یگانگی می پرستیدند هزار دهر پیش از آن که چیزی را بیافریند ، و در همان موقع برگزیدگان خدای تعالی از میان خلق او بودند و اگرچه خلقی غیر از ایشان وجود نداشت .

گمان نکن که خدای تعالی پس از آفریدن همگان ، ایشان را از بین آن ها برگزیده است و گر نه بر تو لازم خواهد آمد که بگویی ایشان به این رتبه نرسیده اند مگر پس از آن که خدای تعالی خلق خود را به وجود آورده بود، و آن گاه از بینشان این ها را انتخاب کرده است ، زیرا این رتبه ی والا فرع اختیار خداست ایشان را ، در قدمی که ما از آن به وجود راجح تعبیر

می کنیم (وجود راجحی) که در آیه ی (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارًا^۱) به آن اشاره شده است . و این اختیار از روی علم بود چنان که خدای تعالی فرموده است : (وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ^۲) ما از روی علم و آگاهی که بر جهانیان داریم ایشان را برگزیدیم . از جانب خدای تعالی قبل از همه ی جهانیان استحقاق اختیار داشتند ، و این تاویل آن آیه است و پیش از این ، در آیه آمده است که : (وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ^۳) و اسرائیل عبد الله، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله الطاهرین است ، (وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ) . در تفسیر عیاشی روایت شده که از امام صادق علیه السلام از (یا بَنِي إِسْرَائِيلَ^۴) سؤال شد فرمود : هم نحن خاصة ، اختصاصا ما بنی اسرائیل هستیم^۵ . و از پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله شنیده شد که می گفت : (من عبد اللهم نامم احمد است ، من عبد اللهم نامم اسرائیل است^۶ آن چه به او فرموده به من فرموده است ، آن چه از او خواست آن را از من خواسته است^۷ .

۱ - نور ۳۵ .

۲ - دخان ۳۲ .

۳ - دخان ۳۰ .

۴ - بقره ۴۰ .

۵ - تفسیر عیاشی ۴۴/۱ و بحار الانوار ۳۹۷/۲۴ .

۶ - در بی نام و نشانی نوشته اند : شیخ در شرح الزیارة چاپ سنگی ص ۸۱ سطر ۲۱ و در ۳۱۸/۱ سطر ۱۳ گفته است : اسرائیل عبد الله ، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله الطاهرین است . جواب : می گویم : به پیروی از ائمه در تاویل چنین است و نه در تفسیر و منطوق ، بنا بر این ، تفسیر ، در حال خود و محفوظ است و تغییر نمی یابد ، چون بدون اشکال اسرائیل نام حضرت یعقوب می باشد . شیخ این مضمون را از تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت از معنی (یا بنی اسرائیل) سؤال شد حضرت گفت : این آیه خاص ما اهل بیت است و از پیامبر شنیدند می گفت : انا عبدك اسمي احمد انا عبد الله اسمي اسرائیل... گناه شیخ چیست ؟ اگر از امامش حکایت کند ؟ و در سخنش از مولایش اطاعت بکند ؟ و اسرائیل در لغت سریانی یعنی عبد الله در عربی . ص ۷۳ و ۷۴ حل مشکلات شرح الزیارة به قلم حضرت آیت الله حاج میرزا حسن احقاقی حائری .

۷ - تفسیر عیاشی ۴۴/۱ و بحار الانوار ۳۹۷/۲۴ .

خدای تعالیٰ پس از آن فرموده است : (مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِنْ فَرَعُونَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ^۱) یعنی آل محمد و شیعیانشان را از عذاب خوار کننده نجات دادیم یعنی از فتنه ی کسانی که بر وصی واقعی مقدم شدند و غیر از ایشان همگی با همان فتنه راه را گم کردند ، و بسیاری را به گمراهی کشاندند ، یعنی همه غیر از محمد و آل محمد و شیعیانشان ، خودشان و دیگر پیروانشان از راه راست منحرف شدند (وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ^۲) یعنی در قدم ، به طوری که گفتیم . و معنی این اختیار ، جدا ساختن ، خلاص نمودن و اختصاص می باشد و لذا امیر مومنان علیه السلام در خطبه ی روز غدیر و جمعه فرموده است : (و اشهد ان محمدا عبده و رسوله استخلصه في القدم علي سائر الامم علي علم منه ، انفراد عن التشاكل و التماثل عن ابناء الجنس ، و انتجبه امرا و ناهيا عنه ، اقامه في سائر عالمه في الاداء مقامه ... و اختصه من تکرمته بما لم يلحقه فيه احد من بریته ، فهو اهل ذلك بخاصته و خلته ، اذ لا يختص من يشوبه التغير و لا يخالل من يلحقه التظنين)^۳ گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست در گذشته او را از روی علم و آگاهی نسبت به دیگران انتخاب کرد ، در بین ابناء جنسش کسی هم شکل و مانند او نیست ، او را از جانب خودش به عنوان آمر و ناهی برگزید ، در غیر عالم خود ، در ادای - آن چه برای خلق خود لازم می دید - او را در مقام خود برپاداشت ، ... ، از کرم خود او را مخصوص کرد به مزایایی که هیچ یک از مخلوقاتش به آن ها نمی رسد ، پس آن حضرت با خصوصیات و خصلت هایی که دارد اهل این منزلت است اذ لا يختص من يشوبه التغير و لا يخالل من يلحقه التظنين.

۱ - دخان ۳۰ و ۳۱ .

۲ - دخان ۳۲ .

۳ - مصباح المتجهدين ۷۵۲ و مصباح الكنعمي ۶۹۵ و الاقبال ۴۶۱ .

می گویم : در این خطبه بیان شده، آن چه ما به آن اشاره کردیم، آن جا که گفتیم : هرگاه خیر محض پیدا شد خدای تعالی او را برمی گزیند چنان که امام اشاره کرده و فرموده است : (اذ لا یختص من یشوبه التغییر و لا یخالل من یلحقه التظنن) این همان مطلب است که ما برایت اشاره کردیم که : این (خیر محض) پیدا نمی شود مگر قبل از وجود خلق ، به آن جا مراجعه کن .

بعد از این مطالب حضرت در ادامه گفته است : (و ان الله تعالی اختص لنفسه بعد نبیه من بریته خاصة علاهم بتعلیته و سما بهم الی رتبه ، ... ، انشأهم فی القدم قبل کل مذروء و مبروء انوارا انطقها ، ... ، و اشهدهم خلقه و ولاهم ما شاء من امره ، جعلهم تراجم مشیته و السن ارادته ، ... ،) و خدای تعالی بعد از پیامبرش از بین مخلوقاتش خواصی را برای خود مخصوص کرد با بزرگی خودش آن ها را متعالی ساخت و ایشان (یعنی ائمه علیهم السلام را) به رتبه اش (یعنی به رتبه ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) بالا برد ، ایشان را در گذشته پیش از همه ی مخلوقات به صورت انواری پدید آورد و گویایشان ساخت ، ... و ایشان را گواه خلق خود قرار داد ، و ایشان را در آن چه از امر خلق می خواست ولایت داد ، ایشان را مترجمان مشیت و زبان های اراده ی خود مقرر کرد ، ...

می گویم : در این کلمات شریف ، تأمل و تدبر کن تا آن چه اشاره کردیم برایت روشن شود، در کلام آن حضرت اسراری عجیب و علمی مستصعب و غریب وجود دارد ، اگر میدان سخن برابیم باز می شد و اذن داشتیم آوای آن مرغان ، در شاخسارهای این درختان سرسبز و خرم را به گوشت می رساندم به شکرانه ی نعمت های ظاهر که بی شمارند و نعمت های باطن

که نمی توان به ارزش آن ها پی برد .

این مهل الزمان حتی اؤدی شکر احسانک الذی لا یؤدی

خدایا، مدت زمان لازم و کافی کجاست که در برابر احسانت تو را سپاس بگزارم ؟ شکری که هیچ گاه اداء نمی شود .

حال بدان که قصد و مراد ما از برگزیده شدن ایشان از جانب خدای تعالی این است که خدای تعالی ایشان را برای همیشه از مخصوصان نزدیک خود قرار بدهد و هر جا که بخواهد ایشان حضور داشته باشند برای این که خدای تعالی ایشان را برای خودش آفریده و از فاضل این اختصاص و اصطناع موسی را گرامی داشته و فرموده است : (وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي)^۱ و در حدیث قدسی است (خَلَقْتُكَ لِاجْلِي وَ خَلَقْتُ الْاَشْيَاءَ لِاجْلِكَ) و علی علیه السلام گفته است : (نَحْنُ صَنَاعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدَ صَنَاعِ لَنَا) یعنی خدای تعالی ما را برای خودش خلق کرده و خلق را برای ما خلق کرده است و این همان اصطناع است که ما گفتیم : ایشان همیشه نزد او هستند و امام صادق علیه السلام به این معنی اشاره کرده و در حدیثی طولانی به مفضل بن عمر به موقع ذکر بعضی از خصایصشان گفته است ، مفضل به آن حضرت گفته است که : آیا در قرآن کریم شاهی بر این وجود دارد ؟ حضرت فرموده است : بلی ای مفضل ، خدای تعالی در قرآن فرموده است : (وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ... ۳... وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ

۱ - طه ۴۱ .

۲ - الاحتجاج ۴۶۶/۲ و الصراط المستقیم ۲۳۵/۲ و غیبه الطوسی ۲۸۵ و منتخب الاخبار ۱۱۸ .

۳ - انبیاء ۱۹ و ۲۰

مُشْفِقُونَ^۱) یعنی برای اوست کسانی که در آسمان ها و در زمین هستند و کسانی که در نزد او هستند از بندگی او سر باز نزنند، و هرگز خسته و ملول نشوند و شب و روز به تسبیح خدا مشغولند و هیچ سستی نمی کنند. ای مفضل وای بر تو ، آیا می دانی آنان که در آسمانند فرشته ها هستند ؟ و آنان که در روی زمین اند جن و انس و جنبنده ها می باشند ؟ پس آنان که فرموده است (وَ مَنْ عِنْدَهُ) کسانی که نزد او هستند چه افرادی هستند ؟ که از شمار فرشتگان ، انسان ها و سایر جنبنده ها بیرون اند ؟ ما هستیم که در نزد او بودیم و قبل از ما وجودی نبود ، آسمان و زمین و فرشته و پیامبر و رسولی نبود^۲. این معنی برگزیده شدن ایشان است ، برای این که اختصاص و اصطناع فائده ی نهایی اختیار (یعنی برگزیدن) است.

۱ - انبیاء ۲۹ .

۲ - الهدایة الکبری ۴۳۳ .

امام هادی علیه السلام فرمود :

و حربه

یعنی لشگر و یاران دین او هستند، در این کلام اشاره است به این که این حزب و این لشگر، سرپرستی را به خدای تعالی داده اند و امر خود را به او تفویض کرده اند و به دامن قدرت او چنگ زده اند و به وظیفه‌ی واجبی قیام کرده اند که در برابرش دارند، این حزب دشمن را شکست می‌دهد و آن را مغلوب می‌کند، برای این که با یاری خدا حمله می‌کند و درهم می‌شکند و از حول و قوه‌ی غیر خدای علی عظیم دوری می‌جوید، خدای تعالی فرموده است: (وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ^۱) هر کس خدا و رسول و مومنان را به سرپرستی قبول کند حزب الله است و حزب الله پیروزند.

علت این که خدای متعال ایشان را حزب و لشگر غالب خود قرار داده این است که: کارهای خدای سبحان بر اساس حکمت و روی نظم طبیعی جاری می‌شود چون این روال از شرایط ایجاد و از مشخصات و متممات قابلیت هاست و خدای

تعالیٰ به طوری که گفتیم ایشان صلوات الله علیهم را قبل از خلق آفریده است ، نظم طبیعی ایجاب می کند که علت ، قبل از معلول و سبب ، قبل از مسبب باشد خواه در قابل و خواه در مقبول ، و خدای تعالی همه ی خلقش را از فاضل اشعه ی نور ایشان و از عکس آن اشعه به وجود آورده است و همه ی مخلوقات از فاضل اشعه ی ایشان و به وسیله ی ایشان امداد می شوند ، در واقع و حقیقت ، خلایق ، در زیر سایه های آن ها به قیام صدور و قیام تحقق پا برجا هستند ، و به همین جهت ید الهی اند که زمام امور هر شیئی در قبضه ی آن می باشد؟، و به همین جهت هم لشگر غالب خدای تعالی هستند برای این که همه ی خلایق در قبضه ی ایشان قرار دارند و به این لحاظ حضرت امام حسین علیه السلام در حدیثی که در باره ی عبد الله بن شداد گذشت فرمود : (و الله ما خلق الله شیئا الا و قد امره بالطاعة لنا)^۱ و همین طور ندای آن حضرت به تب و جواب گفتن تب به آن حضرت و خطاب دوباره آن حضرت به آن اشاره می کند ، و در دعای صبح و عصر آمده است : (اصبحت اللهم معتصما بذمامك المنیع الذی لا یطاول و لا یحاول)^۲ و ذمام (منیع) او چنان که در این دعاء بیان شده ولایت آن ها می باشد و علت همان است که گفتیم بقای همه به مدد ایشان از اشعه ی نور ایشان موقوف است چنان که حضرت سید الوصیین علیه السلام فرمود در حدیثی که در انیس السمراء آمده بود .

امام علیه السلام گفته است : (لم تكن الدعائم من اطراف الاکناف و لا من اعمدة فساطیط السجاف الا علی کواهل انوارنا ...) . و چند کلمه قبل از این کلمات گفته است : (لان الدهر فینا

۱ - مناقب ۵۱/۴ و رجال الکشی ۸۷ و بحار الانوار ۴۴ / ۱۸۳ .

۲ - مستدرک ۲۴۲/۸ و بحار الانوار ۲۴/۵۶ و آمالی طوسی ۲۷۶ و مصباح کفعمی ۸۶ .

قسمت حدوده و لنا اخذت عهدوه و الينا برزت شهوده...) .

و دعائم جمع دعامه با کسر دال ، به معنی ستون خانه است و چوبی که برای برپا داشتن درخت و غیره نصب می شود و اکناف جمع کنف به معنی سایه ی یک چیز است و (کنف غنمه) یعنی برایش محوطه ای را درست کرد تا در آن پناه بگیرد ، و فساطیط جمع فسطاط با ضم فاء به محل تجمع اهل یک آبادی یعنی شهر و دیار اطلاق می شود ، و سرادق همان است که بالای خانه می کشند مانند سقف و غیره ، و سجاف جمع سجوف و سجوف جمع سجف به معنی دو پرده ی قرینه ی هم است که بین آن ها شکافی وجود دارد یا هر دری که با دو پرده ی قرینه ی هم پوشش خورده است ، کواهل جمع کاهل می باشد و کاهل جلو اصل پشت یا رستن گاه موی قسمتی را می گویند که به پشت حیوان متصل است و کسی که بر آن سوار می شود آن را می گیرد . معنی عبارت امام علیه السلام این می شود که : (ستون های خانه های موجودات در سائر امکانات و سقف آن ها برپا نمی شود و ستون های پرده ها از اکوان و اعیان و هیاکل و احوال و افعال و اقوال و حرکات و حسنات و ارتباطات برخی با برخی دیگر و نسبت آن ها با هم ، برپا نیست مگر روی دوش انوار ما . به عبارت دیگر چیزی از خلق خدای تعالی جز با برپاداشتن انوار ما ، روی پای خود نمی ماند به نحوی که ما اشاره کردیم و برایت باز گفتیم ، با همین دیدگاه آن بزرگواران صلوات الله علیهم به حقیقت، حزب الله هستند و لشگر او که مغلوب نمی شوند و شکست نمی خورند .

خدای تعالیٰ با ایشان بر هر چیزی غالب می شود ، و از همه چیز خواسته است در اطاعت آن ها باشند ، ایشان سر و راز حی قیوم در همه چیز هستند به این معنی که انوار ایشان حیات هر چیزی را روی دوش خود دارند و برپائی هر چیزی به مدد افاضات ایشان می باشد ، خدای تعالی فرموده است : (وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)^۱ و آنان که غیر خدا را طلبیدند چنان که شایسته بود خدای تعالی را به عظمت نشناختند و اوست که زمین در روز قیامت در قبضه ی قدرت او و آسمان های درهم پیچیده به دست سلطنت اوست آن ذات پاک یکتا و منزله از شرک مشرکان می باشد. خدای تعالی لشگر غالب خود را بر همه ی خلق برانگیخت ، به ایشان ایمان آورد هر کس و هر چه ایمان آورد ، و کافر شد هر که و هر چه کافر شد تسلیم شد هر که و هر چه تسلیم شد و نجات یافت ، و به هلاکت رسید هر که و هر چه به هلاکت رسید ، و به وسیله ی ایشان به روزی رسید و محروم شد و با ایشان به سعادت رسید و به شقاوت دست یافت ، با ایشان هدایت یافت و گمراه شد ، بهشت و جهنم برای آن هاست ، و ثواب و عقاب با آن هاست .

علی علیه السلام در حدیثی که از انیس السمراء آوردیم فرموده است : (وَ نَحْنُ الْعَمَلُ وَ مُحِبَّتَا الثَّوَابِ وَ وَلايَتَنَا فَصَلِ الْخُطَابِ وَ نَحْنُ حَجَبَتِ الْحِجَابِ) ما عمل هستیم و محبت ما پاداش ، و ولایت ما فصل الخطاب است و ما حجبۃ الحجابیم و این است تاویل آیه ی : (وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا)^۲ و از قرآن نازل می کنیم

۱ - زمر ۹۷ .

۲ - اسراء ۸۲ .

آن چه را که شفاء و رحمت برای مومنان می باشد و ستمگران را جز زیان نخواهد افزود. و همین طور است آیه ی : (وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا^۱) آن چه بر تو نازل کردیم در اغلب افراد موجب افزونی طغیان و کفر خواهد شد. و این از تفسیر ظاهر ظاهر است و اشاره به این تاویل در آیه ی اول به این نحو است که : آن چه از ابر به هم انباشته بر او نازل شده ، آب است و این آب در صورتی که مورد قبول افراد باشد ماده ی هدایت و ایمان و تقوی می شود و هر کس آن را با انکارش نپذیرد سبب می شود طغیان و کفرش افزایش یابد ، زیرا با انکار چنین می شود چنان که خدای تعالی فرموده است : (لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ^۲) در باطن آن رحمت است و ظاهرش عذاب از جانب اوست. برای این که منزل علیه آیات کبری هستند .

و در آیه ی دوم این معنی وجود دارد که قرآنی بر رسول الله صلی الله علیه و آله فرود آمده مانند آبی است که حیات همه زنده ها از او می باشد و در باطن آن برای مومنین شفاء و رحمت است که عبارت از بهشت است ، و این است قول امیر مومنان علیه السلام که گذشت : نحن العمل و محبتنا الثواب و لا یزید الظالمین الا خسارا ، ما عمل هستیم و محبت ما ثواب است. و بر کسانی که از گذشتگان و آیندگان در حق آل محمد علیهم السلام ستم می کنند به ظاهرش عذاب است، در برابر ظلم دشمنانشان ، زیان آشکاری را بر آنان افزودند ، برای این که آب ، مومنان را با اطاعت کردنشان به بهشت می برد و اهل عناد را با گناهانشان به جهنم می راند ، و چیزی با محبت او

۱ - مائده ۶۴ .

۲ - حدید ۱۳ .

مخالفت نمی کند ، و به این جهت لشگر را به دستی تفسیر
کردیم که زمام هر چیزی را در قبضه ی خود دارد . درک کن .

امام هادی علیه السلام فرمود :

و عیبه علمه

عیبه ظرفی چرمی است و چیزی است که در آن لباس می گذارند ، و العیبه من الرجل سینه ی رازدار وی می باشد ، و از همین نظر به سینه ها و دل ها عیاب گفته شده است . می گویند : سینه اش ظرف دانش است و قلبش محل راز است ، و عیبه ی علم خدا بودنشان به این معنی است که علم حادث خدا که در همه ی موارد عالم امکان در رجحان ، در تساوی به اشکال گوناگون در می آید به نحوی که توصیف این حالات و اشکال با شمارش ممکن نیست ، چون که علم ، در رتبه اش و در غیر آن ، قبلش و بعدش ، نفس معلوم است و به این رموز در این جا و پس از این مورد اشاره خواهیم کرد ، همه ی این ها حرف به حرف در محل وجودش و وقت حدودش در نزد ائمه علیهم السلام موجود است ، بعضی از این علم خود ایشان هستند و بعضی از آن از ایشان می باشد و بعضی برای ایشان و بعضی به ایشان و بعضی از ایشان است .

نوع اول گفته ی امیر مومنان علیه السلام است که فرمود : (و نحن جنبه و یده و لسانه و امره و حکمه و علمه ،...،... و احادیث ایشان به آن ها دلالت دارد و آن این است که علم از

ایشان صادر شده و به ایشان برمی گردد و در ایشان قرار می گیرد و هرکس علمی را یاد گرفته که خدای متعال دوست می دارد، از ایشان یاد گرفته است، و از خلق در حال تغییر یاد گرفته، به سبب تغییر تغییردهندگان، از همان ها که خلق الله را به باطلی تغییر می دهند که خدا نمی پسندید، و از ایشان فراگرفت هرکس از باطنشان یا از ظاهرشان یا از خلفشان فراگرفت.

اما آن چه در امکان راجح است ایشان محل و ظرف آن هستند، و از ایشان به غیر ایشان بیرون نمی شود و به این علم اشاره است در قول امام علیه السلام که فرمود: (فاستقر فی ظللک فلا یخرج منک الی غیرک)^۱ یعنی در سایه ات استقرار یافت و از تو به غیر تو بیرون نمی رود. این اسم اکبری که به آن اشاره شد علم خدای تعالی در ایشان است و ایشان سایه ی گسترده ی او هستند سایه ای که دلیل آن خورشید مشیت الهی است و بعد از آن سایه را به سهولت و آسانی به سوی خود جمع کرد. و ضمیر مخاطب (ک) همان است و به او برمی گردد، با آن چه آن اسم اکبر و رجحان مطلق در اوست و مقصود از آن و محل برگشت او واجب حقی است که در دائره ی ظهورش در وجود مطلق ظاهر شده است حتی این موجود سبک در موجود مخفی شده و مفقود مخفی در مفقود موجود است.

و اما در امکان تساوی سه اعتبار موجود است: اتحاد، قبلیت و بعدیت. و این موضوع در سائر مراتب هر شیئی بر حسب خود آن می باشد.

در اولی (در اتحاد) علم عین معلوم است ، مثلاً تصویر ذهنی ای که در خیال از معنی خارجی منتزع شده علم است و به عینه معلوم هم هست . معلوم است به این جهت که شیئی است و شیئی معلوم است و این ظاهر است. اما این که علم است به این جهت است که صورت انتزاعی در خیال یا با همان صورت معلوم است یا با صورتی دیگر ، اگر با صورتی دیگر معلوم باشد در این صورت دور و تسلسل لازم می آید پس واجب می شود اولی باشد و آن علم است با همان صورت و صورت معلوم است ، و اما معنی خارجی بنا بر ظاهر متعارف در بین مردم، علم (به شیء) همان تصویرت ذهنی ایست که از آن (شیء) منتزع شده است . و اما در حقیقت علم به آن (شیء) خود معلوم است ، اما دلالت صورت بر او در واقع مثال آن می باشد و بر آن دلالت می کند نه این که علم است .

اگر خواسته باشی (آن چه را اشاره کردیم) تصور کنی چنان که در صورت اتحاد علم با معلوم برایت ظاهر شد در معنی خارجی هم چنین بدان چون فرقی بین افراد وجود نیست برای این که در نسبت علمیت و معلومیت برابرند (ما تری فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ^۱) تفاوتی در خلق رحمن نمی بینی. بنا بر این، عالم، یک چیز را با خود آن می داند بر حدی که در این شعر می بینیم :

رأت بدر السماء فذكرتني لیالی وصلنا بالرقمتین
کلانا ناظر قمرًا و لکن رأیت بعینها و رأیت بعینی

ماه را در آسمان مشاهده کرد و شب های وصالمان در دو باغچه را به یاد آورد ما هر دو به ماه نگاه می کردیم ولی من با چشم او به ماه می نگریستم و او با چشم من به آن نگاه می کرد.

و اما قبلیت. در حقیقت مانند این است که بگویند: صورت ذهنیه علم است به آن چه از او منتزع شده است، یا قبلیت دهری و اعتباری در صورت اتحاد، که علم در اعتبار قبل از معلوم است برای این که اصل معلوم و علت آن می باشد مانند این که به تصویر درآوری و نقش کنی آن چه را که در ذهن تصور کرده ای، در این جا آن چه در ذهن تصور کرده ای علت و اصل نقش و تصویری است که کشیده ای در ضمن خودت علت آن نقش هستی.

و اما بعدیت. که مطابق نام دارد و این بعد از معلوم است، و اگر چه گفته شده در دهر قبل از آن می باشد و اگر چه در زمان بعد از آن است، عکس ها، در آیینه های ظاهری و باطنی از این قبیل اند، و نیز از این نوع است وقوع علم بر معلوم پس از وجود معلوم، و نه قبل از آن، چون قبل از آن معلوم نبود، و علم به آن پیدا نشده بود، خدای تعالی فرموده است: (وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ ^۱) شیطان بر مردم تسلطی ندارد تا ما بدانیم کسی را که به آخرت ایمان می آورد و کسی را که نسبت به آن در شک است. این نوع مطابق لاحق است، و سابق عالم می باشد و بین عالم و معلوم ربطی وجود ندارد و ربط و اتحاد بین علم و معلوم است، برای این که قبل از معلوم غیر از عالم

وجود ندارد پس علمی قبل از معلوم غیر از عالم وجود ندارد و وقوع علم بر معلوم به هنگام وجودش ، غیر از وجود او نیست .

پس عقل، علم به خود عقل است در اتحاد ، و به روح است در قبلیت و همین طور به نفس و به جسم .

و روح، علم به خود نفس است در اتحاد ، و به عقل در بعدیت و به نفس و جسم در قبلیت .

و نفس، علم به خود نفس است در اتحاد و به روح و به عقل در بعدیت و به جسم در قبلیت .

و جسم، علم به خود جسم است در اتحاد و به نفس و به روح و به عقل در بعدیت ، و به عرض در قبلیت .

و عرض، علم به خود عرض است در اتحاد و به جسم و به نفس و به روح و به عقل در بعدیت و همین طور در ما قبل مذکورات و ما بعد آن ها و ما بین آن ها با همین نسبت ، و به این نحو امثال گوناگون و متعدد برای یک شخص وجود دارد ، یک مثال از این ها علم به خود اوست در اتحاد ، و به ما فوق تا جهت شخص در بعدیت ، و به ما دون آن تا به جهت اعراض ، و اعراض اعراض او و صفات و صفات او در قبلیت . و مثالش این است که زید را در روز شنبه ببینی که در فلان مسجد نماز می خواند ، و روز یکشنبه ببینی که در فلان محل زنا می کند ، پس از آن هرگاه با خیالت به آن حالت توجه کنی می بینی که روز شنبه زید در آن مسجد نماز می خواند و در روز یکشنبه می بینی که در فلان مکان زنا می کند ، و همه ی مثال ها برای همه ی اشیاء تا روز قیامت به این صورت است ، در روز قیامت اگر خدای تعالی آن گناه را آمرزیده باشد آن مثال را

نابود خواهد کرد. و مشاعر فرشتگان، و بشر آن را نخواهد یافت برای این که در آئینه های مشاعرشان منعکس نشده است (یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح)^۱ ای خدای مهربانی که خوبی و زیبایی را آشکار فرمودی و به عمل زشت و قبیح پرده کشیدی. و اگر نیامرزیده باشد خواهند دید که آن گناه تا آن روز ملازم اوست و بعد از آن صاحبش لباس عذاب آن را از صورت همیان مثال ملازم تا بی نهایت خواهد پوشید (وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ^۲) سزای شما نخواهد بود جز همان که انجام می دادید (سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ^۳) خدای تعالی به همین زودی ایشان را با وصفی مجازات می کند که دارند زیرا حکیم داناست. هر چه که به آن و به امثال آن اشاره کردیم کتاب هایی اند که از دانش خدای سبحان پر شده اند و همه ی آن ها را ظرف های کلی والا در خود جمع کرده اند، حروفش، کلماتش، کاغذهایش، خانه هایش و شهرهایش در خزینه های این ظرف های شریف قرار دارند و آن ها عبارتند از: دل ها و سینه ها و جوهره های وجود و حواس محمد و آل محمد علیهم السلام.

منظورم از کاغذها، چیزهایی است که انوار وجودیه در آن هاست، مثلاً زید در انواری است که خدای تعالی از اشعه ی مشیت و اراده و قدر و قضاء و اذن و کتاب و اجلش در او قرار داده است و در انواری که برای صفات و افعال و اقوال و اعمال و امثال او و آن چه از روابط و نسبت ها و غیره که انتظامش به آن ها بستگی دارد.

۱ - کافی ۵۷۸/۲ و تهذیب ۸۴/۳ و مستدرک الوسائل ۳۰۸/۶.

۲ - یس ۳۹.

۳ - انعام ۱۳۹.

منظورم از بیوت ، مشخصات ذوات و صفات و افعال و اقوال و اعمال و امثال می باشد .

منظورم از مدینه و شهر ، چیزهایی است که هر شخص آن خصوصیات را دارد از تخیلات و تصورات و معانی ، هم چنین قفل ها و کلیدها و فرشتگان خزینه دار و فرشتگانی که بر خانه ها گمارده شده اند و همگی تابع اند به آن چه بر آن وکیل اند ، این فرشتگان خواب، آلودگی و غفلت ندارند تا از قیام به امر و فرمان الهی در آن چه به آن مامور هستند باز بمانند (يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ^۱) شب و روز خدای تعالی را تسبیح می گویند و سستی ندارند. و اشاره به نوع این تسبیح و قیام صحیح این می باشد که مثلاً زید فلان محل، در فلان شهر را و مسائل نحو و فقه و علوم دیگر را تصور می کند ، و هر نوع از این ها در شهری است و در هر شهر، قصرهایی و در هر قصر، خانه هایی و در هر خانه، نوعی از مسائل وجود دارد مثلاً علم نحو در شهری است و در آن بسته است و کلیدش در دست فرشته ای است که به آن مامور است و باب مبتداء و خبر در قصری از این شهر است و در آن قفل است و کلیدش در دست فرشته ای است که بر آن وکیل می باشد و حکم رفع آن ها (مبتداء و خبر) در خانه ای بسته است و کلیدش دست فرشته ی مامور به آن می باشد و حکم آنچه در تقدیر مرفوع است در خانه ی دیگری است که درش بسته است و کلید آن در دست فرشته ی مامور به آن است ، هرگاه زید بخواهد حکم رفع ابتداء در تقدیر را بداند با وجه قلبش که خیال اوست به شهر نحو توجه می کند و در مخصوص به آن را می زند و صاحب کلید، یعنی فرشته ای که به آن مامور است می فهمد و در آن را باز

می کند ، پس از آن به قصر مبتداء و خبر توجه می کند و در آن را می زند و فرشته ی مامور به آن ، در را برایش باز می کند و او را به داخل می برد و او به خانه ای توجه می کند که مبتداء و خبر در تقدیر و در لفظ مرفوع می باشند و همین طور در آن را می زند و فرشته ای که مامور آن می باشد ، در را باز می کند و او را وارد می کند و او به خانه ی رفع آن ها در تقدیر رومی آورد و درش را می زند و فرشته ی مامور ، آن را برایش می گشاید و او را به آن می برد و مساله اش را می پرسد و یاد می گیرد و از آن بیرون می آید و فرشته در را می بندد و همین طور درها یکی بعد از دیگری بسته می شود تا این که از شهر خارج شود ، و فرشته، در شهر را می بندد ، هیچ فرشته ای از این فرشته ها در مربوط به خود را باز نمی کند مگر این که از جانب خدای تعالی و به زبان ولی و سرپرستش از آل محمد برایش اذن بدهد ، و این ولی ، امام آن زمان می باشد که زید آن مساله را در آن زمان طلب می کند ، و همین طور فرشته ای در را نمی بندد مگر با اذن خاص و در هر بار اگر زید روی این مساله زیاد کار کند آن فرشته ها با او انس می گیرند ، و او هرگاه بخواهد در ها را به رویش باز می کنند چون با او انس دارند و برای سؤال او با زبان استعداد صادقانه در خواسته اش با مداومت در عمل ، از جانب خدای تعالی به ایشان اذن می رسد .

و اگر روی مسأله زیاد کار نکند گاه به موقع طلب او با موافقت قدر باز می شود و گاه فرشتگان از او وحشت می کنند و به همین جهت و به این لحاظ که او استعدادش را ندارد و قدر موافقت نمی کند درها را برایش باز نمی کنند و او مسأله را فراموش می کند .

اهل عصمت به همین خاطر شیعیان‌شان را راهنمایی کرده اند که (به هنگام فراموش کردن موضوعی) بر محمد و آل محمد صلوات بفرستند، تا فرشتگان در ها را باز کنند، برای این که صلوات بر محمد و آل محمد حجاب‌هایی را می‌گشاید که بین بنده و بین خدای تعالی وجود دارد، خدای تعالی فرمان می‌دهد حاجتش را برآورند، و این شهرها اوراقی از آن کتاب اند که علم الله است، علمی که ائمه علیهم السلام ظرف آن می‌باشند، برای این که هر چه به آن اشاره کردیم از اولین مرتبه‌ی وجود تا آن چه برایش نهایی نیست برایش در عالم امکان کتاب‌ها و اوراق و کلمات و حروف و نقطه‌هایی از علم الله تعالی وجود دارد که ائمه علیهم السلام ظرف آن هستند، و خدای تعالی در حدیث قدسی (ما وسعني ارضي ولا سماءي و وسعني قلب عبدي المؤمن)^۱ زمین و آسمانم مرا در خود نگنجانید و دل بنده‌ی مومنم مرا در خود گنجاند. به آن اشاره شده است. و در این جا بحث‌ها و نکاتی است که در دفترها نمی‌گنجند و تنها می‌شود به آن‌ها اشاره کرد. اللهم صل علي محمد و آل محمد كما صليت علي ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد.

امام هادی علیه السلام فرمود :

و حجت

حجت با ضم حاء به معنی برهان و دلیل است ، و آن ها حجتند ، برای این که دلیل بر خدا هستند و برای این که خدای تعالی با ایشان حجت خود را بر خلق تمام می کند ، و حجت با ایشان بر خلق اقامه می شود برای این که ایشان عالم اند و نادانی نمی کنند (یا افراد را در نادانی نمی گذارند) و کریم اند و بخل نمی ورزند ، صفات کمال در ایشان جمع است به طوری که هیچ یک از خلق خدا در صفتی از صفات کمال ، در علم ، حلم ، حکم ، کرم ، شجاعت ، عبادت ، خویشنداری از گناه و مکروه ، یقین ، پاکدامنی و زهد و غیره به مرتبه ی آنان نمی رسند . اگر به چیزی امر کنند امرشان حق است و شکی در آن نیست و اگر راهنمایی کنند عین صواب است ، و همین طور در سایر موارد . برای این که از خطا ، نادانی ، غفلت ، خیانت ، طمع معصومند و در هر چه که با اعتماد کردن خلق به ایشان منافات دارد . در تمامی افعال ، احوال ، اعمال ، اقوال ، حرکات و سکونات از خطا مصونند به همین جهت خدای تعالی با ایشان به بندگانش حجت خود را تمام کرده است در همه ی مواردی که از خلق خود می خواهد ، به طوری که هیچ کدام از

خلق اعتراض (موجه) می ندارند و هیچ یک از مخلوقات از حیوان و نبات و جماد در خود یا در حالش یا در قابلیت ذاتش به چیزی میل نمی کند که در نزد ایشان نباشد یا ایشان وسیله ی آن نباشند ، یا بی وجود ایشان به دست بیاید ، بنا بر این به ناچار ائمه علیهم السلام حجت الله به همه ی خلق اند برای این که ایشان مصداق (عند ، نزدی) هستند که در آیه ی : (مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) یعنی هر که ثواب و نعمت دنیا را بخواهد از خدا بخواهد چون ثواب دنیا و آخرت در نزد خداست ، به آن اشاره شده است آن چه را به تو هدیه دادم بفهم و به آن راز دار باش .

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که زندیقی از آن حضرت پرسید آمدن پیامبران را از کجا اثبات می کنی ؟ حضرت به او فرمود : وقتی ثابت کردیم که ما خالق داریم که فراتر از ما و فراتر از همه ی مخلوقات است ، و ثابت کردیم که او حکیم متعالی است و روا نمی باشد کسی از خلق او را ببیند و یا لمس کند یا با او مباشرت کند و یا او با ایشان مباشرت کند ، با او محاجه کند و او نیز با ایشان محاجه کند ، ثابت می شود که او در میان خلق خود سفیرانی دارد که خواسته های او را به خلقش و بندگانش بیان کنند و به آن چه صلاحشان و منافعشان در آن است ایشان را راهنمایی کنند و راهنمایی کنند که بقای آنان در چیست و فنای آنان در ترک آن می باشد ، و ثابت می شود که امر و نهی کنندگانی از جانب خدای حکیم در بین خلق او وجود دارند که به ایشان پیامبر می گوئیم ، ایشان برگزیدگان خلق او هستند ، و حکمائی اند که با حکمت و دانش مودب و برای آن مبعوث شده اند ،

در عین حال که در مخلوق و مرکب بودن با دیگر مخلوقات شریک هستند در احوال خود با آن ها شریک نیستند و از جانب خدای حکیم و علیم با حکمت تأیید می شوند ، در ضمن رسالت و نبوت با دلائل و براهینی به اثبات رسیده که انبیاء در هر عصر و زمانی با خود آورده اند تا زمین از حجتی خالی نباشد که علم او به صدق گفتارش و به عادل بودنش دلالت دارد....^۱

حال باید بدانیم که خدای تعالی برای خودش و برای پیامبران و دوستانش دلایل (فراوانی آورده) با آیات و بینات و معجزات آشکاری که با آن ها ایشان را تأیید کرده است و آن ها را حجت قرار داده تا معالم دینش را برافرازد و تکالیف بندگانش را روشن کند ، و (بخشی از) این دلایل همان است که برای خلق خود در آفاق و در خود آن ها آشکار کرده است و به آن اشاره فرموده است در آیه ی : (وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ^۲) یعنی مردم بی خرد چه بسیار بر آیات و نشانه های قدرت حق در آسمان ها و زمین می گذرند و از آن ها روی می گردانند ، و در آیه ی : (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ^۳) یعنی ما این مثل ها را برای مردم می زنیم ولی غیر از افراد دانشمند دیگران در آن ها نمی اندیشند و در آیات دیگر . و آن آیات خارق العاده ای که آن ها را با دست حجت های خود ظاهر کرده است همه ی این ها حجت های خدای تعالی است که با آن ها در آن چه می خواهد حجت خود را بر خلق تمام کرده است ، و همه

۱ - کافی ۱/۱۶۸ و التوحید ۲۴۹ و بحار الانوار ۱۰/۱۶۴ و نور البراهین ۲/۴۸.

۲ - یوسف ۱۰۵ .

۳ - عنکبوت ۴۳ .

ی این ها حجت ها و آیات محمد و آل محمد علیهم السلام هستند، و حجت های خدای تعالی هستند که با دست حجت هایش برای هرکسی و به هرگونه که خواسته ظاهر کرده است. و به این مورد در سخن امام صادق علیه السلام به طوری که در انیس السمراء آمده اشاره شده است، مفضل بن عمر در تفسیر آیه ی : (وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ^۱) یعنی و آن ها آیات ما را انکار کردند، از آن حضرت روایت کرده است که فرمود : (هي و الله آیاتنا)^۲ به خدا سوگند آن ها آیات ما هستند که مردم در هر عصر و زمانی از پیامبرها و اولیاء الهی می دیدند و آن ها را انکار می کردند. آری آن آیات برای آن هاست، مظاهری از آن ها، بعضی مظاهر ذات و بعضی مظاهر صفات ذات و بعضی مظاهر صفات افعال و بعضی مظاهر آثارند و همه ی آن ها حجت های الهی و آیات او هستند.

پس ایشان حجت های والای الهی و آیات کبرای او هستند چنان که حضرت سید الوصیین در خطبه ی ملاً اعلی به آن اشاره کرده است، حضرت فرمود : (و القی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله)^۳ یعنی مثالش را در هویت او انداخت و افعالش را از او ظاهر و آشکار کرد، این در ظاهر است و در حقیقت و باطن خودشان ملاً اعلی هستند که دیگران در باره ی آنان با هم مخاصمه می کنند، هلاک شد هرکسی که ایشان را بالا برد از مقامی که خدای تعالی برای آنان قرار داده است و برای ایشان ربی را معتقد نشد که به او مراجعه کنند و هلاک شد هرکسی که ایشان را پایین آورد از مقامی که خدای تعالی ایشان را در

۱ - فصلت ۱۵ و ۲۸.

۲ - بحار الانوار ۱۲/۲۶.

۳ - مناقب ۴۹۹/۲ و الصراط المستقیم ۲۲۲/۱ و غرر الحکم ۲۳۱ و بحار الانوار ۱۶۵/۴۰.

آن مقام قرار داده است ، و به وسیله ی ایشان نجات یافت کسی که ایشان را قرار داد در مقامی که خدای تعالی ایشان را در آن مقام قرار داده است . (وَ رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ)^۱

امام هادی علیه السلام فرمود :

و صراطه

مرحوم محمد تقی شارح گفته است : خدای تعالی فرموده است : (وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ)^۲ یعنی و راه راست من این است از آن پیروی کنید و در اخبار متواتر وارد شده که ایشان صراط مستقیم هستند... .

می گویم: صراط در لغت به راه گفته می شود و پلی هم که روی جهنم کشیده شده صراط نام دارد برای این که راه بهشت می باشد . و حدیث به این معنی آمده است که صراط هزار سال راه سر بالایی است و هزار سال منحنی و هزار سال سراشیبی و منحنی است ، (قمی در تفسیرش) گفته است : که پدرم از قاسم بن محمد از سلیمان بن داود منقری از جعفر بن غیاث به من نقل کرد که امام صادق علیه السلام صراط را برای من توصیف کرد و گفت : هزار سال سر بالایی و هزار سال سراشیبی و هزار سال حدال است^۳ . حدال بر وزن غراب

۱ - سیأ ۲۱

۲ - انعام ۱۵۳ .

۳ - تفسیر قمی ۲۹/۱ .

بر گرفته از قول مردم (قوس محذله) می باشد یعنی یکی از وترهایش خم شد ، و سیت باکسر یاء و بدون تشدید آن را می گویند که از هر دو طرف خم باشد و منظور از حدال (با حاء و دال) میل یعنی خمیدگی و انحناء است . میرزا محمد مشهدی بن محمد رضا بن اسماعیل بن جمال الدین قمی صاحب تفسیر در حاشیه ی همان تفسیر گفته است که : اظهر این است که با ذال باشد با کاف خطاب (نه با دال و لام) و به معنی حذاء و جهک (روبرویت) است و آن راهی است که نه سربالایی سر بالاست و نه شیب شیب ، و حدال را که در نسخه ها مشهور است احتمال دانسته است.

می گویم : و اظهر همین است چنان که در اکثر نسخه ها آمده است و احتمال دارد حاء و ذال (و لام به جای حدال و) به معنی مایل باشد و معنی حدال را بدهد می گویند : حذلك مع فلان یعنی به فلانی میل داری. نتیجه ای که از بحث می گیریم این است که حذاءک با کاف خطاب به معنی روبرویت دلالت نمی کند که صراط منحنی و خمیده است برخلاف حدال که به خمیدگی دلالت می کند برای این که این پل که روی جهنم کشیده شده راه بالا رفتن با انجام تکالیف ، یعنی قوس صعود است و میانه ی آن که یک سوم قوس میانی است خم می باشد ، اما (در خبر) به این جهت قسمت وسط را وصف کرده است که محل کارزار تکالیف است و پنجاه ایستگاه دارد ، و در هر ایستگاه هزار سال به حساب رسیدگی می شود (وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ^۱) یعنی همانا یک روز نزد خدایت چون هزار سال شماسست ، بنا بر این، خلق، در حدال پنجاه هزار سال می ایستند (فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ

أَلْفَ سَنَةٍ فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا^۱) یعنی در روزی که مدتش پنجاه هزار سال خواهد بود، پس با صبری زیبا صبر کن، و به این جهت با یاد آوری حدال هشدار داده است تا با جمله ی هزار سال صعود یعنی بالا رفتن و هزار سال نزول یعنی فرود آمدن، خیال نشود که قسمت وسط مستقیم به معنی اصطلاح اهل هندسه است، اهل هندسه مستقیم، به کوتاه ترین خطی می گویند که دو نقطه را به هم متصل سازد و با بیان (بخش) میانی روشن ساخته که در هر دو طرف خمیدگی دارد برای این که صراط فی نفسه یک خط است در غیر این صورت سه خط خواهد شد.

اما صراط فی نفسه به معنی حقیقی در زبان الهی عربی مستقیم است نسبت به کسی که مانند برق جهنده و اسب تندرو و مانند آن ها از آن می گذرد، اما نسبت به افرادی که با توجه به اختلاف مراتب در شدت و ضعف، به آن می چسبند یا آتش بعضی از اعضای آن ها را می سوزاند و یا به آتش می افتند (تفاوت می کند) در واقع خلائق به وسیله ی اعمالشان از آن عبور می کنند، بنا بر این با عمل عامل عارف، به پهنای آسمان و زمین است و با جهل نادان و عمل نکردنش از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر است، یعنی مانند مو در اضطراب است و گام ها را مانند شمشیر می شکافد، در واقع صراط فی نفسه تغییری نمی کند ولی به وسیله ی اعمال وسعت می یابد و یا تنگ می شود. مثالش در دنیای تکلیف، مسأله ای دقیق المأخذ است که پیرامون آن شبهه های زیادی وجود دارد، هر کس آن را بشناسد و در عمل آن را تکرار کند، مانند تعریف کردن، بیان نمودن، مثال آوردن، عبورش از آن

مسأله مانند برق جهنده می شود و برای او ما بین آسمان و زمین وسعت دارد ، اما کسی که به آن عارف نیست در تاریکی می افتد نه راه دخول به آن را می فهمد و نه راه خروج از شبهات آن را می داند، و نه پناهگاهی برای خود می یابد ، آن مسأله برای او از موباریک تر و از شمشیر برنده تر است ، اشاره را دریاب ، زیرا اگر به اصل این خبر بررسی آن را عیان می بینی .

چون این را بفهمی (می دانی که) آن چه شارح گفته که خدای تعالی فرموده است : (وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ) اشاره می کند به این که در هر کجای قرآن ، صراط مستقیم ذکر شود مراد از آن ائمه علیهم السلام هستند نه تنها در این آیه ، و این را به عنوان مثال گفته است ، و اشاره کرده که دلیل گفتارش اخبار اهل بیت علیهم السلام می باشد ، و این سخن حق است و شکی در آن نیست با این تفاوت که مبهم و مختصر است و این محل گنجایش آن را ندارد که ابهام و اختصار سخن ، برای خواص و عوام رفع شود ، اما بیان مسأله به خصوص برای خواص ، ساده است به لحاظ این که با اشاره و تلویح می توان آن چه را که از (ذهن ها) دور است (تفہیم کرد) و اگر بیم آن را نداشتیم که فهم آن مشکل و دشوار باشد آن را در یک سطر می نوشتیم .

بنا بر این می گویم : صراط همان راه است و ایشان در خلق و رزق و حیات و ممات ، صراط الله یعنی راه خدا به سوی مخلوقات او هستند ، و در تمامی مطالب و همه ی اجزاء امور چهارگانه ای که ارکان موجودات عالم امکان است ، راه خلق الله

، به سوی خدای تعالی هستند . بنا بر این ، همه ی خلق در خواسته هایشان به وسیله ی اعمال و اقوال و احوال و وجودات و قابلیت ها و استعداد هایشان به سوی آن چه از آن آغاز شده اند در حرکتند پس جعلی که (خدای سبحان) همه ی خلایق را با وضعی که دارند در آن قرار داده به خاطر آن چه برای آن هستند ، از ایشان علیهم السلام صادر ، و به سبب ایشان ظاهر ، و در آن ها باطن و مستتر شده اند . خلایق با سایه ی ایشان قائم اند که خدای تعالی آن را گسترده و آفتاب حقیقتشان را بر آن دلیل قرار داده است ، خدای تعالی به سبب ایشان آفرید هر چه را آفرید و به سبب ایشان روزی و حیات و مرگ را مقدر کرد ، و اگر می خواست به هر یک از مخلوقاتش عطا می کرد هر چه را می خواست ، هر طور که می خواست برای این که از همگان کاملاً بی نیاز است ، ولی از لطف و رحمت و محبتی که بر مخلوقات ناتوانش دارد حکمت او ایجاب کرده که فعل خود را به وسیله ی وسائل و اسبابی که علت های چهارگانه ی فاعلی ، مادی ، صوری و غائی اند انجام بدهد ، برای این که اغلب مخلوقات با وضعی که دارند از قبول ایجادات خودشان ناتوانند مگر به وسیله ی اسبابی که قابلیت آن ها را تکمیل کند ، و به مقتضای حکمت ، محمد و آل محمد علیهم السلام را که به حقیقت اهلیت دارند خزینه های این اسباب قرار داد ، پس در حکمت الهی که اشاره کردیم ، واجب آمده که حضرات معصومین علیهم السلام خزانه های محبت و نائبان افاضه و درهای فیض و مدد و حافظان نعمت های باطنی و ظاهری و حاملان آثار جود و کرم خداوندی باشند به آن چه در همه ی مخلوقاتش خواسته است ، (همچنین حکمت او اقتضاء کرده) که راهی به سوی خدای تعالی و بابتی که عطاها و یاری های

او از آن جاری شود غیر از محمد و اهل بیت طاهرین او علیهم السلام وجود نداشته باشد ، پس ایشان علیهم السلام صراط الله در علم و قدرت و سمع و بصر او به خلق او هستند در وضعی که دارند ، ایشان علیهم السلام در یاری دادن و قیام بر همه ی نیازهای خلائق از خلق و رزق و موت و حیات صراط الله هستند .

و در حقیقت معنی ترجمان الهی بودن ایشان همین است ، برای این که ایشان وحی الهی را به نحوی ترجمه می کنند که خلائق تکلیف مورد نظر خود را از ایشان با همان وحی می فهمند و معنی این ترجمه ، واسطه بودن ایشان بین خدای سبحان و بین خلق می باشد در وحی ظاهری در رساندن مسائل شرعی مانند تکلیف ظاهری و باطنی از لوازم ایجادات آغازین و ملزومات ایجادات نهائی ، و در رساندن لوازم تکلیف نهائی و ملزومات تکلیف آغازین به همه ی ذرات ایجادات ظاهری و باطنی .

خدای سبحان مکلف را به وسیله ی ایشان علیهم السلام خلق می کند و به وسیله ی ایشان موجودات را ملزم به شرع می کند و به وسیله ی ایشان آن ها را به اعتقادات و اعمالی که از آنان خواسته مکلف می کند و به وسیله ی ایشان اعمال و اعتقادات خلق را ملزم به ایجادات اکوان ، اعیان ، مقادیر ، کمیت ها ، کیفیت ها ، رتبه ها ، مکان ها ، زمانها و سرآمدن مدت عمرها ملزم می کند ، و در هر چه که بر این ها مترتب می شود .

آن چه گفته شد نسبت به فیوضاتی بود که از سوی خدای سبحان نسبت به خلق جاری می شود . اما آن چه از سوی خلق نسبت به خدای سبحان می باشد آن هم به وساطت

ایشان علیهم السلام است ، و با پیروی از ایشان و اخذ از ایشان و دوست داشتن و ولی قرار دادن ایشان و دوری از دشمن ایشان و دوری از دوستی آنان و عدم اقتداء به ایشان و عدم اخذ از ایشان و راضی نشدن از ایشان و راضی نبودن به ولایتشان ، اعمال خلق قبول می شود و به سوی خدا بالا می رود ، و با ترک اخذ از ایشان و دوست نداشتن ایشان و ولی قرار ندادن ایشان و دوری نکردن از دشمنان ایشان ، اعمال به صاحبانشان برمی گردد (و به سوی خدا بالا نمی رود) . در آن چه به آن اشاره کردیم و آن را باز نمودیم ، ایشان علیهم السلام صراط الهی اند که چیزی از خدای تعالی به یکی از خلق او جز به وساطت ایشان علیهم السلام نمی رسد، و کسی و چیزی از کسی به خدای تعالی جز به واسطه ی ایشان علیهم السلام نمی رسد ، پس اهل بیت علیهم السلام در هرچه که از جانب خدای تعالی نازل می شود و در هرچه که از جانب خلق بالا می رود صراط و راه هستند .

و مستقیم بودن آن، به این معنی است که صعود و نزول در آن به نحو عادلانه و به اقتضای حکمت و برای اصلاح حال خلق و بر طبق اختیار آن هاست ، چنان که در آغاز کار در علم غیب ذکر شده اند ، غیر از این هر چه باشد ظلم و جبر و فساد خواهد بود و به همین لحاظ به ایشان صراط مستقیم و قسطاس مستقیم گفته شده است .

و چون پل بر روی آتشی کشیده شده که در آن پنجاه گردنه ی سربالا و سخت وجود دارد و حساب حق و عدل مطلق که صفت آورده ی آن ها و فرع امر آن ها و بیان خواسته ی آن ها از خلق است صراط مستقیم نامیده شده است ، و خدای

تعالیٰ در قرآن کریم با همین وصف از آن سخن گفته است :
(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) یعنی ما را
به راه راست هدایت فرما ، به راه آنان که به آن ها نعمت عطا
فرمودی (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ^۱) یعنی راه من همین
راه مستقیم است ، از آن پیروی کنید ، و آیاتی مانند این ها
. و اخبار اهل بیت در این معنی فراوان است . اللهم صل علي
محمد و آله الطاهرين .



امام هادی علیه السلام فرمود : و نوره و رحمة الله و برکاته

شارح مرحوم گفته است : نور یا به معنی هدایت کننده است ، یا به معنی علم یا به معنی هدایت به معنی مهتدی الیه با هدایت خاص ، یا روشن کننده ی جهان با هستی برای ایشان و با هدایت ایشان .

می گویم : در قاموس، نور به معنی هرگونه روشنایی یا شعاع آن می باشد .

و در کافی و معانی و توحید و عیاشی در تفسیر بسمله از امام صادق علیه السلام روایت شده که گفت : الباء بهاء الله و السین سناء الله^۱. بهاء همان ضیاء و سناء همان نور است چنان که خدای تعالی فرموده است : (هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا^۲) یعنی او خدایی است که آفتاب را رخشان و ماه را تابان فرمود ، و معروف این است که نور همان است که خود به خود آشکار است و غیر خود را آشکار می کند بنا بر این نور، مفهوم ضیاء و سناء را شامل می شود برای این که سناء مانند

۱ - کافی ۱/۱۱۴ و معانی الاخبار ۳/توحید ۲۳۰ و تفسیر عیاشی ۲۲/۱ .

۲ - یونس ۵ .

ضیاء است خود به خود ظاهر است و غیر خود را ظاهر می کند ، و علمای معرفت ، با باء (بسمله) به جبروت و با سین به ملکوت اشاره می کنند بنا بر این جبروت ضیاء است و ملکوت سناء ، جبروت خود ظاهر است و غیر خود یعنی ملک و ملکوت را ظاهر می کند که پایین تر قرار دارند، و سناء هم همین طور خود ظاهر است و غیر خود مانند ملک را ظاهر می کند ، و حکم بعضی از اجزاء ملک نسبت به بعضی دیگر هم چنین می باشد بر این اساس به عوالم سه گانه و برزخ های ما بین آن ها اسم نور صدق می کند ، و شکی نیست که آن ها برگرفته از نور ایشان می باشند بر این مبنا ایشان علیهم السلام نور النور هستند ، و هر ذره از ذرات هستی نوری از انوار خدای تعالی می باشد ، و اگر چه در داخل آن ها اشیائی تیره وجود دارند که خود ظاهر نمی شوند و غیر آن ها، آن ها را ظاهر می سازند ، اما در هر صورت وجوداتی اند . و شکی نیست که از جهاتی خود ظاهرند و ظاهر کننده ی غیر می باشند و اگر چه در بعضی از جهات احتیاج دارند که دیگری آن ها را ظاهر بسازد ، و ما سوی الله برگرفته از انوار ایشان سلام الله علیهم می باشند ، برای این که ما سوای ایشان ، یا فعل آن ها و یا مفعول بی واسطه و یا مفعول با واسطه ی یا مفعول با وسائط آن ها می باشند و فعل و مفعول شعاع فاعل است و منظور از مفعول چیزی است که از فاعل سر می زند و نه چیزی که فعل بر آن واقع می شود چنان که اهل نحو اصطلاح کرده اند ، مانند ضربت زیدا ، بلکه مانند ضربت ضربا .

و چون این انوار بعضی از بعضی دیگر صادر می شوند ، خدای تعالی نوری را برگزید که انوار ، همه از او صادر می شوند و از نوری که خود مفعول باشد صادر نشده است ، و

تنها به وسیله ی فعل و مشیت او صادر شده است یعنی به خودی خود آن نور ، خدای تعالی از باب تکریم و تعظیم او ، و برای این که آن را از دیگر خلق خود جدا کند آن نور را به خود نسبت داده و به خود اضافه کرده و فرموده است : (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)^۱ یعنی خدای سبحان هدایت کننده ی کسانی است که در آسمان ها و زمین هستند ، یعنی آن ها را با نور خود هدایت می کند که عبارت از محمد و اهل بیت طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین هستند ، به صورتی که در بیان (حجته و صراطه) گذشت ، (و مثل نوره) عبارت از محمد صلی الله علیه و آله می باشد .

عبد الله بن جندب روایت کرده که به امام رضا علیه السلام نوشتم و از او تفسیر (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) را سؤال کردم ، حضرت در جوابم نوشت : اما بعد حضرت محمد صلی الله علیه و آله در میان خلقش نور الله بود و زمانی که قبض روح شد ما اهل بیت ورثه ی او بودیم ، پس در روی زمینش ما امناء اللهم ، به مرگ و میرها ، به گرفتاری ها ، نسب های عرب و به زادن در اسلام علم داریم ، و گروهی نیست که صد نفر را گمراه کند و صد نفر را به راه آورد مگر این که ما راهنما ، فرمانده ، فراخواننده ی آن را می شناسیم ، ما اگر فرد را ببینیم به حقیقت ایمان ، یا به حقیقت نفاق ، او را می شناسیم ، اسامی شیعیان ما و اسامی پدرانشان نوشته شده است ، خدای تعالی از ما و از ایشان پیمان گرفته است به آبشخوری وارد می شوند که ما به آن وارد می شویم ، به محلی داخل می شوند که ما داخل می شویم ، ما از دامن پیامبران می گیریم و پیامبران از دامن خدایش می گیرد (و دامن نور است) و

شیعیان ما از دامن ما می گیرند ، هلاک شد هر کس که از ما جدا شد و هر کس از ما پیروی کرد نجات یافت ، منکر ولایت ما کافر است و پیرو ما و پیرو پیروان ما مومن است ، کافر ما را دوست نمی دارد و مومن ما را دشمن نمی دارد ، و هر کس بمیرد و دوست ما باشد بر خداوند حق است که او را با ما مبعوث کند ، ما نوریم برای کسانی که از ما پیروی کنند و راهنما برای کسانی که از ما راهنمایی بخواهند ، هر کس با ما نباشد از اسلام بهره ای ندارد ، خدای تعالی با ما دین را آغاز کرده و با ما آن را به پایان می رساند ، خدای تعالی به سبب ما شما را از غرق شدن در دریا و از فرو رفتن به کام زمین در صحراء در امان نگه می دارد ، مَثَلِ ما به مانند (مِشْكَاةٍ فِيهَا مِضْبَاحٌ الْمِضْبَاحُ) قندیلی است که در آن چراغی وجود دارد ، مصباح ، محمد رسول الله است (فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ) از نوع عنصر پاکیزه اش (كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ) مانند ستاره ای درخشان و روشن از شجره و نسل مبارکه ی ابراهیمی (لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ) نه شرقی است ادعایی ندارد و نه غربی است منکر نمی باشد (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ) بی آن که آتشی به آن برسد روغن یعنی قرآن نزدیک است جهان را روشنایی بدهد (نورٌ عَلَى نَورٍ) امامی بعد از امامی ، نور علی علیه السلام است (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ) خدای تعالی هر که را بخواهد به ولایتش هدایت می کند ، بر خدای تعالی حق است که دوست ما را با صورتی نورانی و دلیل و برهانی روشن محشور کند حجت او نزد خدای تعالی است بر خدا حق است که دوست ما را (النَّبِيِّنَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) با پیامبران و صدیقین و شهداء

و شایستگان قرار بدهد ، و این ها چه رفیقان خوبی هستند^۱ ،
 شهدای ما ده درجه از دیگر شهداء بالاترند ، شهید شیعه ی
 ما از هر شهیدی از غیر ما ، نه درجه بالاتر است ، ما اولاد
 پیامبران و فرزندان اوصیاء هستیم ، ما مخصوصان کتاب الله و
 نزدیک ترین مردم به رسول اللهیم ، و ما هستیم کسانی که
 خدای تعالی برای ما از دینش تشریح فرمود آن چه را که نوح
 بر آن سفارش کرد و آن چه را که ابراهیم بر فرزنداناش و یعقوب
 سفارش کرد^۲ ای فرزندانم خدای تعالی دین را برای شما خالص
 و صاف کرد ، ما تعلیم یافته ایم و آن چه را آموخته ایم و به
 امانت پیش ما بوده است (به اهلش) رسانده ایم، ما وارثان
 پیامبران اولوا العزمیم ، دین را برپا دارید و با دینی غیر از
 اسلام از دنیا نروید، و اگر چه دعوت کردنتان به ولایت امیر
 مومنان صلوات الله علیه بر مشرکان سخت است (اما) خدای
 تعالی (با همین دعوت کردن) در زندگیتان و در قبرهایتان و در
 زنده شدنن و در کنار صراط و در پای میزان و به موقع ورودتان
 به بهشت به شما نفع خواهد داد ، و به شما کتابی را فرستادم
 که برای شما در آن هدایت و نور و شفاء هست به دردها و
 مرض هایی که در سینه ها وجود دارد....^۳

من به آن علت همه ی این حدیث را آوردم ، در صورتی که
 برای استشهاد بخشی از آن کفایت می کرد ، چون تمامی الفاظ
 آن ، معنی نوری را داشت که یادآوری کردیم ، (تا هر کس)
 هرچه را بخواهد و هر طوری که بخواهد از آن بفهمد .

۱ - نساء ۶۹ .

۲ - آیه ی : سَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) شوری

۳ - بحار الانوار ۲۶/۲۴۳ .

(با توجه به این که حضرت در آغاز فرمود : محمد نور خدا در بین خلق او بود و پس از آن فرمود :) آن گاه که از دنیا رفت ما اهل بیت ، ورثه ی او بودیم . خواست با این جمله بفرماید که : ما نور خدا در بین خلق او بودیم ، و حضرت معنی نور را در این جا بیان فرمود با این جمله که گفت : ما امینان خدا در روی زمین هستیم... .

همه ی معانی که در ضمن این حدیث وجود دارد به معنی نور می باشد از علم و معرفت و اخذ پیمان از ایشان و برای ایشان و گرفتن از دامن رسول الله و گرفتن از دامن ایشان ، هلاک شدن کسانی که از ایشان جدا می شوند و نجات یافتن کسانی که از ایشان پیروی می کنند و کافر شدن کسانی که منکر ولایت آن ها هستند و ایمان کسانی که پیرو ایشان باشند و این که کافر ایشان را دوست نمی دارد و مومن ایشان را دشمن نمی دارد ، کسانی که تابعشان شوند با ایشان محشور می شوند و ایشان نورند برای کسانی که از ایشان پیروی کنند پس پیرو ، با ایشان شناخته می شود، می داند و یقین می کند و عمل می کند و اعمالش قبول می شود . کسی هدایت شده که از ایشان راهنمایی بگیرد ، هر کس با ایشان نباشد از اسلام بهره و حظی ندارد ، خدای تعالی دین را با ایشان آغاز کرده و به وسیله ی ایشان به پایان می رساند ، مردم به سبب ایشان از غرق شدن از فرورفتن در امان می باشند ، و مثلی که برایشان در آیه ی شریفه زده شده تا آخر ، و این که خدای تعالی دوستشان را با صورتی نورانی محشور می کند و این که دوستانشان را با پیامبران (وَ حَسَنَ اَوْلِئِكَ رَفِیْقًا) همنشین می کند و این که شهدایشان نه درجه به دیگر شهداء برتری دارند و این که ایشان اولاد پیامبران و فرزندان اوصیائند و مخصوص به

کتاب الله و نزدیک تر به رسول الله اند ، و این که خدای تعالی از دینش برای ایشان تشریح کرده آن چه را که به نوح سفارش کرده و دین را برای ایشان خالص ساخته است و این که تعلیم یافته اند و دانسته های خود و اماناتی را که در نزدشان بوده به کسانی که اهل بوده اند به طریق مقتضی رسانده اند و این که وارثان اولوا العزم اند و این که امر کرده اند دین را برپاداریم و به غیر دین اسلام از دنیا نرویم^۱ ، و این که فراخواندن رسول الله مشرکین را به ولایت امیر مومنان سخت است و نفع صاحبان ولایت به شیعیان در محل هایی که ذکر شد .

و از معنای نور است آن چه در گذشته اشاره کردیم ، حاصل این که این نور با وجود مطلق و با وجود مقید در تمامی مراتب هر دو امکان مطابق می باشد ، و خدای سبحان هر که را بخواهد هدایت کند آن نور را برایش می شناساند خدای تعالی فرموده است : (يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ^۲) یعنی خدای تعالی هر که را بخواهد به نور خود هدایت می کند، اما بیان و رحمة الله و برکاته قبلا گذشت .

۱ - آل عمران ۱۰۲ .

۲ - نور ۳۵ .

امام هادی علیه السلام فرمود : اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له

شهد شهودا مانند علم و کرم یعنی حاضر شد ، وقتی می گویی اشهد بكذا یعنی که آن را می دانم با دیدن یا با شنیدن یا با دلیلی قطعی یعنی احتمال نقیض در میان نیست . برای این که شهادت حاضر بودن به چیزی است که مشاهده می شود یا با چشم یا با گوش یا با دلیل قطعی مانند شهادت به یگانگی خدای تعالی ، چون به آثار نظر می کند و آثار به قطع و یقین به وحدت دلالت می کند ، او با شهادت چشم های عادلش آیات روشنی را در آفاق و انفس درک می کند ، که هر کدام از آن ها با زبان حال صادقش شهادت حضوری و عیانی می دهد ، مانند این که در تاریکی باشی و در آن حال شخصی چراغی روشن کند ، می بینی تنها یک سایه داری که با زبان حال صادقش شهادت می دهد در آن جا یک چراغ بیشتر وجود ندارد و اگر دو چراغ داشته باشی دو سایه خواهی داشت و علم قطعی حضوری و عیانی حاصل خواهد شد که دو سایه از یک چراغ ، هم چنین یک سایه از دو چراغ حاصل نمی شود مگر این که دو چراغ نسبت به صاحب سایه در امتداد هم قرار بگیرند طوری که نور یکی بدون اختلاف در جهت

(و سطح) کلا یا بعضاً به دیگری بتابد ، به حس و وجدان با علم عیانی و قطعی برایت ثابت می شود که در هستی غیر از یک خدا وجود ندارد که معبود بر حق هم اوست و اگر خدایی با او بود هر کدام به همان می پرداخت که خلق کرده است ، و هیچ شخص مخلوق قادر نبود بگوید: من، باید می گفتم: ما، برای این که انتسابش به هر دو مساوی بود و نمی توانست ما بگوید: ما، برای این که یک شیئی بود ، و یک شیئی نمی توانست اثر دو چیز مغایر با هم بوده باشد ، پس واجب است ما بین آن دو (نسبت به) آن (اثر) حال تدافعی باشد برای این که اراده ی آن ها با هم در تصادم است چون اراده ی هر دو به آن واقع نمی شود و در این صورت (همان حالت پیش می آید که خدای تعالی در قرآن گفته است: (وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ)^۱ یعنی بعضی از خدایان بر بعضی برتری نشان می دادند، در شخص مطلوبشان و در دو خواسته که عبارت از دو اراده است و در کامل بودن آن ها ، یکی بر دیگری غالب می شد ، برای این که برتر بودن خدا از غیر او کمال تام است و اکمل است از این که نسبت به غیر برابر باشد ، بنا بر این ، اثبات برابری نقص و نیاز است ، چون اگر برابری نبود این نقص برایش حاصل نمی شد ، و غنی مطلق و وجوب حق از هر نقصی منزه می باشد ، برای این که نقص نشان می دهد که نیاز به تکمیل دارد که در دو صفت ذاتی هر دو وجود دارد ، واجب عبارت از ذات است و وجوب و ازل بدون هیچ مغایرتی با هر احتمالی مانند وقوع ، فرض و تجویز ، ذات اوست و بیرون از ذات وجوب ، غیر از جواز و امکان چیز دیگری وجود ندارد ، و برای خدای دیگر مکانی غیر از امکان نیست ؛ برای این که خدای حق ، جل و علا صمد

است مدخلی در آن نیست و آن چه هم که امکان در محتوای خود دارد مخلوق واجب است.

اگر در مقام استدلال و اثبات ایمان در دل ها و اوهام ، خدایانی فرض شوند در مرکز وجوب، در کمال مطلق، در غنای حق، در دو طلب و در مطلوب، تصادم و تدافع و تعالی پیش خواهد آمد، به همین لحاظ، علم قطعی و حضور حقیقی و عیان بدیهی واجب است بر این که واحد حق ، یکی است و واجب است بگوییم : اشهد ان لا اله الا الله . در ضمن با گفتن این کلمه می خواهی شهادت بدهی که او یگانه است و یگانگی و توحید او در چهار مورد است :

اول ، توحید ذات : به این معنی که خدای تعالی در ذاتش از هر نظر حتی با در نظر گرفتن معنی کلی یکی است و این یکی فردی از مفهوم آن می باشد، وجود غیر او محال می باشد ، چون اوهام با انسی که به کثرات و تعدد دارند خیال می کنند که مستثنای مثبت ، کلی یا جزئی از کلی است ، و جزئی دیگر محال می باشد، برای رفع این توهم از وهم توحید را تأکید می کنی و می گویی : (وحده) و این کلمه نص است بر این که ذات باری تعالی یگانه ی یگانه است چنان که خدای تعالی فرموده است : (لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِنَّما هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ^۱) یعنی دو خدا برای خود نداشته باشید که خدا یکی است و این توحید ذات است . با این که این سخن نص است بر توحید ذات ، اما چون شأن ممکنات و اوهام این است که با همان قیاس و با توجه به این که به وجوب ذاتی معرفت ندارند امکان دارد احتمال بدهند که کثرت و تعدد در صفات و

افعال و استحقاق اوست گفتیم کہ: در حالات سه گانه یعنی در صفات هم شریک و ضدی ندارد (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) (خدای یکتا را چیزی مثل و مانند نیست و در افعال و مفعولاتش هم شبیه یعنی شریک ندارد (اُرُونِي مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ)^۲ یعنی به من نشان بدهید کہ این خدایان واهی شما چه چیزی از زمین را آفریده اند یا چه مشارکتی در خلقت آسمان ها داشته اند ، و در استحقاق عبادت شدن هم شریکی ندارد : (وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا)^۳ یعنی آن کس کہ به لقاء الهی امید دارد... باید هرگز در پرستش خدای تعالی کسی را با او شریک نکند ، و این کہ پس از گفتن (وحده می گویی : لا شریک له) نص است بر یگانگی ذات و صفات و افعال و عبادت ، و به این نحو در چهار مورد توحید صرف حقیقی یعنی توحید در ذات و توحید در صفات و توحید در افعال و توحید در استحقاق یعنی پرستش تنها خدای تعالی را خالص می کنی ، توحید استحقاق (به این معنی است کہ تنها) او سزاوار است پرستیده شود و خلق خود را به بندگی فرابخواند^۴ ، بلکه چنان کہ خدای تعالی فرموده آن ها را برای عبادت و بندگی بیافریند : (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونِ)^۵ یعنی من جن و انس را نیافریدم مگر این کہ مرا در این چهار مورد به یگانگی بپرستند ، به این خاطر به توحید خالص در این چهار مورد نص کرده اند چون این موارد ارکان احدیتند و همه ی اشیاء در تحت آن قرار دارند ، وقتی معنی شهادت

۱ - شوری ۱۱ .

۲ - فاطر ۴۰ .

۳ - کهف ۱۱۰ .

۴ - توحید استحقاق را توحید عبادت هم می گویند .

۵ - ذاریات ۵۶ .

به (ان لا اله الا الله وحده لا شريك له) را به طوری که اشاره کردیم فهمیدی ملاحظه کن آن چه را که پیشتر اشاره کردیم که ایشان معلم همه ی خلق و سابق در هر خیراند ، وقتی امام علیه السلام به بعضی از صفاتشان اشاره کرد برای (دفع توهّم) کسانی که (خیال کردند) مراد آن حضرت علیه السلام ، الوهیت است ، چنان که در این شرح در جاهای مختلف اظهار کردیم عامه چنین می فهمند که این ها صفات خلق نیستند و تنها خواص شیعه می دانند که آن ها صفات خلق اند (و نه صفات الله) امام علیه السلام (برای رفع این توهّم و از بین بردن خیالی که عامه ی مردم داشتند با این کلمه (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له) شهادت داد که به بندگی خدا اعتراف دارد و به یگانگی خدای تعالی اقرار می نماید تا زایران را به این مطلب آگاه کند که ای زائر : عظمتی که (در فقرات این زیارت نامه) بر شما ظاهر شد این ها عظمت خلق از تأثیر عظمت الله سبحانه و تعالی هستند . پس تو ای زائر در جایگاهی ایستاده ای که فرشتگان الهی در عالم انوار ایستاده بودند و نور محمد و آل محمد سلام الله علیهم را دیدند که در عالم اسرار و در غیب های پوشیده می درخشید گمان کردند که این نور خدای برحق است لذا ایشان لا اله الا الله گفتند و فرشتگان فهمیدند که این نور ، نور مخلوق مقرب اوست آن ها هم لا اله الا الله گفتند . وقتی امامی را زیارت می کنی که لا اله الا الله می گوید زائر او نیز که با گوش درونش می شنود با لا اله الا الله گفتن امامش لا اله الا الله می گوید . ما (در آغاز شرح همین زیارت) به این معنی اشاره کردیم در تکبیری که قبل از زیارت آمده بود و این جا نیز برای سهولت طلب و تاکید بر حفظ و منع از غفلت اشاره را تکرار کردیم .

امام هادی علیه السلام فرمود :

کما شهد الله لنفسه

خدای سبحان در ازلیت خود غیر خود را نداشت (و ندارد) چنان که فرمود: (قُلْ أَتُبَيِّنُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ)^۱ یعنی بگو شما می خواهید به خدا خبری را بدهید که در همه ی آسمان ها و زمین به آن علم ندارد ، در این آیه خدای تعالی اعلام می کند که او کسی غیر از خود را نمی شناسد که در ذاتش ، یا در صفاتش ، یا در افعالش و یا در استحقاقش (همتای او و یا در مواردی که گفتیم) با او باشد . خدای سبحان خودش را با خودش می یابد بنا بر این وجدان او ، وجود اوست، و ذات او، وجدان بر ذات اوست و ذات او وجود اوست ، گاه از این وجود به وجه باقی تعبیر می کنند . کثرت تعبیرات سبب نشود که تصور کنی ذات او کثیر است برای این که او به حقیقت و واقع یک شیئی است و به حقیقت وحدت یک واحد است یعنی به یک معنی است ، وقتی گفته شود او عالم است یعنی بذاته علم و عالم است، و چون خود را مشاهده می کند (یعنی) خود او بصر است و بصیر ، و قصد (از این تعبیرات گوناگون) غیر از تفهیم و تبیین چیز دیگری نیست،

تا به اثبات ثابت در قلب ها و اوهام برسیم ، یعنی وصف او را در نزد بنده اش با توصیف او از غیر اثبات کنیم ، و غرض این نیست که در حیث یا اعتبار به لحاظ عقلی یا فرضی ، در ازل یا در ظهور او با وصفش بر بنده اش مغایرتی یا کثرتی وجود دارد چون بنده حقیقتی غیر از همان وصف ندارد که با آن بر او ظاهر شده است یعنی به وسیله ی بنده اش برای خود او ظاهر شده است ، اگر بنده او را با وصفش بشناسد در واقع او را طوری شناخته که خود را به بنده اش معرفی کرده است. زمانی که گفتی : اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له کما شهد الله لنفسه، می خواهی بگویی : من به یگانه ای شهادت می دهم که این احدیت را غیر خود او نمی شناسد و آن احدیت وجوب است ، احدیت همان ذات است برای این که من درک نمی کنم مگر احدیتی را که نشانه ی احدیت اوست . و اگر چه مراتب درک کنندگان تفاوت کند از احدیت هایی که نشانه ی احدیت اوست احدیتی که ذات او می باشد و آن احدیت همان می باشد که خود به آن شهادت داده است ، تفاوتی که در عالم امکان نا متناهی است برای این که غیر او هر چه را می شناسد نشانه ی اوست .

و نشانه، دلالت دارد به این که نشانه ای از صاحب نشان است و این دلالت لازم نمی آورد که کنه مدلول علیه را بیان کند ، و نه دلالت می کند به این که به آن احاطه دارد ، برای این که این نشانه با فقر خود دلالت دارد به این که نیاز دارد به غنی مطلق مستند باشد و به غیر او مستند نباشد ، و گرنه مدلول علیه به دلیل تبدیل خواهد شد، پس آن چه از وحدت حقیقی شناختی و با آن به او شهادت دادی بر اساس وحدتی که خود او به آن شهادت داده است برای این که با فقرش به او مستند

است و به سبب خود او بر او ظاهر شده است در واقع گواهی داده ای با آن چه او را شناخته ای و قصدت با آن چیزی بوده که نمی شناسی از آن چه خود برای خود گواهی داده است . و منظور از معرفت صحیحی که خدای تعالی از بندگان خود خواسته است همین معرفت است و همین طور در مخاطبه با او و در حال دعاء با او ، برای این که خطاب خلقی است که با آن می خواهی به خدای بر حق بررسی به نحوی که در معرفت گفتیم پس بر اساسی که گفتیم این مطلب صحیح است که : شهادت می دهی که (لا اله الا الله وحده لا شریک له کما شهد لنفسه) .

و احتمال دارد معنی دیگری بدهد :

به این صورت که کاف (در کلمه ی کما ، کاف) تشبیه نباشد بلکه برای تعلیل باشد و معنی این می شود که : شهادت می دهم خدایی غیر از او وجود ندارد برای این که خود او شهادت داده است که خدایی غیر از او وجود ندارد و حال آن که او عالم است و اگر کس دیگری با او بود خود را تنها شاهد معرفی نمی کرد و بنا بر این احتمال معنی گفته ات این می شود که : (شهادت می دهم که غیر از او خدایی نیست) چون خود او شهادت داده است (که غیر از او خدایی وجود ندارد) و حال آن که نیاز نداشت خود را تنها گواه معرفی کند، و این را برای ما آموخته تا ما را راهنمایی کند به خیراتی که در دنیا و آخرت برای موحدان خود آماده کرده است ، و ما را نجات بدهد از مجازات هایی که در دنیا و آخرت به انکارکنندگان و حدانیتش آماده کرده است .

یا این که گواهی او به یگانگی خود نسبت به ما ، ماده ایست به همه ی اکوان ما ، در تمامی مراتب ایجادات و مثبتات ، و گواهی ما به یگانگی او قبول کردن همه ی این اکوان از جانب ماست .

و احتمال می رود به همان معنی باشد که خودش برای ما گواهی داده است یعنی چنان باشد که خود را برای ما وصف کرده که یگانه است و شریکی ندارد و این همان است که ما سابق بر این با توجه به قول امیر مومنان (تجلی لها بها) اشاره کردیم که خود را بر ما شناسانده است و گفتیم : تعرف او بر تو ظهور اوست برای تو به وسیله ی خود تو . و ظاهر عطف بر (و شهدت له ملائکته و اولوا العلم من خلقه) بر همین دلالت دارد که مقتضی تشریح است ، و تو نیز به اعتباری در تشریح داخل هستی و منطبق است با تقریر بعضی از محققین علمای عارف که گفته است : مشبه در قرآن و سنت منقول به لفظ ، نفس مشبه به است و کاف به عنوان آلت اتحاد می باشد ، و بر این دلالت دارد که هر چه در قرآن مشبه و مشبه به پیدا شود اگر قصد از آن اتحاد باشد لفظ مَثَل (با دو فتحه) نمی آید مانند این آیه : (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ^۱) یعنی در حقیقت مثل زندگانی دنیا به آبی می ماند که از آسمان فرو فرستادیم ، و فرموده است (كَمَثَلِ مَاءٍ) و این برای اتحاد است ، یعنی مثل حیاتِ دنیا ، همان آب است چون خداوند سبحان خواست مثل دنیا را برای بندگان بیان کند باران را نازل کرد و باران بعینه مثل دنیا و اهل دنیاست به زمین می بارد و با آن نباتات و گل ها می رویند و تماشاچیان از دیدن آن ها تعجب می کنند ، سپس زرد شده و

پس از آن زیر پاها خرد می شوند ، سپس در سال بعد همان گل و گیاه می روید و رستاخیز همین طور است و دنیا همین طور است خدای تعالی فرمود : (وَ اللَّهُ أُنْتَبَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجاً^۱) یعنی خدای تعالی شما را مانند گل و گیاه از زمین می رویاند و آن گاه بار دیگر شما را بر زمین برمی گرداند و دیگر بار شما را از آن بیرون می آورد ، در روی زمین مانند گل و گیاه زنده می شوید ، و مانند گل و گیاه از بین می روید و از آن ها جز تخم چیز دیگری باقی نمی ماند ، که با خاک در می آمیزد و معلوم نمی شود و در سال بعد می روید ، هم چنین شما از بین می روید و به غیر از طینت اصلی چیز دیگری از شما باقی نمی ماند که از آن خلق شده اید ، مانند تخم گل و گیاه یا مانند ذرات خرد طلا که با خاک مخلوط می شود و از خاک مشخص نمی شود و چون باران از دریای صاد به زمین بیارد می رویید و در روز قیامت برای حساب بیرون می آید پس آب همان مثل دنیاست و اگر اتحاد در ذات منظور نبود ناگزیر لفظ مثل با آن می آمد چنان که خدای تعالی فرموده است : (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ كَفَرُوا سَوَاءٌ أَلَمُوا أَمْ لَمْ يَلْمُوا سَعَاتِهِمْ لَمْ يَأْمُرُوا بِالْعَدْلِ فَاذْبَحُوا بَغْوَا لِقَابِ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ هُمُ الْمُجْرِمُونَ^۲) مثل کسانی که تورات داده شدند ولی به آن عمل نکردند مانند الاغی است که کتاب بارش باشد ، چون الاغ در این جا مانند آن ها نیست مگر زمانی که کتاب بارش کنند ، خودش مثل نیست بلکه مانند او مثل است مثل الاغی که کتاب ها را بر او بار کرده اند ، عین مثل ایشان در برداشتن تورات ، و مانند این است آیه ی : (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الذِّبْيِ اسْتَوْقَدْتُمْ نَاراً^۳) مثل آنان عینا مثل آتش افروز می باشد ولی

۱ - نوح ۱۷ و ۱۸ .

۲ - جمعه ۵ .

۳ - بقره ۱۷ .

خود آنان آتش افروز نیستند (أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ) که خود ابر، عین مثل آن هاست و نه مثل آن، اَيْنَ مَطْلَبٍ رَا دَرِيَابٍ . با این توضیح قول خدای تعالی عین شهادت تو برای او خواهد بود و معنی این خواهد بود که : من شهادت می دهم غیر از او خدایی نیست و شهادت من عین شهادت اوست بر این که خدایی غیر از او نیست به همان معنایی که خود را برای من معرفی کرده است و آن همان ظهور او بر من برای من می باشد چنان که مکرر بیان کردیم .

امام هادی علیه السلام فرمود : وشهدت له ملائکته واولوا العلم من خلقه

منظور از فرشتگان همه ی فرشتگان کلی و جزئی هستند ، از فرشتگان آب اول ، فرشتگان شهر مرده ، فرشتگان رویاننده ی در این شهر ، فرشتگان درخت نشانان ، جاری کنندگان نهرها ، فرشتگان عقلانی ، روحانی ، نفسانی ، طبعانی ، مادی ، مثالی ، جسمانی ، فرشتگان برزخ بین این ها ، فرشتگان مرکبات ، فرشتگانی که بر انوار گماشته شده اند و بر اجزاء و ذرات و رنگ ها و حرکت ها و سکون ها و الزام ها و غیر این ها از همه ی ذرات وجود کونی و امکانی که بر انواع خلق و رزق و حیات و ممات بالفعل و بالقوه گماشته شده اند ، و شهادت آن ها با بال های آن هاست در آن چه به پرواز در آن موکل شده اند ، هم چنین فرشتگانی که با ترکیب و تکسیر و تبدیل و اعمال و تصحیف و ضرب و تألیف و تعفین و تولید و ضم و امثال این ها به وجود آمده اند ، تسبیح و شهادتشان به وحدانیت خدای سبحان با همان چیزی است که بر آن قیام می کنند از حالات و مانند آن ها که ذکر شد . اگر شایسته باشند خدای تعالی با آن ها حق را تنظیم می کند و اگر نا شایست باشند باطل مبطل را با آن ها نظم می دهد و سبب اجرای عدل

بر آن مبطل می شود (وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ^۱) یعنی مجازات نمی شوید به غیر از آن چه انجام می دهید.

و منظور از اولوا العلم، در حقیقت و در اصل محمد و اهل بیت معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین هستند و به حقیقت و فرع انبیاء اند که معصوم می باشند و به طور فرعی مومنان انس و به صورت تبعی مومنان جن هستند و این چنان است که در تفسیر رب العالمین گفته شده است.

در خصال از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: جن سه جزء اند، جزئی با فرشتگان اند و جزئی در هوا در حال پروازند و جزئی سگ ها و عقرب ها هستند. و انسان ها سه جزء اند جزئی در روز قیامت زیر سایه ی عرش اند که غیر از آن سایه ای نیست و جزئی حساب و عذاب دارند و جزئی صورت هایشان صورت آدمی است و دل هایشان دل های شیاطین می باشد.^۲

مومنان انسان ها، کسانی هستند که زیر سایه ی عرش اند که شیعیان باشند و صاحبان علم به خدای تعالی آن ها می باشند، و احتمال دارد این ها که این جا یاد شدند اهل عصمت باشند و اگر چه شیعه به تبعیت داخل آن ها می شوند، و (گروهی از صاحبان علم) مومنان جن اند که با فرشتگانند، اگر منظور از علم، همان علم معروف باشد، زیرا صاحبان علم همان افرادی اند که خدا را با دلیل می شناسند، یا به خصوص توحید را می شناسند یا آن چه را که از آن ها مراد است می دانند و منطبق با آن عمل می کنند یا از خدای

۱ - یس ۵۴.

۲ - خصال ۱/۱۵۴ و بحار الانوار ۶۰/۷۸.

تعالی می ترسند ، چون ترس از خدا علم است خدای تعالی فرموده است : (اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ^۱) یعنی تنها مردمان دانا مطیع و خدا ترس اند . و در دعاء آمده است : (لا علم الا خشيتك و لا حكم الا الايمان بل ليس لمن لم يخشك علم و لا لمن لم يؤمن بك حكم) ^۲ یعنی علمی جز ترس از تو وجود ندارد و حکمی به غیر از ایمان نیست ، بلکه علمی نیست برای کسی که از تو نمی ترسد و حکمی نیست برای کسی که به تو ایمان نیاورده است . و مراتب علماء در علم متفاوت است ، این بر وجه معروف می باشد با تفاوت حسن انجام کار ، اخلاص و صدق شهادت بر توحید . فرمود : العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا ارتحل عنه ^۳ یعنی علم به عمل فرامی خواند اگر با عمل جوابش را بدهد فبها و گرنه از وی دور می شود .

اگر منظور از علم اعم باشد از آن چه معروف است بلکه با وجود ، بلکه با امکان مترادف باشد در این صورت هر چیزی به توحید او گویاست چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده است :

فيا عجباً كيف يعصي الاله ام كيف يجحد الجاحد

و في كل شيء له آية تدل علي انه واحد ^۴

تعجب می کنم از کسی که به خدای تعالی گناه می کند یا او را انکار می کند . در صورتی که در هر چیزی از او نشانه ایست که به یگانگی او دلالت می کند . (وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا

۱ - فاطر ۲۸ .

۲ - مصباح المتجهدين ۴۷۲ و البلد الامين ۱۲۸ و بحار الانوار ۱۹۵/۷۸ .

۳ - کافی ۴۴/۱ و مشکات الانوار ۱۳۹ و بحار الانوار ۳۳/۲ و نهج البلاغه ۵۳۹ .

۴ - کافی ۴۴/۱ و التحفة السنية ۱۱ .

يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ^(۱) یعنی موجودی در عالم نیست که خدای تعالی را تسبیح و حمد نکند ولی شما تسبیح آن ها را نمی فهمید .

بخش دوم از انسان ها ، کسانی اند که برایشان حساب و عقاب وجود دارد آن ها مومنانی هستند که عمل شایسته و ناشایسته را با هم درآمیخته اند ، و مخالفانی هستند که به امر خدای تعالی امیدوارند ممکن است خدای تعالی ایشان را عذاب کند و امکان دارد توبه ی ایشان را بپذیرد ، مخالفانی که راه هدایت برایشان روشن نشده است . و آن چه از ذات و حال و عمل و قول و فعلشان است و حیات به آن ها حلول کرده باشد توحید هر یکی در مرتبه اش توحید برحق است و آن چه حیات در آن حلول نکند توحیدش سبب اجرای عدالت بر او خواهد شد .

بخش سوم شیطان های انس اند ، با زبان اقرار کرده اند و صورتی عاریه از انسان پوشیده اند ، زبان هایشان بر توحید گویاست و خودشان موحد نیستند ، این ها مرده هایی اند که زنده نیستند و عمل هایشان محل صورت های عدل الهی اند (أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ^(۲)) خدای تعالی بر آنان غضب کرده است و همیشه در عذاب هستند.

و اما بخش دوم از جن ها ، بعید نیست که از جهت علم ، به جزء سوم ملحق شوند، دلالت بر این دارد آن چه در خصال از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است حضرت فرمود: خدای تعالی جن را پنج گروه آفریده است ، گروهی

۱ - اسراء ۴۴ .

۲ - مائده ۸۰ .

مانند باد در هواء هستند و گروهی مارها و گروهی عقرب ها و گروهی حشرات روی زمین اند و گروهی مانند بنی آدم اند و برایشان حساب و عقاب است.^۱

آن جا که فرموده است: صنفی مانند باد در هواء اند، همان گروه را می فرماید که به ظاهر در هواء پرواز می کنند، و چنان که در این حدیث آمده، این ها از آن ها نیستند که حساب و عقاب دارند، در حدیث اول آن ها را به اعتبار حقایقشان و در حدیث دوم به اعتبار حکم تکلیفی که ظاهرا در آن با انسان ها مشارکت دارند تقسیم کرده اند، و صنفی از جن که با فرشتگان هستند جایز است از آن هایی باشند که حساب و عقاب دارند این صنف عمل نیکو انجام دادند و از نفس خود حساب کشیدند و به فرشتگان ملحق شدند و احتمال دارد این صنف در حدیث دوم ذکر نشده باشند و در نزد من اولی ظاهرتر است، و صنف های باقی حال توحیدشان همان است که اشاره کردیم آن چه حیات در آن ها حلول کرده است و آن چه حیات در آن ها حلول نکرده است.

حال باید بدانیم که چرا در آیه و در زیارت و در احادیث، فرشتگان پیش از صاحبان علم ذکر شده اند؟

*یا به لحاظ ترقی است که از پایین تر شروع شده است و پیش از آن توحید خودش نسبت به خودش را ذکر کرده است برای این که معلم و داعی می باشد.

*یا سخن با توجه به شناخت عوام بوده که فرشتگان را در وحی بین خدا و بین بشر واسطه می دانند چنان که ظاهر

دلایل همین را تداعی می کند .

*یا برای این است که استغراق در توحید در موجودات بسیط و مجرد با دوام تر از سایر موجودات است ، زیرا آن ها به غیر ذکر خدا مشغول نمی شوند ، چنان که امام زین العابدین علیه السلام در دعای صحیفه گفته است : (اللهم و حملة عرشك الذين لا يفترون من تسبيحك، و لا يسأمون من تقديسك، و لا يستحسرون من عبادتك، و لا يؤثرون التقصير علي الجد من امرك، و لا يغفلون عن الوله اليك ... و... و... و الذين لا يدخلهم سامة من دؤوب، و لا اعياء من لغوب و لا فتور، و لا تشغلهم عن تسبيحك الشهوات، و لا يقطعهم عن تعظيمك سهو الغفلات...) ابر خلاف موجودات مادی و مرکب ، به سبب موانع زیاد، برای همین هم انسان شایسته، از فرشتگان برتر می باشد چون که در بشر موانع زیادی وجود دارد، و انسان ناشایسته از چهارپایان بدتر می باشد .

در علل الشرایع است که عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام سؤال کرد آیا فرشتگان افضل هستند یا اولاد آدم ؟ حضرت گفت: امیر مومنان علی بن ابی طالب فرمود: (خدای تعالی در ملائکه عقل را بی داشتن شهوت، و در حیوانات شهوت را بی داشتن عقل و در بنی آدم عقل و شهوت را با هم ترکیب کرد، انسانی که عقل او بر شهوتش غلبه کند او از فرشتگان بهتر است و آدمی که شهوتش بر عقلش چیره شود از حیوانات پست تر است .^۲

*یا این که چون تعلیم وحی به اعتبار ظاهر امر و تکلیف به وساطت ایشان صورت می گیرد نیکو این است که در ذکر

۱ - الصحیفة السجادیة ۳۶ .

۲ - علل الشرایع ۴/۱ و وسائل الشیعه ۲۰۹/۱۵ و بحار الانوار ۲۹۹/۷۵ .

مقدم باشد، و اگر چه در نفس امر به لحاظ ایجاد و شهادت متأخر می باشند.

قول آن حضرت (من خلقه) به احتمال اراده ی معنی اول از علم، مراد از آن تبعیض است، یعنی غیر اولی العلم از باقی مخلوقات، اگر چه شهادت بر توحید از آن ها حاصل می شود اما توحیدشان نزد صاحبان علم کفر به شمار می آید، چنان که روایت شده است: (مورچه خیال می کند خدای تعالی دو شاخک دارد)!^۱ زیرا کمال نوع مورچگان با همین دو شاخک است، و خدا را می ستاید با آن چه برای خودش کمال محسوب می شود، گرچه این وصف به لحاظ ضعف شعور از او پذیرفته است اما در نزد عقلاء و در نفس امر صحیح نمی باشد، به همین لحاظ در مقام ثنای الهی به توحید غیر صاحبان علم توجهی نمی شود برای این که در این مقام خوب نیست که گفته شود مورچه او را به یگانگی می ستاید گرچه در مقام دیگر که مطیع و فرمانبری عموم خلق از اوست خوب است، و برای همین هم خدای سبحان با اشاره به این معنی فرمود: (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ)^۲ یعنی ذات پاک خدای تعالی از تعریفی که برایش می کنند منزّه و مبراست، مگر تعریفی که بندگان مخلص خدا از او می کنند، بندگان مخلص، خدای تعالی را طوری می ستایند که به جلال و عظمت او لایق می باشد، این مضمون منافاتی ندارد با تقدس حضرت باری تعالی از وصف بندگان مخلص که در آیه ی: (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ)^۳ برای این که شهادت خدای تعالی به

۱ - بحار الانوار ۶۶/۲۹۳.

۲ - صافات ۱۵۹ و ۱۶۰.

۳ - صافات ۱۸۰.

وحدانیت خود برای تعلیم خلق است تا او را با وصفی بشناسند که خود فرموده است، ولی این شهادت در عالم امکان نمی تواند وجود داشته باشد، اما وصف فرشتگان و صاحبان علم به جهت امثال امر او از جانب خلق سزاوار بوده و مراد او حاصل خواهد شد که وی را می شناسند، اما (سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ) یعنی وصفی که نسبت به ذات مقدس بحت و بسیط او سزاوار باشد و عالم وجوب از همه ی ما سوی الله مقدس است و خیلی فراتر از همه چیز .

و بنا بر احتمال اراده ی معنی دوم از علم، منظور از آن بیان است و اگر چه در مراتب تشکیک گوناگون و متفاوت است، برای این که همه ی هستی، عالم است ، و هر یک از افراد هستی جوهر و یا عرض، خواه در غیب باشد و خواه در شهود ، علم و آگاهی دارد بلکه خود علم است بلکه عالم است و علم از هستی جدا نمی شود ، هر کجا وجود هست علم هم هست و هر کجا نباشد علم هم آن جا نخواهد بود ، حال این اراده معنی دوم مترتب است بر آن چه سابقاً بر آن اشاره شد و شرح سزاوار مقام به سخنی طولانی نیازمند است .

امام هادی علیه السلام فرمود :

لا اله الا هو العزيز الحكيم

شارح گفته است کلمه ی طیبه برای تاکید و توصیف تکرار شده است .

می گویم : زائر پس از شهادت به وحدانیت الهی در بار اول پس از رجوع به خود به هنگام ملاحظه ی وحدت با راهنمایی معصومی که او را زیارت می کند لا اله الا الله گفت، معصوم علیه السلام زائر را متنبه کرد که با ملاحظه ی مقاماتشان لا اله الا الله بگوید زائر چنان که گذشت لا اله الا الله گفت ، به موقع ظهور نور وحدت حقی بر او با وحدت حقیقی نورش بر جوهره ی وجود زائر و بر دل او تابید به خود رجوع کرد و با یافتن آن نور در خود لا اله الا الله گفت . اگر ظاهر امر را قصد می کردم می گفتم : بعد از شهادت دادن به لا اله الا الله اثرش در وی ظاهر شد و آن چه را مشاهده کرده بود با دلش یاد کرد و لا اله الا الله گفت ، و اگر به خود رجوع نمی کرد و چیزی را به خاطر نمی آورد و لا اله الا الله می گفت از اهل غفلت بود .

و معنی معروف لا اله الا الله ، این است که اوهام اهل توهم ، از آن جایی که به فاعلان ، مالکان ، متکبران و مستعبدان زیادی

انس دارند جایز می شمارند که خدایان زیادی وجود داشته باشند، خدای برحق سبحانه و تعالی و خدایان دیگر، و لفظ خدا را هم بر خدای حقیقی و هم بر آن ها بر پایه ی همان توهم، و آن هم به طور حقیقی اطلاق می کنند، و اگر چه به صورت تشکیک باشد، برای این که نفوس مشرکین از اطلاق خدا به صورت تواطی امتناع می کنند با توجه به این که در فطرتشان به وحدت گرایش دارند، رحمت الهی از جانب او با کلمه ی لا اله الا الله آمد تا آن ها را نجات بدهد، با نفی همه ی خدایان واهی که بنا بر فهم خود، آن ها را ثابت می دانستند و با اثبات وحدت خدای برحق در اذهان ایشان.

بنا بر همین نکته، خوب بوده که حق، استثناء شود از باطلی که ادعای تشریک آن را می کردند، در واقع در تشکیک و اطلاق داخل نشده و معنایش این است که خدای تعالی فرموده است: (قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ^۱) بگو خدایی که همه را خلق کرده و رسول و کتاب فرستاده حق است، سپس آن ها را بگذار تا به بازیچه ی خود فرو روند، معنایش در اوهام مشرکین این بود که با خدایان باطل با کلمه ی (لا) از اوهام آن ها نفی می شد، و با کلمه ی (الا) خدای ثابت و مسجل اثبات می شد، به این لحاظ یکی از عرفاء گفته است: با کلمه ی (لا اله) غبار شرک را از اوهام زدود و (با کلمه ی الا الله) به اثبات ثابت ذو الجلال و الاکرام رسید.

(العزیز) به معنی غالب و قاهر است نسبت به هر چیزی که اراده کند و عالم است به کبیر و صغیر، و سلطانی مسلط است بر هر چه وجود دارد، و در فرمانش غالب و در عزت و قدرت

یگانه و بی نظیر است .

مرحوم صدوق در کتاب توحیدش گفته است: معنای عزیز این است که شیئی او را ناتوان نمی کند و هر چه را اراده کند امتناعی صورت نمی گیرد ، پس او بر همه چیز غالب است و مغلوب نمی شود و در مثل گفته شده است که (من عز بز) یعنی هر کس غالب شود غارت می کند، و در آیه ی کریمه: (وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ^۱) یعنی با من به قهر و غلبه و تهدید سخن گفت ، معنای دوم عزیز یعنی پادشاه ، به پادشاه عزیز گفته می شود چنان که برادران یوسف به یوسف گفتند: (يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ) یعنی ای پادشاه .

می گویم : از معنای عزیز یکی هم فراتر از نقائص، دور از رذایل و اضداد و عاری از شرکاء می باشد و کسی که در فضل برتر است و در برابر کسی خشوع و خضوع نمی کند و برای رسیدن به موردی به حيله متوسل نمی شود و قوی و نیرومند است ، و معنای زیادی در مشتقات دارد و سزاوارترین آن ها زمانی که به کلمه ی توحید پیوسته شود منزّه بودن از داشتن شریک و ضد و مثل است .

در توحید گفته است : (الحکیم) معنی اش این است که او عالم است ، حکمت در لغت به معنی علم است و خدای تعالی در قرآن فرموده است : (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ^۲) یعنی به هر کس بخواهد علم می دهد . و معنی دومی دارد که او محکم است و کارهایش محکم و متقن از تباهی است حکمته و احکمته دو لغت اند ، و حکمت به معنی لگام است یعنی به مرکب

۱ - ص ۲۳ .

۲ - بقره ۲۶۹ .

لگام زدم ، و لگام را حکمت گفته اند چون که آن را از تند رفتن باز می دارد و لگام وسیله ایست که به دهن او احاطه دارد...).

می گویم : در کشاف در تفسیر (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ) گفته است : او را به علم و به عمل به آن موفق می کند و حکیم در پیشگاه خدای تعالی کسی است که عالم باشد و به علمش عمل کند . و در تفسیر (لا اله الا هو العزيز الحكيم) گفته است: العزيز الحكيم دو صفت اند که خدا را با وصفی تقریر می کنند که با آن ذاتش را به وحدانیت و عدالت ستوده است ، یعنی او عزیزی است که خدای دیگری او را مغلوب نمی کند ، و حکیمی است که در کارهایش از عدالت عدول نمی کند .

و در وافی در حدیث عقل و لشگریان او گفته است : ضد حکمت هوی است و حکمت یعنی اخذ مطالب بر حقی که به صحت آن ها در قول و در عمل یقین حاصل است . امام صادق علیه السلام در حدیث هشام در بیان آیه ی : (وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ مَا بَعَدَ لِقْمَانَ حِكْمَةً عَطَا كَرِيمًا) فرموده است : فهم و عقل دادیم ^۲.

و در وافی در بیان قول امیر مومنان علیه السلام : (بالعقل استخراج غور الحکمة و بالحکمة استخراج غور العقل) یعنی به وسیله ی عقل، مطالب مشکل معارف حکمی استنباط می شود و به وسیله ی حکمت ، حقایق عقلی درک می شود) گفته است : غور الحکمه یعنی مطالب مشکل معارف حکمی و علوم الهی ، و در غور العقل گفته است : یعنی با درک کردن حقائق عقلی و تحصیل معارف حکمی ، روح در باب عقل و معقول و در

۱ - لقمان ۱۲ .

۲ - توحید صدوق ۲۰۰ .

تادب به آداب شایسته و تخلق به اخلاق پسندیده از حد قوه به مرحله ی فعل و از حد نقص به مرتبه ی کمال می رود و عقل کامل بالفعلی می شود و منظور از غور عقل یعنی نهایی شدن آن و به کمال بالا رسیدن آن .

حاصل این که : هر مرتبه از عقل ، استعداد رسیدن به مرتبه ای از حکمت را اقتضاء می کند اگر آن مرتبه به دست بیاید مستعد می شود به مرتبه ی بالاتری از عقل ارتقاء یابد و برعکس . و به همین صورت به تدریج قوی تر و زیادتر می شوند تا این که به مرتبه و به درجه ی نهایی برسند با هر یک از این دو می شود به غور آن دیگری نایل آمد .

خلاصه که حکیم در حق واجب تعالی همان عالم مطلق است که به نهایت علم او نمی شود دست یافت و نمی توان به کنه حقیقتش رسید و کارهای او در همه ی خواسته هایش از روی حکمت به نحوی صورت می گیرد که در عین صلاح ، عادلانه باشد.

امام هادی علیه السلام فرمود : واشهدان محمد اعبده المنتجب ورسوله المرتضى

شهادت در این جا دو مستند دارد :

اول، شهادت معروفی است که از راه تواتر اثبات شده که او رسول الله صلی الله علیه و آله است چنان که در کتاب های کلامی گفته شده است که او ادعای پیامبری کرد و صدق ادعایش را با معجزات مقرون به تحدی ثابت کرد . اغلب این معجزات به تواتر ثابت شده است و بزرگ ترین و قوی ترین آن ها در تحقق و تحقیق ، قرآن ماندگار او تا پایان عالم تکلیف است ، این کتاب نبوت و رسالت آن حضرت را گواهی می کند بدانسان که هیچ کس از مخلوقات نمی تواند نسبت به شهادت و تصدیق آن نقصی وارد کند . این قرآن ادعای او را ثابت می کند علاوه بر تواتری که آن را ثابت کرده است ، زیرا خود معجزه ای مستقل در اثبات نبوت و شاهد حاضری است به تمامی مکلفین تا مادامی که تکلیف وجود دارد .

دوم ، شهادت مخصوصی است که به اصحاب شهود مستند است و به آن اشاره می شود به این صورت که : هر کس خدای تعالی و صفات و افعال و آثار افعالش را بشناسد به ضرورت بر او

ظاهر خواهد شد که محمد صلی الله علیه و آله ، رسول الله می باشد ، این شهادت برای کسی ظاهر می شود که به اسرار ظاهری و باطنی این مذهب ، از جهت سیرت آن حضرت معرفت برساند ، از امرها و نهی هایش ، از آداب و اخلاق و از شریعتش که اهل بیتش و پیروانشان به آن عمل می کنند ، با همین معرفت ، یقین خواهد کرد که سرچشمه ی این ها حکمت ربانی است و مانند آن از جانب خلق امکان ندارد ، نه به لحاظ عقل هایشان و نه به ملاحظه ی خیالات و افکارشان ، نه در خواب و نه در بیداری ، نه با سحر و جادو و نه با ریاضت و غیر آن ها ، مگر از راه وحی خاص . برای این که این کارها در تمامی موارد به اقتضای حکمت سر نمی زند مگر این که از جانب خدای تعالی باشند ، زیرا خلق غیر معصوم ، همیشه در معرض خطا ، غفلت ، سهو ، فراموشی ، گناه و مخالفت حق قرار دارند ، حتی اگر فرض شود این امور از معصومی باشند که این رذایل و نواقص را ندارد اما به فرض از طریق وحی خاص نباشند . برای این که از معصوم کاری سر نمی زند که برپایه ی وحی خاص یا عام صریح نباشد مگر برای غرض خاصی در نفس الامر آن هم در موارد نادری ، به این صورت که خدای تعالی فرشته را امر کند که از معصوم غایب شود تا کاری انجام شود که نسبت به او و یا نسبت به کارهای او سزاوار نیست ^۱ .

۱ - به حول و قوه ی الهی در این جا باید به خواننده ی محترم و محقق و پژوهنده ی ارجمند عرض کنم : از نوك قلم مخرب مدعی شاگردی مدرسه ی مرحوم شیخ و مرحوم سید کاظم رشتی ، در کتاب مصباح السالکینش با پیروی از نوشته ی سرجان ملکم انگلیسی در تاریخ ایران ، مطلبی راجع به همین موضوع تراوش و صفحات نورانی اسلام و تشیع را تیره و تار کرده است و آن این که گفته است : (بدان که پیامبر صلی الله علیه و آله که به اجماع اهل علم ، حکیم و عالم بود و بر همه ی مکتب ها و مذاهب و قواعد و ریاضیات اشراف داشت شریعتش را از قوانین همه ی محل های جهان به اضافه ی آن چه خود بر آن حکم کرده انتخاب و جمع آوری کرده است ، بخشی از شریعت آدم را و چیزی از شریعت نوح را ، و چیزهای زیادی از شریعت و اصول ابراهیم را ، و چیزی از شریعت موسی و خضر را و چیزی از شریعت عیسی را ، و چیزی از قوانین عرب را و چیزی از علم سیمیا و لیمیا و همیاء و

یا به جهت تقصیری که در مرتبه ی مانند اوست چنان که برای حضرت یونس اتفاق افتاد آن جا که گفت : (کذبنی الوحی فلا یرون وجهی) برای این که ملک به فرمان خدای تعالی یک حرف از وحی را از او پنهان کرد ، زمانی که او از خدای تعالی برای قوم خود عذاب تقاضا کرد تا هلاک بشوند ، وحی آمد که بر آنان عذاب نازل می شود ولی قرار نبود که با آن عذاب هلاک شوند زیرا خدای مهربان می دانست (توبه می کنند و) ایمان می آورند ، و یونس با وعده ای که خدای تعالی داده بود عذاب نازل خواهد کرد گمان می کرد خدای تعالی می خواهد آن ها را هلاک کند و گفت : وحی با من مخالفت کرد مردم روی دیدن مرا ندارند ، این سخن را گفت

ریمیاء را برداشته و آن ها را با هم جمع و تالیف کرده است . چون صاحبان شرع مامور بودند جهتی از جهات انسانیت را اصلاح و بخش خاصی را تکمیل کنند و وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله همه ی آن ها را با هم جمع کرد اصلاح همه ی جهات حاصل گشت . نگاه کنید به پایین صفحه ی نهم و چند صفحه ی بعد مصباح السالکین . نگاه کنید به ص ۱۶ کتاب عقیده الشیعه ، تالیف شیخ الفقهاء و المجتهدین آیت الله حاج میرزا علی حائری رحمت الله علیه ، آن مرحوم پس از ذکر مطلب فوق نوشته است از صاحب مصباح السالکین سؤال کنید: آیا خضر پیامبر بوده است یا چنان که سید بزرگوار سید کاظم رشتی در مجلد اول مجموعه الرسائل تصریح کرده بنده ی صالحی بوده است ؟ آیا خضر شریعتی داشته است ؟ آیا شریعت ها ، شش شریعت نیستند ؟ آیا این فاضل می تواند بگوید آن حضرت چه چیزهایی را از شریعت ها انتخاب کرده است ؟ می تواند مشخص کند چه قانونی را از آن ها برگزیده است ؟ در ضمن سیمیاء و لیمیاء و هیمیاء و ریمیاء چه دخلی به دین دارند ؟ آیا این علوم ریاضی ، از دین بیگانه نیستند ؟ از این علوم چه چیزی در شرع و دین اسلام وارد شده است ؟ سؤال پنجم این که آیا در نزد همه ی مسلمانان و فرقه ی امامیه محقق و ثابت نشده که : شریعت محمدی برگرفته از وحی خاص از خدای علام است و حتی چیزی را پیدا نمی کنی که رسول الله صلی الله علیه و آله وضع کرده باشد ؟ در ضمن هیچ بشری حتی اگر همه از او پشتیبانی کنند نخواهد توانست مانند آن را بیاورد . اصول شریعت محمدی مانند نماز و زکات و روزه و حج و ارث و دیات و معاملات و اخلاق و غیره همه در قرآن آمده و قرآن همه اش معجز است آیا آن را امین وحی نیاورده است ؟ خدای تعالی فرموده است: (وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ . شوری / ۵۲) . پس انتخاب و تلفیق و تالیفی که این فاضل ... گفته کجاست ؟ آن چه از وی به تبع اجانب صادر شده از روی شعور و ادراک مفاسد و زشتی هایی نبوده که این عقیده دارد ما - شیعیان - اعتقاد داریم شریعت محمدی یکی از معجزات آن حضرت مانند قرآن می باشد . مرحوم حاج میرزا علی پس از رد این عقیده ی فاسد به همین مواردی استناد کرده که در متن ترجمه از شرح الزیارة در توضیح و اشهد ان محمدا عبده المنتجب ورسوله المرئضی از مرحوم شیخ اوحد شیخ احمد بن شیخ زین الدین احسانی در متن ملاحظه فرمودید . مترجم خسروشاهی

برای این که فرشته ی محدث از او غایب شده بود ، و این امر به آن لحاظ بود که در ولایت امیر مومنان تردید کرده بود چنان که از امام علی بن الحسین روایت شده است . تردید او این بود که روبیل عالم از او خواست از خدا بخواهد که توبه ی مردم را بپذیرد و به آن ها رحم کند ، اما یونس از انجام خواسته ی روبیل امتناع کرد ، روبیل بار دیگر به او مراجعه کرد و درخواست خود را تکرار نمود ، اما یونس این بار هم تقاضای او را رد کرد زیرا به جهت عناد و کفری که داشتند بر آنان غضبناک بود ، در صورتی که ولایت امیر مومنان اقتضاء می کرد شفاعت روبیل را قبول کند و غضب خود را برای خدا از بین ببرد اما چون صبر نکرد خدای تعالی فرمود : (وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا)^۱ زمانی که یونس از بین مردم خود با حال غضب بر آن ها بیرون رفت ، و معنی تردد در ولایت امیر مومنان همین است ، که از مانند او تقصیر به حساب می آید برای این که در مسابقه برای رسیدن به درجات بالاتر نقص به شمار می رود البته این کار در مانند ما گناه و تقصیر نیست .

یا آیه و نشانه ای برای خدای تعالی است که می خواهد آن را ظاهر کند چنان که برای حضرت موسی علیه السلام در اختیار ۷۰ نفر از مردان قوم خود ، اتفاق افتاد ، اختیارش بر اشرار قومش واقع شد تا دلیل و نصی باشد بر ولایت امیر مومنان و بطلان ولایت کسانی که بر او مقدم شدند با این ادعاء که باید خلافت با اختیار مسلمانان باشد ، و اگر اختیار مسلمانان صحیح باشد اختیار حضرت موسی باید صحیح می بود در صورتی که او یکی از (صاحبان شرع) و پیامبران اولوا العزم بود و اگر به فرض عصمت و تأسیس احکام بدون وحی خاص صحیح می

بود باز چیزی اتفاق می افتاد که با حکمت مخالف می شد برای این که عصمت لازم نمی آورد که به همه ی اسرار وجود، احاطه داشته باشد و ناگزیر چیزهایی مخالف حکمت حاصل خواهد شد مگر این که با وحی خاص از جانب علام الغیوب همراه باشد .

وقتی ملاحظه می کنیم که آن چه تأسیس کرده ، در ظاهر و باطن همه بر اساس کمال حکمت و صواب است به طوری که خلق از رسیدن به آن ناتوانند می دانیم که برگرفته از وحی خاص است و در نتیجه (ثابت می شود) او رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد این سخن جنبه ی ظاهری داشت .

اما از جنبه ی باطنی، هر کس تا اندازه ای به نحوه ی نظام هماهنگ هستی و ارتباط و مناسبات بعضی ، با بعضی واقف شود و بداند که فعل خدا در آن با اسباب و حکمت جاری است و بعضی اشیاء به بعضی دیگر در تکمیل قابلیت ها در اجرای فعل نیاز دارند و بفهمد که فرجه و طفره (حتی) در برخی از ذرات و افراد آن روا نمی باشد ، می داند که محمد رسول الله است ، چون غیر او ادعاء نکرده است که بین خدا و بین تمامی خلق خدا ، از آغاز تا پایان ، واسطه ی مطلق می باشد ، به این صورت که قبل از او مخلوقی نبوده است که به مبدء فیاض از وی نزدیک تر باشد، و تنها این شخص ربانی یگانه، این وساطت کلیه و این رتبه ی والا را ادعاء کرده است به نحوی که کسی سابق بر او نبوده و کسی در این رتبه به مقام او نمی رسد و طمع کاری ، درک مرتبه ی او را طمع نمی کند، و او از همه ی مخلوقات به مبدء فیاض نزدیک تر است و راستگویان معصوم از گذشتگان و معصومان این امت ، این مقام

را برای او ادعاء کرده اند ، و از اعمال و اقوال و اعمال و احوال و اوامر و نواهی و آداب و اخلاق او چیزهایی رسیده که بی زبان ها و جمادات ، این حالات را برایش گواهی نموده و ادعایی را که می کرده و یا برایش ادعاء می شده تصدیق کرده اند.

نظام هستی و ارتباط و مناسبات آن وقتی ثابت شد و همه ی پیامبران و رسولان و غیره و فرشتگان ، به لحاظ نقصشان و به جهت بزرگی کاری که به تعریف و حصر نمی گنجد نتوانستند شایسته ی این وساطت باشند ، واجب شد در بین ممکنات ، ذاتی مخلوق باشد که در خلقت از همه جلوتر است و همه ی اسرار هستی و همه ی اسرار قدر الهی را در بردارد تا بتواند شایسته ی همین وساطتی باشد که به آن اشاره کردیم ، و در دلیل حکمت واجب است این ذات (مخلوق) همه ی افاضات را از خدای مهربان اخذ کند و آن ها را به مخلوقات برساند ، و این رسالت و نبوت است ، و این ذات حامل ولایت مطلقه از جانب حضرت حق تعالی بر همه ی موجودات می باشد و این همانست که خدای تعالی در حدیث قدسی فرمود : (لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدي المومن)^۱.

و ناگزیر است این ذات مقدس از نوع انسان باشد برای این که اشرف خلق و نزدیک ترین خلق به خداست ، و احدی غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، شایستگی ندارد که این ذات باشد برای این که همه ی شرایط در او جمع است چنان که ذکر کردیم ، پس دلیل قطعی ضروری و دلیل حکمت به عقل و نقل روشن کردند که او رسول الله ، و عبد الله است.

اما عقل : چنان که به حدوثش دلالت دارد ، دلالت دارد که او

بنده ی ذلیل و خوار خداست و بدون یاری خدای متعال ، نفعی را برای خود مالک نمی شود و بی اذن او توانایی ندارد ضرری را از خود دفع کند .

و اما نقل چنان است که در قرآن آمده است : (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا^۱) یعنی بزرگوار است خدایی که فرقان یعنی قرآن را بر بنده ی خاص خود نازل فرمود تا بیم دهنده ی جهانیان باشد (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ^۲) یعنی پاک و منزّه است خدایی که در شب مبارکی بنده ی خود محمد صلی الله علیه و آله را به معراج برد (وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ^۳) یعنی چون بنده ی خاص خدای تعالی ، رسول بزرگوارش قیام کرد و خدا را می خواند ، و این ظاهر است .

اما این که عبد بودن حضرت ، جلوتر از رسول بودن او در هر جا که با هم ذکر شده اند قرار گرفته این است که عبودیت (بندگی) اخص و اقرب از رسالت است ، برای این که رسالت ، رساندن فرمان مرسل به دیگری است در صورتی که عبودیت غرق بودن در خدمت مولی می باشد.^۴

۱ - فرقان ۱ .

۲ - اسراء ۱ .

۳ جن ۱۹ .

۴ - حضرت امام هادی علیه السلام در این زیارت نامه یاد داده است که زایر قبل از آن که به رسالت حضرت رسول شهادت بدهد ، به بنده بودن او شهادت بدهد تا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در هر مرتبه ای از فضیلت که یاد کنند بنده ی خدا بودن او نصب العین باشد و کسی در باره ی او غلو نکند و وقتی رسول خدا چنین باشد اهل بیت او هم چنین اند و لذا امیر مومنان عرض می کند : کفی بی فخرا ان اکون لك عبدا ، خدایا برای من این افتخار کافی است که بنده ی تو باشم ، رسول خدا در تشریح نماز در تشهد به مسلمانان آموخته است که هر روز حد اقل نه بار بگویند : و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ، شهادت می دهم که محمد بنده ی او و رسول او می باشد ، و با همین حکم جلوی اهل غلو را گرفته است ، نکته ی دیگر این که تا کسی بنده ی خدا و غرق در عبودیت او نباشد نمی تواند رسول او باشد . مترجم .

و به همین لحاظ امام صادق علیه السلام در تفسیر (عبد، در) آیه ی : (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا) فرموده است : عین ، علم او به خداست و باء، جدابودن او از خلق و دال ، دنو (یعنی نزدیکی) او به خالق می باشد بدون اشاره و چگونگی .^۲

اما من بر خلاف ترتیب به این علت بیان رسالت را از عبودیت جلو انداختم که بیان رسالت اهمیت بیشتری دارد چون از جهت دلیل حکمت مخفی است در صورتی که عبودیت ظاهر می باشد .

امام علیه السلام در گفته اش (عبده المنتجب و رسوله المرتضی) عبده المنتجب را به لحاظ نکته ای جلوتر از رسوله المرتضی آورده و آن نکته این است که انتجاب اخص از ارتضاء می باشد چون گاه انسان برای کار خاصی به چیزی راضی می شود گرچه مورد رضایش بهترین موجود نباشد (ولی آن را می پسندد) چون برای آن کار خاص شایستگی دارد ، و مرتضی با این که منتجب است از ناحیه ی کسی که به این امر راضی نیست مگر برای آن امر ، اما لازم نیست به طور مطلق منتجب باشد بر خلاف منتجب که مرتضی است ، پس هر منتجبی ، مرتضی است ولی هر مرتضائی منتجب نیست ، چون که منتجب اخص است عبد را که اخص از رسول می باشد با آن وصف کرد ، در کنار هم بودنشان و نه ملاحظه ی اعتباری دیگر برای مقامی دیگر ، این مناسب است پس با اختلاف مقام و اعتبار ممکن است مناسبت را تغییر دهد در آن صورت مترادف خواهند بود ، چنان که خدای تعالی فرمود : (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَىٰ

۱ - بقره ۲۳ .

۲ - مصباح الشریعه ۸ و تفسیر نور الثقلین ۱/۴۳ .

الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ^۱) یعنی خدا همه ی شما را از سر غیب آگاه نسازد و لکن برای این مقام از پیامبران خود هر که را مشیتش علاقه بپندد برمی گزیند ، و فرمود : (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ^۲) او دانای غیب است و غیبش را به هیچ کس آگاه نمی کند مگر آن کس را که به پیامبری برگزیده است ، مجتبی و مرتضی در این جا به معنی منتجب است که برگزیده ی وجود و موجود است چنان که امیر مومنان در خطبه ی غدیر و جمعه اشاره کرده است : (و اشهد ان محمدا عبده و رسوله استخلصه في القدم علي سائر الامم علي علم منه ، انفرد عن التشاكل و التماثل من ابناء الجنس ، و انتجبه آمرا و ناهيا عنه ، اقامه في سائر عالمه في الاداء مقامه ، اذ كان لا تدركه الابصار و لا تحويه خواطر الافكار، و لا تمثله غوامض الظنون في الاسرار) حاصل این که بیان امثال این امور به صورتی که مانند دیدن واضح و روشن باشد از حوصله ی زمان بیرون است و عاقل به همین اشاره کفایت می کند .

۱ - آل عمران ۱۷۹

۲ - جن ۲۶ و ۲۷ .

امام هادی علیه السلام فرمود :

ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون

(ارسله بالهدی) یعنی او را برای هدایت فرستاد و این دلالت به رساندن به مطلوب دارد چنان که خدای تعالی فرموده است : (وَ أَمَّا تَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى^۱) یعنی ما قوم ثمود را نیز هدایت کردیم لیکن آن ها کوری را بر هدایت ترجیح دادند ، گفته شده هدایت ، ایصال به مطلوب است و بر این منوال است: (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ^۲) یعنی ای رسول ما چنین نیست که هر کس را دوست بداری می توانی هدایت کنی. (فَعَلَّ هَدَى يَهْدِي) به خودی خود ، با لام و با الی متعدی می شود ، گفته شده که اولی (هدی یهدی و مشتقات آن بدون حرف های الی و لام) برای ایصال به مطلوب ، دومی و سومی (استفاده از الی و لام) برای ارائه ی طریق است . و گفته شده که نوع اول در هدایت خدای تعالی به کار می رود مانند : (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ^۳) آن ها کسانی بودند که خدا هدایت کرد .

۱ - فصلت ۱۷ .

۲ - قصص ۵۶ .

۳ - انعام ۹۰ .

نوع دوم در هدایت قرآن به کار می رود مانند : (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلتي لَتي هِيَ أَقْوَمُ^۱) یعنی همانا این قرآن خلق را به راه راست و استوارترین طریقه هدایت می کند .

نوع سوم در هدایت رسول الله استعمال می شود مانند : (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۲) یعنی اینک تو به راه راست هدایت می کنی .

و حق این است که حالات سه گانه ، در حق خدای تعالی و در باره ی رسول الله و در باره ی قرآن به کار می رود ، در قرآن می فرماید : (وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۳) یعنی البته خدا اهل ایمان را به راهی راست هدایت می کند ، و فرموده است يَهْدِي اللَّهُ لِنُورٍ لِنُورِهِ مِنْ يَشَاءُ^۴) یعنی خدای تعالی هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می کند ، و همین طور است در هدایت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در هدایت قرآن ، چنان که در قرآن و سنت آمده است ، و ذوق سلیم به آن دلالت دارد ، و اختلاف در متعدی به نفس یا با لام و الی بودن ، به اختلاف مقام مربوط می شود ، هدایت کننده ، گاه با عنایت ، توفیق و همراه شدن القاء نور بر فرد مورد نظر که وجودش با آن روشن می شود و طبیعتش میل می کند به سوی آن چه خدای تعالی از او می خواهد در این صورت به نفس خود متعدی می شود . و گاه هدایت برای ارائه ی راه نزدیک تر و با رفع موانع مقتضی ضد لطف و توفیق همراه است و در این صورت با لام متعدی می شود که نشان می دهد مسافت

۱ - اسراء ۹ .

۲ - شوري ۵۲ .

۳ - حج ۵۴ .

۴ - نور ۳۵ .

نزدیک است و رفتن به سوی مطلوب آسان می باشد ، و گاه هدایت برای ارائه ی طریق و با خالی کردن راه است و لطف و عنایت (الهی) به میل او بستگی دارد در این صورت با الی متعددی می شود که نشان می دهد راه دور است که از آن به توقف لطف به میل عبد تعبیر می شود ، و این رازی است که ما در (کتاب الفوائد) به آن اشاره کرده ایم ، به این بیان که نور به هیئت مخروطی است که قاعده اش در نزد کانون نور است و نقطه ی نهایی آن در آن جاست که نور به پایان می رسد و ظلمت هم مانند مخروطی است که قاعده اش در نقطه ی نهایی نور و در پایان نور است و نقطه اش با (وسط) قاعده ی نور منطبق می باشد این به لحاظ کمیت است و اما (نور و ظلمت) در حجم مساوی هستند و آن چه بین این دو قاعده قرار می گیرد سه حالت دارد :

افرادی که از قاعده ی نور تا ما قبل از برابر شدن نور و ظلمت به لحاظ کمیت قرار دارند حکمت حضرت حق اقتضاء دارد با اختلاف مراتبشان با نوع اول (متعدی بنفسه) هدایت شوند و از اهل این آیه می باشند : (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ) یعنی خدا ولی اهل ایمان است ، آنان را از تاریکی ها بیرون کرده و به سوی نور می برد .

افرادی که از قاعده ی ظلمت تا ما قبل از برابر شدن آن ها در کمیت قرار گرفته باشند حکمت اقتضاء می کند هدایت آن ها با اختلاف مراتبی که با هم دارند با نوع سوم (هدایت با حرف تعدی الی) باشد و این ها اهل این (قسمت از) آیه اند : (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى

الظُّلْمَاتِ) یعنی و آنان که راه کفر برگزیدند ولی ایشان دیوها و شیطان‌ها هستند ، آن‌ها را از نور بیرون کرده و به سوی تاریکی‌ها می‌برند . و منظورم از ماقبل برابری نور و ظلمت ، این است که در حقیقت تفاوت زیاد است، (در افراد اول) نور از ظلمت بیشتر و (در افراد بعدی) ظلمت بیشتر از نور است در اولی ظلمت به حد اقل می‌رسد و در دومی نور ، مانند این که یکان‌ها در رتبه‌ی دهگان‌ها (و برعکس) قرار نمی‌گیرند .
و افرادی که از غیر دو طرف باشند سه قسم اند :

قسم اول : کسانی که به اولیاء نور نزدیک اند حکمت ایجاب می‌کند به تبع افراد اول با نوع دوم (هدایت با لام) شوند و این‌ها اغلب (خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ^۱) یعنی عمل نیکو و عمل زشت را با هم مخلوط کردند امید است خدای تعالی توبه‌ی آنان را بپذیرد .

قسم سوم : کسانی اند که به اولیاء ظلمت نزدیک اند حکمت ایجاب می‌کند هدایت آن‌ها از نوع سوم (تعدی با الی) به تبعیت افراد بعدی باشند که اکثراً (وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ^۲) یعنی بعضی از گناهکاران آن‌ها هستند که کارشان بر مشیت و اراده‌ی خدا موقوف است یا ایشان را عذاب می‌کند و یا از گناهشان می‌گذرد .

قسم دوم : افرادی که در وسط قرار دارند (و نور و ظلمت در آن‌ها برابر است) حکمت الهی در روز قیامت بر این‌ها جاری می‌شود هر کس از آن‌ها ایمان بیاورد به کسانی تابع شود که

۱ - توبه ۱۰۲ .

۲ - توبه ۱۰۹ .

اہل ایمانند (خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا) عمل نیکو زشت را در ہم آمیخته اند ، داخل می شوند هر کجا که ایشان داخل می شوند ، و هر کس از آن ها کافر شود به کسانی تابع شود که مرجون لامر الله هستند داخل می شوند هر کجا که آن ها داخل می شوند .

و ہدی باز بہ معنی نور حکمت است کہ عبارت از نور خداست و آن توسم (ہوشیاری) می باشد، سرچشمہ ی آن علم و عمل بہ علم با نظر عقل می باشد تا این کہ کارش بہ نظر (فؤاد) استقرار یابد ، و آن همان نوری است کہ عقل با مدد رسانی او را تایید می کند .

در کافی از امام صادق علیہ السلام ، روایت شدہ است کہ فرمود: رکن آدمی عقل است ، و ہشیاری و فہم و حفظ و علم از آن ناشی شدہ و با عقل تکمیل می شود ، و دلیل و راہنما و کلید کارش عقل است ، وقتی تایید عقلش از نور شود عالم و حافظ و ذاکر و ہوشیار و فہمیدہ می شود ، و با آن می داند چگونہ است و برای چیست و در کجا قرار دارد ، می شناسد کسی را کہ وی را نصیحت می کند و یا بہ او خیانت می کند، این را کہ شناخت راہش را می داند محل آمد و شدش را می شناسد و محلی را تمیز می دہد کہ باید از آن پرهیزد ، در وحدانیت خدا بہ حد اخلاص می رسد ، و بہ طاعتش اقرار می کند ، این چنین کہ شد ہر چہ را انجام ندادہ بودہ انجام می دہد و وارد می شود بہ آن چہ در پیش است، و می داند در چہ حالی است و برای چہ در این جاست و از کجا آمدہ و بہ کجا می رود و ہمہ ی این ہا از تایید عقل است .^۱

می گویم : گفته ی حضرت : با آن می داند چگونه است یعنی چه صورتی دارد آن چه عمل می کند و اعمالش او را به سعادت می رساند یا به شقاوت ؟ و برای چه خلق شده است ؟ و در نزد خدای تعالی چه مقامی دارد ؟ و سلوکش نسبت به سوی او چیست ؟ از او می خواهد چه بکند و چه نکند ؟ تقصیرش را که در گذشته ی عمرش داشته جبران می کند ، و مهیا می شود به آن جا که می رود و از حقیقت آغاز و علت هستی خود و این که از کجا به این دنیا آمده خبردار می شود و این که به چه صورتی آمده ، به صورت علیین آمده (در این صورت) ملازم آن شده و به اصلاح خود می پردازد و یا به صورت سچین آمده که (در این صورت) می کوشد آن را تغییر بدهد^۱ که برایش امکان دارد و می داند که برگشتنش به کجا خواهد بود .

و هدی ، همان ولایت علی امیر مومنان است و ولایتش معرفت حقیقی و اعتقاد درست و علم و عمل به علم ، و محبت ایشان و دشمنی با دشمنانشان است ، چنان که در دعاء از اهل بیت علیهم السلام آمده است : (اوالي من والوا و اجانب من جانبوا) دوستم با کسانی که ایشان را دوست بدارند و دور می شوم از کسی که ایشان از او بیزاری می کنند . و این دین حقی است که خدای سبحان به پیامبرش صلی الله علیه و آله وعده داده است آن را به وسیله ی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آشکار کند ، به این علت دینی را که با او فرستاده همه اش را ظاهر نکرده بلکه اسرارش را جواهرش و اغلب ظاهرش را به لحاظ تقیه از دشمنان دین و تقیه به جهت جهل اغلب پیروان و جهل اکثر پیروان اهل بیتش پنهان کرده است ، تقیه از دو

۱ - ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم ، مترجم.

گروه ، دشمنان دین و نادان های شیعه همان سدی است که در قرآن در آیه ی سد ذو القرنین ذکر شده است ، و در تفسیر عیاشی از مفضل روایت شده است که گفت : از امام صادق علیه السلام معنی آیه ی (أَجْعَلُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا) فرمود مراد تقیه است اَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ اَتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا) یعنی برای شما سد محکمی بسازم که مانع دستبرد آنان شود ، را سؤال کردم فرمود : تقیه است (فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا) یعنی از آن پس آن قوم نه هرگز بر بالای آن سد روند و نه به تخریب و رخنه در آن توانایی یابند ، فرمود : اگر تقیه کنی نمی توانند برایت حيله کنند ، و آن قلعه ای محکم می باشد و بین تو و بین دشمنان خدا سدی می شود که قادر به سوراخ کردن آن نیستند.^۲

و از مفضل از امام صادق علیه السلام در تفسیر بقیه ی آیه : (فَأِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ) یعنی آن زمان که وعده ی خدای من برسد آن سد را متلاشی می کند ، روایت شده است که فرمود : از میان برداشته شدن تقیه است در زمان فرج ، در آن موقع از دشمنان خدا انتقام گرفته شود.^۳

دشمنان از روی حسادت و کبر نمی پذیرند و لذا تقیه لازم است .

اما نادان های شیعه نمی توانند این اسرار را تحمل کنند و

۱ - کهف ۹۸ .

۲ - وسائل الشیعه ۲۱۳/۱۶ .

۳ - همان ص بالا .

انکار می کنند ، و گاه می کشند کسی را که به آن ها ایمان بیاورد به همین خاطر از آن ها تقیه می شود تا کافر نشوند ، حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف وقتی قیام کرد مردم را به دین خالص سوق می دهد و همه ی دین جدش را آشکار می سازد و هرکس منکر شود با شمشیر آن حضرت ذو الفقار روحش به آتش عجله می کند ، اما ضعفای شیعه را مانعی غیر از قصور نیست و به موقع ظهور آن حضرت ایمانشان با نور آن حضرت علیه السلام تکمیل می شود و نقصشان تمام می شود و قبول می کنند و فقط جمعی اندکی از معدن ضلالت در روی زمین باقی می مانند که از زکات هم محروم می شوند و تجارت برایشان سودی نمی بخشد و زمین برایشان نمی رویانند و فضولات را می خورند ^۱ .

قمی در باره ی آیه ی : (فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ^۲) یعنی معیشت او تنگ شود (زندگی او به سختی سپری شود) از امامان حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : به خدا سوگند ، این آیه در باره ی ناصبی هاست ، راوی گفت : فدایت شوم در طول زندگی تا بمیرند آن ها را دیده ایم که به قدر کفایت از نعمت های الهی برخوردارند ، فرمود : سوگند به خدا ، این حال در رجعت است فضولات را می خورند .

می گویم : احتمال دارد منظور آن حضرت از رجعت زمان قیام حضرت باشد اگر چه از رجعت نیست و برگشتن آن حضرت به دنیا پس از غیبت و برگشتن عده ای از مردگان به آن را رجعت نامیده است ، و احتمال دارد منظورش ابتدای رجعت

۱ - نگاه کنید به کتاب های بحار الانوار ۵۱/۵۳ و تفسیر قمی ۶۵/۲ .

باشد برای این که پس از کشته شدن ابلیس و لشگریانش در رجعت و حاکم شدن رسول الله و اهل بیتش علیهم السلام، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسین علیه السلام را به همه ی دنیا می فرستد تا دنیا را پاک سازی کند و به غیر از مومن و حیوانات حلال گوشت در روی آن باقی نگذارد چنان که در الخرائج و الجرائح روایت کرده است.

و روایت شده که علم بیست و هفت حرف است و فقط دو حرف از آن ها در دست مردم است و در زمان قیام قائم علیه السلام بیست و پنج حرف به آن افزوده می شود، حتی ان الرجل یستغنی عن علم غیره، یعنی شخص از علم افراد دیگر بی نیاز می شود.^۱

علی علیه السلام در این جا فرموده است که این تاویل آیه ی کریمه: (يُغْنِي اللَّهُ كَلِمًا مِنْ سَعَتِهِ^۲) است یعنی خدا هر یک را از دیگری به رحمت بی کران خود بی نیاز می کند، و چنین که شد تاویل این آیه: (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ^۳) یعنی آن را بر همه ی ادیان عالم تسلط و برتری ببخشد، ظاهر می شود.

۱ - در این که امام علیه السلام به جای بخش یا نوع و یا قسم فرموده است حرف رازی وجود دارد برای این که اولاً در حال حاضر رشته های زیادی از علوم وجود دارد که از این تعداد گذشته است، و ثانیاً در تمامی لغات حروف مبده کلمات و جملات و عباراتند ولی با دو حرف صحبت کردن و مفهوم و منظور را رساندن به سختی صورت می گیرد و استفاده از سه حرف کار را آسان تر می کند تا برسیم به همه ی حروف که در این صورت کار صحبت کردن، نوشتن، تعلیم و تربیت مانند آب خوردن است و روایت بیان می کند که علوم و فنون فراوانی دست به دست هم می دهند و زندگی در روی زمین را برای مردم آسان می سازند و این کار به برکت ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صورت می گیرد که بیست و پنج حرف دیگر را با خود همراه می آورد یکی از بزرگان گفته است (علوم آن موقع، سیزده و نیم برابر علومی خواهد بود که پیامبران علیهم السلام با دو حرف خود آورده اند) ولی دقت در مثال بالا روشن خواهد کرد که باید در حساب بیش از این تأمل شود و معلوم است که اگر یکی از دانشمندان عصر ما در آن زمان بیاید از آن چه خواهد دید کاملاً شگفت زده خواهد شد. مترجم.

۲ - نساء ۱۳۰

۳ - توبه ۳۳.

چنان کہ امام زین العابدین علیہ السلام در دعای ماه مبارک رمضان گفته است : (حتی لا یتخفی بشیء من الحق مخافة احد من الخلق)^۱.

و در اکمال الدین از ابو بصیر از امام صادق علیہ السلام در باره ی (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) نقل شده که فرمود: به خدا سوگند هنوز تاویل این آیه نازل نشده و تا ظهور حضرت قائم تاویل آن نازل نمی شود ، وقتی که قائم علیہ السلام بیرون بیاید کافری به خدای بزرگ و مشرکی به امام علیہ السلام باقی نماند مگر این که خروج آن حضرت را خوش ندارد ، حتی اگر کافری یا مشرکی در داخل سنگی باشد آن سنگ می گوید : ای مومن ، در درون من کافری وجود دارد مرا بشکن و او را به قتل برسان^۲. خدای تعالی فرموده است : (وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) یعنی حتی اگر کسانی خدای بزرگ را نپسندند و در آیه ی دیگر فرموده است : (وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) یعنی که امام کریم را نپسندند و بر عکس هم به کار می رود برای این که نتیجه یکی می باشد .

و در کافی از امام ابوالحسن ماضی علیہ السلام روایت شده است که راوی گفت : به آن حضرت عرض کردم : (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ) یعنی او خدایی است که رسول خود را به هدایت و با دین حق فرستاد ، چه معنی می دهد ؟ فرمود : او خدایی است که رسولش را به ولایت وصی اش امر کرد و ولایت همان دین برحق می باشد ، گفتم : معنی : (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) چیست ؟ فرمود : در زمانی که قائم علیہ

۱ - المقنعه ۴۱۵ .

۲ - کمال الدین و تمام النعمة ۶۷۰ ح ۱۶ ..

السلام قیام کند او را به تمامی ادیان پیروز کند خدای تعالی می فرماید: (وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) یعنی خدای تعالی ولایت قائم را تمام می کند و اگر چه کافران ولایت علی را نپسندند ، گفتم این تنزیل است ؟ فرمود : بلی تنزیل است و دیگری تاویل می باشد .^۱

و از امام باقر علیه السلام در باره ی این آیه روایت شده است که گفت : احدی باقی نمی ماند مگر این که به محمد اقرار می کند .^۲ و در مجمع البیان از مقداد بن اسود روایت شده که گفت : از رسول الله شنیدم گفت : در روی زمین خانه ای از گل یا از پشم نمی ماند مگر این که خدای تعالی کلمه ی اسلام را به آن وارد می کند یا با عزتی عزیز یا به ذلتی خوار کننده ، یا خدا اهل آن خانه را با عز اسلام عزیز می کند یا با خواری آن را می پذیرند و به دین او وارد می شوند .^۳

مرحوم شارح گفته است : او را فرستاده که با هدایت و دین حق یعنی دین خدا همراه است ، یا او را با دینی فرستاده که تا قیامت برپاست و نسخ و تغییری به آن وارد نمی شود تا آن را بر تمامی ادیان غالب کند .

۱ - کافی ۴۳۲/۱ .

۲ - تفسیر عیاشی ۸۷/۲ و بحار الانوار ۳۴۶/۵۲ .

۳ - مجمع البیان ۴۵ / ۵ .

امام هادی علیه السلام فرمود :

و اشهد انکم الائمة الراشدون

مرحوم شارح گفته است : اگر خبر صحیح باشد ائمه ی راشدون کسانی اند که رسول الله صلی الله علیه و آله در باره ایشان فرموده است : (علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین من بعدی) یعنی بر شما باد عمل کردن به روش من و به روش خلفای راشدین بعد از من. علمای عامه نیز به صورت متواتر به خصوص بخاری و مسلم، از آن حضرت روایت کرده اند که فرمود: لا یزال الدین قائما او عزیزا ما ولیهم اثني عشر خلیفة او امیرا کلهم من قریش^۱) یعنی همواره دین پا برجا و یا قدرتمند است مادامی که دوازده خلیفه یا امیر مردم را سرپرستی کنند همه ی این ها از قریش اند. و رشد به معنی هدایت می باشد. و در روایت ابو داود است که گفت: از رسول الله شنیدم می فرمود : (این دین همیشه برقرار خواهد بود تا دوازده نفر خلیفه شوند امت در خصوص همه ی آن ها اجماع می کنند) سخنی را از پیامبر شنیدم که نفهمیدم به پدرم گفتم چه می گوید ؟ جواب داد که گفت : همه از قریش اند .

۱ - البحر الرائق ۱۱۷/۲ و حاشیه ی رد المختار ۴۶/۲ و حواشی الشروانی ۴۷۹/۱ .

۲ - بحار الانوار ۳۶۵/۳۶ و الطرائف ۱۷۱/۱ و العمده ۴۱۸ .

می گویم : شهادت در این جا عینا به همان معنی است که در باره ی رسول الله گفتیم به استثنای قرآن کریم، با این نظر که معجزه است ، اما شهادت دادن قرآن به این که آن ها علیهم السلام امام و خلیفه اند مانند شهادت دادنش است به رسالت و نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ، و تصریح در رسالت و نبوت ، به امامت و خلافت شهادت می دهد . و نبودن شهادت صریح لفظی در این باره از تغییر مبطلین حاصل شده است و از این باب است آن چه که شیخ سعد بن ابراهیم اردبیلی از علمای عامه در کتاب الاربعین خود با اسنادش از مقداد بن اسود کندی روایت کرده است ، مقداد گفته است با آقایمان رسول الله بودیم در حالی که آن حضرت از پرده ی کعبه گرفته بود و می گفت : خدایا، یاریم کن و پشتم را قوی گردان و سینه ام را فراخ ساز و ذکرم را بالا ببر ، جناب جبرئیل نازل شد و گفت : یا محمد بخوان ، گفت چه بخوانم ؟ گفت بخوان : (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ الَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ) بعلی بن ابی طالب صهرک، رسول خدا این آیات را خواند و عبد الله بن مسعود آن ها را در قرآنش ثبت کرد و عثمان بن عفان به موقع یکسان کردن قرآن ها آن را ساقط کرد ^۱.

و اما مشهود به ، در ائمه بودن ایشان به اجماع مسلمانان شکی نیست ، ایشان علیهم السلام می توانند در هر باره ای مقتداء باشند ، برای این که همه به زبان دل اتفاق دارند به این که در علم و عمل و کرم و شجاعت و تقوی و زهد و دوری از دنیای فریبنده و توجه کردن به خدای متعال و قیام به اوامر و اجتناب از نواهی او و اخلاص و صدق و غیر این صفات کمال،

هیچ کس نمی تواند با ایشان برابری کند . و خالص بودن از نواقص و حالات مذموم ، معصوم بودنشان را اقتضاء می کند و این که ایشان در هر امر نیکو و پسندیده در پیشگاه الله تبارک و تعالی و در نزد مردم در رتبه ای هستند که هیچ مخلوقی در آن مرتبه به ایشان نمی تواند نزدیک شوند و تشنه ی افکار به پیرامون آن رتبه به پرواز در نیاید، و کمترین مقامشان را بصیرت ها و چشم ها درک نکنند ، پس (همگان) در تمامی طبع ها با فطرت سلیمی که دارا هستند به پیشوایی ایشان راضی اند و هیچ بشر و غیر بشری این موضوع را رد نمی کند مگر این که حسادت کند و عناد بورزد ، تسلیم بودن در برابر آن ها و اقتداء به ایشان و قبول کردن از آنان و اخذ از ایشان واجب است در آن چه معلوم شده و در آن چه معلوم نیست .

علاوه بر این که پیامبر اکرم (ص) به تبعیت کردن از ایشان امر کرده است و قرآن کریم در جاهای بی شماری با تصریح ، تبیین ، تلویح ، تعیین و اشاره به این موضوع ناطق می باشد .

ایشان راشدون اند یعنی هدایت یافته اند ، و رشد یعنی هدایت

در فقره ی بعدی آمده که ایشان مهدیون اند یعنی کسانی اند که خدای تعالی ایشان را هدایت کرده است و این جا مهتدون اند پس آن ها هم مهتدون اند و هم مهدیون اند .

اولی به آن اعتبار که که قابلیت ها ی ایشان استقامت دارد چنان که خدای تعالی در حق پیامبرش فرمود : (وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) یعنی در حقیقت تو بر مبنای خلقی عظیم قرار داری ، و در باره ی همه ی پیامبران فرموده است : (اللَّهُ اَعْلَمُ

حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ^۱) یعنی خدا بہتر می داند کہ رسالت خود را در کجا قرار بدهد، و امام صادق علیہ السلام گفته است: (و وضع عنهم ثقل العمل بحقیقۃ ما ہم اہلہ) سنگینی عمل از ایشان برداشته شدہ است بہ لحاظ حقیقتی کہ اہلیت آن را دارند. یا این کہ خدای تعالی بہ حقیقتی کہ در اہلیت دارند سنگینی عمل را از ایشان برداشته است.

دوم بہ اعتبار بزرگی فضل و فراوانی نعمتی کہ بہ ایشان عطا کردہ است تا جایی کہ آن ہا را موفق می کند بر ہر چہ کہ دوست می دارد و خشنود است و ایشان را با نور مدد می رساند، پس اہتداء بہ اقتضای قابلیتشان است و ہدایت از مدد با نور.

۱ - انعام ۱۲۴.

۲ - بحار الانوار ج/ ۱۶۵.

امام هادی علیه السلام فرمود :

المهدیون المعصومون

مهدیون یعنی کسانی که خدای تعالی ایشان را به راه محبتش و بر محبتش راهنمایی کرده با قدرت بر طاعتی که به آنان بخشیده است ، و با حقیقت اهلیتی که دارند سنگینی عمل را از آن ها برداشته است .

هر چه به ایشان هبه کرده از اوست به وسیله ی ایشان ، و هرچه ایشان از او اطاعت کردند از ایشان است به مدد او .

اما این که گفتیم هرچه به ایشان هبه کرده از اوست ، چون خدای تعالی آن نور را که نبود با فعل خود ، برای ایشان به وجود آورده ، بنا بر این هبه از اوست .

اما این که گفتیم به وسیله ی ایشان است برای این که آن نور ، غیر ایشان نیست که بدون ایشان ظاهر شود و فقط در ایشان ظاهر می شود .

اما این که گفتیم اطاعتشان به خدا از اوست ، چون که با مدد او از او اطاعت کردند و اوامرش را به کار بستند و از نواهیش اجتناب کردند ، پس طاعت از ایشان با قدرت و مدد اوست .

اما این که این طاعت به وسیله ی اوست به این دلیل است که ایشان اطاعت می کنند وقتی که چیزی باشند و چیزی نیستند مگر به سبب او ، پس او به امر خود حافظ آن ها و حافظ طاعت آن ها به وسیله ی خود آن هاست ، بنا بر این با قدرت او ، و با برداشتن سنگینی عمل از ایشان ، از او اطاعت کردند پس حقیقت قبولشان این طاعت را از اوست و حقیقت قبولشان از فضل اوست، با عنایت خودش، ایشان را با نورش هستی بخشید ، به تکوین او شدند و ایشان را مهدیین تکوین کرد و مهدیین بودند .

و عصمت در لغت به معنی منع است و در اصطلاح اهل عدل لطفی است که مکلف را وامی دارد واجبی را ترک نکند و باز می دارد حرامی را انجام ندهد ، خدای تعالی با او این گونه عمل می کند بدون این که قدرت ترک واجبات را و قدرت انجام عمل به محرّمات را از او سلب کند ، و گرنه مستحق مدح و ثواب نخواهد بود بلکه مکلف نخواهد بود ، این معنی ظاهری عصمت است .

و اما عصمت در باطن، بدان که چون در نفس ناطقه ، انگیزه پیدا شد که ایجاد را قبول کند، و قبول کردنش برای ایجاد در ایجاد مستغرق شد تا این که به وجود شباهت یافت ، این ماهیت با نوری که به وقت قبول بر وی مستولی شد غیر از خیر و طاعت را نمی خواست ، برای این که میل طبیعتش و میل داعیش به موقع قبول و به موقع کار کردش از وی مهاجرت کرده بود، برایش درختی نروید و در چیزی از شاخه هایش برگی باز نشد، و میل طبیعی او از یاد رفت و به جایش میل تطبعی آمد، و خدای تعالی به فضل خود او را از سؤال کردن از نیازمندان بی نیاز ساخت ، و این حال از سبق عنایت

خدای بخشنده بر او برای حقیقتی که اهل آن بوده ناشی شده است ، وقتی خدای تعالی او را به ماسوای خود متوجه کرد با چشمی که خود به او عاریه داده بود به ماسوا نگاهی انداخت و دید چیزی نیست که به او پناه ببرد و نه چیزی است که از او طلب کند ، از آن فرار کرد به سوی چیزی که سوای او چیزی نیست و جز از او سیحانه و تعالی نمی شود طلب کرد ، و این تاویل آیه ی : (لَوْ اَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا) می باشد یعنی اگر بر حال آنان اطلاع می یافتی از ایشان فرار می کردی و بسیار هراسان می شدی ، حاجت بخواهی از آن چه که چیزی نیست ، این است همان حقیقت که او اهل آنست، و اقتضای آن میل طبیعی است که به آن اشاره کردیم و آن همان تطبعی است که به نور میل می کند طوری که هر کجا که نور داخل شود ، با او به همان جا داخل می شود و از هر کجا بیرون رود ، از همان جا بیرون می رود ، و از آن جدا نمی شود و شهوت طبع خودش به شهوت طبع نور مبدل شده است ، خدای تعالی او را بار دوم خلق کرد ، خلق تشریعی ، به همین جهت فرار می کند از هر چه که خدا آن را نمی پسندد و اگر چه آن را می داند اما آن را جزء خوبان نمی شناسد و با استطاعتی که دارد آن را انجام نمی دهد و اگر چه به انجام آن قدرت و توانایی دارد ، این خلق تشریعی همان عصمت و آن همان فطرت است که امور چهارگانه ای را اقتضاء می کند :

اول راستگویی. دوم نیکوکاری. سوم حفظ حقوق از تعطیل شدن. چهارم حفظ نظام معاش و معاد از مقرراتی که به سوی باطل سوق می دهد و سبب می شود نظام معاش و معاد به

لحاظ امور عقلی و شرعی خلل پذیرد .

نظر علمای اهل تسنن در این باره

(جمهور عامه اعتقاد دارند که: عصمت به تبلیغ و به هنگام اداء پیام های الهی مربوط است و بنا بر این ، امور چهارگانه فقط در تبلیغ و اداء لازمند و مخصوص حال وحی اند ، در موارد دیگر جایز است نقص هایی پیدا کند و گناہانی از وی سربرزند) .

اما حق این است که متعلق عصمت همان است که استعداد او در پذیرش فیض از جانب حق تعالی به صورت مطلق اقتضاء و ایجاب می کند ، برای این که وی دارای مرتبه ی ولایت مطلقه ی سابق بر تبلیغ و اداء می باشد و تبلیغ و اداء از جمله چیزهایی است که استعداد وی اقتضاء می کند ، آری این استعداد مختلف می شود با اختلافی که در حقایق صاحبان استعداد وجود دارد ، و از همین موضوع نقص ادنی نسبت به اعلی و نسبت به دو حالت مستعد واحد آشکار می شود ، و چون این نقص ، نقص نسبی است و نقص مطلق نیست به همین جهت گفته شده : گناہانی که به انبیاء نسبت داده شده است از باب ترک اولی می باشد و نسبت به ایشان گناه است ، و به همین لحاظ گفته اند : حسنات الابرار سیئات المقربین، کارهای خوب نیکان نسبت به مقربان بارگاه الهی گناه محسوب می شوند.^۱

چون ولایت در واقع و حقیقت، ولایت الهی است چنان که فرموده است : (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا)^۲

۱ - بحار الانوار ۲۵۶/۱۱ .

۲ - کشف ۴۴ .

یعنی آن جا ولایت و حکمرانی خاص خدای تعالی است که به حق فرمان می دهد و بهترین اجر و ثواب و عاقبت نیکو را هم او عطا می کند و معنای آن مالک بودن ، تسلط داشتن و تصرف و مطلق کردن و تربیت و تدبیر است ، و این ها به صورت واقع و حقیقت صفت غیر خدا نیست و از جانبی خدای تعالی فراتر از آن است که در حالات خلق مباشرت داشته باشد ، به اقتضای حکمت بر خدای سبحان واجب است پر مملکت خود ولیی را قرار بدهد ، فرموده است که : (وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ)^۱ یعنی در ملک شریکی ندارد ، همه ی ملک مال اوست) برای این که مالکی غیر از او وجود ندارد ، مگر کسی که خودش او را مالک کند به آن چه از ملکش بیرون نمی رود (وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِّنَ الذَّلٰلِ) یعنی برای خدای تعالی یار و یآوری از ذلت نیست ، برای این که او بر هر چیز توانایی دارد آری او ولیی از عز و تکریم دارد .

کارهای این مملکت بی نهایت است و در حکمت واجب است (کسی که به عنوان ولی الله) برای ولایت قیام می کند شرایطی داشته باشد :

اول : باید بالاترین مظاهر حق تعالی در بین خلق باشد ، برای این که اگر مظهري بالاتر از او باشد ولی مطلق نخواهد بود زیرا مظهر بالاتر ولی او خواهد بود چون که بین او و بین خدا واسطه است .

دوم : باید ولایتش گسترده ترین و بزرگترین باشد چون اگر غیر او از آن گسترده تر و بزرگ تر باشد نمی تواند به بزرگ

۱ - اسراء ۱۱۱ و فرقان ۲ .

۲ - اسراء ۱۱۱ .

تر از خود احاطه داشته باشد به این جهت خدای تعالی فرمود : (ما وسعني سمائي و لا ارضي و وسعني قلب عبدي المومن) یعنی فیوضاتی را که اراده دارد به بندگانش برساند در آسمان ها و زمین ها نمی گنجد و تنها در دل و لیش می گنجد که گسترده تر از همه ی موجودات است .

سوم : باید محل سرّ بدهاء و امدادات متجدده ای باشد که تکوین تشریحی و ایجاد و تشریح ایجاد و تکلیفی به آن ها منوط است و قیومیت همه ی اشیاء با آن هاست .

چهارم : چون مدار ولایت مطلقه برای فضل و عدل می باشد واجب است که این ولی برای هر دو مورد باب الله باشد ، پس چیزی از آن دو به دست غیر این ولی جاری نمی شود و گرنه ولی مطلق نیست .

پنجم : (ولی الله) باید محل مشیت الله و زبان اراده ی او باشد و برای اراده (و مشیت) الهی محل دیگری غیر از او و زبان دیگری غیر از او وجود ندارد مگر به وسیله ی او و از طرف او .

ششم : خدای تعالی او را بر خلق آسمان ها و زمین و هر چه در عالم هستی است و خلق خود او شاهد و گواه قرار داده است ، اگر او را گواه خلق آسمان ها و زمین و هر چه در عالم می باشد قرار ندهد روا نیست ولی باشد بر چیزهایی که گواه او و گواه آغاز و انجام و مجرا و موصول و مفصول و روزی و مدت زمان عمر و کتاب و همه ی مقدرات هستی آن ها نیست و در این صورت ولایت او اخص خواهد بود و واجب خواهد شد دیگری ولی او باشد نسبت به چیزهایی که او شاهد و گواه آن

ها نبوده است .

هفتم : (ولی الله) باید در هستی و مواد و صورت ها و غایت ، بازوی خلق باشد.

* اما جایز نیست قدیم باشد ، خدای تعالی از رحمتش دور کند کسی را که گفته است : خلق ، با خدای تعالی قائم است ، به قیام عروض و یا قیام ظهور.

* یا کسی را که گفته است : خلق ، از حادث و قدیم مرکب می باشد.

* یا کسی را که گفته است : خلق ، مشخصات حضرت حق هستند.

* یا کسی را که گفته است : خلق ، عین ذات حق تعالی می باشد.

بلکه ناگزیر است که مخلوق به مخلوقی مانند خود منتهی شود چنان که امیر مومنان علیه السلام گفته است : (انتهی الخلق الی مثله و الجأه الطلب الی شکله) .

منظور این است که خدای تعالی ماده ی خلق را از شعاع نور و لیش و از نفس شعاعش می آفریند و صورت آن ها را از هیئت تقلبات آن ها در خدمت به رب و شئون اوامر و نواهی خود خلق می کند ، و به وسیله ی همان ولی و برای او آن ها را آفریده است پس اگر ولی در نهایت عدالت و استقامت معصوم نباشد آن هم به حدی که غایت و نهایتی برایش نبوده باشد ، نظام هستی باطل می شود اگر در علتش خللی بوده باشد. در واقع این معصومین علیهم السلام اند که با توجه به فرمان

خدا: (فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ^۱) یعنی به همان طور که امر شده ای پایداری کن، به امر خدای تعالی قیام کرده اند. رسول الله صلی الله علیه و آله با استقامتی به ولایت قیام کرد که هیچ یک از مخلوقات حتی اهل بیتش علیهم السلام به آن حد از استقامت نمی رسند و به همین جهت خدای تعالی او را تنها ذکر فرمود و با: (وَمَنْ تَابَ مَعَكَ^۲) و با (وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ) اهل بیتش را به وی پیوسته و دستور داده: استقامت کنند کسانی که با تو هستند و هیچ کدام وانمانند، چنین شد که چهارده معصوم صلوات الله علیهم بدان سان که خدای تعالی فرمان داد مشترکاً به ولایت قیام کردند.

پس عصمت در حقیقت نوری است که نوعی از آن ذاتی و نوعی از آن عرضی می باشد.

نوع ذاتی آن عصمتی است که به محمد و آل محمد علیهم السلام اختصاص دارد مانند خورشید، خدای تعالی فرمود: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا)^۳ ای پیامبر ما تو را به رسالت فرستادیم تا بر نیک و بد خلق گواه باشی و مژده بدهی و بترسانی و به اذن حق، خلق را به سوی خدا دعوت کنی و چراغ فروزان عالم باشی) و فرمود: (وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا^۴) و چراغی چون خورشید رخشان برای شما قرار دادیم) در این دو آیه سراج منیر و سراج وهاج به حضرت رسول اکرم تأویل می شوند و در آیه ی: (و

۱- هود ۱۱۲.

۲- هود ۱۱۲.

۳- احزاب ۴۵ و ۴۶.

۴- نبأ ۱۳.

أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا، و از فشار و تراکم ابرها آب باران فرو ریختیم) معصرات به جانشینان آن حضرت و ماء ثجاج به علوم فراوان آن حضرات علیهم السلام اشاره دارد که به وفور در اختیار ارادتمندان قرار می دهند .

نوع عرضی : به عصمتی اطلاق می شود که همه ی انبیاء الهی با تفاوت مراتب دارای آن می هستند ، این عصمت شعاع عصمت ائمه سلام الله علیهم اجمعین می باشد ، به همین لحاظ قیام به فرمان الهی بر حسب نور ذاتی و نور عرضی است ، اگر شنیدی که انبیاء علیهم السلام معصوم اند و ائمه علیهم السلام معصومند گمان نکن دو عصمت با هم برابر، یا از باب تشکیک است، چون در یک جنس یا یک نوع افراد مشکک را یک حقیقت با هم جمع می کند ، (ولی در این جا یکی) علت است و دیگری معلول (یکی) مؤثر است و دیگری اثر ، و به لحاظ این که در مطلق وجود داخلند به آن ها (که علت و معلول و مؤثر و اثرند) تشکیک صدق نمی کند . پس گواه باش به آن چه تو را بر آن گواه گرفتیم و ائمه معصوم هستند با همین معنی که برایت بازگفتیم .

شارح مرحوم گفته است : در تمامی عمرشان از گناهان کوچک و بزرگ و سهو و نسیان معصومند چنان که آیه ی تطهیر و اخبار فراوان دلالت دارند و در این معنی علامه ی محققین در کتاب الالفین بیش از هزار دلیل ذکر کرده است .

می گویم : اما معصوم بودن از گناهان بزرگ و کوچک معنای ظاهریش ظاهر است و به معانی باطنی آن اشاره کردیم رجوع کن .

اما معصوم بودن از سهو و نسیان ، هر کس آن چه را که اشاره کردیم بداند برایش ظاهر می شود که : سهو ، غفلت از صورتی است که در لوح دل ، نقش آن باقی مانده است و نسیان ، محو شدن آن صورت از لوح دل می باشد و در باره ی کسی امکان دارد که صورت را از وجود خارجی برداشته است ، او اگر آن را در مکان و زمانش بیابد مثالش را پیدا می کند و اگر از آن غافل شود در عین این که در صفحه ی لوح محفوظ مانده است آن را نمی یابد .

اما کسی که شیئی خارجی معلول صورتی باشد که در نزد اوست و آن صورت وجهی از وجود او می باشد سهو و نسیان برایش روا نمی باشد ، و اگر سهو و نسیان از او سربرزند شیئی خارجی نابود می شود مانند تصویری که در آئینه می افتد به محض این که مقابل (صاحب تصویر) کنار برود صورت نابود می شود ، آری اگر مقابل به آئینه ی دیگری رو کند که در روبروی آئینه ی اول قرار دارد تصویر از بین نمی رود برای این که این آئینه به لحاظ روبرویی با آئینه ی قبلی آن را حفظ می کند ، گاه آئینه ی بالاتر از آئینه ی پایینی وسیع تر است و اگر صورت در جهت انعکاس آن قرار بگیرد آن را به تمامها در دیگری به تصویر می کشد و اگر در جهت انعکاس هم، نباشد، صورت تکمیل و تمام و سالم نیست و گاه صورت تکمیل نیست ولی سالم است (انعکاس اندکی وجود دارد چون رو یا رویی کامل نیست).

و ولی مطلق در آن چه که برایش ولایت دارد با این مثال (روشن می شود) که اگر چیزی را فراموش کند یا از آن غافل شود و مقابل نباشد با آن چه فراموش شده است (آن شیئی) از

هستی خارج می شود مانند صورتی که از آینه محو می شود چنان که در مثال گفتیم ، و وقتی به حافظ رو کند گاه باقی است و گاه تفاوت می کند.

و گاه از این اعراض و اقبال به حافظ، تعبیر می شود به این که محدث از او غایب شده است یا این که خدای تعالی او را دچار فراموشی کرده تا آن چه را خواسته است بر او واقع شود ، برای درک مطلب فکر کن .

امام هادی علیه اسلام فرمود :

المکرمون المقربون

مرحوم شارح گفته است : (المکرمون کسانی اند که خدای تعالی ایشان را در ذات و صفت و فعل با کرامت های صوری و معنوی گرامی داشته است .

(المقربون) کسانی اند که خدای تعالی آن ها را بی نهایت به خود نزدیک کرده است... .

مفسرین در تفسیر (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) یعنی ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم) گفته اند : خدای تعالی انسان ها را گرامی داشته است : به

- زیبایی صورت .
- اعتدال مزاج .
- تناسب اندام .
- قدرت تمیز و تشخیص با عقل .
- قدرت تفهیم با زبان و اشاره و نوشتن .
- رهیابی به وسایل معاش و معاد .

- مسلط بودن به هر چه که در روی زمین است .
- توانایی بر صنایع گوناگون
- بردن اسباب و وسایل به سمت و سوی آن چه در کارشان آن ها را نفع می دهد و غیر این ها که به شمار نمی آید .

و در آمالی شیخ با اسنادش از زید بن علی علیه السلام در تفسیر (وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می گفت : یعنی فرزندان آدم را نسبت به موجودات دیگر گرامی و عزیز کردیم .

* (وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرْ وَالْبَحْرِ) یعنی آن ها را در خشکی و دریا حمل کردیم می گفت : یعنی آن ها را در رطب و یابس راه بردیم .

* وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ، یعنی از روزی ها و میوه های پاکیزه به ایشان روزی دادیم .

* (وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً) ایشان را برتری دادیم می گفت : حیوانات و پرندگان ، همه با دهان می خورند و می نوشند ، و خوردنی و آشامیدنی را نمی توانند با دست بردارند و در دهان خود بگذارند به غیر از فرزندان آدم ، که می توانند غذای خود را با دست بردارند و به دهان خود بگذارند و این از جمله ی برتری هاست ^۱ .

و قمی از ابو حمزه ی ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت گفت : خدای تعالی جان کافر را گرامی نمی

دارد ولی ارواح مومنان را گرمی می دارد، و در واقع عزت و کرامت نفس و خون با روح است و روزی پاکیزه علم و دانایی است.^۱

و در همان کتاب از اصبح روایت شده که از علی علیه السلام تفسیر (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ^۲)، کرسی اش آسمان ها و زمین را جای داد) را پرسیدند، فرمود: آسمان ها و زمین و هر مخلوقی که ما بین آن هاست در داخل کرسی است و چهار فرشته با فرمان خدای تعالی کرسی را بردوش گرفته اند یکی از آن فرشته ها به صورت آدمیان است و صورت آدمی گرمی ترین صورت هاست.^۳

و امیر مومنان علیه السلام پس از فراغت از خوردن عرض می کرد: (الحمد لله الذي كفانا و اكرمنا و حملنا في البر و البحر، حمد و سپاس خدایی را سزاوار است که کارهای ما را کفایت کرد و ما را گرمی داشت و در خشکی و دریا راهمان برد) و در ضمن دعاء نگاه کردن به آئینه می گویند: (و اكرمني بالاسلام) حمد خدایی راست که ما را به اسلام گرمی داشت.

و از جابر از امام باقر علیه السلام در تفسیر (وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَي كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً) روایت شده است که گفت: همه سر به زیر آفریده شده اند به غیر از انسان که می تواند روی دو پای خود بایستد.^۴

۱ - تفسیر قمی ۲۲/۲.

۲ - بقره ۲۵۶.

۳ - تفسیر قمی ۸۵/۱ و بحار الانوار ۲۱/۵۵.

۴ - بحار الانوار ۳۰۰/۵۷.

و در حدیث علل الشرایع از معصوم در ضمن مطلبی روایت شده است که گفت : (خدای تعالی آدم را آفرید و ما را در صلب او به امانت گذاشت و به فرشتگان دستور داد برای بزرگداشت و تکریم ما به او سجده کنند ، سجده ی آن ها برای خدا بود برای اظهار بندگی و برای آدم بود به لحاظ تکریم و اطاعت ، برای این که ما در صلب او قرار داشتیم...^۱

در کتاب طهارت کافی روایت شده است که : (خدای تعالی خلقی را نیافریده که برایش از مومن عزیزتر باشد برای این که فرشتگان خدمتگزاران مومنان هستند و جوار خدای تعالی برای مومنان می باشد و بهشت برای ایشان است و حور العین برای مومنان است.^۲

و اشاره ای در شرح تکریم هایی که خدای تعالی با آن ها انسان را عزیز کرده است ، و در حقیقت این تکریم ها در عالم امکان مکانت و منزلتی است که خدای تعالی به محمد و آل محمد علیهم السلام عطا فرموده است ، و هیچ انسانی پیرامون منزلت ایشان راه ندارد و منزلت ما سوای ایشان به جهت تبعیت و معلولیت است هر شخص به نسبتی ، و من این تکریم ها را به ترتیبی که برشمردم یادآوری می کنم :

الف . تکریم انسان به لحاظ ذات . خدای تعالی ذات انسان را عزیز داشته به این صورت که او را از ظل کینونیت خود یعنی از نور مشیت خود آفریده و به او لباس ربوبیت و هیکل توحید خود را پوشانده است و آن را ذات خود برشمرده و به خود نسبت داده است ، چنان که مولی امیر مومنان علیه السلام در

۱ - علل الشرایع ۵/۱ و تاویل الآیات ۸۳۶ و مستدرک الوسائل ۴/۴۷۹.

۲ - کافی ۳۲/۲ و بحار الانوار ۱۹/۶۶.

حدیث اعرابی فرموده است : (وقتی که عرب به او گفت : نفس لاهوتیه ی ملکوتیه چیست ؟ فرمود : نیرویی لاهوتی و گوهری ساده ی زنده به ذات است اصل آن عقل می باشد از آن آغاز شده و از او حفظ کرده است و به او دلالت و اشاره می کند و به موقع تکامل به سوی او برمی گردد و به او شبیه می شود ، و موجودات از او آغاز شده اند و حین کمال به سوی او برمی گردند او ذات الله علیا و شجره ی طوبی و سدرۃ المنتهی و جنۃ المأوی است هرکس او را بشناسد شقی نمی شود و هرکس به آن جاهل باشد سعیش بی ثمر می ماند و خود گمراه می شود...

فرمود : ذات الله علیاست ، یعنی ذات (منسوب به) خداست خدا او را برگزیده و او را عزیز داشته و به خود نسبت داده و آن را وصف خود قرار داده که بر او دلالت می کند او نشان می دهد که خدای تعالی حق است ، کتاب مبین و راه مستقیم اوست ، نزدیک ترین و عزیز ترین و دوست داشتنی ترین ذات ها به اوست .

ب . تکریم انسان به لحاظ صفت . خدای تعالی انسان را با آداب پسندیده ادب کرده و با کمالاتی بزرگ او را به کمال رسانده است و زیور صفات زیبائی را بر او پوشانده است مانند عقل و حیاء و علم و فقه و تقوی و محبت و رقت قلب و سخاوت و کرم و بردباری و حکمت و بیان و تبیین و توانایی و غیره از لباس های صفات ربوبیت .

ج . تکریم انسان به لحاظ افعال . خدای تعالی با فرستادن پیامبران خود به سوی انسان از ایشان خواسته است کارهای بی عیب را به او بشناسانند و اعمال نیکو را به او یاد بدهند

تا آن جا که همه ی کارهایش را به خدمت و طاعت خودش مصروف کرده است و این عزت برای او کفایت می کند.^۱

د. تکریم انسان به لحاظ صوری و معنوی. مراد از تکریم را تفصیل می دهیم تکریم صوری او، زیبایی صورت جسمی اوست، و منظور از تکریم معنوی، زیبایی صورت روح و جان اوست که بعضی از آن ها را در تکریم صفات گفتیم و بعد از این هم خواهیم گفت.

ه. تکریم انسان به لحاظ زیبایی صورت همان است که خدای تعالی فرمود: (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَن تَقْوِيمٍ^۲، ما انسان را در نیکوترین صورت آفریدیم) قامت راست و رسا، صفای رنگ و رخسار، لطافت پوست بدن، ترکیب زیبای اعضاء، فراوانی نفع همان اعضاء و صالح بودن آن ها برای اغلب کارهای انسان تکریم صوری انسان است، حتی اگر یک یک این ها را که انسان دارد با آن چه در حیوانات است مقایسه کنیم خواهیم دید در انسان صفاتی ربوبی وجود دارد که می تواند تدبیر کند و با نظیر آن به کارهای خود برسد، در این اجزاء هیئت های بندگی را می بینی و می بینی که انسان به این عضو که وجه رب اوست نیاز دارد و با آن می تواند به خدمت او قیام کند، در ضمن صورت او راست است و با تمامی صورتش می تواند مقابل باشد در صورتی که حیوانات چنین نیستند، و تنها می توانند با قسمتی از صورتشان مواجه شوند و غیر این ها.

۱ - امیر مومنان در مناجات به خدای تعالی عرض می کند (إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحَبُّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تَحِبُّ) بحار الأنوار ۴۰۲/۷۴.

و ایشان (یعنی ائمه علیهم السلام) صورتی زیباتر دارند که در عالم امکان هیچ کس به آن زیبایی نمی رسد و اگر با برخی از همین زیبایی ها بر مردم ظاهر شوند هیچ کس آن ها را نمی بیند مگر این که فوری می میرد.^۱ زیباترین فرشته ها رضوان است که او را با شعاع صورت های خودشان لباس پوشانده اند و ملک موت (جناب عزرائیل) به هنگام قبض روح مومن چنین می باشد اما آن ها (ائمه علیهم السلام) زیبایی خود را با همین صورت بشری زیر پرده برده اند .

و . تکریم انسان به لحاظ اعتدال مزاج . اعتدال مزاج به صورت کلی موجب این است که ذاتا برای همیشه زنده و باقی باشد ، و به این جهت در مزاج انسان در دنیا خلط ها و آمیزه هایی است^۲ توأم با کثافات غذا و نوشیدنی ، و هوای نا صاف و مکان

۱- بی نام و نشان نوشته اند : شیخ در ص ۹۸ سطر ۱ چاپ سنگی (چاپ مکتبه العذراء ج ۱ ص ۳۷۵ نوشته است ایشان صورت زیبایی دارند که در عالم امکان هیچ کس آن ها را به آن صورت نمی بیند مگر این که فوری می میرد) . جواب ، می گویم : بلی و این صورت نورانیت ایشان است که کسی غیر از ایشان توانایی دیدن آن را ندارد و احادیث در این باره زیادند ، (البته) این سخن به آن معنی نیست که صورت بشریتشان زیبا نیست ، بلکه هردو صورت زیباست ، آن صورت نورانی است و این صورت بشری . و چنان که گفته اید دلالت ندارد به این هم که مرگ به دست خدا نیست ، شما این معنی را از کجا استنباط کردید ؟ مرگ وسایل و اسبابی امثال این دارد ، چنان که عزرائیل صورت زیبایی دارد که با آن صورت به مومن ظاهر می شود ، و وقتی مومن او را می بیند روحش از دنیا و هر چه در آن است مفارقت می کند « در قصص الانبیاء جزاثری ۱۱۷ و بحار الانوار ۷۴/۱۲ و ۷۵ روایت شده است که ابراهیم فرشته ای را دید به او گفت : کیستی ؟ جواب داد : فرشته ی مرگ هستم ، ابراهیم گفت : می توانی در صورتی دیده شوی که مومن را قبض روح می کنی ؟ او گفت رویت را از من برگردان ، رویت را برگردانید و وقتی نگاهش کرد او را جوانی خوش روی و خوش پوش و خوش بو و خوش صورت دید ، گفت : ای عزرائیل اگر مومن از تو غیر از همین زیبایی را نبیند برای جان دادن او کفایت می کند ، در ضمن به او گفت : می توانی به صورتی درآیی که فاجر را با آن صورت قبض روح می کنی ؟ گفت نمی توانی ! گفت می توانم و روی از وی برگردانید ، سپس به او نگاه کرد دید مردی سبزه پوست است که موهایش مانند خار راست اند با بوی گندیده که از چشم ها و سوراخ های دماغش آتش و دود بیرون می آید حضرت از حال رفت و پس از به حال آمدن گفت : ای ملک الموت اگر کافر غیر از صورت چیز دیگری نبیند برای مرگش کافی است » به هر حال صورت زیباییشان منحصر به صورت بشری نیست چنان که در عرش صورت هایی دارند ، و خدای تعالی آن ها را (پنج تن آل عبا یا چهارده معصوم را) وقتی به صورت اشباح بودند به حضرت آدم نشان داد . ۷۵ تا ۷۷ کتاب حل مشکلات شرح الزیارة .

۲ - این اخلاط به طور مشهور در طب قدیم چهارند : سوداء ، صفراء ، خون و بلغم .

و زمان آلوده ، که با ترکیب قوای او در آمیخته اند ، خدای تعالی چنین کرده تا بقای او در این جهان ممکن نباشد ، برای این که این دنیا خانه ی تکلیف است و خدای لطیف و مهربان دوست نمی دارد بندگان او در زحمت و مشقت باقی بمانند، در اثر این آمیختگی جدایی روح از بدن به صورت مرگ ظاهر می شود و در زمین دفن می شود، زمین می خورد آن چه را در اوست وقتی از تمامی عوارض و کثافات صاف و خالص شد (دوباره) او را ترکیب می دهد ترکیبی سازگار ، و همیشه ماندنی، (انسان با آن ترکیب در آن عالم) برای همیشه ماندن سازگار است برای این که طبایع به حالت اعتدال درآمده و اخلاط به اندازه ی صحیح و برابر در کمال موازنه و تعادل یک واحد ساده ای را به وجود آورده اند که حالت تضاد و کثرت ندارد اگر این خلط (ها در دنیا از حال موازنه خارج نمی شدند) و عوارض بیگانه نبودند مرگ به او عارض نمی شد ، و (چون) باقی ماندن در خانه ی مشقت با رأفت و مهربانی خدای تعالی منافات داشت سبب شدند از سرای فانی به سرای باقی منتقل شود .

مزاج اعدل ، نطق و انسانیتی را اقتضاء می کرد که صراط الله است و علم و حلم و عقل و حیاء و همه ی صفات کاملی را اقتضاء می کرد که آثار توحید و مقتضای تجریدند ، این اعتدال ، در ائمه علیهم السلام به جهت شدت کمال حل و عقد الهی به وسیله ی حرارت عنایت ازلی و رطوبت آب اولی راجح الوجود و به سبب لطافت ماده و زیبایی صورت ، به حدی است که دل های شیعیان شان از شعاع و فاضل آن خلق شد ، بنا بر این ، نور دل های شیعیان از شعاع اجسام ایشان می باشد مانند شعاع خورشید از خورشید ، که یک هفتادم می شود و

آن چه از اوصاف بزرگ و بی شمار دل های شیعیانشان شنیدی به حقیقتش و به حقیقت تکریم حضرت حق به این دل ها پی نمی بری .

ز . تکریم انسان به لحاظ اعتدال قد و قامت . اگر قامت انسان حالت اعتدال نداشت مایل و یا سر به زیر می شد ، و به غیر هیئتی در می آمد آن که شأن سیرش در سلسله ی طولیه پایانی ندارد ، مانند جمادات (می شد ، جمادات) مانند معادن و نباتات و دیگر حیوانات در سلسله ی عرضیه سیر دارند و اگر چه در سلسله ی طولیه سیر (اندکی) دارند ، (مثلا) جمادات به رتبه ی معادن می رسند اما از آن بالاتر نمی روند ، نباتات از جمادات به معادن منتقل می شوند و از معادن به رتبه ی نباتات و فراتر از آن نمی روند ، حیوانات از جمادات به معادن و از آن ها به نباتات و از آن ها به حیوانات منتقل می شود و از رتبه اش فراتر نمی رود .

و اما انسان ، از جمادات به معادن و از معادن به نباتات و از آن ها به حیوانات و از آن ها به ملکیت و از ملکیت به انسانیت و از آن به حضرت الاهیت منتقل می شود و مدام از مقامی به مقامی بالاتر سیر می کند تا به مقام رضوان و محبت برسد و دائم در این مقام بالا می رود که غایت و نهایت ندارد .

قامت راست انسان صورت سیر او به سوی خدا ، و صورت پذیرفته بودن او در پیشگاه او و صورت اقبال او به خداست از زمانی که او را فراخوانده است .

و سر به زیر یا خم بودن غیر انسان ، صورت سیر او به سوی خداست اما نظرش به سوی چیزهایی می باشد که در زمین

است و آن چه در باره ی بعضی از فرشتگان در این باره وارد شده با آن چه گفتیم منافاتی ندارد، برای این که هر کدام از آن ها به صورت انسان نباشد در رتبه و کمال از انسان پایین تر است گرچه لحظه ای از خدمت خدا غافل نیست اما خدای تعالی را در جهت پایین مرکز خود خدمت می کند، (هم چنین با گفته ی ما منافات ندارد) آن چه وارد شده است که بعضی از حیوانات به بهشت داخل می شوند، مانند یعفور الاغ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و غضباء شتر آن حضرت، و الاغ عزیز، و الاغ بلعم باعورا و سگ اصحاب کهف و مانند آن ها.

بلکه وارد شده است که از هر نوع حیوان، غیر از مسخ شده ها و غیر از درندگان و ناصبی ها، گروهی وارد بهشت می شود، توجیه در این باره این است که حیوانی که داخل بهشت می شود در سلسله ی طولیه سیری داشته و از رتبه ی نوع خود فراتر رفته بوده است (این گونه) از حیوانات که به آن داخل می شوند روحی برزخی مرکب از حیوان و انسان داشته اند و به همین جهت بعضی از معقولات کلیه را درک می کرده اند و مانند سایر مومنین از آن ها ایمان و اقرار به حق ظاهر می شد اما انسان نمی شوند و اگر چه به بهشت درآیند، برای این که انسان پس از ورود به بهشت ملک، مالک می شود چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا) ^۱ یعنی و چون آن جایگاه نیکو را مشاهده کنی عالمی پر نعمت و کشوری بی نهایت بزرگ خواهی یافت. و حیوان وقتی وارد بهشت شد حیوان است و ملک نیست، و به همین مطلب اشاره کردم در گفته ام در سلسله ی طولیه ی غیر متناهی، و سلسله ی این حیوان متناهی است برای این که

صورت حیوانی را از خود خلع نکرده و لباس انسانی نپوشیده است و اگر چه در بهشت خواهد ماند چون که روح مرکب برزخی دارد که نیت صالح بندگی را متوجه می شود .

ح . تکریم انسان به لحاظ تمییز به سبب عقل . عقل سبب آن است که خدای تعالی بنده اش را دوست بدارد ، چون بنده به وسیله ی آن حق را از باطل و خیر را از شر و راه نجات را از راه هلاک ، تشخیص می دهد ، عقل حجت الله باطنی بر بنده می باشد چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً)^۱ و نعمت های ظاهری و باطنیش را بر شما فراوان کرد) عقل نور و حیات آدمی است چنان که خدای سبحان فرموده است : (أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ)^۲، آیا کسی که مرده ی جهل و ضلالت بود ما او را زنده کردیم و به او روشنی علم و دیانت دادیم تا با آن روشنی در بین مردم سرفراز رود) و کلام در بیان بعضی از این بخش به طول می انجامد .

ط . تکریم انسان برای افهام مطلب با سخن گفتن، اشاره کردن و نوشتن . خدای تعالی نعمت های خود را به انسان بیشتر کرد و بنیاد او را جامع مملک و مالک آفرید ، که کارهایش زیاد و بی شمار باشد ، پشت سرهم به او نعمت داد ، او را گویا ساخت تا با آن مطالب و خواسته های خود را بیان کند ، و از روی محبت و مهربانی و رحمت با اشاره کردن و نوشتن بر او وسعت داد تا در ادای موارد دست او در کارهایش باز باشد ، و این ها را به موجودات دیگر نداد .

۱ - لقمان ۲۰ .

۲ - انعام ۱۲۲ .

و برای برگزیدگان‌ش علیهم السلام، از این تکریم به اندازه ای لطف کرد که به جماد بفهمانند، و کر و لال را به سخن وادارند، به نوشته و اشاره شان جواب بدهند به همه ی کسانی که در نقاط مختلف عالم اند، آن ها کسانی هستند که آن چه خدای تعالی از ایشان خواسته فهمیده اند و به فاضل فهم خود همه ی اهل فهم و استفاده را فهمانده اند، هیچ کدام از همه ی موجودات چیزی را نمی فهمند مگر به فاضل فهم ایشان، خدای تعالی ایشان را گویا کرد و به فاضل نطقشان ما سوی را به سخن آورد همه ی زبان های حالی و مقالی بر ایشان ثناء می کند، همه ی موجودات خدای تعالی را به تمامی اسماء او تسبیح می کنند: (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) و موجودی در جهان نیست جز این که با سپاس بر او تسبیح می گوید ولی شما تسبیح آن ها را فهم نمی کنید) و آن حضرات صلوات الله علیهم با هر زبانی و لغتی که هفتاد هزار زبان و به روایتی هفتاد میلیون زبان است سخن می گویند لغات این زبان ها با هم فرق می کند و به هم شبیه نیست، و این قول حضرت امیر مومنان علیه السلام است که بعد از سخنی طولانی گفته است: (من چنان هستم که رسول الله به من فرمود: یا علی تو ذو القرنین آن و دو طرف آن هستی^۲ ولی آخرت و اولی برای تست. یا سلمان، مرده ی ما مرده نیست

۱ - اسراء ۴۴.

۲ - در بحار الانوار ج ۳۹ ص ۴۱ در بیان این جمله چند وجه را گفته است که بعضی ها را ذکر می کنیم: در این که بر سرش ضربت خورده به ذوالقرنین شبیه است. در دنیا و دین قدرت عظیمی دارد. در دنیا بر سرش ضربت خورد و در رجعت که بر می گردد شرق و غرب عالم مطیع وی خواهد شد. خدای تعالی شرق و غرب عالم را برای او آفریده است، و به زودی مالک آن ها خواهد شد. هر دوسمت بهشت برای او خلق شده است و او تقسیم کننده ی آن خواهد بود. و جزری در انبیا گفته که رسول خدا به علی فرمود: (إن لك بيتا في الجنة وإنك ذو قرنيها) تو در بهشت قصری داری و تو صاحب دو طرف بهشت هستی. و ابو عبید گفته است: من گمان می کنم رسول الله مرادش این بوده که علی ذی القرنین این امت هست. و گفته شده که مرادش حسن و حسین بوده است. مترجم.

و شهید ما که به قتل رسیده کشته نیست ، غایب ما وقتی غایب شد غایب نیست و کسی با ما مقایسه نمی شود ، من با زبان عیسی در گهواره سخن گفتم من نوحم ، من ابراهیمم ، من صاحب ناقه ام ، من صاحب رجعتم ، من (صاحب) زلزله هستم من لوح محفوظم علم آن چه در آن است به من منتهی شده است من هرگونه که خدا بخواهد در صورت ها ظاهر می شوم ، هرکس ایشان را دیده مرا دیده است ، ما در حقیقت نور لا یزال و نور لا یتغیر خدای تعالی هستیم ، ای سلمان ، شرافت هر مبعوثی ماییم ، ما را (به عنوان) ارباب (و خدا) نخوانید و در باره ی ما هر فضیلتی را خواستید بگویید ، در باره ی ما هلاک شد هر که به هلاکت رسید و در باره ی ما نجات یافت آن که نجات یافت) .^۱

خدای تعالی در اشاره و نوشتن برای امامان معصوم علیهم السلام و انسان ها در فهم و نطق به صورتی که شنیدی کرامتی مخصوص داد .

ی . تکریم انسان با هدایت کردن او به اسباب و وسایل معاش و معاد ، خدای تعالی انسان را راهنمایی کرد نهال ها را بکارد ، زراعت کند ، مال و منال خود را (از همین راه و) با تجارت ، استخراج معادن از خشکی و دریا افزایش دهد ، ظروفی را تولید کند که مردم آن ها را به کار می برند ، وسایلی را بسازد که به عنوان زینت آلات از آن ها استفاده می کنند ، و موادی را بیرون بیاورد که آن ها را برای پوشیدن و پوشاندن می بافند ، به او یاد داد که در ساختن غذاها و آماده کردن نوشیدنی ها و تشخیص دادن صالح و ناصالح و مفید و مضر آن ها از هم چگونه

عمل کند ، بناکردن مسکن ، پرورش دام و اصلاح و حفظ آن ها و یاد دادن و یاد گرفتن صنایع و محکم کردن آن ها و امثال آن ها را به او آموخت ، همه ی این کارها به هدایت و راهنمایی اوست .

به همین جهت گاه بعضی از حیوانات را می بینی که برای اصلاح معاش خود کارهایی می کنند که از عهده ی انسان خارج است برای این که به امر معاش او مربوط نمی شود چنان که مورچه ها و زنبورها عمل می کنند ، روزی خود را ذخیره و مسکن خود را آماده می کنند و غیر آن ها هم همین طور . شخص عارف هرگاه به کارهای انسان و تدابیر و نتایج آن ها نگاه کند می فهمد که راه یافتن به این کارها جز از راه هدایت خدای تعالی در قدرت او نبوده و نیست . (اگر نگاه کنی) می دانی که این ها با هدایت آن خدایی صورت گرفته که بچه ی تازه به دنیا آمده از انسان یا حیوان را پس از زایمان هدایت کرده که پستان مادر را بگیرد و بمکد به نحوی که آدم عاقل نزدیک است این کار را نتواند انجام بدهد مگر بعد از معاینه و با تردد .

خدای تعالی در این کرامت برای محمد و آل محمد علیهم السلام به گونه ای عمل کرده که ایشان را به خدمت خود راهنمایی و به اطاعت کردن از او مستغرق ساخته است به نحوی که ایشان به ما سوای او توجه ندارند ، راهنمایی کرده موقعی که به ایشان فرمان داده است : (وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ أَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ، هیچ کدام از شما نماند و به جایی بروید که فرمان داه شده اید) چون از احوال خود و از امر معاششان غایب شدند (و غرق شدند) در آن چه خدای تعالی فرمان داده

بود ، (به امر خدای تعالی) افلاک به جهت مصالح آن ها به گردش در آمدند ، نهرها برایشان به راه افتادند و دانه ها از زمین رویدند ، نباتات برایشان رستند و اسباب ، از هر باب و جهت برایشان مهیا و آماده گردید ، و اشیاء مطابق اراده ی آن ها عمل کردند تا این که هر چه در عالم وجود ممکن بود به امر معاش خود به فاضل عمل اسباب در هر شیئی برای ایشان هدایت شد ، بنا بر این به برکت غرق شدن ایشان در خدمت آفریدگارشان ما سوای آن ها به امر معاش خود هدایت شدند ، و علت آن چه به آن اشاره کردیم این بود که هدایت یافتن خلق به امر معاششان جز از جانب خدای تعالی ممکن نیست و آن ها با همین هدایت او به کارهای خود مشغولند (و در صرف) توجه، به کار (معاش،) علاقه (ی آن ها) از فیض (معنوی) قطع می شد (برای رفع این محذور) خدای سبحان بنده های مخلص خود (ائمه علیهم السلام) را راهنمایی فرمود که علاقه ی (خلق) را به مدد (معنوی الهی) وصل کنند و آن این (بود) که به خدمت او توجه کنند ، وقتی (آن بزرگواران) در حضرت قدس و ذکر او مستغرق بودند فاضل وصل ایشان به فیض ، با وصل مدد به غافل بودنشان سبب می شد بندگان خدا از کارهای (معاش) خود قطع علاقه کنند ، به همین منظور خدای تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود : **وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ**^۱ ، خدای خود را با تضرع و پنهانی و بی آن که صدا را بلند کنی در صبح و شام یاد کن و از غافلان نباش) و سپس وجه دلیل را بیان فرمود که : **(وَ اْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ**

عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى^۱، و اهل بیت خود را به نماز و طاعت خدا امر کن و خود نیز بر زحمت آن ها صبور باش ما از تو روزی نمی طلبیم بلکه به تو روزی می دهیم و عاقبت نیکو مخصوص اهل تقوی است).

(از بیانی که کردیم) حکمت دلیل حکمت، برایت مفهوم می شود و (می دانی که) هدایت به اسباب معاد در (عمل به) وحیی است که خدای تعالی بر رسول بزرگوارش نازل فرموده است، وحیی که نجات خلق از عذاب و رسیدن به سعادت پاداش الهی در گرو آن می باشد، و در گرو اخلاق پسندیده و اعمال مرضیه ی محکمی که راه محبت اوست یعنی راه کفایت و تقرب به او می باشد، و این آداب همان اعمال مستحبی است که در حدیث قدسی به آن اشاره شده است: (ما زال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه همیشه و مرتب بنده به من با انجام کارهای مستحبی نزدیک می شود تا این که او را دوست می دارم) و همین تقرب راه محبت است و فرمود: (فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به...^۲، وقتی او را دوست بدارم گوش او می شوم که با آن می شنود). و همین محبت چنان که قبلا اشاره شد راه کفایت در امر معاش و در امر معاد است خدای تعالی فرمود: (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ^۳، خدای تعالی از ایشان خشنود شد و ایشان از او راضی شدند).

مراد از اعمال مستحبی کارهایی است که انجام دادن آن ها رجحان داشته باشد مانند نماز و غیره، مثل جلو بردن پای راست به هنگام وارد شدن به مساجد و در پوشیدن کفش، و

۱ - طه ۱۳۲.

۲ - المحاسن ۱/۲۹۱.

۳ - مائده ۱۱۰.

جلوتر گذاشتن پای چپ به هنگام ورود به مستراح و بیرون آوردن کفش از پا به هنگام ورود به مسجد، انگشتی در دست راست کردن در صورت نبودن تقیه، عمامه بر سر نهادن در حال ایستادن، پوشیدن شلوار در حال نشستن، خودداری کردن از شانه کردن با شانه ای که دندان‌هایش شکسته است، جارو کردن خانه به هنگام شب، ترک دعا کردن پدر و مادر پس از نماز، نسوزاندن پوست پیاز، ترک تار عنکبوت در خانه، ترک ازاله ی آن به وسیله ی زن، بلکه آن را مرد زایل می کند، و امثال این ها که زیاد است.^۱

و در روایت جابر بن عبد الله انصاری است که امیر مومنان علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: (سوگند به خدایی که

۱ - مرحوم صدوق در کتاب خصال از سعید بن علاقه از امیر مومنان علیه السلام روایت کرده که شنیدم می فرمود: ترك تار عنكبوت در خانه فقر می آورد. بول کردن در حمام فقر می آورد. غذا خوردن در حال جنب بودن فقر می آورد. خلال با چوب طرغاف فقر آور است. شانه کردن در حال ایستاده فقر می آورد. ترك زباله در خانه فقر می آورد. سوگند دروغ فقر می آورد. زنا فقر می آورد. اظهار طمع فقر می آورد. خوابیدن بین نماز مغرب و عشاء فقر می آورد. خوابیدن قبل از طلوع آفتاب فقر می آورد و عادت کردن

به دروغگویی فقر می آورد و زیاد به موسیقی گوش دادن فقر می آورد و رد مردی که شب هنگام چیزی را

می خواهد فقر می آورد و ترك میانه روی در زندگی فقر می آورد و قطع رحم فقر می آورد. سپس فرمود: آیا به شما خبر ندهم به چیزهایی که روزی را زیاد می کند؟ عرض کردند بلی یا امیر مومنان. فرمود: با هم خواندن نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء روزی را زیاد می کند خواندن تعقیبات بعد از نماز صبح و عصر روزی را زیاد می کند و صله ی رحم روزی را زیاد می کند. آستانه ی خانه و محل کار را جارو زدن روزی را زیاد می کند رعایت حال برادر دینی را کردن در رفع گرفتاری از او روزی را زیاد می کند و صبحگاهان به دنبال روزی رفتن روزی را زیاد می کند طلب مغفرت روزی را زیاد می کند نگهداری

امانت و رد به موقع آن روزی را زیاد می کند گفتن حرف حق روزی را زیاد می کند تکرار فقرات اذان

پس از شنیدن از اذانچی روزی را زیاد می کند در مستراح سخن نگفتن روزی را زیاد می کند ترك طمع روزی را زیاد می کند سیاسگزاری از صاحب نعمت روزی را زیاد می کند پرهیز از سوگند دروغ روزی را زیاد می کند وضوء گرفتن قبل از خوردن غذا روزی را زیاد می کند خوردن آن چه از سفره می افتد روزی را زیاد می کند و هر کس در هر روز سی بار سبحان الله بگوید خدای تعالی هفتاد نوع گرفتاری

را از وی برطرف می کند که ساده ترین آنها فقر است. بحار الانوار ۳۱۴/۷۳ .

دانه را شکافت و جان را آفرید من هرگز از میان گله ای نگذشتم ، شلوار را ایستاده نپوشیدم ، در آستانه و ورودی خانه ننشستم ، در کنار نهر آب و در میانه ی دو در و در حال ایستاده بول نکردم ، ناخن هایم را با دندانم نچیدم ، در روز چهارشنبه روغن نمالیدم ، قبره و ماهی زماری نخوردم ، قطع رحم نکردم ، سائلی را دست خالی برنگرداندم .

دروغی نگفتم ، به دروغ شهادت ندادم ، به رو و به پهلو ی چپ خوابیدم دو انگشتر در دست نکردم ، روی زباله ننشستم و زباله را در شب در منزلم باقی نگذاشتم از جایی که گندم ریخته شده بود عبور نکردم ، لنگه کفش پای چپم را قبل از لنگه کفش پای راستم نپوشیدم ، در جای خرابی خوابیدم ، به فرجی نگاه نکردم ، با دامن لباسم صورتم را مسح نکردم ، هیچ کدام از شما ها یکی از این کارها را نمی کند مگر این که بی جهت اندوه و غمی به او می رسد ، پس از اینها اجتناب کنید.^۱

خلاصه که ترک کارهای مکروه و انجام کارهای مستحب از هر نوعی از اعمال ، احوال ، اقوال ، اعتقادات ، حرکات ، سکانات ، خوردنی ها ، نوشیدنی ها ، لباس ها و ازدواج و غیره همه مستحب به شمار می آیند ، (امام امیر مومنان علیه السلام) اینها را مثال آورده تا کسی خیال نکند منظور از نافله ها عبادت های معروف در بین عوام می باشد بلکه منظور از نافله ها عبادت هایی است که در نزد خواص معروف است . مانند اینها و امثال اینها ، مشخصات وجودات شرعی یا متمم

۱ - در جامع الاخبار از رسول الله صلی الله علیه و آله بیست خصلت را نقل کرده که فرمود: فقر می آورند

های مشخصات هستند ، روایت شده است که مردی در میان قوم لوط ، لباسی شبیه لباس حضرت لوط را می پوشید ، وقتی به آن ها عذاب نازل شد آن مرد از عذاب در این دنیا نجات یافت ، با این که مانند آن ها عمل می کرد اما به جهت شباهت در لباس به حضرت لوط سالم ماند ، و همین شباهت در دفع عذاب از او موثر واقع شد ^۱.

چون این کارها متمم و مکمل قابلیت ها هستند و انجام دادن آن ها سبب می شوند انسان ها به درجات بالایی برسند ، (خدای تعالی) آن ها را به لحاظ نفیس و گران قدر بودنشان در خزانه ی امام علیه السلام قرار داد که بین بندگان خدا منتشر کردند و بنده های خود را راهنمایی کرد به سوی آن چه کمالشان و رسیدن به مقام محبتی که مستلزم کفایت او بود ، تا (با انجام آن ها) به عالی ترین مرتبه ی قرب نایل شوند . سبقت کنندگان برحسب اجابت کردنشان از داعیان راه رشد سبقت کردند ، و محمد و آل محمد علیهم السلام در این موارد سابق و سائق و قائد می باشند .

و در همین زیارت نامه ان شاء الله خواهد آمد : (من اراد الله بدء بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم) . هر کس خدا را بخواهد با شما آغاز می کند و هر کس خدا را یگانه

۱- بلند شدن از رختخواب برای بول کردن بدون لباس ۲- خوردن غذا در حال جنابت ۳- نشستن دست ها موقع غذا خوردن ۴- حقیر شمردن خرده تکه های نان ۵- سوزاندن پوست پیاز و سیر ۶- نشستن بر آستانه ی در ۷- جارو کردن خانه در شب و با لباس ۸- شستن اعضاء در مستراح ۹- خشک کردن دست و صورت با دامن و آستین لباس ۱۰- نشسته گذاشتن ظرف های آلوده ۱۱- نپوشاندن روی ظرف های آب ۱۱- تمیز نکردن تارهای عنکبوت از خانه ۱۲- سبک شمردن نماز ۱۳- عجله کردن در خارج شدن از مسجد ۱۴- صبح زود به بازار رفتن ۱۵- ماندن در بازار تا شب ۱۶- خریدن نان از فقراء ۱۷- نفرین کردن اولاد ۱۸- دروغ گفتن ۱۹- دوختن لباس در بدن ۲۰- خاموش کردن چراغ با بادمیدن . بحار الانوار ۷۳/ ۳۱۵ . و در بعضی اخبار آمده جلوتر از سالخورده ها راه رفتن و پدر و مادر را با نام صدا کردن و شستن دست با گل فقر می آورد. جلد ۷۳ بحار الانوار ص ۳۱۸.

بداند از شما می پذیرد و هرکس او را قصد کند به وسیله ی شما توجه می کند .

ک . تکریم انسان به لحاظ تسلط او به آن چه در زمین است . خدای تعالی عقل و فهم و هوشیاری و آگاهی به اسرار مرموز موجودات را در ترکیب وجود او قرار داده است ، و انسان به سبب همین موهبت و تکریم ، با فهم خود بر هرچه که در زمین است چیره گشته ، و حیوانات و نباتات و معادن و جمادات را در خشکی ها و در دریاها مطیع و منقاد کرده است برای این که با فهم و تمییز خود هر چیزی تدبیر می کند .

و خدای سبحان همه ی اشیاء را بر طبق اراده ی محمد و آل محمد صلوات الله علیهم به صورت طبیعی به آن ها رام ساخته است مانند تبعیت سایه ها و انوار از سرچشمه ی نور به خاطر این که خدای تعالی بر ایشان تکریم کرده از این باب که آن ها را برای خود به وجود آورده و به خود مخصوص کرده است ^۱ ، ایشان با اقبال به خدای تعالی از تسلط به همه ی اشیاء بی نیاز شده اند و خدای تعالی ملکوت همه را ملک آن ها کرده است.

ل . تکریم انسان به لحاظ قدرت داشتن به صنایع . (خدای تعالی انسان را) در توانایی به اندازه ای کامل کرده است که در کارهایش به چیزی نیاز پیدا نمی کند مگر این که می تواند همان شیئی را بسازد ، با تمیز و تدبیری که در امر معاش به او الهام می شود.

۱ - خدای تعالی به حضرت موسی علیه السلام فرمود : (واصطنعتک لنفسی) و مولی الموحدین علیه السلام گفته است : (نحن صنائع الله و الخلق بعد صنائع لنا) .

اما محمد و آل محمد صلوات الله علیهم چون در ترکیب مزاجشان و در استعداد ذاتشان به نهایت اعتدال رسیده اند و با استغراق در روی آوری به رب العباد، اضرار از آن ها مفارقت کرده است و با سبع شداد مشارکت دارند اقتضای نفوس و طبیعتشان این شده است که اسباب اشیاء را بر اقتضای حکمت در اسرار خلقت به وجود بیاورند، بلکه اسرار خلقت، به مقتضای حکمت اسرار، محکم و مطابق شده است به نحوی که هر چه به همان هیئت و با لحاظ کردن همان نظم عمل شود کامل ترین صنعت خواهد شد برای این که این (هیئت با این نظام) هیئت نفوس آن ها و امثال صورتشان می باشد. (سبحان من جعلهم خزائن غیبیه و مصادر فیضه و سیبه، بزرگوار است خدایی که ایشان را خزینه های غیب و محل های صدور فیض هایش قرار داد).

م. تکریم انسان به لحاظ عمل کردن اسباب علوی و سفلی. خدای تعالی بندگان خود را به نسبت قابلیت هدایت کرد از روی علم در اشیاء دستکاری کنند، از همین راه کشت می کنند، می سازند، می خورند، می پوشند، می خرند و می فروشند، و سایر کارهای صنعتی را انجام می دهند، و با استفاده از علم جفر، ستاره شناسی، رمل، نحوه ی پرواز مرغان اطلاع می یابند از چیزهایی که از آن ها پوشیده است و با علمی به اوضاع هستی مطلع می شوند، و از غریب ترین علم ها علوم پنجگانه ی مکتومه است (کیمیاء و لیمیاء و ریمیاء و هیمیاء و سیمیاء) که حکماء به شدت آن ها را مخفی می کردند و در تعریف و بیان آن ها از اشاره و رمز و غیره استفاده می کردند.

علم کیمیا، علم کشت طلا و نقره و گوهرهای گرانبه‌های دیگر مانند الماس و یاقوت و لعل و زمرد و فیروزه و لؤلؤ و غیره به نحو احسن و اعلی بود.^۱

علم لیمیا، علم طلسم‌ها است و نوعی از آن با استفاده از طبیعت داروها عمل می‌کند

علم ریمیا، علم شعبده بازی است .

علم سیمیا، علم تخیلات است، که از تسخیرها و طلسم‌ها و از طبیعت داروها استفاده می‌کند و با آن‌ها کارهای عجیب و فوق‌العاده‌ای را انجام می‌دهند که هم جایز دارد و هم حرام .

همه‌ی این‌ها چیزهایی است که خدای تعالی بندگان متقی را به آن چه مصلحت آن‌ها ایجاد می‌کند آگاه کرده و خواسته است طبیعت گناهکاران معلوم شود . و همه‌ی آن‌ها از باب فراهم کردن اسباب برای رسیدن به مسببات می‌باشد و همه این کارها مباح و حرام و واجب و راجح و مرجوحش، تکریم انسان است تا از جایزش در جهت منافعش بهره‌مند شود و از حرامش اجتناب کند، خدای تعالی فرموده است : (وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرَا^۲، آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند مگر این که به او می‌گفتند : کار ما فتنه و امتحان است مبادا کافر شوی) .

۱ - امروزه این علم جای خود را به علم شیمی داده است که با گستره‌ی بیشتری به انواع و اقسام خواسته‌ی‌ها و نیازهای انسان پاسخ می‌دهد و علمی است که بیشتر با ترکیب و تجزیه‌ی هر گونه ماده و پی بردن به طبیعت و خواص آن‌ها و آمیختن آن‌ها به هم به صورت متعادل و متناسب و لازم مصنوعات را به دست می‌آورد که انسان در شئون گوناگون زندگی به آن‌ها نیازمند است از داروی امراض گرفته تا وسایل زندگی از هر قبیل . مترجم .

همه ی این ها آثار تکریم محمد و آل محمد علیهم السلام و صورت های اسماء ، اسماء افعال ، و افعال ذوات ایشان می باشد در این آثار چیزی که بر مردم حرام باشد وجود ندارد ، برای این که حرام در جهت مخالفت با ایشان در صورت یا اسماء یا در افعال است ، مانند این که بخواهد دشمن خود را از بین ببرد ، و این دشمن از مومنان متقی است که عمل کننده با او دشمنی دارد که حرام است برخلاف دشمن آل محمد علیهم السلام که در صورت اثبات مهدور الدم می باشد و عمل برای هلاک او حرام نمی باشد . و غیر ایشان هم گاه از صورت اسماء و اسماء افعال ایشان می باشد که خزائن حلال و حرامش ایشان هستند .

ن . تکریم انسان به لحاظ نقل و انتقال او در خشکی و دریا . خدای تعالی برای رفت و آمد انسان ها در راه های دریا و رسیدن به مقاصدشان کشتی ها را و در خشکی ها شتر و اسب و استر و الاغ ها را قرار داده است ، اگر کشتی ها نبودند در دریا غرق می شدند و اگر این مرکب ها نبودند نمی توانستند در روی زمین و دریا طی راه بکنند .^۱

خدای تعالی در حقیقت محمد و آل محمد علیهم السلام را برای همه ی اشیاء کشتی نجات قرار داده است ، آن که بر کشتی نشسته از غرق شدن نجات می یابد و کشتی مثال آن ها و کشتی نشینان مثال تابعین آن ها هستند ، کشتی نجات دهنده است چون مثال راه ولایت ایشان است ، شتر بارها را حمل می کند : (وَ تَحْمِلُ اَثْقَالَكُمْ اِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ اِلَّا

۱ - در حال حاضر چه وسائلی که در اختیار انسان ها نیست و همه ی آن ها دست آورد بشر است و بعد از این هم چه اختراعات عجیب و غریبی کشف خواهد شد خدا می داند. و این همه از کرامتهایی است که خدای تعالی به انسان داشته است. مترجم

بَشِقِّ الْأَنْفُسِ^۱، از شهری به شهری دیگر که خود شما بدون بار با زحمت به آن شهر می رسید چه رسد با بار) چون در تاویل آیه مثال نفس می باشد، همه ی بنی آدم تکریم شدند با آن چه محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین تکریم شدند.

س. تکریم انسان با گذاشتن طعام به دهان با دست. خدای تعالی با صورتی که به انسان داده یعنی با همان صورت انسانی به او جلال بخشیده تا سرش را به سوی طعام پایین نبرد، همان صورتی که آن را به خود نسبت داده و صورت محمد و آل محمد علیهم السلام است، همان که خدای تعالی آن را به صورت محبت خود خلق کرده و فرموده است: (كنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف)^۲، گنجینه ی مخفی بودم دوست داشتم شناخته شوم برای این منظور خلق را به وجود آوردم، صورتشان صورت همین محبت است و آن را به خود نسبت می دهد، برای این که صورت محبت و به صورت ایشان است صورتی (که خدای تعالی حضرت آدم را به صورت او آفریده است)^۳، ضمیر خواه به خدا برگردد و خواه به حضرت آدم، چنان که گفتیم در معنی فرقی نمی کند منظور صورت انسانیت است. انسان به لحاظ همین صورت که کنه آن ربوبیت است سر به پایین ندارد بر خلاف دیگر حیوانات که با اختلاف مشخصات در کم و کیف و جهت و مکان و رتبه و وقت و غیره صورتشان تغییر یافته است.

۱ - نحل ۷.

۲ - بحار الانوار ۳۴۴/۸۴ و شرح نهج البلاغه ۱۶۳/۵.

۳ - کافی ۱۳۴/۱.

ع . تکریم ارواح انسان های مومن با علم یعنی روزی طیب . تکریم انسان مومن با علم به اقتضای این است که از خدای تعالی اطاعت کند و از گناه بپرهیزد ، زیرا هرکس از (قهر) خدای تعالی (با انجام طاعات و با ترک معاصی) بترسد (چیزهایی را که نمی داند به او یاد می دهد ، چنان که فرموده است : (وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ ۱ ، خدا ترس باشید تا خدای تعالی به شما بیاموزد) و فرموده است : (وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۲ ، چون یوسف به سن رشد رسید او را مقام حکمفرمایی و دانش عطا کردیم و ما نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم) و علی علیه السلام گفته است : (علم در آسمان نیست تا بر شما فرود آید و در زمین هم نیست تا به سوی شما بالا بیاید بلکه علم در طبیعت دل های شماسست ، خود را با اخلاق روحانیین بیارایید تا بر شما آشکار شود) . و در روایتی آمده است که (با آداب روحانیین مودب شوید که به شما ظاهر شود) . چون کافر مرده است و از عمل نوری ندارد با علم تکریم نشده است .

(اما) این تکریم بر محمد و آل محمد علیهم السلام به قدری است که خدای تعالی ایشان را به لحاظ این که اهلش هستند خزانه های غیب خود و ظرف علم خود قرار داده است . اما این که در باره ی حاملان کرسی گفته شده است : (یکی از فرشتگان به صورت آدمی است و آن گرامی ترین صورت در نزد خدای تعالی می باشد) اشاره به تکریم انسان شده و نه زیبایی آن (در آن فرشته) .

۱ - بقره ۲۸۲ .

۲ - یوسف ۲۲ .

ف . تکریم انسان با اسلام . (خدای تعالی خواسته است) مکلف را تکلیف کند تا از همین راه به مددی برسد که قوام او با آن می باشد . و تکلیف بر حسب زمان ها گوناگون بوده و اگر چه در حقیقت نزد خدای سبحان ، یکی و آن هم اسلام بوده است ، و گوناگونی آن به تفاوت احوال موضوعات بوده است ، مانند این که در حال امن و نداشتن ترس از مخالف واجب است پاها را در وضوء مسح کنیم و در صورت تقیه واجب است آن ها را بشوییم ، و مکلف به صورتی که به تکلیف مأمور است عمل کند به رضای خدای تعالی نایل می شود ، در ضمن تکلیف از جانب خدای حکیم بر حسب قابلیت مکلف و وقت تکلیف و مکان آن وارد می شود ، اگر اقتضای محل های تکلیف و قبول اعلی باشد وصف تکلیف اشرف بوده و عمل به آن افضل خواهد بود ، و چون این امت مرحومه در قابلیت ها و در محل ها و در وقت ها افضل امت هاست بر طبق حکمت باید دینشان افضل ادیان باشد ، خدای متعال فرموده است: (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ، به حقیقت دین در نزد خدای تعالی اسلام است) ، به این دین اسلام گفته شده با این که همه ی ادیان الهی اسلام بوده اند برای این که اشرف ادیان الهی است و اسم آن از تسلیم مشتق شده که به معنی انقیاد به اهل حق می باشد ، و از سلامت ریشه گرفته به این معنی که (مسلمانان) رسول الله صلی الله علیه و آله را در رابطه با اهل بیتش ، و در دینش با انجام دادن گناهان زیاد اذیت نکنند ، با آیه ی (اَدْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً^۲، همه په صلح وارد شوید) به معنی اول و با آیه ی: (فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ^۳، سلام

۱ - آل عمران ۱۹ .

۲ - بقره ۲/۸ .

۳ - واقعه ۹۱ .

و سلامتی بر تو از جانب اصحاب یمین می باشد) به معنی دوم اشاره کرده است ، پس خدای سبحان با بهترین دین ها بنده های مومن خود را تکریم کرده است .

اگر بگویی : اگر هر دین بر پایه ی قابلیت اهل تکلیف باشد دین اسلام برای این امت به لحاظ استحقاق آن ها و به جهت اهلیت آن ها خواهد بود و چون امت های دیگر ناقص بوده اند استحقاق آن را نداشته اند و اگر دین به استحقاق باشد تکریم نخواهد بود .

می گویم : آن چه خدای سبحان به اهل استحقاق عطا می کند تفضل و احسان او می باشد و هیچ مخلوقی بر آن راهنمایی نشود مگر با راهنمایی خدای تعالی از باب کرم ، برای این که همه ی خیرات مال خدای متعال می باشد ، و مکلفین هم همه به او تعلق دارند ، اگر عطا کند از کرم اوست و اگر از عطای خود محروم کند ملک اوست ، اضافه بر آن نفس استحقاقی که از اقتضای قابلیت آن هاست باز از تفضل خدا می باشد و این استحقاق را وقتی برایشان حاصل شده او تفضل کرده است ، به ایشان عطا کرده آن چه را که همان زمان در آن ها از خودشان حاصل شده است ، چنان که شیئی بودنشان را حینی که شیئی می شدند به آن ها عطا فرموده است ، این مورد از مخفی ترین اقدار است در آن تأمل کن .

و از تکریم خدای تعالی بر محمد و آل محمد این است که اسلام را که دین او می باشد فرعی برای ایشان و شاخه ای از درخت ولایتشان و میوه ای از درخت دعوتشان قرار داده است .

ص . اما تکریم انسان با سجده کردن فرشتگان مقرب بر او ، هیچ شکی ندارد که این از بالاترین کرامت هاست که خدای تعالی سید و مالک و جبار عظیم ، فرشتگان مقرب و مستغرق در خدمت خود را در پیش او به سجده واداشته است، و سجده بزرگ ترین مراتب فروتنی و ذلت می باشد ، و لذا روایت شده که : نزدیک ترین حالت بنده به خدا زمانی است که در حال سجده باشد ، و حقیقت این تکریم و باعث برآن اظهار آثار تکریمی بود که خدای تعالی بر محمد و آل محمد علیهم السلام داشته است .

در عیون اخبار الرضا در حدیثی آمده است : (خدای تعالی آدم را آفرید و ما را در صلب او قرار داد، و فرشتگان را امر کرد که برای تعظیم و اکرام به ما بر او سجده کنند، سجده ی آن ها برای خدای تعالی و به عنوان بندگی بود و به آدم اکرام و طاعت بود برای این که ما در صلب او بودیم....^۱

در سخن آن حضرت (سجده به آدم اکرام و طاعت بود برای این که ما در صلب او بودیم) به آن چه گفتیم اشاره شده است ، (گفتیم که) : این برای اظهار آثار کرامتی بود که خدای تعالی بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم داشته است ، و آن وصل ایشان به اوست و به آن چه به خود نسبت داده است ، تا آن جا که اطاعت از ایشان اطاعت خدا و معصیت ایشان معصیت خدا و رضایشان رضای خدا و خشمگین کردنشان خشمگین کردن خداست چنان که در روایت در توحید و کافی در تفسیر آیه ی : (فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ^۲، آن گاه که فرعونیان ما را به خشم

۱ - عیون اخبار الرضا ۱/۲۶۲ و مستدرک الوسائل ۲۱/۴۷۹.

۲ - زخرف ۵۵.



آوردند و ما را متأسف کردند ما هم از ایشان انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم) امام صادق علیه السلام فرموده است: خدای تعالی مانند ما تأسف نمی خورد ولی برای خودش اولیایی را خلق کرده است که تأسف می خورند و راضی می شوند ، آن ها مخلوق و مربوب می باشند رضای ایشان را رضای خود ، هم چنین خشم ایشان را خشم خود قرار داده است ، برای این که ایشان را دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی خود قرار داده است به همین لحاظ چنین شده اند...^۱

خدای تعالی خلق را از طریق همین وصل با فرستادن صلوات بر محمد و آل محمد به بندگی (خود) فراخوانده است، چنان که به بیان این تکریم (از اهل بیت علیهم السلام) اشاره شده با روایتی که در احتجاج از حضرت امام موسی بن جعفر از پدرانیش از امام زین العابدین علیهم السلام در پاسخ مردی یهودی آمده است ، یهودی گفته است : خدای تعالی به حضرت آدم این مقام را عطا کرده که فرشتگان را در برابر او به سجده واداشته است (آیا برای محمد چیزی از این نوع بوده است ؟ (امیر مومنان) علی علیه السلام گفت : چنین است خدای تعالی فرشتگان خود را به سجده بر آدم واداشت ، سجده ی آن ها در برابر او سجده ی طاعت نبود و سجده ای نبود که آدم را به جای خدا بپرستند ، بلکه سجده ای بود در اعتراف به فضیلت او و رحمت خدای تعالی بر او) و به محمد برتر از این را عطا کرد ، خدای عز و جل در جبروتش و فرشتگان بر او صلوات فرستادند و مومنین را دعوت کرد با صلوات بر او (خدای تعالی را) بندگی کنند ، ای یهودی این فضل زیادی بر اوست).^۲

۱ - بحار الانوار ۶۵/۴ و کافی ۱/۱۴۴ و توحید ۱۶۸ و معانی الاخبار ۱۹ .

۲ - احتجاج ۱/۲۱۰ و بحار الانوار ۱۱/۱۳۹

و صلوات بر محمد و آل محمد معلوم است که رحمتی از جانب خدای تعالی می باشد ، و از صله به معنی عطیه یا از وصل به معنی اتصال یا از وصله به معنی سببی ممتد و متصل مشتق شده است و این همان است که ما به صورت مختصر در معنی مکرمین به آن اشاره کردیم ، یعنی کسانی که علی الاتصال و به طور ممتد به تکریم هایی متصل و ممدود هستند و این ظاهر است .

و معنی باطنی مکرم ، یعنی مطهر و منزّه از هر چه که مردم آن را ایراد بگیرند ، چنان که امام امیر مومنان علیه السلام در خطبه ای گفته است : (ظاهري امامه و وصايه و باطني غيب لا يدرك) و در خطبه ی دیگری گفته است : (انا الذي لا يقع عليه اسم و لا صفة، من کسی هستم که نمی شود اسمی برایش گذاشت و تعریفی از او کرد). ابن ابی الحدید گفته است:

صفاتك اسماء و ذاتك جوهر بريء المعاني من صفات الجواهر
يجل عن الاعراض و الاين و المتي و يكبر عن تشبيهه بالعناصر

ثنای خدای تعالی به وسیله ی اسماء او ممکن است و اسماء الهی آن ها هستند (و کل شیء یسبح الله باسمائه، همه چیز با اسماء خدا بر او تسبیح می گویند) و این تسبیح کردن برای هر کس به قدر معرفت و احاطه بر اسماء ممکن است و به حقیقت تسبیح او را جز محمد و آل محمد علیهم السلام ندارند. (همه ی این ها توضیحی بود که در خصوص المکرمون گفتیم)

اما (المقربون) هم ایشان سلام الله علیهم به قرب مقام در پیشگاه خدای تعالی مخصوص اند ، و بالاترین مراتب قرب همان مقام اول از مقامات چهارگانه ی ایشان می باشد که

پیشتر در شرح (و موضع الرسالة) بیان کردیم ، و آن همان مقام ظهور حق تعالی به ایشان با خودآن هاست ، و آن همان است که حضرت امام صادق علیه السلام به آن اشاره کرده در آن جا که گفته است : (لنا مع الله حالات نحن فيها هو ، و هو نحن ، و نحن نحن و هو هو) ما در پیشگاه خدای تعالی حالاتی داریم که در آن حالات ما او هستیم و او ما ، اما ما هستیم و او اوست . و در روایتی است که (هو هو و نحن نحن) . این حدیث را بعضی از علماء در برخی از کتاب هایش نقل کرده (از جمله این حدیث از احادیثی است که) شیخ (اجازه ی) ما شیخ حسین بن شیخ محمد بن شیخ احمد بن عصفور درازی بحرانی^۱ در رساله ای که در پاسخ سؤال شیخ عبد الله بن یحیی (از او) در باره ی روح کرده ، آورده است .

۱۹۹۷- مرحوم شیخ احمد احسائی مولف کتاب از اساتید بزرگ معاصر خود اجازاتی را دریافت کرده است و از جمله ی مشایخ اجازه ی او شیخ حسین بن شیخ محمد بن شیخ احمد بن عصفور درازی بحرانی است ، آن مرحوم در اجازه ای که به شیخ احسائی داده نوشته است : "... التمس مني من له القدم الراسخ في علوم آل بيت محمد الأعلام ، و من كان حريصا علي التعلق بأذيال آثارهم عليهم الصلاة والسلام ، ان أكتب له اجازة كما هي الطريقة الجارية بين العلماء ، في جميع الاصقاع ، و هو العالم الامجد ذوا المقام الانجد ، الشيخ احمد بن زين الدين الاحسائي ... و هو في الحقيقة اهل بان يجيز لا يجاز لعراقة في العلوم الالهية علي الحقيقة لا المجاز..." نگاه کنید به کتاب محمد علی اسیر تحت عنوان العلامة الجليل احمد بن زين الدين الاحسائي في دائرة الضوء ص ۷۷ چاپ اول از انتشارات دار الاصاله للطباعة و النشر، بیروت لبنان . نکته ای که به آن اشاره می کنم این جمله ی مرحوم شیخ عصفور درازی بحرانی است که گفته است : شیخ ... اهل است که اجازه بدهد نه این که اجازه بگیرد برای این که در علوم الهیه به نحو حقیقت و نه به صورت مجازی تبحر دارد . این اجازه در سال ۱۲۱۴ هـ ق منطق با ۱۷۹۹ میلادی صادر شده است . نگاه کنید به الشیخیه نوشته ی سید محمد حسن آل طالقانی . ممکن است آن چه شیخ در این جا آورده از رساله ی شیخ اجازه اش باشد ، از محققینی که رساله ی مرحوم شیخ عصفور را دارند انتظار می رود در این باره بررسی و این حقیر را نیز رهین منت خود فرمایند . دیگر مشایخ اجازه ی شیخ عبارتند از: *سید اجل مرحوم سید محمد مهدی طباطبائی معروف به بحر العلوم، *سید سند مرحوم میرزا مهدی شهرستانی، *فخر مشایخ مرحوم شیخ موسی بن شیخ جعفر معروف به کاشف الغطاء، *سید والا گهر مرحوم میر سید علی الطباطبائی صاحب الرياض، *مرحوم شیخ محمد بن شیخ حسین بن احمد بن عبد الجبار القطیفی، *مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء نجفی، *مرحوم شیخ احمد بن شیخ محمد آل عصفور بحرانی، *مرحوم شیخ احمد بن شیخ حسن دمستانی بحرانی. نگاه کنید به اعلام مدرسة الشيخ الاوحد تحقیق احمد عبد الهادی المحمد صالح ص ۱۶ . مترجم .

و این مقام ، توحید نام دارد و همان مقام است که حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در دعای ماه رجب به آن اشاره کرده اند (و مقاماتک التي لا تعطیل لها فی کل مکان يعرفک بها من عرفک لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک...) یعنی به مقاماتت سوگند که در هیچ مکانی برای آن ها تعطیلی نیست یعنی همه جا هستند ، هر کس تو را بشناسد با آن ها می شناسد ، فرقی بین تو و بین آن ها وجود ندارد جز این که ایشان بندگان تو و خلق تو هستند .

و مثال این قرب ، روشنایی چراغ است که با چشم درک می شود ، در ظاهر این روشنایی آتش است و آتش همین روشنایی ، در صورتی که آتش آتش است که ماده ای گرم و خشک ، و نهان است و چشم آن را نمی بیند بلکه بین او و روشنایی سه مرتبه وجود دارد ، روشنایی روشنایی که عبارت است از منفعل شدن دود از روغنی می باشد که از فعل آتش استحاله شده است ، پس روشنایی مانند رنگ است و دود مانند لباس .

مثال دیگر : درخشیدن آئینه در برابر خورشید است ، برای این که آئینه به لحاظ شدت قابلیت به خورشید ، نزدیک تر از زمین است ، وقتی به آن نگاه کنی با خورشید فرقی ندارد و شعاعی که بر آن می تابد عین شعاعی است که بر زمین تابیده است ، و به آئینه زیاد تر از زمین تابیده است ولی به جهت شدت نزدیکی به خورشید مانند آن می باشد و اگر چه در روی زمین است .

مثال دیگر : آهنی است که در آتش سرخ شده ، کارش مانند کار آتش می باشد و در سوزاندن بین آن ها فرقی وجود ندارد با این تفاوت که آتش با فعل خود می سوزاند و آهن با فعل

آتش کار می کند که به خاطر مجاورت و نزدیک بودن آهن به آتش در آن ظاهر شده است ، به طوری که اگر به آهن نگاه کنی غیر از گدازه ی آتش نمی بینی . اهل بیت علیهم السلام به خلوصی که در طاعت دارند و جز خدای تعالی از همه بریده اند تا جایی که در حضورش از خودشان غایب اند به شدت با خدا نزدیک هستند ، به همین لحاظ فعل خدای تعالی در آن ها ظاهر شده و فعلشان فعل الله شده است وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى^۱ ، تو نینداختی وقتی انداختی ولی خدا انداخت) و توجه به آن ها عین توجه به خداست هر کس از ایشان اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و هر کس به ایشان معصیت کند به خدا معصیت کرده است (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)^۲ هر کس از رسول خدا اطاعت کند از خدای تعالی اطاعت کرده است ، رضای آن ها رضای خداست ، و خشمشان خشم خداست ، و اخذ از ایشان ، اخذ از خدای تعالی و رد کردن ایشان رد کردن خداست ، پس ایشان مقربون اند یعنی از همه به خدا نزدیک ترند ، و نزدیک تر از ایشان به خدای تعالی وجود ندارد ، و منظور ، مطلق قرب نیست ، زیرا قرب الهی به پیامبران و شهداء و صالحان و فرشتگان هم صدق می کند ، مقام قربی که محمد و آل محمد علیهم السلام با آن مقام در نزد خدای تعالی توصیف می شوند حکمت الهی اقتضاء می کند بیش از چهارده مقرب نباشند پس قرب حقیقی برای ایشان می باشد و نه برای غیرشان ، و قرب دیگران قرب اضافی است^۳ . تأمل کن .

۱ - بحار الانوار ۳۹۲/۹۵ و اقبال الاعمال ۴۶۴ .

۲ - انفال ۱۷ .

۳ - نساء ۸۰ .

۳ - البته منظور قرب معنوی است و نه قرب مکانی و فیزیکی .

امام هادی علیه السلام فرمود :

المتقون الصادقون المصطفون

شارح مرحوم گفته است : (المتقون) در بالاترین مراتب تقوی قرار دارند ، چون مقربان از غفلت لحظه ای از تقرب به خدای تعالی هم پرهیز می کنند . (الصادقون) کسانی هستند که خدای تعالی در باره ی ایشان فرموده است : (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ^۱ ، ای کسانی که ایمان آورده اید خدا ترس باشید و با راستگویان باشید) و در اخبار متواتری آمده است که ایشان اهل بیت علیهم السلامند ، و برای این که از دیدگاه عقل و نقل پیروی کردن از غیر معصوم زشت می باشد اضافه بر آن صدق ، اعم از اقوال و افعال و اطوار است ، و این صفات در غیر معصوم پیدا نمی شود به طوری که کتانی^۲ در کتاب صدق گفته و کتاب خوبی است و سالک از داشتن آن ناگزیر می باشد.

(المصطفون) کسانی اند که خدای تعالی در باره ی آن ها چنان که در قرائت اهل بیت علیهم السلام در اخبار زیاد و بنا بر قرائت مشهور آمده فرموده است : (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا

۱ - توبه ۱۱۹ .

۲ - کتانی با تشدید تاء ،

وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) و آل محمد (علي العالمين)،
 به حقیقت خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران
 یعنی آل محمد را بر جهانیان برگزید (پس ایشان علیهم السلام
 با توجه به اخبار متواتره مصطفی از آل ابراهیم هستند... .

می گویم : قبل در شرح (اعلام التقی) به معنی تقوی اشاره
 هایی شد که ایشان به آن اهلیت دارند و به آن امر می کنند .
 و در مصباح الشریعه از امام صادق علیه السلام روایت شده که
 تقوی سه نوع است :

* تقوی فی الله (تقوی در راه خدا) که عبارت از ترک حلال
 است چه برسد به آن چه شبهه ناک بوده باشد ، و این تقوی
 ، تقوای خاص الخاص می باشد .

* تقوی من الله (ترس از خدا) که عبارت از ترک شبهه دار است
 چه برسد به حرام ، و این تقوی تقوای خاصان است .

* تقوی من خوف النار و العقاب (تقوی از ترس آتش و مجازات)
 و آن عبارت است از ترک حرام می باشد و این تقوی تقوای
 عوام می باشد .

مثال تقوی ، مثل آبی است که در نهری جریان دارد و مثال
 متقی های سه گانه ، مثل درختانی است که از هر رنگ و
 جنس ، در کنار همان نهر کاشته شده اند هر یک از درختان
 از همان نهر نسبت به گوهر و طبیعت و ظرافت و کثافتی که
 دارد آب را از همان نهر می مکد ، و منافع خلق از این درختان
 و میوه های آن ها به مقدار و قیمت آن ها بستگی دارد ، خدای

تعالی فرموده است: (صِنَوَانٌ وَ غَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفْضَلٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ^۱، نخلستان هایی با نخل های گوناگون که همه با یک آب مشروب می شوند ولی ما بعضی را در نوع میوه بر بعضی برتری می دهیم) تقوی برای طاعات مانند آب برای درختان می باشد و مثال طبیعت درختان در رنگ و طعم مثل مقدار ایمان هاست، هرکس در درجه ی ایمان بالاتر و گوهر روحش با صفاتر باشد متقی تر است و هرکس متقی تر باشد عبادتش خالص تر و پاک تر خواهد بود و هرکس چنین باشد به خدا نزدیک تر است، و هر عبادتی که بنیان آن بر تقوی نباشد (مانند) گردهای برخاسته و پراکنده (در هوا هیچ و پوچ) است خدای تعالی می فرماید: (أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرًا أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ^۲، آیا کسی که مسجدی بر مبنای تقوی من الله تاسیس کرده و رضای حق را طالب است خیر است یا کسی که بنایی سازد بر پایه ی سستی در کنار مسیل و لبه ی پرتگاه دوزخ که زود به ویرانی کشد و عاقبت او را به آتش دوزخ در افکند؟) و این مراتب سه گانه که برای تقوی در این حدیث ذکر گردید همان سه تقوایی اند که در این آیه آمده است: (لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۳، یعنی بر آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند باکی نیست در آن چه از ماکولات خوردند هرگاه تقوی پیشه گرفته و ایمان آورند و کارهای نیک کنند باز پرهیزگار شوند و ایمان آورند باز پرهیزکار و نیکوکار

۱ - رعد ۴.

۲ - توبه ۱۰۹.

۳ - مائده ۹۳.

شوند و خدا نیکوکاران را دوست می دارد) .

تقوای اول و دوم و سوم در حدیث به ترتیب تقوای اولی و دومی و سومی است که در آیه آمده است و عکس این ترتیب هم روا می باشد ، به هر دو تقدیر ، محسنون کسانی هستند که همه ی مراتب تقوی را داشته باشند ، و به آن چه در همان مراتب منظور بوده قیام کنند ، تا برای محبت الهی اهل شوند و در مراتب خود به اندازه ی معرفت و علم و اخلاص و صداقتی که دارند تفاوت کنند و (بالاخره کسانی که) به مقام ولایت مطلقه در عالم امکان رسیده و از همه ی خلق منفرد می شوند محمد و اهل بیت طیب و طاهر او علیهم السلام هستند و دیگران کنار می روند چنان که حضرت امام زین العابدین علیه السلام گفته است:

و لا یحرز سبق الردایا و ان جرت و لا یدرك الغایات الا سبقها
هم العروة الوثقی و هم معدن التقی و خیر حبال العالمین وثیقها
متقیان حقیقی ایشان هستند ، و دیگران در تقوی پیرو ایشان می باشند.

(الصادقون) صدق آن است که قول با واقع مطابق باشد و این قول کسی است که بالله (به یاری خدا) و (عن الله) از جانب خدا بگوید چه معلوم شود که بالله و عن الله است یا معلوم نباشد اگر معلوم شود به نیکی دنیا و آخرت می رسد در غیر این صورت به هرچه عمل کند .

امام صادق علیه السلام در مصباح الشریعه گفته است : (صدق در غیر عالمش نوری بدون تشعشع است ، و در عالمش مانند خورشید است که هر چیزی را بپوشاند از آن روشنایی می

گیرد بی آن که در معنایش نقصانی به وجود بیاید ، و صادق حقیقی کسی است که به حقیقت صدقی که خود دارد همه ی دروغگوها را تصدیق می کند و صدق معنایی است که او غیر آن و یا ضد آن را نمی شنود مانند حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام ، که وقتی ابلیس برایش قسم دروغ خورد دروغش را تصدیق کرد چون در آدم ماهیت دروغ وجود نداشت ، خدای تعالی فرموده است : (وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا) برای این که ابلیس چیزی را به وجود آورد که قبل از آن در ظاهر و باطن معهود نبود ، به همین جهت از دروغ خود زیان دید به این معنی که از صدق حضرت آدم برای ابد نفعی نبرد ، و حضرت آدم با تصدیق کردن دروغ او سود برد چون خدای تعالی به نفی عزم او گواهی می دهد به چیزی که در حقیقت بر خلاف عهد او بوده باشد . به این معنی که ابلیس (نتوانست) با دروغ خود ، به مقام اصطفاء آدم نقصی وارد کند ، پس صدق صفت صادقان می باشد .

و حقیقت صدق ، اقتضاء می کند که خدای تعالی ساحت بنده ی خودش را مبری کند ، چنان که صدق حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام ، در روز قیامت را یاد و به سبب آن به صدق او در سیمای راستگویی از مردان امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله اشاره کرده^۱ و فرموده است : (هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ)^۲ روز قیامت روزی است که صدق راستگویان به آنان نفع می دهد .

۱ - طه ۱۱۵ .

۲ - برای فهم این مورد ضرورت دارد به آیات ۱۱۶ تا ۱۱۹ سوره ی مائده توجه کنیم . مترجم

۳ - مائده ۱۱۹ .

و امیر مومنان علی علیه السلام فرموده است : صدق شمشیر خدا در روی زمین و آسمان اوست ، به هر چیزی روکنند آن را می برد . اگر خواستی بدانی صادقی یا کاذب ، به قصدی بنگر که در نظر داری و به نتیجه ی ادعایی که می کنی نگاه کن ، و آن را با میزانی بسنج که خدا قرار داده است مانند این که در عرصه ی قیامت قرار داری ، خدای تعالی فرموده است : (وَ الْوِزْنَ يُؤْمِنُ الْحَقُّ)^۱ وزن کردن اعمال و عقاید در روز قیامت حق می باشد. اگر ادعایت درست بود ثابت می شود که صادقی . و ساده ترین تعریف صدق این است که زبان با دل ، و دل با زبان مخالف نباشد مثال صادقی که تعریفش کردیم مانند کسی است که در حال جان دادن است جانش را ندهد چه خواهد کرد).^۲

توضیحی در باره ی بعضی از فقرات این حدیث

فرمود : (صدق نوری است که در غیر عالم خودش نمی درخشد...) یعنی لازم نیامده که جز به صدق واقع نشود یعنی صادق را غیر صادق تصدیق نکند تا در غیر محل خود بدرخشد ، بلکه جایز است این که کاذب تصدیق شود ، برای این که صدق در قلب صادق نور می افکند و نه غیر آن ، اما از آن هم صادق نفع می برد و هم کاذب^۳، که هر دو به مطلوب خود می رسند ، اما چون دروغ در نزد صادق وجود ندارد ، دروغ را در

۱ - اعراف ۸.

۲ - مصباح الشریعه ۳۳ و بحار الانوار ۱۰/۶۸ .

۳ - مرحوم نیر از زبان امام حسین علیه السلام در مقام مناجات با خدا در گودال قتلگاه چنین سروده است :

قضای تو چو بر وفق تقاضاست به هر کس می دهی آن را که خود خواست
یکی سر می برد از من یکی دست سزای خود برد از تو کج و راست .

خود نمی شناسد و وقتی سخن را بشنود با توجه به حقیقتی که دارد آن را تصدیق می کند و اگر چه دروغ باشد برای این که از دروغ گفتن خبردهنده اطلاع ندارد .

فرمود : (صدق به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام با تصدیق کردن کذب ابلیس به او نفع داد چون خدای تعالی به نفی عزم او گواهی داده است) یعنی حضرت آدم چیزی را ادعاء نکرد که در وسع او نبود ، تا این که خدا به او خبر داد که نفهمیده است و مدعی نشده بود چیزی را که نفهمیده بود به همین لحاظ نفهمیدن او و تصدیق کردن او کاذب را ، چیزی از مقام اصطفاء او نکاسته بود بلکه او صفی الله بود و شاهد این ، گفته ی آن امام است که فرمود : (مثال صادقی که تعریفش کردیم مثل کسی است که در حال جان دادن است اگر جان ندهد چه می کند) یعنی که صادق به چیزی توجه ندارد و مانند کسی است که جان می دهد و در حال جان دادن به غیر آن توجهی ندارد . و منظور این است که : صدق ، مراتب متعددی دارد که از باب تشکیک به آن اطلاق می شود ، کمترین و نازل ترین مرتبه ی آن این است که زبان با دل و دل با زبان مخالف نباشد و درجه ی بالای آن مثال کسی است که در حال جان دادن است ، و کسی که در حال جان دادن باشد تمامی افکارش در یک چیز متمرکز می شود و به غیر جان دادن توجه نمی کند برای این که بالاترین پیش آمد به او فرود آمده است ، و مرتبه ی بالای صدق هم چنین می باشد ، صاحب این مقام در آتش محبت می سوزد و حرارت آتش محبت او را به خود مشغول کرده طوری که در آستانه ی محبوب ، همه چیز حتی خودش از او نهان شده (و از یافتن هر چیزی حتی خودش ناتوان شده) است و مانند کسی است که دچار حال احتضار

می باشد . و به این مرتبه از کمال به طوری که شایسته است
غیر از محمد و آل محمد کس دیگری نائل نمی شود .

غیر محمد و آل محمد علیهم السلام ، برخی ادعای آن را
دارند و در ادعای خود کاذبند . و بعضی از (مرتبه ی والای) ایشان
بی خبرند و بعضی عالم و راستگو هستند ، ولی می دانند
که در مرتبه ی کمال لازم نیستند (و به آن ها نمی رسند) ،
مدعیان این مرتبه زیادند و اغلبشان صوفیاند ، سخن را می
آرایند طوری که اوباش، هر یک از ایشان را امام می پندارند
به همین جهت عبد الله بن قاسم سهروردی در قصیده اش راه
اصلان را در این باره به نظم در آورده و گفته است:

فحططنا الي منازل قوم صرعتهم قبل المذاق الشمول

درس الوجد منهم كل رسم فهو رسم والقوم فيه حلول

منهم من عفي ولم يبق للشكوي ولا للدموع فيه مقيل

ليس الا الانفاس تخبر عنه وهو عنها مبرء معزول

و به پایین تر از آن ها اشاره کرده و گفته است :

و من الناس من يشير الي وجد تبقي عليه منه القليل

جاهلان ، به مقامات اهل بیت علیهم السلام هرگاه کمترین
توجه و اقبالی داشته باشند و مشغولیت دنیوی آن ها نسبت
به دیگران کم شود ، خیال می کنند مقامی بالاتر از مقامشان
وجود ندارد در حالی که در پایین ترین مرتبه ، اقامت دارند ،
ولی نمی دانند .

اما دانایان ، مانند پیامبران و رسولان ، انوار دل هایشان و درخشش جوهره ی وجودشان و صفای اجسامشان و تناسب و تعادل مزاجشان و معارف و علومشان نسبت به نهایت مراتب ، ناقص و پایین است و در عین تقرب می دانند که نسبت به اهل بیت علیهم السلام ناقص هستند چنان که انوار خورشید نسبت به خود خورشید رخشنده ، چنین وضعی دارند ، برای این که مشاعر و قابلیتشان قاصر است و نمی توانند به مرتبه ی آن ها احاطه داشته باشند ، پس (مرتبه ی بالای صدق) مخصوص ذات مقدس محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اجمعین می باشد ، بنا بر این (الصادقون) حقیقی ایشان هستند ، حضرت امام رضا علیه السلام فرمود : (راستگویان ائمه اند و در طاعت خودشان صدیق هستند) .

(المصطفون) : اصطفاء عبارت از این است که از هر شیئی ، صاف و خالص و بهترش را بردارند ، و آن چه را به این نحو برداشته اند مصطفی می نامند ، و معنی (گفته ی حضرت امام هادی علیه السلام ، المصطفون) این است که خدای تعالی ایشان را از بین همه ی موجودات هستی برگزیده است ، زیرا خدای تعالی در جهان امکان به همه ی موجودات نگاه کرد و از بین آن ها محمد و اهل بیتش صلوات الله علیهم را برگزید و به آن ها لباس هستی پوشاند مانند خدا را به یگانگی یاد کردند و هزار دهر او را در بندگی او بودند، چیزی غیر از ایشان را خلق نکرده بود ، پس برگزیدن در این جا برای حقیقتی است که در آیه (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارًا) به آن اشاره شده یعنی نزدیک است روغن آن بدون رسیدن آتشی خود به خود برافروخته شود) پس از آن وقتی دهر را آفرید و

در اول، برگزیده گان خلق خود را از عرق و تراوش انوارشان خلق فرمود با آن ها بودند از بین همه ، آن ها را برگزید برای این که در عالم اکوان ، به همه نگاه کرد و از بین برگزیدگان اختیار ، ایشان را برگزید ، و زمانی که زمان را خلق کرد و کسانی از خلقش را که می خواست بیافریند به وجود آورد از بین همه ، ایشان را برگزید .

پس گزینش اول در سرمد بود و بعد از آن قبل از دهر . و گزینش دوم با دهر و در دهر و بعد از آن قبل از زمان . و گزینش سوم با زمان و در زمان و ما بعد از زمان ، ما قبل آن ، و ما بعد از دهر ، ما قبل آن ، و ما بعد السرمد چیزی است با آن .

پس این گزینش (ها) در (همه ی) این مراتب برای محمد صلی الله علیه و آله بوده است و این قول امام امیر مومنان علیه السلام است که در خطبه ی روز غدیر و روز جمعه گفته است : (و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ، استخلصه في القدم علي سائر الامم ، علي علم منه ، انفرد عن التشاكل و التماثل من ابناء الجنس... و در ادامه گفته است : قرن الاعتراف بنبوته بلا هوتيته و اختصه من تكرمته بما لم يلحقه فيه احد من بريته ، فهو اهل ذلك بخاصته و خلته...) .

می گویم : منظور حضرت از قدم همان است که در سرمد گفتیم و پس از آن که خدای تعالی آن حضرت صلی الله علیه و آله را برگزید ، اهل بیت طیبین و طاهرینش علیهم السلام را برگزید در وقتی که او را برگزیده بود در حالی که سبقت برای او بود و شرافت با او بود ، و این مطلب همان است که علی علیه السلام پس از آن سخن در خطبه اش گفته است : (و ان الله اختص لنفسه بعد نبیه صلوات الله علیه و علیهم من بريته خاصة

علاهم بتعلیته و سما بهم الی رتبه و جعلهم الدعاء بالحق الیه و
 الادلاء بالارشاد الیه لقرن قرن و زمن زمن انشأهم فی القدم قبل کل
 مذروء و مبروء) ۱.

فرمود : (انشأهم فی القدم) یعنی اهل بیت علیهم السلام را در
 همان وقتی به وجود آورد که رسول الله صلی الله علیه و آله را
 برای خود برگزیده بود ، و این همان است که ما گفتیم (در
 وقتی که او را برگزید) اما این که چرا سرمد را قدم گفته اند
 ؟ برای این که سرمد بنفسه خلق شده و اول مخلوق و آخرین
 ملحوق نیست و منظور ما از سرمد ، زمان ابداع و اختراع و
 مشیت و اراده است و مراد از این چهار کلمه فعل الله است ،
 و گمان نکن که خدای تعالی آن ها را در قدمی برگزیده که
 همان ازل ذاتی و ازل ازل ها و غیب غیب هاست ، زیرا آن (ازل
 ذاتی و...و...) ذات محض است و در ذات محض غیر از او هیچ
 چیز نیست ، پس اصطفاء در آن و به وسیله ی آن معنایی ندارد
 برای این که اصطفاء از آثار فعل می باشد ، در حقیقت ایشان
 برگزیده اند و خدای تعالی احدی از خلق را برنگزیده چنان که
 آن ها را برگزیده است ، و از خلقش کسی را برنگزیده مگر برای
 این که از ایشان پیروی کند و آن ها را امام و پیشوای خود
 بداند و به آن چه با خدا در خصوص ولایتشان عهد کرده در باره
 ی آن ها به آن وفا کند و این مطلب را امام حسن عسکری در
 تفسیرش فرموده است : (فالکلیم البس حلة الاصطفاء لما عهدنا
 منه الوفاء) حضرت موسی کلیم الله ، آن زمان لباس برگزیدگی
 پوشید که ما از او وفاداری دیدیم ، حضرت در این سخن بیان
 کرده که وقتی از حضرت موسی وفاداری به عهدی را دیدند که
 از او در عالم تکلیف اول گرفته شده بود لباس برگزیدگی بر تنش

کردند و خدای تعالیٰ او را برگزید ، برای این که خدای سبحان به سبب ایشان او را برای خودش برگزید و به سبب ایشان و برای ایشان برگزید هرچه را برگزید. و این قول علی علیه السلام است که گفت : (نحن صنائع الله و الخلق بعد صنائع لنا) ، مراد حضرت این است که خدای تعالیٰ (ما را برای خودش به وجود آورده و) خلق را برای ما به وجود آورده است.^۱

۱ - خدای تعالیٰ به حضرت رسول اکرم فرمود : لولاک لما خلقت الافلاک ، اگر تو مراد من نبودی افلاک را نمی آفریدم . مترجم .

امام هادی علیه السلام گفت :

المطیعون لله القوامون بامرہ

شارح مرحوم گفته است : به تمام معنی مطیع خدای تعالی هستند تا جایی که جان ها و مال هایشان را در راه او بذل کرده اند و برای بالا بردن کلام و دین الهی با جهاد صوری و معنوی جنگیده و به شهادت رسیده اند چنان که به بررسی کننده ی کتاب های اخبار و سیرت آشکار است ، القوامون یعنی کسانی که به امر امامت یا به صورت عمومی تر قیام کرده اند.

می گویم : اطاعت کردن برای خدا مراتبی دارد بالاترین آن ها در همه ی مخلوقات ، قابلیت خلق شدن می باشد ، و قابلیت ها به لحاظ فراوانی و اندک بودن متمم های قابلیت ها گوناگون هستند متمم ها و شرایط و اسباب قابلیت ها هر چه اندک باشند قابلیت شرف و کمال و قدرت بیشتری دارد و هر قدر شرایط و متمم ها فراوان باشند قابلیت ناقص و ضعیف می شود .

قابلیت های محمد و آل محمد علیهم السلام

متمم و شرط ندارند و به همین جهت ما :

گاه آن را از وجود مقید استثناء کرده و به لحاظ مشروط نبودن به وجود مطلق ملحق می کنیم و گاه آن را به وجود مقید ملحق می کنیم . برای این که ما (وجود) مطلق را به فعل و (وجود) مقید را به مفعول اطلاق می کنیم زیرا متوقف بودن به فعل ، قید است و به همین لحاظ به مطلق ملحق نمی کنیم ، و نداشتن شرط را در اشاره ای (می بینیم) که خدا فرموده است : (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارًا) و چون این قابلیت گرانقدر ، قابلیت محمد و آل محمد علیهم السلام بود اطاعت کردنشان از خدای تعالی قبل از هر موجود (دیگر شروع شده) و بالاتر و بیشتر از هر چیز می باشد و به شرط و علتی متوقف نیست مگر محض اجابت خدای تعالی که ایشان را دعوت کرده است و آن ها از روی رغبت ، امر او را اجابت کرده اند ، در هیچ رتبه ای از مراتب وجودشان از اطاعت او بیرون نمی روند برای این که در ایشان اقتضائی به معصیت وجود ندارد .

برای این که قابلیت ، منشأ معاصی است و اما وجود ، همه خیر است و اگر قابلیت صالح باشد تا آن اندازه که نور افشانی کند و قبل از وجود مطیع شود به نحوی که در توجه نکردن به خود به وجود شبیه شود و با پیوستن به وجود تاریکی و معصیت نداشته باشد ، پس ایشان به حقیقت مطیع الله اند به این معنی که در هر حال به طاعت و صدق و اخلاص و

استخلاص در آن سبقت گرفته و از آن تأخیری نکرده اند تا آن اندازه که هیچ کاری آن ها را از ذکر خدای تعالی مشغول نمی کند چنان که خدای تعالی در قرآن فرموده است : (رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة) ایشان مردانی اند که تجارت و خرید و فروش، ایشان را از یاد خدای تعالی و برپاداشتن نماز و رساندن زکات به کسانی که استحقاقش را دارند ، غافل نمی کند و این بدان جهت است که خدای تعالی ایشان را با وحی ادب کرد به مانند این گفته است: (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا) و خاندانت را به نماز فرمان بده و به آن صبور باش، و این قبول خدای تعالی: (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ...) یعنی خدای خود را با زاری و در خلوت، بی آن که آواز برکشی در صبح و شام یاد کن و از غافلان نباش، آنان که در نزد خدای تعالی هستند هیچ گاه از بندگی او سرکشی نمی کنند...^۲

و آنان که نزد خدا هستند محمد و آل محمد علیهم السلام می باشند چنان که از امام صادق علیه السلام در بیان آیه ی : (وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ)^۳ گذشت. یعنی و هر چه در آسمان ها و زمین است همه، ملک خدای تعالی است و آنان که در نزد او هستند از بندگی کردن به او گردنکشی نمی کنند و هرگز خسته و ملول نمی شوند همه ی

۱ - نور ۳۷.

۲ - اعراف ۲۰۵ و ۲۰۶.

۳ - انبیاء ۱۹ و ۲۰.

شب و روز بی آن که سستی کنند به عبادت او مشغول هستند. تبا آن جا که فرمود: (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ...) یعنی گفتند خدای رحمن فرزندى برای خود گرفت خدا پاک و منزّه از داشتن فرزند است بلکه همه ی آن ها بندگان گرامی و مقرب خدای تعالی هستند که هرگز پیش از فرمان خدای تعالی حرفی نمی زنند و ایشان به امر او عمل می کنند می داند هر چه را که در گذشته داشته اند و تا ابد انجام می دهند و هرگز از کسی شفاعت نمی کنند مگر این که خدای تعالی از او راضی باشد و مدام از خوف خدای تعالی از قهر او در هراسند. حضرت فرمود: وای بر تو ای مفضل، آیا نمی دانید آنان که در آسمان ها هستند فرشتگانند؟ و آنان که در زمین اند جن و بشر و جنبنندگان اند؟ پس چه کسانی در نزد خدا هستند که فرمود: و من عنده، این ها از فرشتگان و جن و بشر و جنبنندگان بیرون شدند، ماییم که در نزد خدا بودیم موجودی قبل از ما نبود، آسمان و زمین و فرشته و پیامبری به وجود نیامده بود.

در پایین تر از این رتبه، ایشان در اطاعت به خدای تعالی، در عالم انوار و در حجب و در ذر و در عالم زمان از همه ی اهل این مقام سابق ترند، به طوری که لاحقی از میان همه ی خلق، به آن ها نمی رسد و سابقی از ایشان سبقت نمی گیرد و طمع کننده ای به درک کردن و نزدیک شدن به (رتبه ی) ایشان، طمع نمی کند در حقیقت اهل بیت علیهم السلام از بین همه متفردند و آن چه از ایشان در برابری دیگران با آن ها، وارد شده بر مبنای عرف ما بین عامه ی مردم است و شرح بعضی از این

ها طولانی می شود و معنی ظاهر است .

(و القوامون) جمع قوام ، صیغه ی مبالغه از قائم می باشد ، یا به این معنی است که فراوان به امر الهی قیام می کنند، یا به این معنی که در قیام به امر الهی شدیدند ، و در این جا هر دو معنی منظور است ، منظور از اولی این است که در اجرای امر الهی ، چه کم باشد و چه زیاد ، چه واجب باشد و چه مستحب ، و چه (ترک) حرام باشد و چه (ترک) مکروه کوتاهی نمی کنند و به کامل ترین وجه به امر او قیام می کنند ، و آن چه وارد شده که بعضی از کارهای مکروه را انجام می دهند یا بعضی از مستحبات را ترک می کنند ، از اقسام واجب به شمار می آیند ، برای این که آن ها مأموریت دارند حتما امر جائز را بیان کنند و برایشان جایز نیست امر حتمی را ترک کنند ، برای این که اگر امر حتمی نبود ترک آن جائز می شد و اگر در نفس خود مرجوح بود ترک آن راجح می شد و اگر حتمی نبود انجام آن راجح نمی شد ، مگر این که انجام دهنده یا برای راحتی خودش آن را انجام می دهد یا برای سبک شمردن حدود یا برای (این که) رخصت (دارد) . در دو مورد اول و آن چه به حالت ترکیبی از مورد سوم به آن ها ضمیمه شود برایشان جائز نیست .

اما سوم : زمانی که خالص باشد و این جز در بعضی حالات پیش نمی آید و راجح می باشد یا واجب است یا مستحب ، برای این که اگر مرجحی منظور باشد مانند این که نفس ، عمل جائز را نپسندد ، یا نهی برای جواز یا جوازی نسبت به ترکش به او رسیده باشد ، (مثلا این ها که گفته شد سه حالت اند : کراهت نفس ، نهی از جواز ، جواز ترک) اولی مانند

این که جایز نداند آن چه را که خدای تعالی جایز کرده است ، مثل ترک نافله ، دومی مانند این که انجام کاری را که خدا نهی کرده بوده پس از مباح کردن جایز نداند^۱ . سومی مانند جمع کردن نمازهای ظهر و عصر یا مغرب و عشاء بدون آن که ضرورت ایجاب کند پس از آن که ثابت شود جمع نکردن آن ها مستحب است وقتی که جمع کردن را مشروع نداند ، در این صورت این رخصت واجب می شود برای کسی که جمع کردن را جایز نمی داند و مستحب است برای کسی که جایز بداند اگر در نزدش جواز صحیح^۲ باشد .

رسول الله صلی الله علیه و آله به این تقسیم اشاره کرده (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ) در آن جا که فرموده است : (ان الله يحب ان يؤخذ برخصه كما يحب ان يؤخذ بفرائضه فخذوا برخص الله و لا تشددوا علي انفسكم ان بني اسرائيل لما شددوا علي انفسهم شدد الله عليهم)^۴ . یعنی خدای دوست می دارد به اجازه هایی که می دهد عمل شود ، چنان که دوست می دارد به آن چه واجب فرموده عمل شود ، پس از اجازه های خدای تعالی استفاده کنید و به خود سخت

۱ - افطار روزه ، ابتداء در صورتی که روزه دار می خوابید برایش جایز نبود و چون مسلمانان روزه دار ، روز به کندن خندق مشغول بودند و خسته می شدند یکی از روزه داران به نام مطعم بن جبیر به هنگام کار از حال رفت ، چون افطار نکرده خوابیده بود ، حکم الهی نازل شد که تا هنگام اذان صبح می تواند افطار کند ممکن است یکی به همان حکم اولی عمل کند و حکم دوم را که خوردن برایش مباح شده جایز نداند ، تفصیل ماجرا را در بحار الانوار ج ۹۰ ص ۱۱ از بیان امیر مومنان ملاحظه فرمایید . مترجم .

۲ - در نسخه ها صحیح نیست صغر است و به نظر می رسد درست آن صح باشد.

۳ - ق ۳۷ .

۴ - مرحوم شیخ معنی حدیث را نقل کرده ، لطفا در رابطه با رخصت های الهی به بحار الانوار ج ۹۰ ص ۵ و در باره ی تشدید تکلیف به بنی اسرائیل در ذبح گاو به همان کتاب ج ۱۳ / ص ۲۶۳ و ۲۷۳ مراجعه فرمایید . مترجم .

نگیرید وقتی بنی اسرائیل سخت گیری کردند خدا بر ایشان سخت گرفت.

وقتی فهمیدی نکاتی را که اشاره کردیم برایت ظاهر می شود که هیچ گاه ، ائمه علیهم السلام از واجب و مستحبی نگذشتند و هیچ گاه حرام و مکروهی را انجام ندادند .

و منظور از معنی دوم این است که ایشان به کامل ترین صورتی به امر الهی اقدام می کنند که وقوعش در عالم امکان برای هر یک از ایشان ممکن می باشد و ایشان در این مرتبه و مقام برابرند به این معنی که هر کدام امر الهی را به کامل ترین صورت انجام می دهند .

اگر بگویی که : علی علیه السلام توانایی ندارد به آن چه که رسول الله صلی الله علیه و آله توانایی دارد و امام حسن علیه السلام توانایی ندارد به آن چه که علی علیه السلام توانایی دارد و همین طور چنان که در احادیث خود به این موضوع تصریح کرده اند ، چگونه ممکن است ادنای ایشان بتواند کاری را به کامل ترین وجه ممکن در عالم امکان انجام بدهد و حال آن که در عالم امکان کامل تر از او که اعلایشان می باشد وجود دارد ؟

می گویم : عمل اعلی برای ادنی ممکن نیست مگر این که به نحوی در انجام امر تساهل کند و اگر چنین باشد اعلی نخواهد بود بلکه ادنی خواهد شد در صورتی که در فرض ما اعلی می باشد .

اگر بگویی : بین آن ها و بین دیگران چه تفاوتی وجود دارد ، برای این که اگر چنین فرض کنی در حق دیگران هم چنین خواهد بود .

می گویم : اگر فرض کنیم که از غیر ایشان هیچ تقصیری سر نمی زند در این صورت از آن ها خواهد شد و در این مقام او را به آن ها ملحق خواهیم کرد ولی واقعیت این است که از غیر آن ها تقصیری یا در واجب یا در مستحب سر می زند یا در مباحی که ترکش برای او یا برای غیر او بهتر بود حتی به صورت احتمال ، چنان که رسول خدا فرموده است : (لا یبلغ العبد ان یكون من المتقین حتی یدع ما لا بأس به حذرا مما به بأس) انسان به مرتبه ی متقیان نمی رسد تا این که رها کند آن چه را که ایرادی ندارد برای برحذر بودن از آن چه ایراد دارد.^۱

این جواب شامل حال همه ی خلق می شود حتی پیامبران بر حسب مراتبی که دارند . روایت شده است که در صراط عقبه های کؤودی وجود دارد از آن ها کسی غیر از محمد و آل محمد علیهم السلام ، به راحتی رد نمی شوند . و از آن ها تقصیری در هیچ مورد سر نزنده و به وضوح اعلام می کند که هر یک از آن ها به امر خدای تعالی به کامل ترین صورت ممکن در عالم امکان قیام می کند برخلاف دیگران .

اگر بگویی: در اخبارشان مواردی است که دلالت دارد از آن ها نیز تقصیر سر می زند و به همین جهت زاری می کنند ، طلب مغفرت می کنند و توبه می کنند و به حدی می ترسند که دیگران چنین نمی کنند حتی بعضی از حال می روند و

(صدور این تقصیرات) در مقام تعلیم نبوده است . حضرت سید الساجدین علیه السلام در سجده های نماز شب به طوری که گذشت تقصیر را ذکر کرده و گفته است : (لکنک مقصرا فی بلوغ اداء شکر خفی نعمة من نعمک علی) .

می گویم : تقصیری که به خود نسبت می دهند و ترسی که در آن ها ملاحظه می شود سه منشأ دارد .

اول : گناهان شیعیان را بر خود می گیرند و از همان گناهان استغفار می کنند و به سبب آن ها می ترسند .

دوم : آن ها خدای سبحان را شناخته اند و زمانی که به مقام او می نگرند هر عملی را در حق او حقیر می دانند و می بینند که هیچ عاملی نمی تواند به ادای حق خدای تعالی قیام کند ، برای این که توفیق خدمت که خدای تعالی به بنده اش داده خود نعمتی است که شکر لازم می آورد .

سوم : چون عمل ، راه رسیدن خلق به حضرت حق تعالی است و متوقف است به وجود عامل ، و وجود عامل حجابی است بین او و بین رب ، و این حالی است که از مخلوق جدا نمی شود ، بنا بر این او با وجود خود محجوب است ، و محجوب مقصر است و مقصر گناهکار است و گناهکار از گناهش می ترسد و شاعر در این باره گفته است :

لقد قلت ما اذنبت قالت مجیبة وجودك ذنب لا یقاس به ذنب^۱

آن ها اگر چه در پیشگاه خدای تعالی وجدان خودشان را

۱ - حافظ گفته است : میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز .

در نظر ندارند اما وجود دارند بلکه اگر در بیان این موضوع دقت کنیم می بینیم که ، هر کس ، از هر نظر خود را مجرد سازد خدایش را می شناسد ، و این موقعی است که خود را از وجدانش محو کند ، در آن موقع خدای تعالی با وجود خود او بر وی ظاهر می شود ، و همان وجودی که خدای تعالی برایش با او ظاهر می شود نشانه ی رب و دلیل و صفت وی بر اوست که خود را با آن معرفی کرده است و آن وجود نفسش است که اگر آن را بشناسد خدایش را شناخته است ، و غیر از حقیقتش که وصف رب است چیز دیگری را درک نمی کند ، پس آن نفس از وجدان ناپیدا می باشد به این معنی که وصف ربش را درمی یابد و این وصف و اگر چه نفس اوست اما ربش را به لحاظ این که نفسش می باشد نمی شناسد و با شناختن آن از باب این که وصف اوست ، و این دلالت می کند که وجودی اندک دارد و اگر چه آن را وصفی برای خدا ملاحظه می کند و در قول امام صادق علیه السلام در وصف معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مورد اشاره شده است : (کان بینهما حجاب یتلألاً بخفق و لا اعلمه الا و قد قال زبرجد)^۱.

منظور امام علیه السلام از (یتلألاً) شدت شفافیت آن می باشد که نزدیک است مضمحل شود . منظورش از (بخفق) یعنی مضطرب است و اندکی می ماند فانی شود . نفس به هنگام ملاحظه ی وصف چنین است اندکی می ماند که نابود شود و موضوع بحث ما همین طور می باشد ، وقتی برای آن ها وجودی و اگر چه اندک ثابت شود همین وجود (اندک) به نسبت خود حجاب است به همین جهت می گریند ، می ترسند و غفران الهی را می طلبند و این در حقیقت تقصیر است

اما (همه ی ممکنات) از داشتن آن ناگزیرند برای این که خدای تعالی با همین ناتوانی به خلق علامت گذاشته است ، و زمانی که در قیام به امر الهی چنان که سزاوار است در هیچ حالی از احوال خلافی نداشته باشند ، بر همه ی آن ها صدق می کند که قائم به امر الله اند در نهایت کمالی که برای ممکن در عالم امکان ، نسبت به او امکان دارد ، و این (حال) از کسی غیر آن ها ممکن نیست چنان که در گذشته مفصلا بیان کردیم ، مراجعه کن .

و مراد از امر (در فقره ی القوامون بامرہ) در ظاهر ، همان (امر و دستور) معروف است که (به معنی) حکم (و فرمان) می باشد و (در اصطلاح) فعلی است که شارع از مکلف طلب می کند و اگر آن را ترک کند مستحق مجازات است و نهی را هم شامل می شود به طوری که خدای تعالی در قرآن فرموده است : (فليحذر الذين يخالفون عن أمره^۱) برای این که تحذیر ، تنها به مخالفت امر و عدم مخالفت با نهی اختصاص ندارد و در این باره اجماع حاصل است و با قول خدای تعالی : (و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا^۲) مطابقت دارد ، بر این مبنا طلب شارع از مکلف انجام دادن کاری و ترک کردن کاری است ، تا پایان سخن مرحوم شیخ بهائی (در زیادة الاصول) .

و مراد از امر در باطن (در همان فقره) امری است که در شب قدر و در شب جمعه و در هر شب و روز و در هر ساعت به ولی امر نازل می شود از چیزهایی که در عالم هستی تجدید ، و در فواره ی قدر آشکار می شود ، با اثبات آن چه نبود و محو آن

۱ - نور ۶۳ .

۲ - حشر ۷ .

چہ بود .

قمی و عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند کہ حضرت فرمود : (در شب قدر فرشتگان کاتب بر آسمان دنیا فرود می آیند و ہر امری را می نویسند کہ قرار است در آن سال اتفاق بیفتد ، ہرگاہ خدای تعالی بخواہد چیزی را مقدم یا چیزی را مؤخر یا چیزی را ناقص یا چیزی را زیاد کند بہ فرشتہ دستور می دہد آن چہ را کہ خواستہ است محو کردہ و اثبات کند ہر چہ را کہ ارادہ کردہ است.^۱

و از آن حضرت معنی آیہ ی : (ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ^۲) را سؤال کردند فرمود : آن سرزمین را برایشان نوشت و بعد از آن محو کرد و سپس برای فرزندانشان نوشت و آن ہا بہ آن جا وارد شدند و خدا ہر چہ را بخواہد محو و ہر چہ را بخواہد اثبات می کند (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ^۳) و اصل کتاب در نزد او می باشد .^۴

از آن حضرت از پدرش روایت شدہ کہ گفت : (مردی صلہ ی رحم می کند در حالی کہ از عمرش سہ سال بیشتر نماندہ است خدای تعالی سن او را تا سی و سہ سال طولانی می کند و مردی قطع رحم می کند و از عمرش سی و سہ سال می ماند عمرش را تا سہ سال یا کمتر کوتاہ می کند، حسین (راوی حدیث) گفت امام صادق علیہ السلام این آیہ را می خواند : (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ)^۵.

۱ - تفسیر عیاشی ۲/۲۱۶ و تفسیر قمی ۱/۳۶۶ و بحار الانوار ۱۲/۹۴ .

۲ - مائتہ ۲۱ .

۳ - رعد ۳۰ .

۴ - تفسیر عیاشی ۱/۳۰۴ و بحار الانوار ۱۳/۱۸۱ .

۵ - تفسیر عیاشی ۲/۲۲۰ و مستدرک الوسائل ۵/۱۷۷ و بحار الانوار ۴/۱۲۱ .



از آن حضرت از تفسیر آیه ی : (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) سؤال شد فرمود : کتابی است که خدای تعالی آن چه را می خواهد در آن محو و ثابت می کند و از این باب است که دعاء ، سرنوشت را برمی گرداند و این دعاء برایش نوشته شده است و این که سرنوشت با آن برمی گردد ، تا زمانی که اصل کتاب به آن جا برسد که دعاء هیچ اثری ندارد.^۱

و در مجمع البیان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود : (دو کتاب اند یکی کتابی است غیر از ام الكتاب خدای تعالی ، از آن کتاب هر چه را بخواهد محو و اثبات می کند و در ام الكتاب چیزی تغییر نمی یابد)^۲. و از امام صادق علیه السلام وارد شده که گفت : (آن ها دو امر اند یکی موقوف و دیگری محتوم ، آن چه محتوم باشد آن را امضاء می کند (در عین حال) مشیت در این مورد با اوست هر چه را بخواهد پیش می آورد)^۳.

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که گفت : (هیچ شب جمعه ای نیست مگر این که در آن برای اولیای الهی نشاطی رخ می دهد ، عرض کردم : فدایت شوم این چگونه است ؟ فرمود : شب جمعه که شد رسول الله به عرش می رسد و ائمه و من هم با آن ها به عرش می رویم ، و بر نمی گردم مگر با علمی که استفاده کرده ام و اگر این نبود آن چه نزد ما هست تمام می شد)^۴.

۱ - تفسیر عیاشی ۲/۲۲۰ و بحار الانوار ۴/۱۲۱.

۲ - مجمع البیان ۶/۴۸ و بحار الانوار ۵۴/۳۶۴ و متشابه القرآن ۲۹۴.

۳ - مجمع البیان ۶/۴۹ و متشابه القرآن ۲۹۴.

۴ - کافی ۱/۲۵۴ و بصائر الدرجات ۱۳۱.

و در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه ی : (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مَن رَّسُولٍ) ^۱ گفته شده است : علی ، مرتضی از رسول الله است و او از وی می باشد خدای تعالی فرموده است : (فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصْدًا) در دلش علم است و از آن پس مراقبت ، او را تعلیم می دهد و علم را برایش می خوراند خوراندنی و خدای تعالی از راه الهام برایش تعلیم می دهد ، و رصد تعلیم از جانب رسول الله می باشد تا بداند که رسالات الهی را ابلاغ کرده است ، و علی علیه السلام احاطه دارد به آن علمی که رسول الله صلی الله علیه و آله می داند (وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) آن چه بوده و خواهد بود ، از زمانی که خدای تعالی حضرت آدم را خلق کرده تا قیامت برپا شود ، فتنه ای ، زلزله ای ، ریزش یا پرتاب ، یا امتی که هلاک شده یا در آینده هلاک خواهد شد ، چند نفرند رهبران ستمگر یا عدالت پیشه ، همه را به اسم و نسب می شناسد ، چه کسی خواهد مرد و چه کسی به قتل خواهد رسید ، چند پیشوا خوارند و خواری ضرری به او نمی رساند و چند نفر از آنان یاری می شوند و یاری دهنده گان نفعی به آن ها ندارد .^۲

و در کافی از ابو الحسن اول حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود : مبلغ علم ما بر سه وجه است گذشته ، غابر و حادث ، اما گذشته تفسیر شده است ، اما غابر (حال) نوشته شده است و اما حادث (آینده) یا الهام در دل هاست و یا خوانده شدن در گوش ها ، و برترین علم ما همین است و بعد از پیامبرمان صلی الله علیه و آله پیامبری

۱ - جن ۲۷ و ۲۸ .

۲ - تفسیر فرات ۵۱۱ و بحار الانوار ۸۹/۳۶ .

نخواهد آمد.^۱

و در همان کتاب از مفضل بن عمر روایت شده که به امام موسی بن جعفر علیهم السلام عرض کردم: به ما روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: علم ما غابر و مزبور و نکت در دل ها و نقر در گوش هاست فرمود: غابر علومی است که از ما در گذشته بوده است و اما مزبور علومی است که به ما می رسد و نکت در قلوب الهام می باشد و نقر در گوش ها فرمان ملک است.

می گویم: آن چه این اخبار و امثال فراوان آن ها که اشاره دارند به چیزهایی که در شب قدر و در شب های جمعه و در هر شبانه روز و در هر ساعت نازل می شوند از علوم شریعت و خلقت و حوادث و اتفاقات همه از امری اند که در آیه (تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ^۲) اشاره شده است یعنی فرشتگان و روح در آن شب به جدشآن و به ایشان نازل می شوند و آن ها در تبلیغ این اوامر قیام کنندگانند.

بدان آن چه که در این اخبار از محتوم و موقوف به آن ها اشاره شده شرحی طولانی دارد ولی چون دوست داشته ام این شرح را خالی نگذارم از بیان اغلب اسراری که به آن ها واقف شده ام ، در جاهایی که به موضوعات آن ها می رسم به استثنای چیزهایی که نوشتنش در دفترها حرام می باشد اگر چه حفظ آن ها در دل واجب است ، از این رو ، ناگزیرم چیزی را به اختصار بیان کنم تا کسی که توفیقش را دارد آن سر را درک کند.

۱ - کافی ۱/۲۶۴

۲ - قدر ۴.

حال می گویم : که لوح محفوظ سه صفحه دارد :

در یک صفحه ، اموری حتمی ثبت شده که تغییر آن ها محال می باشد.

در صفحه ی دوم اموری حتمی ثبت شده که تغییر آن ها امکان دارد ، ولی خدای سبحان از روی تفضل و از باب عدل آن ها را تغییر نمی دهد ، چون به لطف تکلیف منوط می شوند ، تا مؤمنان از رحمت او مأیوس نشوند و کافران سنن الهی را ناچیز نپندارند و هر دو گروه از لطفی که خدای تعالی به آن ها دارد بهره مند شوند ، مومنانی که از او اطاعت می کنند به عملشان متکی نشوند چون خدای تعالی اختیار دارد هر چیزی را به اراده ی خود تغییر بدهد و گناهکاران از رحمت الهی نا امید نباشند چون خدای تعالی اختیار دارد به آن ها رحم کند ، هرطوری که اراده می کند .

در صفحه ی سوم لوح، لوح محو و اثبات ، امور موقوف (ضبط می شود) تا یک چیز مستقر شود و در یکی از دو صفحه نوشته شود (که قبلا به آن ها اشاره شد) .

و لوح های محو و اثبات با آنچه دارند در لوح محفوظ اند و محو در آن صورت می گیرد نه در (خود لوح) محفوظ.^۱

اما صفحه ی اولی که تغییر مندرجات آن محال است . بیانش

۱ - یعنی تغییرات در يك صفحه از لوح محفوظ صورت می گیرد و نه در هر سه صفحه ي از آن ، آن هم محو ، و نه اثبات ، البته آن چه موقوف بود وقتی تغییر یافت در صفحه ي اول یا صفحه ي دوم اثبات می شود و این اثبات در باره ي همان امر خاص است نه در آن چه که در آن ها از مورد اشیاء یا اشخاص یا حالات دیگر آن ها از قبل نوشته شده است که گفته شد تغییری در آن ها داده نمی شود ، و این همان است که مرحوم شیخ در صفحه ي سوم به آن اشاره کرد و گفت : تا يك چیز مستقر شود و در یکی از دو صفحه نوشته شود. مترجم.

به این صورت می باشد که وقتی شیئی حتمی بود یا موقوف ، ممکن نیست نوشته نشود و امکان دارد خدای تعالی حتمی (ممکن التغییر) را تغییر بدهد ولی از روی کرم و صدق ، وعده داده که تغییرش ندهد ، و اگر آن را تغییر بدهد ، تغییر در لوح محو و اثبات صورت می گیرد ، پس اولی در دومی ممکن است و در سومی واقع می شود .

اما صفحه ی دومی که امور حتمی در آن درج شده و تغییر یافتنش امکان دارد عبارت است از این که : اراده ی الهی در باره ی امری (مثلا تعلق بگیری) به ایجاد و اعدام ، سعادت و شقاوت ، به لحاظ کرم و عدل و صدق وعده ، آن را تغییر نمی دهد و اگر بخواهد با علم و قدرتی که دارد آن را تغییر می دهد .

بنا بر این آن چه در کلام اهل بیت علیهم السلام (راجع به) : ام الكتاب ، لوح محفوظ ، قضای غیر قابل تبدیل و لا یتغیر می بینی مراد از آن ها این است که هر چه نوشته شده ، نوشته شده است و محال است نوشته نشود ، و مراد این نیست که تغییر و تبدیلیش امکان ندارد ، بلکه خدای تعالی هر گاه بخواهد آن را تغییر بدهد به هر نحوی که می خواهد تغییر می دهد ، برای این که ممکن با به وجود آمدنش از عالم امکان بیرون نمی رود .

اگر بگویی : معلولی که قابلیتش با وجود متمماتش به حد کمال رسیده محال است با بودن علت تامه به وجود نیاید و این دلیل بر آن است که ممکن از حال امکان خارج شده است ، برای این که (متمم های وجود یک شیئی ممکنی که هنوز به وجود نیامده علت تامه می شوند و در این صورت)

واجب می شود (به وجود بیاید) و این یعنی قسیم ممکن ، بنا بر این آن چه که در صفحه ی دوم مکتوب شده از همان هاست که تغییرش محال می باشد برای این که وعده ی خدای تعالی بر بقای اوست و آن را از امکان نابودیش خارج کرده است .

من در جواب می گویم : که شیئی (واجب دو نوع است واجب بالذات و واجب بالغیر و شیئی) واجب بالذات محال است تغییر یابد ، برای این که تغییر از وجوب ذاتی، متأخر می باشد و گرنه ذاتی ، ذاتی نمی شد ، پس واجب است تغییر در آن حادث باشد و اما آن چه خود او اجرا کرده بر خود او جاری نمی شود . و اما واجب بالغیر، واجبی که قبل از غیر وجود نداشت، و به خواست غیر به وجود آمده است ، و به فعل غیر به وجود نیامده مگر پس از تغییر یافتن از حال اول ، پس تغییر در آن سابق بر وجوبش بوده است و این تغییر بر او جاری می شود و این امر ایجاب می کند واجب بالذات نباشد ، و گرنه لازم نمی آمد که وجودش به غیر منوط باشد ، برای این که (با فرض و اجب بالذات بودن ما نحن فیه) بین آن دو رابطه ای وجود ندارد و گرنه چیزی از آن تخلف نمی کرد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا .

و این غیر اگر ممکن باشد اثرگذاریش زیر اراده ی واجب بالذات است و علت تامه به هر صورتی که فرض شود بدون اذن خدای تعالی اثر گذار نخواهد بود و به همین جهت در کتابش بیان کرده و گفته است : (أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا) یعنی آیا توجه کرده ای که خدایت تعالی چگونه سایه را طولانی کرده است و با وجود سبب حرکت سایه اگر

می خواست سایه ی اشیاء را ساکن می کرد (نه طولانی می شد و نه کوتاه) و پس از این بیان فرموده است : (ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا^۱) و به این صورت اشاره کرده خورشیدی که به نظر شما سایه را لزوماً به حرکت وامی دارد ما آن را راهنما و دلیل سایه قرار داده ایم ، نور خورشید تا به چیزی نتابد به نظر نمی رسد وقتی طلوع کرد و به چیزی تابید از پس تابش آن سایه ظاهر می شود ، خدای تعالی (در این آیه) خورشید را به وجود آورنده ی سایه معرفی نکرده چنان که شما گمان می کنید و فرموده است که وجود سایه با تابش خورشید واجب می باشد ، بلکه فرموده است : (وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا) یعنی اگر خدا می خواست سایه را به هر حال ساکن قرار می داد .

از این واضح تر این است که وجود آتش و نزدیک و متصل شدن شیئی به آن سوختن را ایجاب می کند ، ولی زمانی که ابراهیم را به آتش افکندند خدای تعالی اذن سوختن را به آتش نداد و از این نظر آتش برایش خنک شد و او را سالم نگه داشت ، در صورتی که ابراهیم در داخل آن قرار داشت و در پیرامونش درختان سبزی پدید آمدند ، و در همان حال اگر پرنده ای در بالای آتش به پرواز در می آمد می سوخت ، پس هر ممکنی را خدای تعالی می تواند تغییر بدهد برای این که آن چیز واجب بالغیر است ، و با اراده ی او چیزی شده است و لحظه ای از مدد او بی نیاز نمی باشد ، برای این که برپایی آن چیز با خداست و نه با علت آن چیز ، خدای تعالی فرموده است : (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ^۲) و از نشانه های قدرت حق تعالی

۱ - فرقان ۴۵ .

۲ - روم ۲۵ .

یکی این می باشد که آسمان و زمین با امر او برپاست ، و نه (فرموده) با اسباب و وسایل برپاست ، پس وقوع شیئی در صفحه ی دوم ، بودنش در صفحه ی اول ، بقایش در صفحه ی دوم و امکان تغییرش در صفحه ی سوم می باشد .

اما صفحه ی سوم که آن چه موقوف است در آن می باشد الواح محو و اثبات و همه ی این الواح با آن چه دارند چنان که گذشت در لوح محفوظ است ، وقوع امر موقوف در صفحه ی اول ، بقایش در صفحه ی دوم ، و وقوع محو و اثباتش در اول و بقای آن دو در دوم و خود آن ها در سوم قرار دارند ، یعنی نفس تغییر و تبدیل در سوم است و بنا بر این توضیح سوم تحقق نمی یابد مگر در دو صفحه ی دیگر ، پس بداء در اولی محال است ، و در دوم بداء با تغییر بقاء ، اگر خدای تعالی بخواهد واقع می شود ، ولی فضل خود را بر مبنای استحقاق جاری ساخته: (اِنَّ اللّٰهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ ، وَاَلَمْ يُخَلِّفِ اللّٰهُ وَعْدَهٗ)^۲ و خدای تعالی بر خلاف وعده ی خود عمل نمی کند . و سومی محل دواعی و موانع است و در عمق این قدر خورشیدی می درخشد که سزاوار نیست هیچ کسی جز خدای یگانه ی تعالی ، بر آن مطلع شود و هر کس بخواهد بر آن اطلاع حاصل کند در حکم خدای تعالی با او ضدیت کرده و در فرمانروایی او به نزاع پرداخته است و پرده ی راز آن را برانداخته و خود را به غضب خدای تعالی دچار کرده و جایگاهش جهنم است و به چه جای بدی گام نهاده است .

۱ - آل عمران ۹ .

۲ - حج ۴۷ .

امام هادی علیه السلام فرمود : العاملون بارادته الفائزون بکرامته

شارح در معنی (العاملون بارادته) گفته است : (ای الله او بالله) برای خدا عمل می کنند ، یا به سبب او عمل می کنند ، و دومی ظاهر تر است ، ایشان علیهم السلام در بالاترین مراتب قرب قرار دارند ، و بیان مراتب قرب ، به وسیله ی نوافل گذشت ، به این نحو که (سالک در تقرب به مرتبه ای می رسد) که به وسیله ی خدا می شنود و به وسیله ی او می بیند و به وسیله ی او می گیرد و به وسیله ی او می رود ، (و الفائزون بکرامته) یعنی که در دنیا و آخرت به سعادت کرامت او نائل می شوند .

می گویم : با (او بالله) گفتنش که (به نظر) اظهر است قصد دارد که بگوید دو احتمال وجود دارد و احتمال دوم اظهر می باشد یعنی که ائمه علیهم السلام به وسیله ی خدای تعالی عمل می کنند ، و منظور از این گفته همان است که در حدیث قدسی آمده است : (ما زال العبد يتقرب الي بالنوافل حتي احبه فاذا احبته فكنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده التي يبطش بها...) 'یعنی همواره بنده با انجام کارهای مستحبی (و با ترک مکروهات) به من نزدیک می شود تا این

کہ دوستش بدارم در آن موقع گوش او می شوم با من می شنود و چشم او می شوم با من می بیند و دست او می شوم و با دست من می گیرد . در معنی گوش و چشم و دست بنده بودن خدای تعالی ، علماء نظرهای گوناگونی دارند :

به قولی این عبارت کنایه از شدت قرب و استیلای محبت باری تعالی بر ظاهر و باطن بنده است ، تا آن حد که او را از خودش و از هر موجود دیگر غایب کند^۱ .

و به قولی (خدای تعالی می فرماید :) در سرعت اجابت مانند گوش او در درک شنیدنی ها می شوم... .

و به تعبیری (خدای تعالی) بنده ی خود را با اوامر و نواهی خود مشغول می کند تا مانند کسی شود که فرمان یافته غیر امر او را نشنود و نبیند غیر آن چه را که امر شده ببیند... و اقوال دیگر .

و آنچه می فهمم این است که دو احتمال وجود دارد ، یکی همان احتمال اول است که شارح اظهر داشته است ، همان که آن را غیر اظهر قرار داده است ، و احتمال دوم این است که اهل بیت علیهم السلام چنان که در اخبارشان وارد شده ، محل مشیت الهی و زبان اراده ی او هستند ، پس مشیت و اراده ای برای خودشان ندارند ، برای این که آن ها نفس خود را کشته اند و به آن اعتباری قائل نیستند و آن را در نظر نمی گیرند ، مشیت آن ها مشیت الهی است و اراده ی ایشان اراده ی الهی است ، بنا بر این وقتی کاری را می کنند در واقع خدای تعالی به وسیله ی

۱ - شاعر گفته است : زبس بستم خیال تو، تو گشتم پای تا سر من تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته .

ایشان آن کار را انجام می دهد به نحوی که می خواهد ، خدای تعالی فرموده است : (وَ مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ)^۱) امیر مومنان علیه السلام در باره ی فرشتگان گفته است : (و القی فی هویتها مثاله فاطهر عنها افعاله)^۲ ، فرشتگان مثال آن ها هستند ، خدای تعالی به وسیله ی ایشان می گوید ، و هر چه می خواهد به وسیله ی ایشان انجام می دهد ، بر مبنای ظاهر همان را می کنند که خدا می خواهد و آن را دوست می دارد ، از ایشان عملی ظاهر نمی شود که خلاف خواسته ی خدای تعالی باشد ، و در حقیقت ایشان سلام الله علیهم اراده ای ندارند ، و اراده ، اراده ی باری تعالی است ، یا این که کارهای خود را به اراده ی او انجام می دهند و اراده ی آن ها تابع اراده ی خداست ، بلکه اراده ی آن ها در برابر اراده ی خدای تعالی مضمحل و نابود است ، برای این که وقتی خواستند سفر کنند ، خدای تعالی با زبان پیامبرش صلوات الله علیهم ، به آنان یاد داد یا در دلشان انداخت که اسب های مرده ، شما را به سوی من نمی آورند ، اسب های زنده شما را به سوی من می آورند ، اسب هایی که شما را به یکی از شهرهای تقرب به سوی من می آورند جز با مشقت و زحمت به آن نمی رسند و آن ها نفس های شما می باشند آن ها را بیفکنید یعنی آن ها را بکشید که زنده شوند و شما را به قرب نهایی با من برسانند ، ائمه علیهم السلام نفوس خود را رها کردند و از آن ها گذشتند آن ها را انداختند (فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى)^۳ وقتی نفس خود را رها کردند زنده و فعال گشتند، از فیض او حیات می گیرد و تا زنده نیست حیات نمی یابد و زنده نمی شود مگر این که در

۱ - انفال ۱۷ .

۲ - بحار الانوار ۶۵/۴۰ و الصراط المستقیم ۲۲۲/۱ و غرر الحکم ۲۳ پ ۱ و مناقب ۴۹ / ۲ .

۳ - طه ۲۰ .

طاعتش بمیرد و در راه او کشته شود ، چون نفس خود را کشتند ، شهید کردند ، برای این که هر مومن مردنی دارد و شهادتی ، نفس آن ها اراده ای از خود نداشت با اراده و مشیت پروردگارشان زنده گشت ، پس ایشان علیهم السلام با اراده ی او عمل می کنند . دو حالت دارند حالتی به معنای اول (همه ی کارهایشان لله است) و حالتی به معنی دوم (که بیان کردیم) .

چون این را دانستی ، باید بدانی که : عمل ایشان با اراده ی خدای تعالی در همه ی وجودات و شرعیات آن ها و شرعیات و وجودات آن ها در خلق و رزق و موت و حیات جاری است ، چیزی نیست مگر از ناحیه ی ایشان ، ولی در عین حائل ، در هر چیز و در همه حال چیزی نیستند جز به وسیله ی خدای تعالی ، نقش آن ها در فعل الهی چون صورتی در آیینه نسبت به شاخص آن می باشد (و تَحْسِبُهُمْ اَيْقَاطًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُفْلِبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشِّمَالِ) این حرف را در نظر بگیر در هر چیزی که از ما می شنوی ، و ما منظوری غیر از این معنی نداریم .

اما به این جهت (الفائزون بکرامته) یعنی به کرامت او رستگار هستند که خدای تعالی ایشان را تکریم کرده به چیزی که هیچ یک از مخلوقات را با آن تکریم نکرده است با توجه به حقیقتی که ایشان اهل آن بوده اند ، بنا بر این به سعادت رسیده اند که هیچ یک از مخلوقات به آن نرسیده است و در پیشگاه او ظفر یافته اند به کرامتی که از او خواسته اند به همان طرزى که در بیان (المکرمون) اشاره کردیم ، به آن جا مراجعه کن .

امام علیه السلام فرمود :

اصطفاکم بعلمه وارتضاکم لغیبه

مرحوم شارح گفته است : خدای تعالی شما از روی علم برگزید یعنی عالم بود به این که شما برای برگزیده شدن اهل هستید ، یا شما را به این سبب برگزید که مخزن علوم او باشید ، و این معنی را بعضی از نسخه ها که لعلمه (است و نه بعلمه) تأیید می کنند ، خدای تعالی فرموده است : (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ) و در اخبار فراوان آمده که : (رسول الله از جمله افرادی است که خدای تعالی او را برای علم غیب خود برگزیده است ، و هر علمی که رسول الله داشته آن علم به ما رسیده است) در عین حال که می توانیم در رسول عمومیت را در نظر بگیریم به صورتی که شامل حال ایشان هم بشود ، چنان که از خبرهای دیگر معلوم می شود ، و خبر دادن ائمه علیهم السلام از مغیبات از آفتاب روشن تر می باشد . و ممکن است منظور از غیب ، اسرار الهی و یا اعم از آن باشد در این صورت (و اختارکم لسره ، در فقره ی بعدی) حالت تأکید یا تخصیص پس از تعمیم خواهد داشت .

می گویم : ظاهراً باء ، در (اصطفاکم بعلمه) همان بوده باشد که در مانند این سخن به معنی استعانت به کار می رود و مراد این است که خدای تعالی به همان نحوی که قبلاً در بیان (المصطفون) گفتیم به همه ی خلق خود نظر کرد (و هو بکل شیئ علیم ، فاحاط بکل شیئ علما) و پس از تمییز با علمی که داشت ، از میان همگان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم را برگزید ، به طرزى که همانند و همسانی نداشتند ، همه ی این معانی را این گفته ی ما در بر دارد (که بارها گفته ایم : اصطفاهم بحقیقه ما هم اهل) خدای تعالی ایشان را برگزید به جهت حقیقتی که اهل آن بودند .

و با توجه به نسخه ی لام ، معنی این خواهد شد که خدای تعالی ایشان را حاملان علم خود قرار داد تا احکام او را به آفریدگانش برسانند ، یا ایشان را حافظان علم خود قرار داد ، برای این که غیر ایشان به حفظ آن قادر نیستند ، و منظور از علم چیزهایی است که فعل و مشیت او دارا هستند برای این که هرچه مشیت به آن علاقه نبسته ، ائمه به آن احاطه ندارند و ایشان را برای آن برگزیده است ، خدای تعالی فرموده است : (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ) .

در این جا راز پوشیده ای وجود دارد و اگر چه در گذشته به آن اشاره کرده ام اما برای رسایی بیان تکرار می کنم و آن این است که : علم ذاتی باری تعالی در این جا ، ذکر نمی شود و منظور آن نیست و غیر از آن هر چه باشد تحت مشیت است در (عالم) امکان یا در (عالم) اکوان ، و منظور در این جا و همین طور در آیه ی کریمه دومی (اکوان) است ، اما اولی (یعنی امکان) گاه در اکوان داخل است و گاه در آن داخل نمی شود

، برای این که ممکنات گرچه در تقسیم متکلمین و مشایین به آن ها الامکان لذاته اطلاق می شود ، چون گفته اند : معقولات پنج نوع اند :

*واجب لذاته ، که خدای سبحان می باشد .

*واجب لغیره ، که به معلول گفته می شود زمانی که علت تامه اش موجود باشد .

*ممتنع الوجود لذاته ، که منظور از آن شریک باری تعالی است .

*ممتنع الوجود لغیره ، معلولی که علتش وجود ندارد .

*ممکن الوجود لذاته .

و نگفته اند : ممکن الوجود لغیره ، برای این که اگر آن را می گفتند برابر آن چه می فهمند لازم می آمد ممکن لغیره ، قبل از فعل غیر ، یا واجب بوده باشد و یا ممتنع ، و این غیر ، آن را ممکن کرده باشد . بنا بر این واجب ، واجب نخواهد بود و ممتنع ممتنع نخواهد بود . بر این اساس به ممکنات غیر از امکان ذاتی اطلاق نمی کنند تا امکان واجب و امکان ممتنع برایشان لازم نیاید ، ولی مانند آن برایشان لازم می آید به این شرح که : اگر ممکن ، ممکن لذاته باشد یا قبل از ایجاد چیزی بوده یا چیزی نبوده است اگر قبل از ایجادش چیزی بوده باشد قدیم می باشد و ایجاد آن ممکن نیست برای این که ایجاد تغییر می دهد و قدیم لا یتغیر است ، و اگر از قبل چیزی نبوده با ایجادش ممکن الوجود لغیره می شود برای این که در همه ی مراتب هستی ، قبل از ایجاد ذکری از آن نبوده است ، با این توضیح واجب است گفته شود تقسیم بر حق

چنین است : به طور مطلق ، شیئیت یک شیء ، بالذات و بالغیر است ، در این صورت دو شیء وجود دارد :

*واجب لذاته ، که خدای تعالی است.

*ممکن لغیره ، که شامل همه ی موجودات ، غیر از خدای تعالی است .

*اما واجب بغیره و ممتنع لغیره از اقسام ممکن اند و ما بارها ذکر کرده ایم مراجعه کن ،

اما آن چه آن را ممتنع الوجود لذاته نامیده اند در اصل چیزی نیست و به تقسیم داخل نمی باشد ، و گرنه اگر در نزدت پنج درهم باشد صحیح نخواهد بود بگویی در نزد من پنج درهم وجود دارد ، برای این که آن چه در نزد تست بی شمار است ولی آن چه (در حال حاضر در دست داری) پنج درهم است ، و این قول و اعتقادی خنده دار می باشد ، و اگر شیء باشد از اقسام ممکن است و اگر ممکن ، ممکن لذاته باشد به وسیله ی خدا شیء نخواهد شد بلکه او شیء بذاته می باشد .

اگر بگویی : حین به وجود آمدن به وسیله ی خدای تعالی ، شیء است .

می گویم : و اگر قبل از به وجود آمدنش به وسیله ی خدای تعالی ، چیزی باشد همان لازم خواهد شد که گفتیم ، و آن این که ممکن بغیر می باشد . و اگر بنفسه شیء بوده باشد چنان که قبلا گفتیم قدیم خواهد بود ، و اگر چه در اصل چیزی نبود ، و این همان است که گفتیم ، ولی می گوئیم : که در اصل چیزی نبود ، آن را از امکان راجح برخوردار کرد ، پس

آن ممکن بغیره امکان راجح بود سپس لباس هستی به آن پوشانید ، و در دست خدای تعالی است ، باقی نگه داشتن و از بین بردن آن ، برایش یکسان می باشد ، و این امکان مساوی را امکان جائز می نامیم ، اگر لباس هستی را از او سلب کند از امکان راجح بودن خارج نمی شود ، آن چه در امکان راجح باشد به آن احاطه ندارند ، و آن چه (خدای تعالی) وجودش را خواسته ، در امکان جائز داخل شده و به آن احاطه دارند ، آن جا که خدای تعالی فرموده است: (وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ) مراد از آن علم به ، ممکن راجح الوجود می باشد ، و این که فرموده است: (إِلَّا بِمَا شَاءَ) مراد از آن چیزی است که به وجود آورده است ، و این در امکان جائز داخل می باشد ، و بیان دلیل آن از حکمت این است که خدای تعالی به رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است از او بخواهد علمش را افزون فرماید (وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا) و شکی نیست که آن چه رسول الله از خدای تعالی می خواهد علم چیزهایی است که در نزدش وجود ندارند ، و آن چه نزد او نیست علم حق واجب نیست که عبارت از ذات اوست ، (چون هیچ موجودی به ذات حق تعالی راهی ندارد و علم ذاتی او عین ذات او می باشد ، بلکه علم مورد نظر) ممکن است و مشیت بر آن علاقه نبسته است ، زیرا به آن چه مشیت بر آن علاقه بسته احاطه دارند .

و نیز حضرات معصومین علیهم السلام همواره در علومشان و در بقای خود ، به مدد الهی نیاز دارند ، و هیچ موقع از مدد او بی نیاز نمی شوند و خدا نیز همیشه ایشان را مدد می رساند ، و ایشان را مدد نمی رساند با آن چه نزدشان می باشد ، بلکه مدد می رساند با چیزی که نزدشان وجود ندارد .

نتیجہ این که خدای تعالی ایشان را برگزید برای آن چه از علم خود می خواست و ان شاء الله این مسأله ظاهر است ، این بیان بر مبنای نسخه ی (لعلمه) بود . اما بر مبنای نسخه ی (بعلمه) در این جا رواست که مراد از (بالعلم) همان باشد که در راجح است و جائز .

و اما ذات او ، ذات اوست و مورد گزینش و برگزیده نیست برای این که این (برگزیدگی) مقامی خلقی و معنایی فعلی است ، اما ذات بحت واجب خود اوست و نه غیر او ، و شرح بعضی (از علوم) که به ایشان رسیده در شرح (و ارتضاکم لغیبه) خواهد آمد .

می گویم : الارتضاء برگزیدنی مخصوص است ، یعنی یک شیئی به یک لحاظ اختیار (یعنی برگزیده) می شود ولی ذاتا مورد رضایت نیست ، و مرتضی غیر از مختار (یعنی برگزیده) نیست پس مرتضی به معنی اصطفاء و به معنی اختیار می باشد ، و در این فقره ی شریفه ، به آیه ی : ((عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلٰی غَيْبِهِ احَدًا اِلَّا مَنْ ارْتَضٰی مِنْ رَسُوْلٍ^۱) اشاره شده است . بنا به تفسیر ظاهر (من به معنی از) در آیه ، من بیانیه است و معنی این می باشد که خدای تعالی برمی گزیند برای تحمل علم غیبش ، از بین پیامبران کسی را که می خواهد. یعنی او را اهل می بیند ، و او را اهل نمی بیند مگر برای حقیقتی که اهل آن می باشد ، و این چنین نمی شود مگر به لحاظی که خدای تعالی بر او محبت دارد و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله از میان همه ی خلق بر این مقام سزاوارتر است و به همین جهت خدای تعالی ، عظمت قائل شده به آن چه که

در ذات او وجود دارد و فرموده است : (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) ^۱ زمانی که او را به خاطر صداقتش به بندگی برگزید و به خاطر صداقتش در بندگی به پیامبری برگزید او را برای تحمل آن چه از علم غیبش می خواست برگزید ، و هر چه خدای تعالی به او یاد داد به علی و ذریه ی پاک او علیهم السلام اجمعین یاد داد .

و در تأویل مرتضی از رسول علی علیه السلام می باشد و همین طور است در آیه ی : (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) ^۲ و مجتبی از رسول، علی علیه السلام است ، و در خرائج و جرائح از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرمود : (پس رسول الله نزد خدای تعالی مرتضی است و ما ورثه ی همان پیامبریم که خدای تعالی او را از غیبش به هر چه خواسته مطلع کرده است و وی آن چه را که تا روز قیامت خواهد شد به ما تعلیم داده است). ^۳

و در کافی از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود : (و محمد از کسانی است که خدای تعالی او را برگزیده است) .

می گویم : هر دو آیه و روایات ، به هر دو تفسیر دلالت دارند به این که اهل بیت کسانی اند که خدای تعالی ایشان را برای علم غیب خود برگزیده است و من در اثنای این شرح در گذشته در جاهای زیادی به آن اشاره کرده ام و باز هم هر جا به خاطرم برسد چنان که عادت دارم برای بیان مطلب به آن اشاره خواهم کرد حتی اگر چه تکرار و تطویل باشد .

۱ - قلم ۴ .

۲ - آل عمران ۱۷۹ .

۳ - این خبر طولانی است و مطالب زیادی دارد ، از جمله گرفتاری هایی که امام از آن ها خبر داده است به عمرو بن هذاب ناصبی در بصره ، به صفحات ۷۳ به بعد ج ۴۹ بحار الانوار نگاه کنید .

ابتداء می گویم : آن چه علماء رضوان الله تعالى علیهم گفته اند : که ائمه علیهم السلام علم غیب نمی دانند با آن چه ما می گوییم منافاتی ندارد گرچه مقاصد متفاوت است ، برای این که آن ها منکر این قضیه نیستند که ائمه علیهم السلام از اشیاء غیبی زیادی خبر داده اند ، با این تفاوت که گفته اند : این اخبار مستند به وحیی بوده که در باره ی اشیائی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است و پیامبر اکرم به دستور خدای تعالی آن ها را به ایشان سلام الله علیهم تعلیم داده است ، ما نیز به موجب همین (مورد اعتقاد داریم ، و) می گوییم :

*چنان که از ایشان روایت شده ، هر چه ایشان دارند از جدشان به آن ها به ارث رسیده است .

* (در ضمن) همه ی علم قرآن نزد آن هاست و بیان و شرح و تفصیل همه چیز در قرآن می باشد ، اما این بیان و این تفصیل بر دیگران مخفی است و خدای تعالی تمامی پرده ها را بر محمد و آل محمد باز کرده است ، و آن چه ایشان خبر داده اند از همین نوع است که برای دیگران پوشیده بوده است .

* اسم اکبر در نزد آن هاست و ایشان هر چه را بخواهند با آن می دانند ، چنان که در احادیث خود یاد کرده اند .

با این حال می دانیم که ایشان علیهم السلام این ها را به تعلیم الهی می دانند ، خواه جزئی باشد و خواه کلی باشد .

پس اگر گفته شود : علم غیب نمی دانند یعنی به ذات خود عالم نیستند ، این مطلب حق است .

و اگر گفته شود: رسول الله از جانب خدای تعالی موارد غیبی فراوانی را به ایشان تعلیم داده است، آن هم حق می باشد.

و اگر گفته شود: خدای تعالی به ایشان یاد داده است، سخن برحق می باشد.

و اگر گفته شد: علم ایشان به اسم اکبر، آن ها را توانا کرده تا علمی را که بخواهند به آن ها اطلاع حاصل کنند، آن هم حق است.

و اگر گفته شد: خدای تعالی فرشتگان و پریان را در خدمت ایشان قرار داده، و آن ها موارد غیبی را که مشاهده نمی شود به ایشان می رسانند، این هم حق است.

و اگر گفته شد: (مطالب غیبی) برایشان در قرآن، مصحف فاطمه، جامعه، جفر غابر، مزبور، بلکه در همه ی اشیاء و در همه ی عالم و در همه ی انفس نوشته شده است، آن هم حق است.

همه ی این موارد، در اخبارشان وارد شده و دلائل روشن عقلی نیز به آن ها دلالت دارد، این علوم غیبی و امثال آن ها در (إِلَّا بِمَا شَاءَ) و (إِلَّا مَنْ أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ) و (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ) و در فرموده ی امام هادی علیه السلام (و ارتضاکم لغیبہ) منظور شده است، و در جاهای مختلف گذشت. خدای تعالی می فرماید: (فَأَنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصْدًا) یعنی خدای متعال برای

۱ - بقره ۲۵۵.

۲ - جن ۲۷.

۳ - آل عمران ۱۷۹.

۴ - جن ۲۷.

ولی مرتضی و برگزیده ی خود از فرشتگانش و از امدادهایش و از ذکرش تأیید کننده هایی را گذاشته است تا برایش حفظ کنند آن چه را که از غیب بر او اِطْلَاع داده است و (لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) برایش مراقبانی را از جلو و از عقب قرار داده تا او را به فرمان خدای تعالی حفظ کنند، این نگهبانان از جانب فرشته ی محدث هستند و او را از ربوده شدن توسط شیاطینی نگه می دارند که به استراق سمع مشغولند (شیاطینی که) گمارده شده اند قوای ذاکره را دچار فراموشی کنند، و نقشه هایی را از بین ببرند که در لوح جان ها وجود دارند، تا مسلم شود که پیامبر علم غیبی را که خدا به او آموخته، به علی و فرزندان او ابلاغ کرده است، و علوم و احکام وجودی و شرعی را که از جانب خدای تعالی مأمور بوده اند به شیعیان شان برسانند، رسانده اند یا برای پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم شود که ائمه علیهم السلام از جانب او ابلاغ کرده اند. و در آیه ی: (وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) تنبیه و تصریح شده به این که هر چه خدای تعالی از غیب به ایشان علیهم السلام اظهار کرده همه در دست قدرت و در تصرف اوست و از ملک او خارج نشده است و در حقیقت صدق می کند به این که به غیر خدا، کس دیگری، علم غیب را نمی داند، در همان طراز که خدای تعالی فرموده است: (قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ) و این که علم غیب را هیچ کس بدون اذن او نمی داند، ایشان علیهم السلام وقتی به آن عالم می شوند که خدا به ایشان تعلیم می دهد، (علم ایشان با تعلیم) او به قیام صدور قائم است، او مالک

همه ی چیزهایی است که آن ها را مالک ساخته ، و قادر است به کارهایی که ایشان را قادر کرده است .

(منظور از غیب چیست ؟)

باز می دانیم که : مراد از غیب چیزی است که از حواس غایب باشد ، وقتی غیب الله گفته شود:

مراد از آن چیزی است که از همه ی خلق غایب باشد .

یا از بعضی از آن ها غایب باشد .

برای این که از خدا چیزی غایب نیست ، بنا بر این نزد او غیبی وجود ندارد و اما خلق او غیب و شهادت دارند . چیزی ، در محلی برای بعضی غیب است ، و برای بعضی دیگر شهادت . و گاه چیزی برای همه گان غیب می باشد.

مراد از غیب در این جا اولی است و خدای تعالی ایشان را برای آن برگزیده است و اما نزد آن ها شهادت است ، و علمشان به آن علم احاطه ، علم عیان است و نه علم اخبار ، و اگر چه به علم اخبار نیز نزد عالم به آن شهادت صدق می کند و نزد کسی که از آن بی خبر است غیب می باشد .

دومی همان است که برای همه غیب می باشد ، و آن چیزی است که در عالم امکان داخل شده و مشیت بر آن احاطه نموده اما هنوز عنوان تکوین به آن تعلق نگرفته است ، و این نامتناهی است و هرگز تمامی ندارد ، و این همان خزینه هایی است که زوال ندارد و در عین فراوانی انفاق ، نقصان نمی پذیرد ، خدای توانا به هر کیفیتی که می خواهد در زمان ها و مکان های انفاق ، از آن انفاق می کند و آن چه انفاق می شود به خانه

ہایی نازل می شود که خدای تعالی آن ها را برای غیب خود برگزیده است و از درهای این خانه ها آن چه خدا می خواهد نازل می شود ، بعضی از این مخزون ها ، حتمی اند و بعضی موقوف (و مشروط) -سند ، حتمی ها تغییر ناپذیرند و آن شدن چیزی است که شده است و نمی شود بعد از شدن نباشد ، و ذکر آن اندکی قبل از این گذشت و تغییر دادن آن ها ممکن است ولی خدای تعالی وعده داده آن ها را تغییر ندهد ، و او خلف وعده نمی کنید ، خدای تعالی در باره ی خیر حتمی فرموده است : (فَلَإِ كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَاِنَّا لِيُهَيِّئُ لَهُمُ جَهَنَّمَ) و در شر حتمی فرموده است : (وَ لَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ^۲) و این محتوم را اگر بخواهد تغییر می دهد و آن را نابود می سازد و موقوف ، مشروط می باشد ، این چنین خواهد شد اگر چنین بشود و اگر چنین نشود چنین نخواهد شد و شرط همان سبب می باشد ، و اما مانع گاه در غیب و شهادت است و گاه در غیب است و در شهادت نیست ، برای این که وقتی در شهادت پیدا شود (به وجود بیاید) در غیب پیدا شده (و به وجود آمده) است و عکس آن لازم نیست هر زمان مقتضی وجود داشت و مانعی برایش پیش آمد اگر متعادل باشند چنان که گفتیم موقوف می شود و اگر یکی از آن ها (مقتضی یا مانع) قوی تر باشد حکم از آن او خواهد بود ، اگر مقتضی موجود باشد و مانعی در غیب و شهادت در بین نباشد وجودش حتمی می شود ، و اگر قابلیت هایش تمام باشد به وجود می آید و علمش به ایشان می رسد برای این که از آن هاست که خدای تعالی خواسته است ، و اگر در حال انتظار

۱ - انبیاء ۹۴ .

۲ - سجده ۱۳ .

باشد خبر دادن آن در حکمت ، جائز می باشد ، آن را به او به عنوان حتمی خبر می دهد و ناگزیر از شدن می باشد با این تفاوت که قبل از بودنش در صفحه ی دوم لوح است ، و این در نزد آن حضرات علیهم السلام می باشد ، و ماکان و مایکون از آن است و به این قسم اشاره فرموده اند در اخبارشان که ما کان و مایکون تا روز قیامت در نزد ماست ، اگر در غیب مانع خاصی نباشد در حکمت جائز است بدون (این که به) حتمی (بودن آن اشاره کند) از آن خبر بدهند ، و این، گاه می شود و گاه نمی شود ، با این که خدای تعالی خود را و پیامبران را و حجت هایش را تکذیب نمی کند اما فائده ی خبر دادن از آن این است که : معلوم شود خدای تعالی در خلق و امر ، و در فرمانروایی مستقل یگانه است و در ضمن راهنمایی می کند که خلق به بداء معتقد شوند ، چون خدای تعالی به بالاتر از اعتقاد به بداء بندگی نشده است ، یعنی بداء را بر خدا ثابت کنند ، و خبر دادن از این به طور غیر حتم بر حجت های الهی جائز است ، بلکه به عهده دارند بداء را معرفی کنند به افرادی که نمی دانند (یعنی) خدای تعالی ، هر چه را بخواهد به وجود می آورد و هر چه را بخواهد محو می کند و هر چه را بخواهد اثبات می کند و لذا سخنی با این معنی گفته اند : اگر به شما کاری را خبر دادیم و به همان نحو شد که گفته بودیم صدق الله و صدق رسوله بگویید و اگر بر خلاف آن شد صدق الله و صدق رسوله بگویید تا دو برابر اجر بگیرید .^۱

۱ - در کافی ج ۱ ص ۳۶۸ ، در حدیث شماره ۵ ، روایت کرده که فضیل بن یسار به امام باقر علیه السلام عرض کرد : آیا برای ظهور امام زمان وقتی تعیین شده است؟ حضرت سه بار فرمود: کسانی که برای آن وقتی را تعیین کنند دروغ می گویند، موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وقتی به میقات با خدای تعالی می رفت سی روز را وعده داد و وقتی خدای تعالی ده روز به آن افزود قومش گفتند: موسی برخلاف وعده عمل کرد و کردند کاری را که کردند ما اگر به شما خبری را گفتیم و به همان نحو شد که گفته بودیم بگویید صدق الله، و اگر بر خلاف آن چه گفتیم شد بگویید صدق الله، تا دو بار اجر بگیرید. مترجم .

ایشان علیہم السلام بر عہدہ ندارند کسی را آگاہ کنند کہ خصوص واقعہ را نمی داند برای این کہ این کار موجب می شود بسیاری از افراد ، در تصدیق آن بزرگواران بہ شک بیفتند ، در ضمن لازم می آورد چیزی را بر خدا ببندند کہ خدای تعالی در ہر واقعہ ای دستوری بہ آن ندادہ است ، گر چہ گاہ بہ این دستور دادہ است ، بہ عنوان مثال بہ حضرت موسی در معرض تقریر و ہدایت و بیان ، بین سی و چہل را وعدہ داد ، علاوہ بر این از بیان خلاف مقصود از اخبار لازم می آید .

و گاہ مانع این قسم ، در شہادت بہ وجود می آید مانند صدقہ کہ بلای مسلم و مسجل را دفع می کند ، یعنی بلائی کہ در عالم غیب مانعی برای آن وجود نداشت (و گرفتاری فرد مورد نظر مسلم بود ہم چنین) دعاء ، در رد گرفتاری هایی کہ مسجل شدہ بودند ، و ہمین طور بعضی از کارها بلکہ ہمہ ی طاعات ، و بیان آن ہا بہ طول می انجامد .

امام هادی علیه السلام فرمود : و اختارکم لسره و اجتابکم بقدرته

شارح رحمت الله علیه گفته است : (و اختارکم لسره پس از اصطفاکم) تاکید یا تخصیص بعد از تعمیم است ، (و اجتابکم بقدرته) اشاره به مرتبه ی بالای برگزیدن ایشان دارد به این معنی که گزینش ایشان جز با قدرت خدای تعالی امکان ندارد و اگر چه همه (ی کارها) به قدرت او ، و یا برای اظهار قدرت اوست می گویم : در مجمع البحرین است که : سر چیزی است که مخفی می ماند ، و از این باب گفته شده : هذا من سر آل محمد ، یعنی این از سر آل محمد است و باید مخفی بماند یعنی نباید بر همه معلوم شود ، بعضی از شارحان حدیث گفته است : (اعلم ان سر آل محمد صعب مستصعب ، بدان که سر آل محمد مشکل است ، طلبش مشکل است ، بعضی از آن را فرشتگان و پیامبران می دانند چون از طریق وحی به آن ها رسیده است ، و بعضی را آن ها هم نمی دانند و بر زبان مخلوقی غیر از آل محمد جاری نشده است و آن سری است که بی واسطه به ایشان رسیده است ، و آن سری است که آثار ربوبیت از ایشان ظاهر شده و اهل باطل به شک افتاده و عارفان به سعادت رسیده اند ، عده ای با انکار همان راز در

ایشان به دریای تفریط فرورفتند و کافر شدند و عده ای در بحر افراط غرق شده و در باره ی ایشان غلو کردند (آن ها هم کافر شدند) و آن که بصیرت یافت و از روش میانی پیروی کرد به سعادت رسید.^۱

و مراد از سر و رازی که معلوم می شود ایشان علیهم السلام حجت های خدای تعالی بر همه ی خلق او از انسان و پری و فرشته و حیوان و بلکه نبات و جماد هستند ، یعنی که خدای تعالی بر همه ی خلق خود به وسیله ی ایشان علیهم السلام احتجاج کرده ، در آن چه که از آن ها می خواهد از انجام تکلیف تشریعی و وجودی ، و تسبیح اسباب با افعالی که دارند و مسببات با انفعالاتی که در آن هاست ، باد با صدای وزیدن خود و آب با صدای جریانش و باران با ریزش شدید یا آرامش و برق با درخشش و رعد با صوت بلندش (حجت بودن ایشان علیهم السلام را اثبات می کند) .

مفید رحمت الله علیه در کتاب الاختصاص با اسنادش به سماعه روایت کرده است که گفت : نزد حضرت امام صادق علیه السلام بودم که آسمان را رعد و برق فراگرفت ، امام صادق علیه السلام گفت : اما آن چه از این رعد و از این برق به وجود آمد از امر صاحب شماست ، گفتم : صاحب ما کیست؟ حضرت گفت : امیر مومنان علیه السلام^۲ . و امثال این روایت .

از آن چه به حجت های خدا ، انبیاء و اوصیای مورد حفاظت و فرشتگان مقرب وحی شده و علومی که به بسیاری از شیعیان تعلیم شده این بوده که (خدای تعالی) محمد و اهل بیت او

۱ - مجمع البحرین ج ۲ ص ۲۳۶ .

۲ - اختصاص ۳۲۷ و مدینه المعاجز ۱/۵۴۴ و بحار الانوار ۳۳/۲۷ .

صلی الله علیهم اجمعین را به همه ی خلق خود حجت قرار داده به نحوی که در این جا و قبل از این در اثنا(ی شرح فقرات) اشاره کردیم و آن ها را در همه ی حالات و مراتب خلق و رزق و موت و حیات ، ابواب خود بر خلق و ابواب خلق بر خود قرار داده است و این سر خداست نزد کسی که وی را بر آن مطلع ساخته است و از آن ها عهد گرفته که آن را از غیر اهلش مخفی کنند و به کسی که اهل باشد به اندازه ی ظرفیتی که دارد آن را باز نمایند و این قسم همان است که در احادیث خودشان به آن اشاره فرموده اند (ان حدیثنا صعب مستصعب) چنان که در بصائر آمده است .

و در حدیث ابو الطفیل از علی علیه السلام روایت شده که فرمود : (ان امرنا صعب مستصعب لا یعرفه و لا یقر به الا ثلاثة ، ملک مقرب او نبی مرسل او مومن نجیب امتحن الله قلبه للایمان^۱) و باز از آن حضرت علیه السلام نقل شده است (ان حدیثنا صعب مستصعب خشن مخشوش فانبدوا الی الناس نبذا فمن عرف فزیدوه و من انکر فامسکوا لا یحتمله الا ثلاثة ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان^۲) . و امثال این ها که در احادیث خود راهنمایی کرده اند .

و خدای تعالی این نوع را به احدی از خلق خودش تعلیم نداده مگر آن گاه که صدق او را در ولای اهل بیت علیهم السلام بدانند و به اندازه ی معرفتی که دارد به او یاد می دهد ، و از احادیثی که به این موضوع دلالت دارد خبری است که مرحوم شیخ مفید در الاختصاص با اسنادش به مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام گفت : (ان الله

۱ - بحار الانوار ۵۳/۷۰.

۲ - بصائر الدرجات ۴۱.

تبارك و تعالیٰ توحید بملکہ فعرّف عباده نفسه ، ثم فوض اليهم امره و اباح لهم جنته ، فمن اراد الله ان يطهر قلبه من الجن و الانس عرفه ولایتنا ، خدای تعالیٰ در فرمانروایی خود یگانه و تنهاست ، خودش را بر بندگانیش معرفی کرده و کارها را به دست آن ها سپرده است ، و بهشت را برایشان مباح کرده است ، خدای تعالیٰ هر کسی از انسان ها و پریان را بخواهد پاک کند ولایت ما را بر او می شناساند ، و من اراد ان یطمس علی قلبه امسک عنه معرفتنا ، و اگر بخواهد دل کسی را بی نور کند معرفت ما را از او بازمی دارد و در ادامه گفت : ای مفضل به خدا سوگند حضرت آدم سزاوار نشد خدای تعالیٰ با دستش او را خلق کند و از روح خود در او بدمد مگر با ولایت علی علیه السلام ، و خدای تعالیٰ با حضرت موسی صحبت نکرد مگر با ولایت علی ، و عیسی بن مریم را نشانه ای برای جهانیان قرار نداد مگر به سبب خشوع در برابر علی علیه السلام ، سپس فرمود : خلاصه می کنم ما استأهل خلق من خلق الله النظر الیه الا بالعبودیة لنا ، خلقی از مخلوقات الهی اهل نشد خدای تعالیٰ به او نظر کند مگر به سبب عبودیت بر ما).^۱

و این قسم خود بر دو نوع است ، نوعی که آن را به پیامبران اوصیاء پیامبران و پیروانشان یاد می دهند و با تعلیم آل محمد علیهم السلام برایشان با روی آوردن به ایشان به جهت سادگی و عموم تحمل می کنند ، دل هایشان با آن نورانی می شود ، و تا آن جا که مقدرات الهی ایجاب می کند اسراری را می دانند ، این ها مانند خوشیدند که بر زمین نور افشانی می کند و نورش را در آن می گسترد و همه جا را به اندازه ای که قابلیت دارد نورانی می کند .

و نوعی را به کسی یاد نمی دهد مگر با اقبال و تعلیمی خاص ، به غیر از آن اشراق و سادگی اول ، یا غیر از آن وجود تشریحی ، بلکه با عنایتی قبلی و سرانجامی که بعدا به او می رسد، مانند این که کسی منزلت بین المنزلتین را در قدر بفهمد ، و این از موضوعاتی است که به آن نص کرده اند و گفته اند : لا يعلمها الا العالم او من علمها اياه العالم ، مسأله ی جبر و تفویض و امر بین الامرین را فقط عالم می داند و کسی که عالم به او یاد بدهد.^۱

خوابی در روزگار اقبال به سوی خدا

در ایام اقبال و توجهم خواب عجیبی دیدم که خلاصه اش این است :

دیدم در بیابان وسیعی هستم ، هرچه چشم کار می کند ادامه دارد ، نورش شدیدتر از نور خورشید بود ، به طوری که از شدت نورانیت چشم قادر به دیدن چیزی نبود ، صدایی را شنیدم که به من خطاب می کرد این صدا با یک زبان و یکنواخت از شش جهت پخش می شد ، حس می کردم تمام بدنم و نه تنها گوشم آن را می شنود سخن گوینده را به هنگام پخش نفهمیدم به لحاظ این که هر حرف مانند گردش کره بریک محور بود و من محور آن صدا بودم ، صوت که تمام شد فهمیدم و به نظرم بزرگ آمد چون من خود را اهل آن خطاب نمی دانستم ، سپس گوینده را شخصی نورانی دیدم که در هوا به فاصله ی حدودا سی قامت ایستاده بود ، و از شدت نورانیت نزدیک بود از چشمم پنهان شود ، و به سمت من نگاه

می کرد ، این امر را مدت شش ماه مکتوم نگه داشتیم و باز شبی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و از آن حضرت سؤال کردم گوینده چه کسی بود ؟ حضرت فرمود : من بودم . گفتم : ای آقای من ، من خود را می شناسم و شما هم مرا می شناسید من مستحق چنین خطابی با آن معنی نیستم و اهلیت آن را ندارم ، به چه جهت مستحق آن شده ام ؟ فرمود : بدون سبب ، من فرمان یافتم چنین بگویم . عرض کردم امر شدی در باره ی من چنین بگویی ؟ فرمود : بلی و فرمان یافته ام بگویم که فلانی اهل بهشت است ، مشار الیه شیعه بود ولی جاهل و بی معرفت ، حضرت فرمود : و فرمان یافته ام که بگویم : عبد الله غویدری از اهل بهشت می باشد ، غویدری مردی سنی ، باج بگیر و حاکم محل بود و هرگز خیری از او به کسی نرسیده بود ، فقط در آن محل عده ای از سادات محترم زندگی می کردند که او آن ها را بزرگ می شمرد و به ایشان احترام می گذاشت ، و به آن ها خدمت می کرد ، سخنان را می شنید و گفته های ایشان را می پذیرفت . عرض کردم : آقای من ، عبد الله غویدری اهل بهشت خواهد شد ؟ فرمود : ظاهرش را نگاه نکن که خبیث است به سوی ما بر می گردد حتی اگر موقع جان دادنش باشد . از قضاء میان طایفه ای از اهل قطیف که شیعه بودند و میان طایفه ی دیگری از صحرانشین ها که شیعه نبودند جنگی در گرفت ، و این مرد با عده ای از مردم که بر آن ها حاکم بود برای یاری رساندن به اهل قطیف بیرون رفت و به شهادت رسید ، من خوابم را برای افرادی تعریف کردم یکی از شیعیان که بین او و بین عبد الله غویدری صداقتی و خصوصیتی وجود داشت (پس از شنیدن خواب من) گفت : عبد الله غویدری شیعه بود ، ما گفتیم پناه

بر خدا، آن مرد گفت: بلی، به خدا سوگند، شیعه بودن او را به غیر از خدا و من کس دیگری نمی دانست، من خلاصه ی خوابم را نوشتم در این معنی تدبر کن، رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرمود: این سخن را بدون سبب گفتم، من فرمان دارم که چنین بگویم، و وقتی من تعجب کردم چگونه بدون سبب! ماجرای آن دو مرد را برایم خبر داد و این همان معنی است که من اشاره کردم و گفتم بعضی اسرار را به کسی که می خواهند به نحو خاصی تعلیم می دهند، و این معنی را تأیید می کند روایتی که در بصائر الدرجات از حضرت صادق علیه السلام آمده است حضرت گفت: (ان حدیثنا صعب مستصعب شریف کریم ذکوان ذکی وعر لا یحتمله الا ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مومن ممتحن. قلت: فمن یحتمله؟ قال من شئنا)^۱ و در روایتی است که ما آن را تحمل می کنیم. می گویم:

روایت اول صراحت دارد که: اهل بیت اسراری دارند که فرشتگان مقرب، پیامبران مرسل، و مومنان ممتحن آن ها را تحمل نمی کنند و احتمال دارد (من شئنا، هر کس را بخواهیم) این معنی را داشته باشد که فرد مورد نظر از همین ها باشد زیرا هر کس دیگر پایین تر از این هاست که به طریق اولی آن ها را تحمل نخواهد کرد، یا (این معنی را بدهد که فرد مورد نظر) فردی برتر از این ها می باشد و آن نیست مگر خود آن حضرات علیهم السلام، یعنی (من شئنا) هرکسی را که از خودمان بخواهیم، ولی این معنی برخلاف ظاهر است.

روایت دوم ، در حق خودشان صراحت دارد و آن غیر این روایت است در این صورت (روایت اول) در حق غیر می خواهد بود که خودشان می خواهند به او تعلیم بدهند و این معنی را حدیثی تأیید می کند که در باره ی منزلت بین المنزلتین از امام علی بن الحسین علیه السلام روایت شده است .

دلیل عقلی بر این تقسیم گواهی می دهد ، برای این که خواست آن ها مخصوصا نقص قابلیت کسی را تکمیل می کند که می خواهند او را تعلیم بدهند .

اما سری که آن را غیر ایشان نمی داند عبارت است از معرفت حقیقی مقامات الله ، همان مقاماتی که در هیچ مکانی تعطیل بردار نیستند و (هم چنین عبارت است از) معرفت حقیقت معانی خدای تعالی و ظاهر او و وجه او و باب او و جنب او و حکم او که همه چیز به سوی او برمی گردد ، و امر او که همه ی اشیاء به آن قائم اند ، و کلمه اش که عمق اکبر در برابرش خاشع است و این قول ایشان است در روایتی که قبلا گذشت و گفتیم : و در روایتی است که (ما خود آن را تحمل می کنیم) . برای این که هرکس به فرض این که رازشان را تحمل کند با توجه به آن چه از امام باقر علیه السلام روایت شده از ایشان اعلم خواهد بود آن حضرت گفته است : (ان حدیثنا صعب مستصعب ذکوان اجرد لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان) . اما صعب شتری است که برای سوارشدن (و برای بار زدن) رام نشده است (زیرا اگر بشود سوارش شد و یا بارش کرد دیگر صعب نیست) . مستصعب آن است که وقتی آن را ببیند فرار می کند، اما ذکوان یعنی چیزی که موجب ذکاوت مومنین می شود و اجرد مطلبی است که چیزی از گذشته یا

آینده بر او تعلق نگیرد^۱ و این قول خدای تعالی است (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ)^۲ پس احسن الحدیث حدیث ماست، امر حدیث ما را به صورت کامل احدی تحمل نمی کند که آن را تعریف کند برای این که هر کس چیزی را تعریف کند از آن بزرگ تر می باشد^۳. در بصائر الدرجات گفته که در بعضی از کتاب ها به خط آدم بن علی بن آدم از عمیر کوفی در معنی حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل نقل شده که گفت: این همان معنی است که روایت دارید خدای تعالی و رسول خدا و مومن به وصف نمی آید، هر کس حدیث ایشان را تحمل کند آن ها را تعریف کرده است و هر کس ایشان را تعریف کند ایشان را توصیف کرده است و هر کس به طور کامل ایشان را توصیف کند به ایشان احاطه یافته است و از ایشان اعلم می باشد و گفته است حدیث را قطع می کنیم از کسی که پایین تر بوده باشد و به آن کفایت می کنیم برای این که فرموده صعب است، بنا بر این به همه ی آن ها سنگین است که فرموده صعب، (به مرکب) صعب، نمی شود سوار شد و نمی شود بار کرد، برای این که اگر بشود سوار شد یا بشود بار کرد دیگر صعب نیست^۴.

۱ - مرحوم مجلسی در ج ۲ بحار الانوار ص ۱۹۷ در باره ی مجرد و جملا ت بعدی نوشته است : فهم و ادراک به آن تعلق نگیرد یا شبهه و اعتراضی بر آن وارد نشود و مقنع آن می باشد که نمی توان آن را ذکر کرد .

۲ - زمر ۲۳ .

۳ - بحار الانوار ۱۹۴/۲ .

۴ - بصائر الدرجات ۴۳ و بحار الانوار ۱۹۴/۲ .

طرح اشکالی و رفع آن

اگر بگوییم: حالا که سر مورد اشاره، معرفت مقامات و معانی و ظاهر و وجه... است، چگونه گفتی غیر ایشان آن ها را نمی دانند و حال آن که تو از آن ها خبر می دهی؟ و خبر دادن از آن ها دلیل دانستن آن هاست. بنا بر این، این علم مختص به ایشان علیهم السلام نیست، برای این که امکان ندارد شخصی چیزی را نام ببرد بشمارد و بداند که قبل از فلان و بعد از فلان است اما آن را نداند، مگر این که گفته شود غیر ایشان به اختصار می شناسند و خودشان سلام الله علیهم به تفصیل، و لذا سزاوار است گفته شود دیگران نمی شناسند می گویم: بیان جواب پردامنه است و به مقدماتی نیاز دارد و لازم است مسائل زیادی مطرح شود، اما مختصراً اشاره می کنم:

اشیائی که اشاره کردیم وسیله ی آن حضرات علیهم السلام به دیگران بیان نشده و شیئی، تا به شیئی نرسد آن را نمی شناسد، اما آن چه از ما شنیدی، ما آثار آن ها را به اختصار توصیف می کنیم و این آثار صورت هایی در ارواح کسانی از دیگران می باشد، که آن را می شناسند، مانند این که ما خدا را می شناسیم و او را با صفات (جلال و جمال و صفات افعال)ش توصیف و با صفات ذاتش تعریف می کنیم، و این ها صورت هایی است که خدای تعالی خود را با آن ها به بندگانش معرفی کرده است، و آن ها ذوات این اشیاء است که خدای تعالی با آن ها به خود آن ها ظاهر شده است، اما خدای تعالی برای ما با ذوات ما از آن اشیائی که اشاره کردیم ظاهر شده است، به این معنی که خدای تعالی وصف

خود را به نفس خودش ظاهر کرده و آن شناساندن خودش است به ایشان علیهم السلام ، و آن حقیقت ایشان می باشد و برای ما به صورت آن حقیقت ظاهر شده است با وصفی که در آن حقیقت دارد ، پس ما این اشیاء را با آن چه در ذوات ما از صورت های آن حقیقت نقش بسته می شناسیم ، مانند این که صورت ستاره در آب می افتد ، و چون این اشیاء بزرگ و گسترده اند در چیزی که کوچک تر باشد نمی گنجند تا مادامی که به آن شیئی با تمامی صورت هایش احاطه نکرده است ، طوری که همه ی حدود اشباح هیاکلش در آن ظاهر شود ، بلکه به اندازه ی خود شیء در آن می گنجد ، و چون در ذات خود کوچک است به تفصیل اشباح آن احاطه ندارد ، و در این جا این ایراد وجود دارد که معنی غیر از ظاهر است و باب غیر از وجه است و حکم غیر از امر است ، عارفان ایشان ، عدد را یا بعضی از آن را می شناسند و از شبیح به مقدار توانی که دارند ، و این حقیقت یک شیء و قیمت او در نزد خداست (و قیمة کل امرء ما یحسنه) و منظور از اجمال ، این مقدار از ظهور است ، هر گاه به همه ی مخلوقات غیر از ایشان نرسد مگر بعضی از اشباح آن اشیاء ، صحیح است گفته شود که دیگران آن ها را نمی دانند ، برای این که شبیح سایه ی نور است و اما خود نور مقامات خدایشان و معانی او و ظاهر او و وجوه صفات او می باشد و به طوری که ذکر شد غیر ایشان آن ها را نمی داند و این همان سری است که خدای تعالی ایشان را برای آن برگزیده است ، و اما برای دو قسم اول سر ، معنی برگزیدن ایشان ، این است که آن ها حافظان و مبلغان آن ها هستند ، آن ها ، آن ها را عطا می کنند ، گنجینه های مبادی و نهایات آن ها هستند و گنجینه های آن چه که از این ها به کتاب و

اجل و غیر آن‌ها متوقفند .

و از روایاتی که دلالت دارند که آن چه از خدای تعالی به ایشان می‌رسد بعضی از آن‌ها را هرگز غیر ایشان تحمل نمی‌کنند و بعضی از آن‌ها را دیگران با تعلیم ایشان متحمل می‌شوند و کسی که از ایشان نباشد و تمایلی به ایشان نداشته باشد با توجه به این که در وجودشان انکار حقیقت حق وجود دارد از سر آن‌ها هیچ سری را نمی‌تواند متحمل شود ، روایت کافی است با اسنادش به محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر ، امام صادق علیه السلام فرمود : ای ابو محمد (ان عندنا و الله سرا من سر الله و علما من علم الله و الله ما یحتمله ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا مومن امتحن الله قلبه للایمان و الله ما کلف الله ذلك احدا غیرنا و لا استعبد بذک احدا غیرنا و ان عندنا سرا من سر الله و علما من علم الله ، امرنا الله بتبلیغه ، فبلغنا عن الله عز و جل ما امرنا بتبلیغه فلم نجد له موضعا و لا اهلا و لا حمالة یحتملونه ، حتی خلق الله لذلك اقواما خلقوا من طینة خلق منها محمد و آل محمد و ذریته و من نور خلق الله منه محمدا و ذریته و صنعهم بفضل رحمته التي صنع منها محمدا و ذریته فبلغنا عن الله ما امرنا بتبلیغه ، فقبلوه و احتملوا ذلك " فبلغهم ذلك عنا فقبلوه و احتملوه" و بلغهم ذکرنا فمالت قلوبهم الي معرفتنا و حدیثنا ، فلولا انهم خلقوا من هذا لما كانوا كذلك ، لا و الله ما احتملوه) ای ابا محمد به خدا سوگند نزد ما سری است از سر خدا ، علمی است از علم خدا ، به خدا سوگند نه فرشته ی مقربی و نه پیامبر مرسلی و نه مومنی که قلبش با ایمان امتحان شده باشد آن را تحمل نمی‌کند ، به خدا سوگند خدای تعالی غیر ما را به آن مکلف نکرده و غیر ما را برای آن به بندگی نخوانده است ، و به حق که نزد ما سری از سر خدا و علمی از علم خداست ،

خدای تعالی ما را امر کرد آن را به دیگران برسانیم ، ما آن را از جانب خدای تعالی تبلیغ کردیم ، محلی و اهلی و حمل کننده ای برایش نیافتیم که آن را تحمل کند ، تا این که خدای تعالی اقوامی را بیافرید ، آن ها از طینتی خلق شدند که محمد و آل محمد و فرزندان او خلق شده بودند ، و از نوری خلق شدند که خدای تعالی از آن نور محمد و فرزندانش را آفریده بود ، خدای تعالی آن ها را از فضل رحمتی به وجود آورد که محمد و ذریه اش را به وجود آورده بود ، پس ما تبلیغ کردیم آن چه را که خدای تعالی ما را به تبلیغ آن امر کرده بود ، قبول کردند و آن (سر و علم) را تحمل کردند ، خدای تعالی آن را از جانب ما به ایشان تبلیغ کرد قبول کردند و تحمل نمودند ، پس از آن ذکر ما را به ایشان تبلیغ کرد دل هایشان به معرفت و به حدیث ما مایل شد ، اگر خدای تعالی ایشان را از آن (طینت و نور و فضل رحمت خود) این چنین نمی شدند ، نه و الله متحمل آن (سر و علم) نمی شدند .

می گویم : اولی همان (سر و علمی) است که به خود ایشان اختصاص دارد و در حکمت الهی جائز نیست دیگران به آن مکلف شوند ، و به دیگران هم جائز نیست آن را طلب کنند و هر کس آن را طلب کند به خدا گناه کرده است و به عقوبت طلب خود دچار خواهد شد حضرت آدم علی نبینا و آله و علیہ السلام بعد از آن که در علم خدا گذشت که از آن شجره خواهد خورد ، شجره ی جاودانگی که قلم اعلی از آن می باشد ، زمانی که او و حضرت حواء از میوه ی آن درخت دانه ای را خوردند از بهشت رانده شدند و حضرت ایوب خواستار آن شد به گرفتاری بزرگی مبتلا شد ، و حضرت یونس از فروتنی در برابر آن امتناع کرد نهنگ او را بلعید ، و زمانی که توبه کردند و به درگاه خدای

تعالی نالیدند و در زیر قبه ی حضرت سید الشهداء ابی عبد الله الحسین علیه السلام از خدای تعالی خواستند به حق محمد و آل محمد ایشان را ببخشد خدای تعالی توبه ی ایشان را قبول کرد و در برابر گرفتاری به بلای بزرگ با عطای فراوان با رضا پاداش داد ، و هم چنین دو فرشته از فرشتگان از برگ آن خوردند و طائفه ای از ایشان به آن میل کردند، آن ها را خدای تعالی از جوار عرشش طرد کرد ، هفت هزار سال پیرامون عرش طواف کرده بودند ، چون طردشان کرد هفت سال به بیت المعمور پناه بردند و زمانی که قبل از این دنیا به قبر حسین علیه السلام پناه بردند خدای تعالی توبه ی آن دو را قبول کرد .

و سر دوم همان است که فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و مومنان ممتحن آن را تحمل می کنند برای این که طینت آن ها از فاضل طینت محمد و اهل بیت طاهر او علیهم سلام الله اجمعین خلق شده است ، و به همین جهت قبول کرده و متحمل شده اند وقتی آن را به ایشان عرضه کرده اند .

اغیار که دشمنان دین اند و نادان های مستضعف ، چون مانند این مورد را نمی توانند تحمل کنند خدای تعالی امر فرموده است آن را کتمان کنند و به همین جهت هم سر نام گرفته است ، اغیار تحمل نمی کنند چون از خلاف حق و خلاف طینت طیبه خلق شده اند و خلاف حق یعنی باطل و خلاف طینت طیبه یعنی طینت خبیثه و طینت فاسد ، این ها حق خالص را نمی پذیرند ، و گاه حق مشوب را می پذیرند تا حجت بر آنان اقامه شود ، اما مومنان نادان و مستضعف ها (نمی پذیرند) چون که طینتشان با طینت خبیث مخلوط شده است و هرگاه دو طینت از هم جدا شوند اهل حق ، آن را می پذیرد

و باطل به اهل خود می پیوندد و در آخر حدیثی که گذشت ، آمده است : (ان الله خلق اقواما لجهنم و النار، خدای تعالی اقوامی را بر ای جهنم و آتش آفرید ، پس به ما امر کرد به ایشان هم تبلیغ کنیم چنان که (به اقوام دیگر) تبلیغ کردیم (تبلیغ کردیم) متنفر شدند و دل های ایشان رمید و آن را بر ما رد کردند و تحمل نمودند ، و تکذیب کردند و گفتند : جادوگر و دروغگوست، خدای تعالی بر دل آن ها مهر نهاد و ماجرا را از خاطرشان بیرون آورد ، سپس حقایقی را بر زبان ایشان جاری کرد ، آن ها را به زبان می گویند و لی در دل به آن منکرند ، تا همین ، دفاعی برای اولیاء و اهل طاعت باشد ، و اگر چنین نبود خدای تعالی در روی زمین پرستیده نمی شد ، ما امر شده ایم از ایشان دست برداریم و (سر را از آن ها) پوشیده نگهداریم ، پس از آن امام صادق علیه السلام دست ها را به سوی آسمان گرفت و گریست و گفت : "اللهم ان هؤلاء لشرذمة قلیلون ، فاجعل محیانا محیاهم و مماتنا مماتهم ، و لا تسلط علیهم عدوا لك فتفجعنا بهم ، فانك ان افجعتنا بهم لم تعبد ابدا في ارضك ، و صلی الله علی محمد و آله و سلم تسلیم) 'خدایا این ها گروهی اندکند ، زندگی ما را زندگی ایشان و مرگ ما را مرگ ایشان قرار بده ، خدایا دشمنان ما را بر ایشان مسلط مکن که در این صورت به سبب گرفتاری ایشان ما را اندوهگین می کنی و اگر ما را به سبب ایشان اندوهگین کنی در روی زمین پرستنده ای نخواهی داشت .

امام علیه السلام به منکرین مخالف تصریح کرده ولی منکرین مومنان را به صراحت نفرموده و در باره ی آن ها سماحت نشان داده است ، برای این که انکار ایشان ذاتی نیست و در عمل

به سوی ائمه علیهم السلام بر می گردند ، و (بالاخره) در باره ی کسانی که به مقاماتی رسیده و از ایشان علیهم السلام قبول کرده و سر ایشان را متحمل شده اند دعاء فرموده است.

و شارح مرحوم در خصوص (و اجتنابکم بقدرتہ) به یکی از معنای آن اشاره کرده و گفته که (اجتناب) را به قدرت نسبت داده تا مقام برگزیدگی ایشان را عظیم بشمارد ، برای این که گزینش به صورت کامل و واقعی ، با قدرت بالغه ممکن می باشد و آن قدرتی است که از چیزی هر چه هم مهم و بزرگ باشد ناتوان نیست. و جائز است معنی دیگری بدهد و آن این است که ایشان به همان صورتی که اهل اند مظهر قدرت و مصدر آثار و باب فیضان آن ها هستند به حدی که سیل از آن فروریزد و پرنده به اوج آن نپرد، و به همین سبب ایشان را برگزید ، و معنی دیگری هم جائز است و آن این است که : چون قدرت خدا از هر لحاظ نامتناهی و شدید است و هیچ یک از مقدورات ، ظهورش را بدون واسطه نمی تواند تحمل کند در حکمت واجب است بازوانی را انتخاب کند و چون حکمت اقتضاء دارد بازوها قوی تر و نزدیک تر به فاعل باشد و در عالم هستی کسی قوی تر و نزدیک تر از ایشان نبود خدای تعالی ایشان را بازوی قدرت خود انتخاب کرد .

و باء (در بقدرتہ) به معنی لام می باشد، و بنا به تفسیر ظاهر مراد از (بالقدره) قدر می باشد یعنی خدای تعالی ایشان را به اذن خود مقدر آن اشیاء قرار داد چنان که حضرت حجت در دعای ماه مبارک رجب فرموده است : (و مناة و اذواد ای مُقَدِّرُونَ) با کسر و تشدید دال ، ایشان را برای قدرش اختیار کرد ، پس تقدیر به اختیار او برای ایشان یا به سوی ایشان

برمی گردد، یعنی که ایشان مُقَدَّرُونَ با فتح و تشدید دال هستند یعنی کسانی که در بهترین تقویم و متعادل ترین وضعیت اند ، یا به این معنی است که خدای تعالی ایشان را قادر کرد تا تحمل کنند هر چه از علم خود را می خواست (به ایشان عطا کند) یا قادر کرد تحمل کنند آن چه را امر کرده به دیگران برسانند و امثال این ها که سخن در باره اش طولانی می شود اگر معانی آن را با توجه به قواعد باطن ، ظاهر ظاهر ، تأویل و باطن تأویل در نظر بگیرند .

امام علیه السلام فرمود : واعزکم بهداه و خصکم ببرهانه

مرحوم شارح گفته است : (واعزکم بهداه) یعنی شما را به هدایت کردن ، هادی یا مهدی قرار داد و به شما عزت بخشید (وخصکم ببرهانه) یعنی شما را به داشتن قرآن و علوم آن مخصوص کرد ، آن دو (قرآن و علومش) هر دو معجزه اند و هر دو نزد ایشان می باشند ، یا اعم از آن و غیر آن ، مانند معجزات حیرت آور فراوانی که سنی و شیعه از ایشان صلوات الله علیهم روایت کرده اند .

می گویم : در گذشته در باره ی (الهدی) مطالبی گفتیم و الآن هم ذکر می کنیم چنان که قصد داریم بیان تکرار شود تا مسأله روشن شود، الهدی، یعنی ارشاد ، راهنمایی به بودن در راهی که انسان را به محبت الهی و به بهشتش می رساند، راهی که انسان را از پیروی هوای نفس و انجام گناه مهلک و گرفتار شدن به آراء و نظریات هلاکت بار باز می دارد ، این معنی از امام صادق علیه السلام روایت شده است . الهدی ، یعنی دلالت به راه مستقیم الهدی ، یعنی کتاب و شریعت ، و

این معنی از ابن عباس در تفسیر (فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى^۱) وارد شده است ، الهدی ، یعنی تعریف راه خیر و شر ، الهدی ، یعنی تبیین ، چنان که خدای تعالی فرموده است: (أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَأْهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ^۲) یعنی آیا روشن نشده برای کسانی که زمین را به ارث می برند بعد از اقوامی که مرده اند اگر بخواهیم به کیفر گناهانشان می رسانیم و بر دل هایشان مهر می نهیم که دیگر به گوش دل چیزی نشنوند؟ الهدی ، یعنی تقوی چنان که در هدی للمتقین گفته اند ، یعنی سبب و باعث تقوی ، به وجود آورنده ی تقوی ، یا توشه ی تقوی ، متقین با معنای توشه ی تقوی ظاهر می باشد و (هدی) به معنی به وجود آورنده ی تقوی به این معنی می شود که هدایت و تقوی است برای کسانی که قبول می کنند ، یا برای کسانی هدایت و تقوی است که استحقاق و اهلیتشان را دارند ، یا با این اعتبار که کارشان به تقوی و اتصاف به آن منجر می شود ، الهدی ، به معنی امضاء یا اصلاح است چنان که خدای تعالی در قرآن فرموده است : (وَ أَنْ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ^۳) یعنی خدای تعالی نقشه ی خیانت کاران را امضاء یا اصلاح نمی کند ، الهدی ، به معنی روش و طریقت ، می فرماید (فَبِهَدَاهُمْ أَقْتَدِهِ^۴) یعنی در ایمان و توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و در اصول شریعت و خلاصه ی احکام آن به روش آنان اقتداء کن . الهدی ، به معنی حفظ کردن هر چه که برای

۱ - طه ۱۲۳ .

۲ - اعراف ۱۰۰ .

۳ - یوسف ۵۳ .

۴ - انعام ۹۰ .

مکلف ضرورت دارد و قول خدای تعالی (وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ^۱) از این باب است یعنی برای هر طائفه ای حفظ کننده ای به ضرورت لازم می باشد . و امثال این معانی .

و معنی (اعزکم بهداه) با مقارنه کردن معانی ضمنی (عز) در اصل لغت ، به این معناها صدق می کند ، از معانی عز یکی شدت و قوت است مانند (عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ^۲) یعنی بر او سخت است آن چه شما را به مشقت افکند و به صبرش غلبه می کند ، و مانند (فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ^۳) یعنی پشت آن دو رسول را با رسول سوم تقویت کردیم ، محکم کردیم . با این بیان معنی (اعزکم بهداه) یعنی با هدایت و راهنمایی شما را تقویت کرد تا در راهی باشید که به محبت خدا و به بهشت او می رساند و با تعریف و تبیینش به شما ، شما را قوی کرد و با تقوی شما را قوی کرد ، و سنت ها و طریقه و آداب و اصول شرایع و فروعش را در قضای حتمی اش برای شما امضاء کرد ، و شما را قوی کرد با آن چه از ایجادات و اسباب و تشریعات و آداب آن ها را که باید برای مکلفین حفظ کنید ، شما را تأیید کرد به آن چه می خواهید غالب شوید ، چیره شوید به کسانی که شما را دشمن می دارند .

اگر (باء) را به معنی (علی) بگیریم چنان که در آیه ی (مَنْ اِنْ تَأْمَنَهُ بِنِقَطَارٍ^۴) است یا به معنی (لام) ، یا به معنی (عن) و غیر این ها که برای حروف جر وجود دارد دائره ی وجوه معانی گسترده تر می شود ، و ذکر آن ها به طول می انجامد

۱ - رعد ۷ .

۲ - توبه ۱۲۹ .

۳ - یس ۱۴ .

۴ - آل عمران ۷۵ .

و بیانش دقیق و مشکل می شود ، برای این که حروف صفات برخی در جای دیگر قرار می گیرند .

و این قول امام علیه السلام و خصم ببرهانه

از جمله ی آن چه در این جا منظور می باشد این است که خدای تعالی ایشان را به قرآن مخصوص کرده است ، آن را به خانه های ایشان نازل فرموده ، و مقاصد و خواسته های خود در آن را به ایشان آموخته است ، یا این که ایشان را حافظان احکام و قیام کنندگان به اوامر و نواهی خود قرار داده که در آن نازل کرده است ، یا این که ایشان را محل قرآن قرار داده است ، برای این که ایشان محل های مشیت او هستند و قرآن ظاهر مشیت اوست یا مظهر مشیت او ، یا عمل کننده می باشند به آن چه قرآن ، به آن فرامی خواند ، برای این که در امکان کسی نیست عمل کند به آن چه قرآن به آن فرامی خواند چنان که در امکان آن هاست ، یا تبلیغ کننده به آن ، یا بیم دهندگان با آن هستند ، چنان که خدای تعالی فرموده است : (لِأَنْذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغْ) یعنی من بیم دهنده ی شما به وسیله ی قرآن هستم و نیز کسی که از ما اهل بیت علیهم السلام باشد بیم دهنده ی شما با آن خواهد بود ، یا (شما را مخصوص کرده) از طرف او برسانید به آنان که موجود و مکلف اند آن چه را که خدای تعالی با آن (و) در آن برایشان ظاهر کرده است ، یا (شما را مخصوص کرده) به معجزات و خارق العادات مقرون به تحدی که در آن ظاهر کرده است ، یا به آن چه در آن ظاهر کرده ، و (یا) با علوم و اسرار و اخبار حوادثی که به گذشت روزگار

در آن نازل کرده است ، یا به آن چه حاملان آن ، به آن نائل شده اند و به شرف و مجد عزتی که به سبب آن ، به آن می رسند ، شرف و مجد و عزتی که با گذشت روزگار، تازه های آن ، کهنه نخواهند شد ، یا (شما را مخصوص کرد) به داشتن پراهین و دلائلی که در قرآن نازل کرده و حق با آن ها برپا می شود و باطل با آن ها از بین می رود و امثال این ها، یا این که خدای سبحان ایشان را مخصوص کرده به داشتن معجزاتی که بر حسب عادت ممکن نیستند و این ها برهان های خدا و حجت ها و نشانه های قدرت او هستند که پیامبران و اولیاء او را تصدیق می کنند ، مانند زنده کردن مرده ها ، بینا کردن کورها و از بین بردن پیسی، و خبر دادن به آن چه در خانه ها ذخیره می کنند و به نطق آوردن جمادات و حیوانات گنگ و لال ، و زنده کردن جمادات با دادن ارواح حیوانی به آن ها و گرفتن آن روح از آن ها، یا (مخصوص کرده ایشان علیهم السلام را) به داشتن اسم اعظم اکبر ، که به وسیله ی آن هر کاری را که بخواهند می توانند انجام بدهند ، یا این که آن ها را به همراهی روح القدس مخصوص کرده است و او ایشان را تسدید می کند تا خطا نکنند ، یادشان می دهد که به جهالت مبتلا نشوند، به خاطرشان می آورد تا فراموش نکنند ، یا این که نور مدد خود را ، در اجساد و اجسام و ارواح و عقولشان نازل کرده تا نشانه ای برای جهانیان و حجت های خدا به همه ی خلق او باشند ، یا این که خدای تعالی ایشان را مظاهر برهان ربوبیت و نشانه های علم و قدرت خود قرار داده است ، چنان که قبلا در روایاتشان به آن اشاره شد ، که ایشان حجت های الهی ، و آیات او هستند که در انفس و آفاق به مخلوقات خود نشانشان داده است ، و مراد از این سخن این است که برهان خود را بر

آن ها ظاهر کرد یا ایشان برهان او را بر خلق ظاهر کردند ، یا این که ایشان برهان او هستند و این سه حال، احوالِ مظاهرِ برهان ربوبیت الهی بودن آن هاست ، و حال سوم ، مقام مقامات در حقّشان می باشد ، و حال اول مقام معانی ، و حال دوم مقام ابواب بودن آن هاست ، و آثار این احوال سه گانه در مقام چهارم یعنی در مقام امام ظاهر می شود . در مسأله بیانیش.

امام هادی علیه السلام فرمود : و انتجبکم بنوره و ایدکم بروحه

مرحوم شارح گفته است : (و انتجبکم بنوره) شما را با نور کمالات و هدایت و دیگر انوار قدسی معنوی برگزید (و ایدکم بروحه) شما را با روحش یعنی روح القدس که با پیامبر صلی الله علیه و آله و با ایشان بوده تأیید کرد ، چنان که از اخبار مستفیضه معلوم می شود و از آن هاست روایتی که کلینی در کافی در خبر صحیح از ابو بصیر لیث مرادی نقل کرده است او گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام معنی (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ) را سؤال کردم فرمود: روح من امر الله خلقی از خلق الله عز و جل است بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل ، او با رسول الله بود به او خبر می داد و وی را تسدید می کرد و بعد از پیامبر با ائمه علیهم السلام می باشد^۱. و در صحاح از لیث روایت شده است که گفت : از امام صادق علیه السلام از معنی آیه ی (وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي) سؤال کردم فرمود : مخلوقی

۱ - شوری ۵۲.

۲ - کافی ۱/۳۷۳.

بزرگ تر از جبرائیل و میکائیل است از گذشتگان با کسی نبوده مگر با محمد صلی الله علیه و آله و او همراه ائمه است ایشان را تسدید می کند و چنین نیست که هر چه را طلب کنند پیدا بشود.^۱

و اخبار فراوان دیگر، و ظاهر این است که روح از فرشتگان روحانی است و امکان دارد معنی آن این باشد که دل ها و عقل های ائمه علیهم السلام با انوار قدسیه ی الهیه نورانی می شود .

می گویم : خدای سبحان با نور خود یعنی با علم خود ایشان را برگزید یعنی از روی علمی که به آن ها داشت و می دانست بهترینند ، ایشان را برگزید ، و این برگزیدگی در سرمد و در مخلوق قدیم و مبدأ فیض بود ، و این علمی که ایشان را برگزید کتاب اول بود که در ظاهر و مدلول و مفهوم با عباراتی مختلف و با معنایی واحد از آن تعبیر می شود ، از آن هاست : حق مخلوق ، کتاب اول ، علم مساوق ، ربوبیة اذ مربوب ، الوهیت اذ مألوه ، فعل اختراع ، ابداع ، مشیت ، اراده ، رحمت واسعه ، شجره ی کلیه ، برزخ برازخ ، تعیین اول ، مقام او ادنی ، عالم احببت ان اعرف و غیر این تعبیرها ، و منظور از آن علم ذات الهی نمی باشد، برای این که انتجاب معنایی فعلی است و ذات برای خودش فعل نمی شود و برای این که منظور از آن ، علم مخلوق بنفسه است از آن به نور تعبیر شده است و جائز است که مراد از نور ذوات مقدسه ی ائمه علیهم السلام باشد یعنی خدای تعالی ایشان را به چیزی غیر از خودشان برنگزیده است ، آن ها را با خود ایشان برگزیده است و معانی هم مانند این

است اگر مراد این باشد که خدای سبحان ایشان را در مقام اول برگزیده است و اگر مراد این باشد که خدای تعالی ایشان را در مقام دوم اختیار کرد مراد از نور، امر خواهد بود و آن ماء اول است چنان که خدای تعالی فرموده است: (وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ^۱) و اگر مراد از آن در مقام سوم باشد منظور از نور، اسم کبیر و چراغ منیری است که آسمان ها و زمین ها با آن روشن شده است، و مراد در این جا حجاب ابیض می باشد و مراد از روح در (ایدکم بروحه) حجاب اصفر خواهد بود چنان که به خواست خدای تعالی شرح آن خواهد آمد، و اگر مراد در مقام چهارم باشد منظور از نور وحی و قرآن خواهد بود به این صورت که خدای تعالی ایشان را محل فرود وحی و حاملان کتاب خود قرار داده است، و آثار این نور بر هر معنی که فرض شود در مقام چهارم ظاهر می شود، هر اثر برحسب خود در احوال و اعمال و گفتار و رفتارشان ظهور خواهد کرد، چنان که قبل از این اشاره کردیم، در (بنوره، به جای باء، معنی من) در امثال این را ملاحظه کن و به روش بیان در آن تصرف کن تا برایت ذخائری بیرون آید که پیش از این شرح همیشه مخفی بوده و در کتابی نوشته نشده و به خاطر مردم نیامده است.

از قول امام علیه السلام (و ایدکم بروحه، اول) این معنی منظور است که خدای تعالی ایشان را با روحی از خودش مؤید کرده است و بالاترین چیزی که می شود از این روح مراد باشد مشیت اوست، که حیات همه چیز با او می باشد و تأیید ایشان به وسیله ی مشیت به این است که ایشان را محل مشیت قرار داده است، و خدای تعالی همه ی آفریده های خود

را تأیید نکرده به چیزی که از مشیتش بهتر باشد ، و با همه ی مشیتش خلقی از دیگر مخلوقات خود ، غیر از محمد و آل محمد علیهم السلام را تأیید نکرده است ، و مراد بعدی این است که (ایشان سلام الله علیهم ، با همان مشیت الهی) به حیات همه ی موجودات قیام می کنند ، و این همان آبی است که حیات همه با اوست ، و همان آبی است که خدای رحمن ، قبل از خلق آسمان ها و زمین ها با رحمانیتش بر عرش قرار گرفت که روی آن بود ، روزگاری را که مقدرارش را نمی شود بیان کرد ، در این باره قبلا اشاره کرده ایم ، و چنان که در روایت ایشان علیهم السلام آمده است قبل از دیگر موجودات انواری بودند و هزار دهر خدای تعالی را تسبیح می گفتند ، در روایت است که علی علیه السلام در بصره خطبه ای خواند و گفت : قبل از این که مرا نداشته باشید از من سؤال کنید ، .. مردی برخاست و از آن حضرت سؤالاتی کرد ، یکی از سؤالاتش این بود که چه مدت ، قبل از خلق آسمان ها و زمین ، عرش بر روی آب بود ؟ حضرت به او گفت : می توانی خوب حساب کنی ؟ عرض کرد : بلی ، حضرت گفت : آیا می توانی فکر کنی که روی زمین دانه های خردل بریزند به اندازه ای که هوا را سد کند و بین آسمان و زمین را پر سازد ؟ آن گاه به تو فرمان داده شود با همه ی ناتوانی که داری ، آن ها را دانه دانه از مشرق به مغرب ببری و عمرت زیاد شود تا آن ها را ببری و بشماری ؟ این کار آسان تر از شمردن سال هایی است که عرش قبل از خلق آسمان و زمین به روی عرش بوده است ، برایت جزئی از یک صدم یک جزء از یک صد هزارم جزئی را توصیف کردم و از اندک ساختن توصیف از خدای تعالی طلب مغفرت دارم).^۱

اشاره کردیم که حیات همه چیز با آب است (در) دومین رتبه ، روحی است که خدای تعالی ایشان را با آن دوم تأیید کرده است و در سومین رتبه روحی است که شارح به آن اشاره کرده است و آن مذکور تحت دو رتبه ی قبلی است و به قلم ، عقل کلی و به فرشته ای اطلاق می شود که به تعداد مخلوقات سر دارد چه متولد شده باشند و چه به دنیا نیامده باشند .

در کتاب علل الشرایع صدوق علیه الرحمه با سندش از عمر بن علی از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که : (از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد خدای تعالی عقل را از چه آفرید؟ فرمود: (خلقه ملکا) عقل فرشته ایست، این فرشته به تعداد همه ی مخلوقات سر دارد چه خلق شده باشند و چه بعدا تا روز قیامت خلق شوند ، و هر سری صورتی دارد ، و برای هر آدمی سری از سرهای عقل وجود دارد ، و اسم آن انسان ، روی صورت آن سر نوشته شده است ، و روی هر صورتی پرده ای افکنده شده است ، این پرده از آن صورت برداشته نمی شود تا این که آن مولود متولد شود ، و به حد مردانگی یا به حد زنانگی برسد ، وقتی بالغ شد آن پرده باز می شود ، و در دل آن انسان نوری می افتد ، واجب و مستحب ، خوب و بد را می فهمد ، آگاه باشید که مثل عقل در قلب مانند چراغ در وسط خانه است.^۱

و مانند آن روایت شده که خدای تعالی فرشته ای خلق کرد ، این فرشته به تعداد فرزندان آدم سر دارد ، و در هر سری صورتی است که در آن اسم آن شخص نوشته شده است ، و روی آن صورت پرده ای است ، وقتی فرزندی برای اولاد آدم متولد

شود پرده از صورت برداشته می شود ، و نورش به صورت کامل اندکی در قلب می افتد تا این که تمام پرده برداشته شود و نورش به طور کامل در قلب بتابد .

و در این احادیث و غیر آن ها ، این روح ، فرشته آمده و در زبان شرع چنان که گذشت قلم و عقل ، و در زبان اهل حکمت عقل کلی و نزد بعضی عقل اول ، نام گرفته است . گاه به آن در اخبار حجاب ایض و نور ایض و حجاب اصفر و نور اصفر و روح من امر الله ، اطلاق شده است ، از طریق برادران اهل سنت (اول ما خلق الله العقل^۱ ، و اول ما خلق الله عقلي^۲ ، و اول ما خلق الله روحي^۳ ، اولین مخلوق خدا عقل است ، اولین خلق خدا عقل من است ، اول چیزی که خدا آفریده روح من است) روایت شده است ، و از طریق ما روایت شده است : (اول ما خلق الله نور نبيك يا جابر ، ای جابر ، اول چیزی که خدا آفرید نور پیامبر شما بود ، ان الله خلق العقل و هو اول خلق من الروحانيين عن يمين العرش^۳ خدای تعالی عقل را آفرید و آن اولین خلق از روحانیان از سمت راست عرش است) .

خلاصه آن چه در نزد علماء و حکماء معروف شده این است که اولین مخلوق خدا عقل بوده است و منظور از عقل ، قلب ، روح ، نور در روایات یک معنی دارد که با پیامبران و ائمه است و ایشان را تسدید می کند چنان که در دو روایت لیث گذشت .

در کافی روایت شده است که از امام صادق علیه السلام از علم سؤال شد که آیا چیزی است که امام از زبان مردم می

۱ - بحار الانوار ۳۰۹/۵۴ و نور البراهین ۱/۱۸۰ .

۲ - بحار الانوار همان صفحه و نور البراهین ۱/۱۷۹ .

۳ - بحار همان صفحه و کافی ۲۱/۱ و نور البراهین ۱/۱۷۸ و مجمع البحرین ۲/۲۴۷ .

آموزد یا در کتاب در نزد شماست و آن را می خوانید؟ و از آن یاد می گیرید؟ امام جواب داد: مسأله از آن بزرگ تر و فراتر است، آیا قول خدای تعالی را نشنیده ای؟ که فرموده است: (وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ)^۱ سپس پرسید اصحاب شما در معنی این آیه چه می گویند؟ آیا اقرار می کنند که او در حالی بود که نمی دانست کتاب و ایمان چیست؟ گفتم: قربانت شوم نمی دانم چه می گویند، حضرت به من گفت: بلی، در حالی بود که نمی دانست کتاب و ایمان چیست، تا این که خدای تعالی روحی را برانگیخت که در قرآن گفته است، وقتی روح را به او وحی کرد با آن علم و فهم را فراگرفت، و آن روحی است که خدای تعالی آن را عطا می کند به هر کس بخواهد و وقتی آن را به بنده ای عطا کند فهم را به او می آموزد.^۲

و مراد از آن روح من امر الله است یعنی روحی که امر خدا آن را ظاهر کرده است، و امر الله مشیت او می باشد و به دو فرشته اطلاق می شود که از سمت راست عرش هستند و در کلام امام زین العابدین علیه السلام از آن ها به نور ابیض و نور اصفر تعبیر شده است نور ابیض عقل است و نور اصفر روح، و مراد از عقل، عقل محمد و منظور از روح، روح محمد است، برای این که عرش قلب اوست و عقل در قلب است و روح از سمت طور ایمن است و نفس در آن می باشد و طبیعت از جانب چپ می باشد و به همین لحاظ این فرشته ی والا مقام در نزد هیچ کس غیر از محمد و آل محمد پیدا نمی شود برای این که او عقل اوست و عقل اهل بیت علیهم السلام از یکی به یکی

۱ - شوری ۵۲.

۲ - کافی ۱/۲۷۴ و بحار ۱۸/۲۶۶ و تفسیر صافی ۴/۳۸۲.

منتقل می شود و در حدیث آمده که (این روح از زمانی که خدای تعالی آن را نازل کرده به آسمان برنگشته است و آن در ما می باشد)^۱

می گویم: چنین است برای این که عقل اوست و مخصوص به آن هاست، و در نزد هر یک از انبیاء علیهم السلام وجه خاصی از آن می باشد و در نزد هر مومنی اشراقی از شعاع این وجه هاست.

و معنی این که خدای تعالی، اهل بیت علیهم السلام را با روحش تأیید کرده همان روحی که عقل ایشان می باشد، این است که خدای تعالی آن را در ایشان تکمیل کرده است و در حد ذات خود نوری است بدون تاریکی، ذکری است بی فراموشی بدون غفلت، و علمی است بی هیچ نادانی، و یقینی است بی شک و تردید و معرفتی است بی هیچ انکار و هدایتی است بدون هیچ گمراهی و امثال این ها. و معنی (لیس کلماً طلب وجد) این است که اگر عقل روی آورد نیازی به طلب کردن نیست و اگر برگردد طلب آن ممکن نیست برای این که داخل مشاعر انسان شعوری از عقل قوی تر وجود ندارد تا با آن طلب شود.^۲ و در ضمن عقل، در وجود، که از آن به فؤاد تعبیر می شود فانی است و اگر وجود در آن تصرف کند اقبال نمی کند و اگر اقبال کند گواه است و طلب نمی شود.

این روح به دو چیز اطلاق می شود: یکی روح من امر الله، و آن دو فرشته از راست عرش است، اطلاق دوم روحی است که

۱ - ینابیع المعاجز ۷۱ و کافی ۲۷۳/۱ و بصائر الدرجات ۴۷۷.

۲ - شاید گفته یی خواجه عبد الله انصاری ناظر به همین معنی باشد که در مناجاتش با خدای تعالی گفته است: خدایا آن را که عقل داده ای چه نداده ای و آن را که عقل نداده ای چه داده ای؟ مترجم.

بر فرشتگان حجب موکل است و آن دو فرشته از سمت چپ عرش است. و این چهار همان عالین اند که خدای تعالی در تأویل آیه: (أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ)^۱ به ایشان اشاره کرده است، چون این ها به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام سجده نکردند، بلکه خدای تعالی به خاطر کرامت این چهار عالین، دستور داد فرشتگان در برابر آدم سجده کنند، برای این که انوارشان را بر آدم نازل کرد و آن ها انوار محمد و آل محمد علیهم السلام بودند و آن ها حاملان عرش اند، و عرش ذات ایشان می باشد، یا کسانی هستند که خدای تعالی خزائن همه ی اشیاء را در نزدشان قرار داده است، و چهار فرشته جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل از این چهار عالین، در مراتب وجود، خلق، رزق، حیات، موت مدد می گیرند این چهار عالین همان حجاب ها هستند و همان انواری هستند که عرش از آن ها به وجود آمده است.

علی بن ابراهیم در تفسیرش از ابو الطفیل از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت گفت: مردی به محضر امام زین العابدین علیه السلام آمد و اظهار داشت ابن عباس تصور می کند که می داند کدام آیه در کدام روز و در کدام موضوع نازل شده است. حضرت به او گفت: از او بپرس که آیه ی: (وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ اضلَّ سَبِيلًا)^۲ در باره ی چه کسی نازل شده؟ و آیه ی: (وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ)^۳ در باره ی چه کسی فرود آمده؟ و آیه ی: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ

۱ - ص ۷۵.

۲ - اسراء ۷۲.

۳ - هود ۳۴.

رابطوا^۱ در باره ی چه شخصی نازل شده است؟ آن مرد پیش ابن عباس رفت و ابن عباس برآشفت و گفت: دوست داشتم روبرو شوم با کسی که امر کرده این ها را از من بپرسی، و از او می پرسیدم، ولی تو از او سؤال کن عرش از چیست؟ و کی و چگونه خلق شده است؟ آن مرد پیش پدرم برگشت و آن چه را گفته بود گفت. پدرم گفت: در باره ی آیات به تو جواب داد؟ گفت: نه، پدرم گفت: ولی من با نور با علم بی هیچ ادعای و بی گرایش به هیچ مکتبی می گویم: (وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا) در شأن او و فرزندان او فرود آمده است. و آیه ی (وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ)^۲ در باره ی پدرش نازل شده است، و آیه ی دیگر در باره ی پدرم و در باره ی ما نازل شده است و تا کنون رباطی که خدای تعالی به ما امر فرموده ترتیب داده نشده است و به زودی مرابط از نسل ما و از نسل او مرابط خواهد بود^۳ اما سؤالی که کرده عرش از چیست؟ خدای تعالی آن را چهار قسمت کرده، قبل از آن خلق نکرده مگر سه چیز را، هواء، قلم و نور را. آن گاه عرش را از رنگ های انواری گوناگون از همان نور آفرید، نوری سبز، سبزه ها از او سبزند، و نور زرد، زرد ها از آن زردند، و نور سرخ، و سرخ ها از آن سرخند، و نور سفید و سفید ها از آن سفیدند، این نور،

۱ - آل عمران ۲۰۰.

۲ - هود ۳۴.

۳ - یعنی او از از جمله ی کسانی است که مصداق آیه در این امت هستند و برای تهدید و تنبیه ایشان نازل شده است و این منافاتی ندارد با این که آیه در خصوص قوم نوح نازل شده است، این که امام علیه السلام فرموده است: در باره ی فرزندان او و در باره ما نازل شده یعنی نازل شده که ما در دوران حکومت فرزندان او صبر کنیم و مواظب حد و مرزها باشیم تا امر ما آشکار شود سپس امام علیه السلام بیان فرموده که از نسل او کسی خواهد بود که از حدود و ثغور مراقبت می کند و منتظر پیروزی می ماند مترجم.

نور نورهاست و روشنی روز از آن نور است .

از آن پس آن را هفتاد طبقه کرد که هر طبقه از ابتدای عرش تا اسفل سافلین است هیچ طبقه ای نیست مگر این که خدا را با صداهای گوناگون و با زبان های شبیه به هم حمد می گوید و تقدیس می کند و اگر به یکی از زبان ها اجازه داده شود که آن چه در زیرش قرار دارد صدایش شنیده شود کوه ها و شهرها و حصارها منهدم می شوند و دریاها فرو می روند و مادون آن به هلاکت می رسد، هشت رکن دارد در هر رکنی به قدری فرشته وجود دارند که شمار آن ها را غیر خدای تعالی نمی داند (یُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ)^۱ و اگر چیزی از آن چه در فراز اوست حس شود به مدت یک چشم به همزدنی دوام نمی آورد.^۲ بین او و بین احساس^۳، جبروت و کبریاء و عظمت و قدس و رحمت و علم است و گفتاری بالاتر از این نیست .

سپس امام علیه السلام گفت: حیرت زده، به غیر محل طمع ، طمع کرده است ، اما در صلب او ودیعه ای است که برای آتش جهنم خلق شده اند ، آن ها گروه هایی را از دین خدا بیرون می برند، و به همین زودی روی زمین با ریخته شدن خون های فرزندان از ذریه ی آل محمد علیهم السلام رنگین

۱ - انبیاء ۲۰ .

۲ - اگر ابن عباس یا هر شخص دیگر صدائی را حس کند که در بالای سر اوست دوام نمی آورد. منظور از حیرت زده بیچاره ابن عباس است که از صلبش فرزندان ناخلفی بر اوضاع و احوال مسلمانان مسلط می شوند و عده ای از ذریه ی پیامبر اسلام بی موقع بر آنان می شورند ولی خونشان ریخته می شود و به شهادت می رسند اما امامان معصوم و پیروانشان در آن ایام صبوری پیشه می کنند و مراقبت های لازم را به عمل می آورند و منتظر روز پیروزی می مانند.

۳ - احساس با فتح همزه جمع حس است و منظور این است که جبروت و کبریاء و عظمت مانع از آن هستند که این صداها شنیده شوند.

می شود ، این ها بی موقع قیام می کنند و بی آن که به قصد خود نائل شوند (به وسیله ی حاکمان جور) گرفتار می شوند ، در حالی که ایمان آورندگان رابطه می کنند ، صبر می کنند و دیگران را به صبوری فرامی خوانند (حَتَّى يَحْكَمَ اللَّهُ ... وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ)^۱ تا این که خدای تعالی در میان ما داوری کند و خدا بهترین داور می باشد.^۲

در این حدیث شریف از عالین چهارگانه یادشده و (گفته شده) که انوار چهارگانه اند ، و نور سفید و نور زرد ، روح من امر الله و از سمت راست عرشند و نور سبز و نور سرخ روحی اند برای فرشتگان حجب ، یعنی برای موکلان بر کروبین ، و آن دو در سمت چپ عرشند ، پس عرش از این انوار چهارگانه مرکب است و عرش در این جا عبارت از ایشان می باشد ، برای این که عرش در نزد اهل شرع ، اطلاق های گوناگونی دارد ، به ملک ، به دین ، به دل مومن ، به علم باطن ، به عالم امر ، به همه ی هستی و به محدد الجهات (عرش) اطلاق می شود .

حنان بن سدید ، از حضرت امام صادق علیه السلام از عرش و کرسی سؤال کرد ، حضرت فرمود : که برای عرش اوصاف زیاد و گوناگونی است ، برایش در هر سببی در قرآن وضع و وصفی علیحده است ، (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) یعنی صاحب ملک بزرگ ، (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)^۳ یعنی خدای رحمن بر ملک استیلاء یافت ، و این ملک کیفوفیت^۴ در اشیاء است . در

۱ - اعراف ۸۷ .

۲ - اختصاص ۷۲ و بحار الانوار ۳۷۴/۲۴ و تفسیر قمی ۲۳/۲ .

۳ - طه ۵ .

۴ - کیفوفیت به معنی موصوف بودن به کیفیت می باشد .

ضمن عرش در وصل^۱ جدا از کرسی است، برای این که عرش و کرسی دو باب از بزرگ ترین باب های غیب هستند، و هر دو با هم غیب^۲ هستند، و آن دو در غیب مقرون (و به هم نزدیک) اند، برای این که کرسی باب ظاهر از غیبی است که محل ظهور ابداعات است و همه ی اشیاء از آن می باشد، و عرش باب باطنی است که علم کیف، کون، قدر، حد، این، مشیت، صفت اراده، علم الفاظ، حرکات و ترک، علم عود و بداء در آن به وجود می آید، پس آن دو در علم باب های (نزدیک به هم) و مقرون به هم اند، برای این که ملک عرش غیر از ملک کرسی است، و علم آن غیب تر از علم کرسی است، از این باب است که فرموده است: (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ) یعنی صفت آن از صفت کرسی بزرگتر است، و آن دو در این جهت مقرون هم اند. (حنان بن سدید) گفته است: عرض کردم: فدایت شوم چرا (عرش) در فضل، قرین و همسان کرسی شده است؟ فرمود: به این جهت قرین و همسان او شده که علم کیفوفیت در آن قرار دارد، و باب هایی که از بداء ظاهر می شوند و اینیت آن ها و حد رتق و فتق آن ها در آن می باشد، آن دو قرین و همسان هم اند یکی حامل آن دیگری است - و با تعبیراتی که علمای اهل بیت علیهم السلام از عرش و کرسی دارند به صدق اظهاراتشان می توانند استدلال کنند^۳ - برای این که خدای تعالی هر کس را بخواهد به رحمت خود مخصوص می کند و او قوی و عزیز می باشد، (یکی دیگر از) اختلاف(ات) در توصیف

۱ - عرش و کرسی وقتی با هم ذکر شوند و به هم عطف شوند دو چیز متفاوت اند و اگر جدا از هم ذکر شوند ممکن است معنی آن دو یکی باشد. مترجم

۲ - هر دو از حواس غایب اند.

۳ - در ترجمه ی این جملات از بیانی استفاده شده که مرحوم مجلسی در بحار الانوار ج ۳۳/۵۵ در ذیل این حدیث دارد و به طوری که او اشاره کرده، در الفاظ این حدیث گسیختگی هایی وجود دارد. مترجم.

عرش این است که خدای تعالی فرموده است : (رب العرش "یعنی رب الوجدانية عما یصفون^۱) . در این دو حدیث و اشاره هایی که در آن هاست ، تأمل کن ، از جمله ی آن اشاره ها روح است و نام ها و مراتب و صفات آن که با بیان های گوناگون از آن ها تعبیر کرده اند.

امام علیه السلام فرمود : و رضیکم خلفاء فی ارضه و حججا علی بریته

مرحوم شارح در باره ی (و رضیکم خلفاء فی ارضه) گفته است : چنان که خدای تعالی فرموده است : (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا) خدای تعالی وعده فرموده است به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته ای انجام داده اند که در ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ایشان را در روی زمین جانشین قرار بدهد چنان که امت های شایسته ی قبل از ایشان را جانشین کرده بود و به ایشان برای اجرای دینشان که برایشان پسندیده تمکنی خواهد داد و پس از آن که دچار ترس و هراس بودند به جایش برایشان امنیت خواهد داد در آن موقع مرا به یگانگی عبادت خواهند کرد و چیزی را بر من شریک قرار نخواهند داد.

در روایات به صورت متواتر وارد شده است که آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده و کمال استخلاف در زمان

۱ - بحار الانوار ۵۵ / ۳۰ و توحید ۳۲۱ .

۲ - نور ۵۵ .

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد ، چون آن زمان ، زمانی است که همه ی خلق به ایمان رو می آورند و شرک به کلی از بین می رود چنان که به طور متواتر از طریق عامه و خاصه روایت شده است که ایشان خَلْفَائِیِ الهی در روی زمین اند و چنان که از آیه ی : (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱) و آیه ی : (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ^۲) برمی آید هیچ گاه روی زمین از وجود خلیفه خالی نمی شود ، و در روایات متواتر وارد شده است که منظور از خلیفه امام می باشد و (وارد شده (که) اگر روزی از مردم دنیا دو نفر باقی بماند یکی از آن ها امام است .

می گویم : خدای سبحان بر خلافت ایشان در روی زمین راضی شده و ایشان را خلیفه ی خود قرار داده ، و خلافت ایشان با رضای او همراه بود ، یا راضی بود ایشان خلیفه ی او باشند ، یا این که رضای او با خلافت ایشان ظاهر شد یا رضای خدای تعالی ظاهر شد به این که ایشان را خلیفه ی خود قرار داد ، خلافتشان رضای او و مظهر رضای او یا رکن رضای او یا سبب رضای او بود .

و رضا ، ضد خشم و خشم ، همان غضب است و زمانی که به خدا نسبت داده شود ، منظور مجازات (در برابر) کار و عملی خواهد بود که خشم آور و مغضوب علیه می باشد ، و رضا نیز چنین است ، و این جا یک وجه از معانی کلام خواهد بود، برای این که رضای خدا ، ثواب اوست ، خدای تعالی به خلافت ایشان راضی شد یعنی با خلافت یا با مدد و تأیید به

۱ - بقره ۳۰.

۲ - رعد ۷.

خلافت به ایشان پاداش داد ، یا خلافتشان را برای اهل طاعت پاداش قرار داد ، و این بالاترین مراتب پاداش دهی است ، یا با پذیرفتن خلافت و یا با ملوک قرار دادن اهل طاعت در زمان قیام (و رسیدن) به مقتضای همان طاعات ، و اطاعت کردن آن ها از صاحبانشان . یا این که طاعات سبب آن می شود که به پاداش نعمت های بهشت نایل شوند .

گاه رضا به معنی اقرار به یک چیز است چنان که در باره ی مخالفان خود به شیعیانشان گفته اند : راضی شوید به همان گمراهی که خدا برایشان راضی شده است یعنی بگذارید در همان وضعی بمانند که خدای تعالی ایشان را در آن وضع گذاشته است.^۱

گاه رضا به معنی اذن در تصرف است ، گفته می شود : مالک راضی شد و کیلش مالش را بفروشد . اگر در این جا رضا را به معنی اقرار به یک چیز بگیریم در جریانش به تکلف و زحمت می افتیم ، و منظور از تکلف و زحمت این است که از آن چه در ظاهر مراد است بعید باشد ، و گر نه در حقیقت شکی در این معنی نخواهد بود برای کسی که مراد و مقصد اهل عصمت را می شناسد ، و به معنی اذن (بودن رضا) ظاهر است ، برای این که خدای تعالی ایشان را شاهد بر آفرینش اشیاء قرار داده و علم آن ها را به ایشان داده است و ایشان را اولیاء دیگر خلق خود قرار داده است ، و این تأویل قول خدای تعالی به نبی مکرمش صلی الله علیه و آله است در آن چه به حضرت سلیمان بن داود فرموده است : (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

(^۱) یعنی این عطای ماست به هر کسی خواهی احسان کن و از هر کس بخواهی منع کن بی آن که حسابی در کار باشد. و در این مرتبه باید قول خدای تعالی: (لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ^۲) را در نظر بگیریم. و اگر رضا را به معنی اختیار بگیریم ظاهرتر است و اختیار به ذاتشان سلام الله علیهم برمی گردد، یعنی خدای تعالی از بین دیگر مخلوقاتش ایشان را به خلافت خودش بر سایر مخلوقات برگزیده است یا ایشان را به خلافتشان برگزید، یعنی ایشان را به خلافت برحق برگزید که هیچ خلافتی مانند آن نیست، برای این که ایشان را در دیگر عالم های خود به مقام خود برگزید، و همه چیز معانی، اعیان، ذوات، صفات، سکون، حرکات، افعال، اعمال، احوال، آجال، کتاب ها، رخصت ها و غیر این ها، در برابر صاحب این خلافت فرمان می برند، برای این که این خلافت، ولایت الله برحق است، و برای این که خلافت غیر از این، اگر هم حق باشد به این کلیت و جامعیت نیست، و نه عاری و خالص از لغزش ها و تقصیرها و قصورهاست بلکه یا به (کلی) خلافت جور است یا حق و باطل به هم آمیخته و یا ناقص است و یا در بعضی ها ظاهر و در بعضی ها باطن است و با قول خدای تعالی: (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ^۳) منطبق نیست مگر خلافتی که خدای تعالی برای ایشان راضی شده است.

و قول امام علیه السلام (فِي أَرْضِهِ) به قول خدای تعالی: (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۴) ناظر است.

۱ - ص ۳۹.

۲ - انبیاء ۲۷.

۳ - کهف ۴۴.

۴ - بقره ۳۰.

اما ذکر زمین ظاهر است ، روزگاری ابلیس به گروه هایی از جن حکومت داشت چون طغیان کردند و بر خلاف اوامر الهی رفتار نمودند ، خدای تعالی لشگریانی از فرشتگان را به مبارزه با ایشان فرستاد ، جنیان را به قتل رساندند و شیطان را با خود اسیر گرفته و او را به آسمان بردند ، و خدای تعالی خواست زمین را با قائم به حقی آباد کند بعد از آن که با تبهکاری های جن و شیطان خراب شده بود ، امام هادی علیه السلام به خلافت خودشان التفات کرد(ه و گفت : و رضیکم خلفاء فی ارضه) و اگر چه خلافتشان عمومیت دارد و همه ی اهل زمین و آسمان و غیب و شهادت و اهل دنیا و آخرت را شامل می شود ، در خلافت (برحق ایشان) مقابله لحاظ شده است با خلافت اهل جور و طغیان از شیطان ، شیطان این امت و لشگریان او از ذریه ی جن از کسانی که از حق روگردان شده و در روی زمین طغیان می کنند ، به این جهت خدای تعالی راضی شد که ایشان در روی زمین خلیفه های او باشند ، تا عدل را در روی زمین برپا دارند و آن را با قسط پرکنند چنان که شیطان های جن و انس با ظلم و جور پر ساخته اند ، و گر نه (چنان که گفتیم) خلافت ایشان در همه ی هستی است و عمومیت دارد ، امیر مومنان در وصف پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله در خلیفه قرار دادن آن حضرت فرموده است : (اقامه فی سائر عالمه) یعنی او را بر همه ی خلق خود خلیفه قرار داده است ، و منظور این است که خدای تعالی ایشان را در روی زمین خلیفه قرار داده و کارها و اوامر و نواهی خود را با دست ایشان بر سایر موجودات جاری می کند به واسطه ی آن چه از فرشته و جن و انس و دیگر مصنوعات می کند برایشان رام فرموده است .

و جایز است خلیفه قرار دادن ایشان برابر گفته ی امام باقر

علیه السلام در علم باشد، آن حضرت در تفسیر آیه ی: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ^۱) گفته است: ...خدای تعالی صاحبان امر را بعد از محمد صلی الله علیه و آله با علم متمکن فرمود، و ایشان ما هستیم از ما بپرسید، اگر دیدید راست می گوئیم اقرار کنید، ولی شما این کار را نمی کنید.^۲

یا مراد مطلق تمکین در روی زمین باشد تا دین خدای تعالی را برپادارند، در این زمان هم صدق می کند، چون هدایتی و دینی بی واسطه ی ایشان وجود ندارد.

یا تمکینی منظور می باشد که به خصوص در زمان رجعت خواهند داشت و نه تمکین عمومی و مطلق، برای این که مردم عوام این (ها) را (قبلا اشاره کردیم) نمی شناسند، چون (عوام تمکین را) در سلطنت و فرمانروایی ظاهری می دانند، و این نخواهد بود مگر در زمانی که قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می کند یا در زمانی که اهل بیت علیهم السلام به دنیا رجعت می کنند.

گاه از قول امام هادی علیه السلام (فی ارضه) این طور فهمیده می شود که با ذکر زمین، وقتی از زمان را اراده کرده است، و (لی) منظور این نیست که خلیفه بودن به آن (زمان) منحصر است، اما چون برای مکلفین فایده دارد، و احکام تکلیف ظاهرا (در همان زمان) اجراء می شود، و در دنیاست و یا مانند احوال رجعت، بخشی از دار تکلیف است، و (نیز) در برابر خلیفه شدن پیشوایان جور است و به همین جهت با لفظ (وعد) وارد شده است و گر نه ذکر (وعد) خوب نبود، چون خدای تعالی ایشان

۱ - نور ۵۵.

۲ - کافی ۲۵۰/۱ و تأویل الآیات ۷۹۷ و بحار الانوار ۷۳/۲۵.

را به همان معنی اول خلیفه قرار داده است ، بلکه ایشان این مقام را قبل از همه ی موجودات دارا شده بودند حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف گفته است : (الحجة قبل الخلق و بعد الخلق)^۱ حجت پیش از خلق و بعد از خلق حجت است.

و قول امام علیه السلام (حججا علی بریته) ، در باره ی حجج ، قبلا سخن گفتیم ، و در معنی (بریه) گفته شده است : خلیفه ، بریه از برآ به معنی خلق کرد مشتق شده است ، و در قول خدای تعالی : (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ)^۲ گفته شده خالق یعنی تقدیر کننده آن چه که آن را به وجود می آورد ، باریء یعنی مشخص کننده ی بعضی از بعضی به وسیله ی شکل های گوناگون ، و مصور یعنی ممثل (شکل دهنده) . و در مجمع البحرین از قول برخی از علماء گفته است : گاه خیال می شود که خالق و باریء و مصور الفاظی مترادفند و همه به خلق و اختراع برمی گردند ، ولی این طور نیست ، هرچه از عدم به هستی قدم می گذارد در آغاز به تقدیر الهی ، و پس از آن به ایجاد بر اساس همان تقدیر ، و بالاخره بعد از ایجاد به شکل و صورت نیاز دارد ، خدای تعالی خالق است چون تقدیر می کند و باریء است چون به وجود می آورد ، و مصور است برای این که به بهترین ترتیب به مخترعات خود صورت می دهد^۳.

می گویم هیچ کدام از این قول ها مهم نیست ، برابر قول اول بریه یعنی مخلوق ، برابر قول دوم بریه یعنی مشخص شده بعضی از بعضی با شکل های گوناگون ، و بنا بر قول سوم بریه یعنی به وجودآمده برپایه ی تقدیر ، این معانی براین

۱ - بضاء الدرجات ۵۰۷ و کافی ۱۷۷/۱ و الخرائج و الجرائح ۸۷۵/۳ و مجمع البحرین ۴۶۱/۱.

۲ - حشر ۲۴.

۳ - مجمع البحرین ۶۹۳/۱.

اساس است که بریه را از برأ مشتق بدانیم . و حق در اسامی سه گانه این است که خالق ، یعنی موجد برای کون ، باریء یعنی موجد برای عین ، و مصور یعنی موجد برای تقدیر ، بنا بر این بریه ، همان مکونه ی معینه است قبل از آن که سعادت یا شقاوت به افرادش ملحق شود یعنی با قطع نظر از سعادت و شقاوت .

و گفته شده است از براء با مد و (برا) با قصر و به معنی خاک است ، (بریه) یعنی مخلوق از خاک ، به این ترتیب منظور از (بریه) مشتق از برأ همه ی چیزهایی اند که تحت اراده (ی الهی) از خاک به وجود آمده اند ، اگر به ظاهر نگاه کنیم مختص می شود به چیزهایی که از عناصر به وجود آمده اند ، در این صورت فرشتگان از این مقوله بیرون می روند ، و فرشتگان (نیز در این قول) داخل می شوند بنا بر قول کسی از عنصریون که فرشتگان را قوای جسمانی می داند و بنا بر قول کسی که فرشتگان را ارواحی مجرد از ماده و مدت زمانی می داند الا این که (می گوید : فرشتگان) جسمند ، و این قول درست است ، پس در ظاهر خارج می شوند و در باطن داخل می شوند ، به این معنی که آن ها (از) خاکند ، و به صورت های علمی منتهی شده اند ، به طوری که خدای تعالی در آیه ی : (أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَفِهَا أَ فَهْمُ الْغَالِبُونَ^۱) یعنی آیا نمی بینند که ما با فوت علماء زمین را از اطرافش ناقص می کنیم ؟ چنان که از ائمه وارد شده است^۲ ،

۱ - رعد ۴۱ .

۲ - امام زین العابدین ع نگاه کنید به کافی ۳۹/۱ . و بحار الانوار ۲۳۶/۴۲ (روزی که امیر مومنان علیه السلام شهید شد عبد الله بن عمر آیه ی فوق را خواند و گفت : ای امیر مومنان شما طرف اکبر علم بودید ، امروز علم اسلام ناقص شد و رکن ایمان از بین رفت ، در بحار ۲۳۷/۴۲ است که عبد الله بن

و بنا بر قول کسانی که فرشتگان را از مطلق ماده ، مجرد می دانند مطلقاً بیرون می روند و اما فرشتگان عقلی مطلقاً خارج می شوند ، و حق این است که از برا مشتق است و همه ی موجودات که تحت اراده (ی الهی) قرار گیرند و فرشتگان عقلی نیز به آن داخل می شوند . پس معنی این است که حضرات معصومین علیهم السلام حجت های الهی بر همه ی خلق الله اند ، نافع و ابن ذکوان (بریه را) بنا بر اصل بریئه خوانده اند چون مهموز است ، و اکثر قاریان برای تخفیف با تخفیف خوانده اند ، و ظاهر این است که قرائت همزه از برأ است ، نه از براء ، و در قرائت تخفیف هر دو وجه احتمال دارند. و معنی (رضیهم حججا علی بریته) چنان است که در بیان (حجج الله علی اهل الدنیا و خصکم ببرهانه) بیان شد و تکرار و اعاده بی فایده است (به همان جا رجوع کنید) .

امام هادی علیه السلام فرمود : وانصارا لدينه وحفظه لسره

انصار جمع ناصر به معنی مدافع است ، ایشان علیهم السلام هر مخالفی را از دین او باز می دارند به این صورت که برهان او را باطل می کنند چنان که امام صادق علیه السلام فرمود : (فان فينا اهل البيت في كل خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين و تأويل الجاهلين)^۱.

از آن حضرت روایت شده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود : این دین در هر زمانی عدولی را با خود دارد که تأویل اهل باطل و تحریف غالیان را از آن برطرف می کنند چنان که گوگرد فساد آهن را از بین می برد.^۲

می گویم : قول امام صادق علیه السلام (فان فينا اهل البيت في كل خلف عدولا...) احتمال دارد بر مبنای حقیقت و اصل ، منظور آن حضرت از عدول خودشان باشند و احتمال دارد مراد آن حضرت از عدول علمای شیعه باشند ، علمایی که از آثار ایشان پیروی می کنند و احکامشان را می شناسند ، همان ها

۱ - بصائر الدرجات ۳۰ و کافی ۳۲/۱ و اختصاص ۴ و مجمع البحرین ۶۸۶/۱.

۲ - وسائل الشیعه ۱۵۱/۲۷ و بحار الانوار ۹۳/۲.

که امتحان شده اند ، علوم ایشان را تحمل می کنند و ایشان همان ها هستند که امام زین العابدین علیه السلام در تقسیم علماء قصد کرده آن جا که گفته است : (ولی مرد ، مرد تمام ، مرد خوب همان است که هوای نفسش را تابع فرمان خدای تعالی کند و قوایش را در رضای خدای تعالی صرف نماید ، ذلت با حق بودن را به عزت دائمی نزدیک تر از عزت بودن با باطل ببیند و بداند اندک (آزار)ی را که از همتایان خود تحمل می کند او را به سمت نعمتی دائمی می برد در سرایی که هرگز از بین نمی رود و تمام نمی شود ، و (مال و جاه) بسیاری که در صورت پیروی کردن از هوای نفس از همتایانش به او می رسد ، او را به سوی عذابی می برند که قطع نخواهد شد و از بین نخواهد رفت ، این کس مرد است ، چه خوب مردی است ، پس به او تمسک کنید و به روش او اقتداء کنید و به وسیله ی او به خدایتان متوسل شوید ، زیرا دعای او رد نمی شود و از خواسته ی خود محروم نمی ماند .^۱ و قول امام صادق علیه السلام هم همین طور است که فرمود : فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا على هواه مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه و ذلك لا يكون الا في بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم . اما فقهای که خویشان دارند و نگهبان دین خود هستند و با هوای نفسشان مخالفند و از امر مولایشان فرمان می برند ، بر عوام لازم است از ایشان تقلید کنند . و این اوصاف فراهم نشود مگر در بعضی از فقهای شیعه و نه در همه ی آن ها).^۲

۱ - احتجاج ۵۳/۲ و بحار الانوار ۸۵/۲ و تفسیر امام علیه السلام ۵۵ .

۲ - احتجاج ۴۵۸/۲ و تفسیر امام علیه السلام ۲۹۹ .

و چنان که امام باقر علیه السلام ، در تفسیر آیه ی : (و جعلنا بینهم و بین القری التي بارکنا فیها قری ظاهرة و قدرنا فیها السیر)^۱ گفته است ، پیامبران و اوصیای ایشان از شیعیان اهل بیت به شمار می روند ، آن حضرت فرموده است : ما هستیم شهرهایی که خدای تعالی در آن ها برکت قرار داده است و این قول خدای تعالی است ، هر کس به فضل ما اقرار کند چنان که خدای تعالی فرمان داده است به سوی ما بیایند و فرموده است بین آن ها و بین شهرهایی که در آن ها برکت قرار داده ایم یعنی بین ایشان و بین شیعیانشان شهرهایی در ظاهر قرار داده ایم و قرای ظاهره رسولان خدا هستند و نقل کنندگان از ما به شیعیان ما و فقهای شیعیان ما به شیعیان ما^۲.

با توجه به تفسیر اول ، ائمه علیهم السلام مدافعان از دین خدایند هر چیزی را که از دین نباشد آن را نفی می کنند ، و هر نقصی را در آن دیدند آن را تکمیل می کنند ، و با توجه به تفسیر دوم هم همین طور ، چون (علمای شیعه) با یاری ائمه ی خود و با تعلیم و امداد ایشان و با احادیثشان و با نورانی کردن دل هایشان ، و با تعریف کردنشان که چگونه علم بیاموزند و چگونه عمل کنند و چگونه عاقبت کار خود را بدانند ، دین خدا را یاری می کنند ، بلکه چیزی از حق در دل ایشان و در بین طرفدارانشان جاری نشد مگر از ناحیه ی ائمه علیهم السلام ، بلکه هیچ حقی در نزد کسی پیدا نشد مگر از (تعلیم) ایشان صلوات الله علیهم اجمعین .

۱ - سیأ ۱۸ .

۲ - بحار الانوار ۲۴/۲۳۲ و وسائل الشیعه ۲۷/۱۵۲ و الاحتجاج ۲/۳۲۷ .

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: نزد هیچ کس حق و صوابی نیست مگر این که آن را از ما اهل بیت یاد گرفتند، هیچ کس به حق و عدل و صواب داوری نمی کند مگر این که کلید و باب و اول و سبب آن امیر مومنان علی بن ابی طالب است و اگر امری بر ایشان مشتبه شود خطا از جانب خود ایشان می باشد و اگر درست عمل کنند از جانب علی بن ابی طالب می باشد.^۱

یاری کردن به دین خدا به طور کلی و در هر مرتبه ای از مراتب دین از توحید گرفته تا پایین تر از آن ارش خدش و بالاتر از آن، از ائمه علیهم السلام است، بلکه در هر جزئی از اجزاء ایشان علیهم السلام قیام کنندگان به دین الهی اند، آن چه را در گذشته گفتیم آن ها را ملاحظه کن شرح آن چه می خواهیم شرح کنیم در آن جاست.

نکته ای مانده و آن این است که حضرت علی بن الحسین علیهما السلام در دعای ماه مبارک رمضان گفته است (و اجعلني ممن تنتصر به لدينك و لا تستبدل بي غيري).^۲

می گویم اگر کسی مانند او و پدران و فرزندان پاک او چنین بگویند معلوم می شود که یاری کردن در اصل و حقیقت مال آن هاست به طوری که اشاره کردیم و گوینده اگر غیر ایشان و از شیعیانشان باشد مانند انبیاء، در حکم عام اضافی بر حقیقت بعد از حقیقت خواهد بود، و زمانی که از شیعیانشان و از غیر معصوم باشد بنا بر تبعیت، حالتی خصوصی می یابد

۱ - بحار الانوار ۱۵۷/۲۶ و آمالی ۹۶.

۲ - از امام باقر و امام صادق هردو در کافی ۵۵۳/۲ و ۵۸۹/۲ روایت شده که بگو: اللهم اوسع علي رزقي و امدد لي في عمري و اغفر لي ذنبي و اجعلني ممن تنتصر به لدينك و لا تستبدل بي غيري. مترجم.

و این مسأله ظاهر است و دشواری کار در تفصیل آن می باشد . شیخ امین شیخ یاسین بن صلاح بحرانی تغمده الله برحمته در کشکولش آورده است که شخصی به امام صادق علیه السلام نامه ای نوشت و از آن حضرت خواست دعا کند که او از جمله ی کسانی باشد که به وسیله ی او به دین خدا یاری شود ، امام به او جواب داد : خدایت رحمت کند این است و غیر از این نه ، که خدای تعالی به وسیله ی بدترین خلق خود به دینش یاری می کند.^۱

می گویم : شاید سائل از امام علیه السلام بالاترین نصرتی را طلب کرده که برای غیر محمد و آل محمد علیهم السلام ممکن نیست و امام متوجه بوده و جواب داده که طلب این مقام عالی ممکن نیست مگر برای کسی که برحق، اهل باشد. یا برای کسی که مقام ایشان را ادعاء کند و این کس نمی تواند جز بدترین خلق الله باشد ، چنان که خدای تعالی در باره ی بخت النصر گفته است زمانی که از اهل حضور یا حاضر یکی از آبادی های یمن انتقام گرفت ، آن ها پیامبرشان حنظله بن صفوان را کشتند و نقل شده که او را پختند و گوشتش را خوردند ، خدای تعالی بخت نصر را برایشان مسلط کرد ، او همه را به قتل رسانید حتی حیواناتشان را از بین برد ، و این است فرمایش خدای تعالی : (فَلَمَّا أَحْسُوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ^۲) یعنی وقتی ستمکاران عذاب ما را به چشم دیدند از آن محل رو به فرار نهادند . از ابن عباس روایت شده که منادی از آسمان ندا داد ای کشدگان پیامبران ، و گفته شده که او به گرفتن خون حنظله فرامی خواند ، و به همین لحاظ خدای تعالی او را

۱ - وسائل الشیعه ۷/۱۳۸ .

۲ - انبیاء ۱۲ .

(بأس) خود نامیده است و با این که او کافری شقی است اما خدای تعالی برای دینش از او یاری گرفته است اگر چه فردی متجاوز و مدعی بوده است. اگر سؤال کننده درخواست می کرد که خدای تعالی با پیروی از ایشان به دین خدا یاری کند امام علیه السلام به سؤال او جواب می داد^۱ و به همین جهت نهی شده است که دیگران مقامات انبیاء الله و یا ائمه علیهم السلام را تمنا کنند. یاری کردن برحق حضرت حق به طور کامل و به صورتی که خدای تعالی اراده دارد برای کسی که در مرتبه پایین تر از محمد و آل محمد علیهم السلام باشد ممکن نیست، پس قول حضرت امام هادی علیه السلام (و رضیکم انصارا لدینه) ناظر به یاری کردن در حد و مرتبه ی اعلی است به نحوی که اشاره کردیم.

و شرح گفته ی آن حضرت (و حفظة لسره) پیشتر گفته شد.

۱ - شاید این سخن مرحوم شیخ ناظر است به روایتی که از یونس بن یعقوب نقل شده است او گفته که به امام صادق نوشتم و از وی خواستم دعایم کند که خدای تعالی مرا از کسانی قرار بدهد که به دین او یاری کنم و امام علیه السلام به من جواب نداد و به همین جهت غمگین شدم و گفتم که بعضی از دوستانمان شنیدیم که او در این باره به امام علیه السلام نامه نوشته و امام به او جواب داده و در ذیل نامه ی او نوشته است: (یرحمک الله انما ینتصر الله لدینه بشر خلقه). رجال کشی ۳۸۸.

امام هادی علیه السلام گفت : و خزنة لعلمه و مستودعا لحكمته

می گویم : معنی خزانه داران علم خدا بودنشان و این که علم، نفس معلوم می باشد و این که ایشان هر چیزی را در مکان وجودش و در زمان شهودش می بینند و این که شیء با امر خدا قائم است و این که هیچ چیز بدون امر الله قائم نمی شود قبلا در شرح (و خزان العلم) گفته شد و قول خدای تعالی این است : (وَ يَذْرُؤُكُمْ فِيهِ) و ایشان هستند آن امری که اشیاء با نور آن قائمند و خزانه داران هر چیزی از خلق الله و علم به آن ، ایشان هستند .

در این جا امام هادی علیه السلام یاد آوری کرده که خدای تعالی راضی شده به این که ایشان خزانه داران علم او باشند و منظور از این علم ، علم حادثی است که او ذوات آن هاست برای این که علم ازلی ، ذات خدای تعالی می باشد و برایش خازنی غیر از خود نمی باشد ، و به شیئی از علم او احاطه ندارند ، و چون علم، نفس معلوم است لازمه ی قول ما : ایشان خزانه داران علم او هستند این می شود که ایشان خزانه داران اشیاء

اند که عبارت از : ذوات و صفات و احکام و مصادر و موارد اشیاء هستند ، و در بیان علت آن گفتیم که اشیاء به امر خدای تعالی قائمند ، و (گفتیم که) ایشان امر اللهند ، و گفتیم که اشیاء در آن یعنی در نور آن به وجود آمده اند و نه در ذات خدای تعالی ، و منظور ما این می باشد که اشیاء با هرچه که برای آن هاست و یا بر ضد آن ها با نور ایشان قائمند ، و معنی این قیام ، تأویل این آیه است : (قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ^۱) یعنی بگو آن کیست که ملکوت عالم همه به دست اوست و او به همه پناه دهد و از همه حمایت کند... پس ملکوت اشیاء و زمام امر آن ها نور ایشان است، پس ایشان به خواست خدا و به امر او خزانه داران هر شیئی هستند که خدای تعالی در ملکوتش وجود آن ها را اراده کرده است ، و برایشان به این امر راضی شده است و ایشان چنان بوده اند که خدا راضی شده و دوست داشته است ، و منظور ما چنان که خودشان گفته اند از تأویل (قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) این است که ایشان ید اللهند . و ملکوت یک شیئی عبارت است از : غیب آن شیئی ، علت آن شیئی و زمام آن شیئی که با آن قائم و برپا می باشد و به این جهت گفتیم که شیئی در ملکوتش مخزون است و در شیئی تصرف نمی کند مگر کسی که ملکوتش در دست او باشد .

و بیانش تصرفی است که مانعی ندارد و نه مطلق تصرف ، در نور چراغ می توانی مقداری تصرف کنی و اگر چه ملکوتش در دست تو نباشد به این صورت که آینه ای بگذاری و نورش را به غیر جهت مقابل منعکس بکنی ، و (یا این که) جلو نورش را بگیری ، اما آن کس که چراغ را در دست خود

دارد بدون مانع می تواند تصرف کند مثلا تو بخواهی که نور آن را داشته باشی اما کسی که چراغ در دست اوست نخواهد از آن استفاده کنی چراغ را از تو برمی گرداند و تو نمی توانی از نورش استفاده کنی چون ملکوت چراغ در دست تو نمی باشد (مثالی را که گفتیم) بفهم . و خدای تعالی به این معنی اشاره فرموده و گفته است : (قُلْ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنِ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ^۱) یعنی بگو کیست که شما را در شب و روز از جانب خدای مهربان محافظت می کند بلکه این مردم از یاد خدای خود اعراض می کنند آیا برای ایشان غیر از ما خدایانی هستند که بتوانند شرها را از ایشان دفع کنند در حالی که آن ها به یاری خودشان توانایی ندارند و نه از جانب ما حمایت می شوند. و بیان استشهاد از این دو آیه در مرتبه ی معانی است که مقام دوم ایشان است ، و بیان مراد در مرتبه ی بیان آیه ی اول برای ایشان می باشد و در این رابطه زیاد گفته شده است .

قول آن امام همام علیه السلام (و مستودعا لحكمة) استیداع یعنی امانت گذاشتن ، به این صورت که مالت را در نزد کسی که به او اطمینان داری بگذاری ، و حکمت عبارت از علم است یا عبارت است از علم توأم با عمل ، یا تعدیل نیروی فرمانروایی است با پرهیز از افراط که جریزه نام دارد و با دوری از تفریط که سفاهت نامیده می شود و تعدیل این دو حکمت می باشد ، و عبارت است از عقلی که تکمیل شده باشد چنان که در باره ی عقل گفته شده است : و لا اکملتک الا فی من احب، تو را کامل نمی کنم مگر در کسی که دوستش بدارم) یا حکمت

معرفتی است که در مقابلش انکار قرار دارد و نه جهل و شک، یا عبارت است از نور معرفت در فؤاد، یا نور فؤاد است یا نور الله است که از آن به توسم و فراست تعبیر می شود.

خلاصه معنی این است که خدای تعالی راضی شد ایشان محل امانت گذاشتن حکمت باشند این است که خدای تعالی ایشان را از روی محبت برگزید و راضی شد که محل تودیع حکمت او باشند، یعنی که در حفظ حکمت به ایشان اعتماد دارد و آن را در محل مطمئن قرار داده است، تا آن را بذل کنند به کسی که آن را حفظ می کند و منع کنند از کسی که آن را ضایع می سازد، یا این که حکمت خودشان هستند و ایشان را به خودشان سپرده است، و ایشان حکمت را به کسانی می دهند که استحقاقش را دارند تا به آن عمل کنند و یا به اهلش برسانند تا به آن ها عمل کنند پس بر حسب خواسته ی امانت گذار آن را حفظ کردند و با توسم دانستند که چه کسی آن را حفظ می کند برای او بذل کردند در ضمن وی را تسدید نمودند به نسبت حظی که برایش منظور شده است، و انکار کردند آن را از کسی که آن را نمی شناخت و آن را از وی مانع شدند، و خود را بر او بر خدمت او حفظ کردند، چنان که خدای تعالی در قولش به ایشان سپرده بود: (خلقتك لاجلي و خلقت الاشياء لاجلك) و وقتی که آن را در اختیار مستحقینش قرار دادند ایشان را به عمل کردن به اقتضای آن ها و به تبلیغ آن ها و امثال آن یاری نمودند، و همه ی این ها ناشی از همان استیاداع یعنی امانت گذاشتن است، و برای این فیض رساندن به ایشان را با استیاداع بیان کرد تا معلوم باشد که آن چه خدای تعالی از خزانه هایش به ایشان یا به کسی از مخلوقاتش عطا فرموده از دست او خارج نشده است (بل هو

مالك لما ملكهم و القادر علي ما اقدرهم عليه^۱ ، آری او مالک است آن چه را که ایشان را مالک آن قرار داده و توانایی دارد بر آنچه ایشان را بر آن توانایی داده است) پس هر چیزی که در نزد یکی از مخلوقاتش قرار داده عاریت و امانت است هرگاه بخواهد بگیرد می گیرد برای این که مالک آن و مالک تصرف در آن می باشد، در همه وقت و در هر شرایط ملک اوست (و مشروط) به اراده ی غیر خدای تعالی نیست.

امام هادی علیه السلام فرمود : و تراجمه لوحیه و ارکان التوحید

مرحوم شارح گفته است : (تراجمه... یعنی بیان کنندگان وحی او قرآن یا همه ی آن چه خدای تعالی وحی کرده است از قرآن و غیر آن ، (و ارکان التوحیده) یعنی خدای تعالی راضی شده است که ایشان ارکان زمین باشند ، تا مخلوقات خدا را به یگانگی بستایند ، چنان که از اخبار فراوان ظاهر می شود و بعضی از آن ها گذشت ، یا این که ایشان بیان کنندگان توحید او هستند و مانند این است که ارکان آن می باشند... .

می گویم : تراجمه جمع ترجمان می باشد ، با فتحه ی تاء و ضمه ی جیم ، و این تلفظ فصیح تر است ، و در لغتی هر دو آن ها ضمه و در لغتی هر دو فتحه دارند ، و (ترجمان) یعنی تفسیر کننده و بیان کننده به زبانی غیر از زبان گوینده ، (و در بین ما مترجم پذیرفته شده است) . و در حدیث است که امام (جماعت) به هنگام تمام کردن نماز می گوید : السلام علیکم یعنی به کسانی که با او نماز می خوانند می گوید : امان است بر شما از عذاب خدای تعالی در روز قیامت ، چنان که از ایشان روایت شده است ^۱ .

۱ - فقیه ۳۲۰/۱ امام امیر مومنان در جواب سائلی که پرسیده است معنی سلام امام چیست فرموده است (امام از جانب خدای عزوجل ترجمه می کند و در ترجمه اش به اهل نماز جماعت می گوید : امان لکم عن عذاب الله یوم القیامة .

و وحی در اصل سخنی پنهانی است که به سرعت درک می شود و در تفسیر قمی است که وحی بر دو نوع است (وحی مشافهه و وحی الهام، و الهام سخنی است که در دل می افتد یعنی به آن وارد می شود).^۱

وحی به معنی اشاره هم به کار می رود: (فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا^۲) یعنی حضرت زکریا به قوم خود با اشاره فرمود صبح و شام به تسبیح و نماز مشغول شوید. و در این آیه گفته شده است که (حضرت زکریا علی نبینا و آله و علیه السلام به مردم) اشاره کرد که خدای تعالی را صبحگاه و شامگاه تسبیح بگویید و گفته اند: بر روی زمین نوشت.

وحی به معنی زخرف هم به کار می رود چنان که خدای تعالی فرموده است: (يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ^۳ غُرُورًا^۴) یعنی شیطان های جن و انس سخنان غرور آمیز به ظاهر آراسته را به هم دیگر می رسانند. وحی به معنی وسوسه هم می باشد خدای تعالی فرموده است: (وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ^۵) یعنی شیاطین دوستان خود از انس و شیاطین را وسوسه می کنند تا با شما مسلمانان مجادله کنند. از حضرت امام باقر علیه السلام، روایت شده که گفت: شیطان ها برخی به برخی سخنانی را القاء می کنند، به او القاء می کنند چیزی را که با آن خلق را گمراه کند تا این که بعضی

۱ - قمی ۲۷۹/۲.

۲ - مریم ۱۱.

۳ - سخنی است که در ظاهر آراسته به نظر می رسد و غرور آفرین است، در بعضی از موارد ما ایرانیان در صورتی که تشخیص بدهیم شخصی به ما سخنی می گوید که باورش نداریم به او می گوئیم: مزخرف نگو. مترجم.

۴ - انعام ۱۱۲.

۵ - انعام ۱۲۱.

از بعضی یاد بگیرند.^۱

اولین وحی خدای تعالی فعل اوست ، آن را به نفس او وحی کرد و از نفس خود ترجمه کرد ، آثار ربوبیتش را در آن ظاهر ساخت زمانی که مربوبی وجود نداشت که مراد حقایق ربوبیه اند وقتی که مربوب وجود دارد ، مبلغ و مودی به حقیقتشان که همان محل مشیت الهی است ، آن حقیقت آن را به خودش ترجمه کرد که از آن به قبول تعبیر می شود و به قلم ترجمه و به آن اداء کرد و آن وحی دوم است آن را به قلم اداء نمود و قلم آن را به خود ترجمه کرد و آن پذیرش او بود و به لوح ترجمه کرد و آن وحی سوم بود لوح آن را به خود ترجمه کرد و این قبول او بود و به فرشتگان ترجمه و به انبیاء اداء کرد و این وحی چهارم بود و ایشان به خود ترجمه کردند یعنی آن را به خود و به امت های خود تحمل کردند و در هر مرتبه ، واسطه ، کلام بالاتر را به نور الهی به خود و به پایین تر از خود با زبان او ترجمه کرد ، تا خطاب الهی و آن چه می خواهد برایش مفهوم باشد ، من این اشیاء را برای نمونه ذکر کردم ، و غرضم انحصار نیست . چون در روایت آمده که خدای سبحان هزار عالم و هزار هزار آدم آفرید و این ها پشت سرهم و مترتب به ترتیب طبیعی و متناسق اند امر و حکم در آن جریان دارد و امر در آن ها و در بین آن ها در هر عالم و در هر جزئی به نحوی است که مثال زدیم ، و این مثال تکوین شرعی بود . اما مثال تکوین وجودی مانند این است . ولی مثال آن به این صورت است : از فعل به حقیقت ، از حقیقت به عقل ، از عقل به روح ، از روح به نفس ، از نفس به طبیعت ، از طبیعت به ماده ، از ماده به مثال ، و از مثال به جسم ، و از جسم به محدد الجهات

، و از محدد الجهات به فلک البروج ، و از فلک البروج به آسمان ها و از آسمان ها به عناصر ، و از عناصر به معادن ، و از معادن به نباتات ، و از نباتات به حیوانات ، و از حیوانات به فرشتگان ، و از فرشتگان به جن ، و از جن به انسان . این ترجمه ی وحی ، از جهت مفعولات است . که به یک اعتبار مطلق است و به یک اعتبار مقید می باشد .

و اما ترجمه ی وحی از جهت افعال . مشیت از خود به خود ترجمه می کند و به اراده و قدر و قضاء و به اسماء بیست و هشتگانه ، رفیع الدرجات از الجامع به الجامع ترجمه می کند ، و رفیع الدرجات به انسان از اللطیف ترجمه می کند و او به جن از القوی ترجمه می کند و القوی به فرشتگان از المذل ترجمه می کند و المذل به حیوانات از الرزاق ترجمه می کند ، و به اعتباری بر عکس ، الرزاق به نبات از المذل و او به حیوانات از القوی و او به فرشتگان از اللطیف ترجمه می کند و اللطیف به جن از الجامع ترجمه می کند و الجامع به انسان از الرفیع الدرجات ترجمه می کند و العزیز به جمادات از الممیت ترجمه می کند و الممیت به خاک از المحیی ترجمه می کند و المحیی به آب از الحی ترجمه می کند و الحی به هواء از القابض ترجمه می کند و القابض به آتش از المبین ترجمه می کند و القابض به فلک قمر از المحصی ترجمه می کند و المحصی به فلک عطارد از المصور ترجمه می کند و المصور به فلک زهره از النور ترجمه می کند و النور به فلک شمس از القاهر ترجمه می کند و القاهر به فلک مریخ از العلیم ترجمه می کند و العلیم به فلک مشتری از الرب ترجمه می کند و الرب به فلک زحل از المقتدر ترجمه می کند و المقتدر به فلک المنازل از غنی الدهر ترجمه می کند و غنی الدهر به فلک

البروج از الشکور ترجمه می کند و الشکور به کرسی از المحيط ترجمه می کند و المحيط به عرش از الحکیم ترجمه می کند و الحکیم به جسم الکل از الظاهر ترجمه می کند و الظاهر به شکل کل از الآخر ترجمه می کند و الآخر به جوهر هباء از الباطن ترجمه می کند و الباطن به طبیعت کل از الباعث ترجمه می کند و الباعث به نفس الکل از البدیع ترجمه می کند و البدیع به عقل الکل از فعل الله و ابداع او ترجمه می کند .

اقسام وحی

و گذشت که وحی بر دو نوع است وحی مشافهه و وحی الهام . وحی مشافهه این است که خدای تعالی ملکی را رسول می فرستد و او به طور شفاهی از جانب خدای تعالی تبلیغ می کند ، خدای تعالی فرموده است : (أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ)^۱ یعنی ملکی را می فرستد و آن فرشته به اذن خدا هر چه را خواسته است وحی می کند و خدای تعالی برتر و محکم کار است ، یا این که بشری را می فرستد و آن بشر به اذن خدای تعالی هر چه را او می خواهد وحی می کند یعنی این رسول به اذن خدای تعالی به رسول دیگر می رساند ، چنان که خدای تعالی فرموده است : (وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ)^۲ بنا به روایتی این رسولان ، رسولان حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السلام بودند ، حضرت عیسی آن ها را به اذن و فرمان خدای

۱ - شوری ۵۱ .

۲ - یس ۱۳ و ۱۴ .

تعالی فرستاده بود .

و روایت شده که رسول سوم شمعون بن حمون صفا رئیس حواریون بود و دو رسول دیگر به گفته ی سهیلی در تفسیرش یکی صادق و دیگری صدوق نام داشتند و رسول سوم معزز و نامش شلوم بود ، خلاصه این سه نفر رسولان الهی بودند که خدای تعالی به وسیله ی حضرت عیسی به آن ها وحی کرد ، و وحی بر آن ها وحی مشافهه بود و از همین نوع است که خدای تعالی از پشت حجاب صحبت کند چنان که با حضرت موسی صحبت کرد ، حضرت موسی صدایی را می شنید که از درخت به گوش می رسید و این و امثال آن وحی مشافهه اند.

اما وحی از نوع الهام همان است که از نور الهی به دل می افتد ، به طوری که مراد الهی از آن مفهوم می شود ، و آن چه از اشاره ها ، و گویش احوال اشیاء از جمادات و نباتات و حیوانات و احوال حرکات و هیئت ها و اوضاع و ترتب طبیعی و غیر آن ها ظاهر می شود ، مانند آوای بادهای ، و صدای جریان آب ها و خروش دریاها و سرعت حرکت شاخه های درختان و بوته ها ، (افتادن) میوه ها ، برگشتن مرغ ها در هواء ، ریختن برگ ها ، آن چه می روید ، نمو می کند ، می بالد ، اشاره ها ، تلویح ها ، تصریح ها ، و آن چه زنبورها از کوه ها و درختان و کندوها آماده می کنند و مانند این ها همه از وحی الهام است ، این ها (که گفتیم) در حرکت ها و هیئت هاست ، اما صداها و آوازه ها و طنین زنبور و دیگر حشرات ، منطوق گوناگون سخن و نطق زبان حال ها در حس مشترک چنان که به نظر ما می رسد همه از نوع وحی الهام اند و ائمه علیهم السلام برای آن ها مترجم هستند و برای کسانی که امر شده اند وحی را به او

تبلیغ می کنند ، از پشت پرده یا با فرستادن رسولانی با زبان قوم یا با خطاب شفاهی .

در ضمن مترجم بودنشان به صنع و فعل خدای تعالی است و به وجود آوردن هر چه می خواهد به ایشان برسد در دل ها و نفوس ایشان با قلم هایی که در الواح علوم او جریان دارند قلم هایی که خدای تعالی با آن ها ترجمه می کند برای هر کس هر چه را بخواهد ، خدای تعالی فرموده است : (هَذَا كِتَابُنَا) ای مکتوبنا (یَنْطِقُ عَلَیْكُمْ) بنا (بِالْحَقِّ) من عندنا (إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)^۱ یعنی این نوشته ی ماست به وسیله ی ما حق را از نزد ما بیان می کند ما از هر کاری که انجام می دادید نسخه برداری می کردیم . اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید .

و ارکان جمع رکن است و آن جانب قوی تر می باشد و منظور از رضیکم ... ارکانا لتوحیده ، خدا راضی شد شما ارکان توحید او باشید ، راضی بودن خدای تعالی به ارکان توحید بودن ایشان ، این است : توحیدی که به حق معنی لا اله الا الله است محقق نمی شود مگر با شهود خلوص تفرد به الوهیت ، و این تفرد به الوهیت همان توحید می باشد و به واقع و حقیقت تفرد جز با تحقق آن محقق نمی شود .

اما در عالم بیان . به این نحو که عارف هرگاه نفس خود را به غایت مجرد کند که در حدیث از آن به معرفت نفس و خودشناسی تعبیر شده است ، یعنی عارف خود را از هر صفت و نسبت و اعتبار حتی از اشاره مجرد کند و حتی از همین تجرید هم ، به طوری که آن (ها) را در خود نبیند خود را می شناسد ،

و این وصف نفسی است که (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) اگر این وصف را بشناسد خدایش را شناخته است ، و این مثلی که مثل آن چیزی نیست نشانه ی ایشان می باشد چنان که خدای تعالی فرموده است : (سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ)^۱ پس آیاتی که حقیقت توحید در میان خلق هستند همانا آیات ایشان می باشد و ایشان آن مثل اعلی هستند که (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) . پس رکن توحیدند ، جانب برتر آنند برای این که خدای تعالی خود را به غیر ایشان با ایشان شناسانده است ، ایشان در این شناساندن بازوی متقوم او هستند و به همین لحاظ ارکان توحیدند و خدای تعالی برایشان به این راضی شده است .

اما در عالم معانی . به این نحو که عارف اگر صفات والا را برای خدای تعالی در نظر بگیرد خواهد دید در عین این که زیادند معنایی واحد دارند و این معنی در غیر خدای تعالی ممکن نیست شنوایی و بینایی و توانایی و امثال آن ها وقتی ذاتی باشند غیر ذات او نیستند نه در واقع و نه در فرض و نه در نظر و اندیشه چنان که معصوم فرموده است : (کمال التوحید نفی الصفات عنه) و اگر این صفات را حادث بدانی جز حقایق ایشان معنای دیگری نخواهد داد ، برای این که ایشان معانی او هستند ایشان علم او قدرت او ، دست و چشم و گوش و زبان و پهلوی و امر و حکم و حق او می باشند . چنان که در روایت جابر بن عبد الله است و گذشت و ایشان قلب او هستند چنان که حسن بن عبد الله از امام صادق علیه السلام در اختصاص روایت کرده است .^۲ و وقتی چنین شد مراد از آن یک چیز است و آن

۱ - فصلت ۵۳ .

۲ - امیر مومنان علیه السلام خطبه ای خواند و در ضمن آن گفت : مردم قبل از این که مرا نیابید از من بپرسید ، ای مردم من قلب نگهدارنده و زبان گویند خدا هستم و امین او بر رازش و حجت او بر خلقش

حقیقت ایشان است ، وحدت صفات با آن هاست ، بلکه چیزی غیر از این حقیقت نیست و این توحید صفات است و ایشان رکن این توحیدند ، و این معانی گرچه مفهوم های فراوان دارند اما حقیقت آن ها بر متعدد صدق نمی کند ، آری مفهوم آن ها تفاوت می کند برای این که فهم آن ها با متعلقات آن هاست و معنی توحید او در این صفات این است که کسی در این ها با او شریک نیست نه این حقیقت و نه غیر او و خدای تعالی فرموده است : (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) و دعوی مشارکت ، شرک است خدای تعالی فرموده است : (وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّا سُرَّكَاؤُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُزْعَمُونَ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ^۱) یعنی روزی همه را محشور می کنیم و به مشرکان می گوئیم: آنان که به گمان شما خدا بودند کجا رفتند؟ آن گاه پس از آن همه فریفتگی می گویند سوگند به خدا پروردگامان که ما مشرک نبودیم. نگاه کن که چگونه بر خود دروغ بستند و از نظرشان محو و نابود شد آن چه به افتراء می گفتند. آن ها ادعاء کردند که خدای تعالی خدایان ایشان را در آن حقیقت شریک ساخته ، یا خدایانشان در متصف بودن خدا به آن (حقیقت) یا در وصف آن (حقیقت) به خدا مشارکت دارند ، یا این که این خدایان از آن حقیقت متولد شده اند ، یا حقیقت از آن ها متولد شده است ، و همه ی این صورت ها شرک به خدای تعالی است ، برای این که نبودن این مشارکت و تنها بودن این حقیقت برای خدای تعالی قوی

و خلیفه ی او بر بندگانش و چشم بینی او در مخلوقاتش و دست باز و گشاده ی رأفت و رحمت او هستم من دین او هستم تصدیق نمی کند مرا مگر کسی که ایمان او خالص و واقعی باشد و تکذیب نمی کند مرا مگر کسی که کفرش خالص یعنی محکم باشد. الاختصاص ۲۴۸ . .

ترین جانب توحید است ، و چون خدای تعالی آن ها را در روز قیامت سرزنش بکند و بفرماید : (اَیْنَ شُرَکَاؤُكُمْ) کجا رفتند کسانی که آن ها را به من شریک قرار داده بودید ؟ می گویند : (وَ اللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِیْنَ) خدایا سوگند می خوریم که ما به تو مشرک نبودیم ، خدای تعالی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرماید : (اَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ) ای محمد نگاه کن چگونه با خود دروغ می گویند ؟ خدای تعالی به این علت تنها آن حضرت را مخاطب قرار داده که مخالفتشان با او و رد کردن وصیتش در روز غدیر و دیگر خلاف ها را بیاد آورد ، تا در برابر همین شرک ، بر ایشان نفرین کند و از خدای تعالی بخواهد بر علیه آنان گواهی بدهد ، (و آن حضرت صلی الله علیه و آله می گوید : (الهی انت الشاهد علی و علیهم انی اعلمتهم ان الغایة و المفزع علی بن ابی طالب) خدایا تو بر من و ایشان گواه هستی که من به ایشان گفتم : که مقصد و پناهگاه علی بن ابی طالب است.^۱

و چون بنا بر عرف عوام بت نگرفتند ، و اگر چه از آن ها اطاعت کردند و ایشان را به جای ولی الله ، اولیاء خود قرار دادند ، عوام ندانست که ایشان بت هایی هستند و آن ها ایشان را با خدای تعالی پرستش کردند ، علی علیه السلام را خلیفه ی چهارم قرار دادند ، و حیلہ کردند تا بر مردم پوشیده بماند ، و گفتند : (وَ اللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِیْنَ) خدایا به تو قسم ما مشرک نبودیم و خدای دانا فرمود : (اَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ) ببین چگونه با خود دروغ گفتند ، برای این که رسول

۱ - مستدرک الوسائل ۳۹۳/۱۰ و بحار الانوار ۳۹۲/۴۷ خصائص الائمة ۴۴ .

۲ - در اوایل انقلاب اسلامی ایران یکی از نشریات استان سیستان و بلوچستان نوشته بود آن سه ، خلفاء رسول الله و علی را مردم به خلافت نشانند !! مترجم .

خدا به ایشان فرموده بود که شرک در ولایت علی است و شک در باره ی او کفر و شرک است ، این موضوع را دانستند و به خاطر سپردند ولی بغض و عداوتی که با علی داشتند بصیرتشان را کور کرد و جاهل کردند به آن چه می دانستند ، در حالی که می دانستند نمی دانستند، تا این که فطرت الله در ایشان تغییر یافت و گمان کردند به حق رسیده اند و امام صادق علیه السلام با قول خود به این اشاره کرده و گفته است : (هیئات فات قوم و ماتوا قبل ان یهتدوا و ظنوا انهم آمنوا و اشركوا من حیث لا یعلمون).^۱ جمعی پیش از آن که هدایت شوند از دنیا رفتند و گمان داشتند ایمان آورده اند و حال آن که از جایی که نمی دانستند مشرک شدند.

اما در عالم انوار . این است که مستدل یعنی استدلال کننده ، در جهان هستی ، مؤثری غیر از الله ، وحده لا شریک له نمی بیند ، رکن راست این توحید و جانب قوی ترش ائمه علیهم السلامند ، برای این که بازوی قبول ایجاد در اسباب و مواد و قابلیت ها و مقصد ها هستند، چنان که بارها اشاره کرده ایم ایشان علت های چهارگانه اند و تأثیر در جهان هستی به آن ها قائم می باشد و وحدت تأثیر به ایشان سلام الله علیهم موقوف است ، برای این که محل فعل خدایند و فعل خدای تعالی با ایشان به قیام ظهور قائم می باشد ، خدای تعالی افعال خود را از ایشان و نه از غیرشان ظاهر کرده است ، برای این که فعل در اثر گذاری به ظهور متوقف است که به ایشان موقوف می باشد ، علت فاعلی به این ظهور متوقف است و به علت مادی که متعلق آن می باشد و به علت صوری که هیئت تأثیر فعل است و به علت غایی که سبب آن ها می باشد ، ایشان متمم

فعل او در تأثیرند ، و این متممات چهارگانه از ایشان به غیر فعل خدای تعالی نمی باشد ، برای این ما سوی الله اثر آن هاست و اثر، متمم مؤثر خود نمی شود و چیزی هم به وسیله ی غیر آن ها به وجود نمی آید ، تا آن غیر رکن باشد برای این که غیر آن ها قائم به آن ها هستند و معلول نمی تواند مقوم علتی از علت های خود بوده باشد ، (در ضمن این علت های چهارگانه) با فعل خدای تعالی مغایر نمی باشند تا غیر خدا در جهان هستی مؤثر بوده باشد برای این که این ها جز متممات فعل او در قابل ، متعلق ، هیئت و سبب (و باعث، چیز دیگری) نیستند چنان که گذشت ، پس ایشان ارکان توحید او در فعل او هستند و این به آن معنی است که خدای تعالی ایشان را اعضاد ظهور فعل خود قرار داده است عضد قابل ، عضد متعلق ، عضد هیئت و عضد باعث . عضد خلق او ، خلق را یاری می دهد تا هستی را بپذیرند و با این حال خدای تعالی ایشان را حفظ کرده که به عضدیت قیام کنند و آن ها را توانا کرده که در سببیت باقی باشند و به سببیت و مسببیت متمکن شوند ، هرکس ایشان را بشناسد می داند که در جهان هستی غیر از خدای تعالی مؤثری وجود ندارد ، برای این خدا را شناخته است و این همان است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده است : نحن الاعراف الذین لا یعرف الله الا بسبیل معرفتنا).^۱ یعنی خدای تعالی شناخته نمی شود مگر از راه شناختن ما ، و این معنی یکی از معانی کلام آن حضرت است و معنی آن این است که هرکس آن ها را بشناسد خدا را شناخته است ، برای این که ایشان معانی او هستند و ظاهر او (که در بین خلق ظاهر شده اند) . چنان که اخبار آن ها چنین

۱ - بحار الانوار ۳۳۸/۸ و تفسیر عیاشی ۱۹/۲ و تاویل الآیات ۱۸۲ و بصائر الدرجات ۴۹۶.

می گوید ، پس ایشان اسم اند و او مسمی ، ایشان معرفند و او معروف و ایشان حجبند و او محتجب ، ایشان صفت او هستند و او خود را به بندگان با ایشان وصف کرده است پس ایشان ارکان توحید او می باشند .

و اما در عالم سر تکلیف و غایت آن . موافق امر و اراده ی او (عمل کردن) و از نواهی او پرهیز نمودن و از آن چه نمی پسندد دوری گزیدن که (نهایت) بندگی و عبادت است ، توحید خدای تعالی در این دو (انجام اوامر و ترک مناهی) به وسیله ی ایشان علیهم السلام (و راهنمایی آنان امکان دارد) برای این که رکن این امثال و اصل این اعمالند ، و به این علت که بنده گان الهی به خواسته ی خدا احاطه نداشتند و نمی دانستند خدای تعالی در مقام اطاعت و فرمانبری از آن ها چه می خواهد ، (به همین منظور) راه هدایت و راستی را به آنان نشان داد و فرمود: (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ۗ) و به مکلفان تفهیم کرد که خدای تعالی اسامی خوبی دارد و به ایشان دستور داد به وسیله ی همان اسامی خوب ، او را بخوانند ، برای این که اگر با آن ها خدای تعالی را نخوانند غیر آن ها اسامی بدی هستند ، و سزاوار نیست آن مقام مقدس با آن اسامی خوانده شود و چون نمی شود او را با ذاتش بخوانند چون امکان ندارد ، مشخص شد که باید با نام های نیکو خوانده شود ، بنا بر این عبادت و عبودیت یعنی انجام آن چه مورد رضای خدای تعالی است ، در ایشان و به وسیله ی ایشان (و به راهنمایی ایشان) علیهم السلام منحصر شد ، برای این که تسبیح و تقدیس و تحمید و تکبیر و تهلیل و خضوع و خشوع و رکوع و سجود و همه ی اطاعت ها و انواع

عبادت‌ها و همین‌طور عبودیت اسم‌هایی‌اند که معانی آن‌ها، آن‌ذوات مقدسه و حقایق الهیه هستند که خدای تعالی آن‌ها را برای خود و خلق را برای آن‌ها خلق کرده است، آن‌ها اسماء نیکو و امثال والا و نعمت‌های بی‌شمار او هستند و آن‌ها هستند که به خدای تعالی اختصاص دارند و خدای تعالی بندگان خود را دستور داده است که او را با آن‌ها بخوانند، پس باید تأمل کنیم در آن‌چه در باره‌ی اسماء حسنی و منظور از آن‌ها روایت شده است:

*قمی در تفسیر (وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) گفته است الرحمن الرحیم^۱. در این‌جا اسماء حسنی به الرحمن الرحیم تفسیر شده است.

*عیاشی در تفسیر این‌آیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت گفت: (ما، به خدا قسم اسمای حسنایی هستیم که - عبادت - از کسی قبول نمی‌شود جز به معرفت ما^۲.

یک بار اسماء، به الرحمن الرحیم، یک بار به قصد معانی آن‌الفاظ، به خود اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است^۳، برای این‌که معانی این‌الفاظ، اسم‌های خدای تعالی است

۱ - کافی ۱/۱۱۳ و بحار ۴/۱۵۹ و توحید ۱۹۲ و عیون الاخبار ۱/۱۲۹ و معانی الاخبار ۲/وصافی چاپ سنگی ۲۰۸. نقل از عیاشی چاپ سنگی ص ۲۰۸.

۲ - تفسیر نمونه ۷/۲۸ و نور الثقلین ۲/۱۰۳ و صافی چاپ سنگی ۲۰۸ در تفسیر صافی از عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که گفت: هرگاه گرفتاری شدیدی برای شما فرود آمد به وسیله‌ی ما از خدای تعالی یاری بخواهید و سپس آیه را خوانند و مطلب موجود در متن را بیان کرد.

۳ - مرحوم ملا محسن فیض در مقدمه‌ی تفسیر صافی چاپ سنگی ص ۲۸ سطر ۱۰ گفته است: لفظ رحمن به ذاتی دلالت می‌کند که به رحمت موصوف است و لفظ قهار دلالت می‌کند به ذاتی که قهر دارد و امثال این، و گاه اسم اطلاق می‌شود به همین معنی به مظهر صفت ذات به اعتبار موصوف بودنش به همان صفت، مانند پیامبر اکرم که مظهر هدایت الله است و اسم هادی الله بر بندگان می‌باشد. و در سطر ۲۱ همان ص بعد از نقل حدیث امام صادق در بیان آن گفته است: برای این‌که حضرات

و به این منظور حضرت امام رضا علیه السلام وقتی از اسم سؤال شد در جواب گفت : (صفة لموصوف).^۱

* و از آن حضرت از جدش امیر مومنان علیهما السلام روایت شده که حضرت در خطبه اش گفت : (الذي كنا بکینونیه قبل خلق الخلق، خدایی که ما با آفریدن او ، قبل از آفریدن آفریده هایش وجود داشتیم) امام صادق علیه السلام در تفسیر کلام جدش گفت : (بکینونیه فی القدم ، یعنی ما با آفریدن او در قدیم و قبل از خلق مخلوقات بودیم و هو المکون و نحن المکان و هو المشیء و نحن الشیء و هو الخالق و نحن المخلوقون و هو الرب و نحن المرربوبون و هو المعنی و نحن اسماؤه و هو المحتجب و نحن حجه ، او به وجود آورنده است و ما به وجود آمده ، او سازنده ی شیئی است و ما شیئیم ، او خالق است و ما مخلوقیم ، او رب است و ما مرربوبیم و او معنی است و ما نام های او هستیم ، او محتجب است ^۲ و ما حجاب های او هستیم.^۳

به حقیقت های اهل بیت علیهم السلام ، به این جهت اسامی خدای تعالی گفته شده است که اسم در اصل ، علامت مسمی است و علامت چنان که در لفظ حاصل می شود، با

معصومین علیهم السلام وسائل معرفت ذات او و واسطه های ظهور صفات او و ارباب انواع مخلوقات او هستند ، و کسی به همه ی اسماء الهی عالم نمی شود مگر زمانی که مظهر همه ی آن ها بوده باشد و مظهر همه ی آن ها نمی شود مگر این که استعداد قبول آن ها در طبیعتش وجود داشته باشد و آن همان است که ما گفتیم در صورتی که بفهمی ان شاء الله به رشد رسیده ای . آن چه از مقدمه ی تفسیر صافی نقل کردیم همه حق است ولی در باره ی معرفت ذات حق تعالی باید تأمل کرد ، مولی الموحدين علیه

السلام فرموده است : الطریق الیه مسدود... مترجم .

۱ - کافی ۱/۱۱۳ و بحار ۴/۱۵۹ و توحید ۱۹۲ و عیون الاخبار ۱/۱۲۹ و معانی الاخبار ۲/وصافی چاپ سنگی ۲۰۸ .

۲ - محتجب یعنی از دیده ی خلق و از وهم آن ها نهان است ، چشمی او را نبیند و وهمی به او احاطه نکند . بحار ۵۷/۸۸ .

۳ - الهدایة الکبری ۴۳۵ .

معنی نیز کہ وصف است به طریق اولی حاصل می شود، بلکه دلالت صفت بالاتر است . و حضرت رضا علیه السلام چنان که گذشت به آن اشاره کرده است. و چون اصل در اسم، و مقصود از علامت، مسمی است تا از غیر آن ممتاز شود، اصل در آن چه خدا با آن شناخته می شود وصف خود او به مخلوق، با خود همان مخلوق است، و چون غرض از هستی معرفت (خدا)ست واجب است که (وصف خدا بر مخلوق) از همه جلوتر باشد و جائز نیست (عالم هستی) بدون عارف بماند تا لغو باشد و جائز نیست موجودی جلوتر از آن (یعنی جلوتر از معرفت موجود) باشد ، و جایز نیست حادث نباشد بلکه واجب است معرفت خود او باشد . زیرا اولین صادر واجب است از هر نظر از همه چیز اشرف باشد و چون بر خدای تعالی چیزی واقع نمی شود نه لفظ و نه معنی ، معرف واجب است آثار صفات او را داشته باشد تا با همان آثار به او استدلال شود ، پس اسم معنوی به اسم لفظی اولویت دارد برای این که صادر کردن آثاری که بر او دلالت دارند از آن (اسم معنوی) ممکن است ، و چون اسم معنوی به معرفت او نیازمند است برای این که معرفت خدا به معرفت آن متوقف است و چون اسم لفظی ممکن است آن را از بعضی جهاتش ممتاز گرداند با توجه به مشارکت آن ها در مخلوق بودن ، اسم لفظی را می توان بر آن اطلاق کرد و چون اسم معنوی فراگیر است و همه ی آثار صفات الهی را فراگرفته است واجب است اسمی که خواسته می شود بعضی از وجوه آن متمایز شود جامع ترین اسم ها برای دلالت به آثار کمال مطلق و غنی مطلق و قدس و عزت و وحدت ذاتی بما له لذاته باشد ، و این نیست مگر در اسماء حسنائی که خدای تعالی آن ها را برای خودش اختیار کرده است ، آن ها با دلالت ذاتیه ای

که دارا هستند به آن معانی قدسیه دلالت می کنند که معانی او هستند صلی الله علی محمد و آله .

و چون اسماء حسنائی که خدای تعالی دستور داده است با آن ها خوانده شود آن حضرات علیهم السلامند و چنان که در حدیث جابر گذشت ایشان معانی او هستند و ایشان ذوات و معانی اند ، و اسماء حسنی الفاظ اند ، واجب است اسماء الله ظاهرش الفاظ و باطنش معانی باشند، و چون مبتنی بر یکدیگرند واجب است اسماء الله لفظیه ی ظاهری ، اسماء اسماء معنویه ی باطنی باشند و اسماء معنویه ی باطنی ، اسماء خدای تعالی باشند و او شناخته نمی شود و عبادت نمی شود مگر با اسماء (حسنای) خودش .

پس خدای تعالی به یگانگی به وسیله ی ایشان عبادت می شود و از حینی که پرستیده شده ایشان را رها نکرده است ، ایشان ارکان وحدانیت او در عبادت هستند و هر کس غیر ایشان را به ولایت و خلافت بخواند به خدای تعالی در بندگی اش شریک قرار داده است و قول امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ی : (لِئِنْ أَشْرَكَ لِيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ)^۱ گفت : اگر به ولایت کسی با ولایت علی بعد از خود امر کنی به یقین عملت از بین می رود و به حتم از زیانکاران می شوی^۲ و در کافی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت : یعنی اگر غیر او را در ولایت شریک کنی ، بلکه خدا را عبادت کن و از شکر گزاران باش یعنی بلکه با اطاعت خدا را پرست و از شکر گزاران باش که تو را با برادرت

۱ - زمر ۶۵ .

۲ - بحار الانوار ۸۴/۱۷ و تفسیر قمی ۲۵۱/۲ .

و پسر عمویت یاری کردم.^۱

معنی با اطاعت خدا را عبادت کن یعنی این که با اطاعت از فرمان او در ولایت علی و نه غیر او خدا را عبادت کن .

و نیز چنان که امام صادق علیه السلام در باره ی همین آیه گفته خدای تعالی پیامبرش رسول الله را (بایاک اعنی و اسمعی یا جاره)^۲ مبعوث کرده است ، یعنی خدای تعالی را با اطاعت از امیر مومنان عبادت کن و این قول خدای تعالی است در آن چه به حضرت ایوب در گرفتاریش به او وحی کرد است چنان که گذشت خدای تعالی فرمود : (من آدم را مبتلا کردم و مقامش را به او بخشیدم وقتی به امیر مومنان تسلیم شد و تو می گویی : خطب جلیل و امر جسیم ، به عزتم سوگند عذابم را به تو می چشانم یا این که توبه کنی و از امیر مومنان اطاعت کنی.^۳

چنان که گذشت این ها مراتب چهارگانه مراتب توحیدند، توحید ذات، توحید صفات، توحید افعال و توحید عبادت، و به مانند این، ارکان توحید او شده اند و خدای تعالی به آن راضی شده است .

۱ - تفسیر صافی ۳۲۸/۴ و کافی ۴۲۷/۱ .

۲ - بحار الانوار ۲۲۲/۹ و تفسیر قمی ۱۶/۱ و تفسیر صافی ۳۲۸/۴ .

۳ - تاویل الآیات ۵۰۵/۲ .

امام هادی علیه السلام گفت : و شهداء علی خلقه و اعلاما لعباده

مرحوم شارح گفته است : (و شهداء علی خلقه) چنان که در اخبار فراوان آمده است و از آن جمله کلینی در روایت صحیحی از برید عجلبی روایت کرده که گفت : قَوْلِ خدای تعالی (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولَ عَلَيْكُمْ شَهِدًا^۱) را به امام باقر علیه السلام گفتم : حضرت گفت : ما امت وسط هستیم و ما شهداء الله بر خلق او هستیم ، و حجت های او در روی زمینیم ، عرض کردم : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ) حضرت گفت ما را فرموده است ما برگزیده ایم و خدای تعالی در دین ، حرجی نگذاشته است حرج شدید تر از مزیقه است ، ملة ابيکم ابراهیم ، به خصوص ما را قصد کرده هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ ، از قبل ما را در کتاب های گذشته و در همین قرآن مسلمین نامیده است (لِيَكُونَ الرَّسُولَ شَهِدًا عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)^۲ رسول الله شاهد بر

۱ - بقره ۱۴۳ .

۲ - حج ۷۸ .

ماست در آن چه که از جانب خدای تعالی به ما ابلاغ کرده است و ما بر مردم شاهدیم هر کس ما را تصدیق کند در روز قیامت او را تصدیق می کنیم و هر کس تکذیب کند او را تکذیب می کنیم.^۱

در اخبار فراوان روایت شده که اعمال نیکوکاران این امت و اعمال بدکارانشان هر صبح و عصر به ایشان عرضه می شود .

(و اعلاما لعباده) یعنی پیشوایان بندگان اوهستند، خدای تعالی به وسیله ی ایشان امور دنیا و امور آخرتشان را به ایشان یاد می دهد... .

می گویم : خدای تعالی محمد و آل محمد را برای خودش آفرید تا او را بشناسند ، فرمود : (کنت کنزا مخفیا فاحییت ان اعرف ، فخلقت الخلق لکی اعرف)^۲ گنجی پنهان بودم دوست داشتم شناخته شوم خلق را آفریدم تا شناخته شوم ، در حالی که به آن نیازی نداشت .

چون کامل اقتضاء می کند اثر کمال خود را ظاهر سازد و در غیر این صورت به طور مطلق کامل نخواهد بود و از طرفی چون آن چه بر خلق جاری می شود بر خدای تعالی جاری نمی شود ، به طور مثال ، ظهور اثر یک خلق کامل ، به فاعلی غیر از خود او نیاز دارد به این معنی که در اظهار اثر خود مستقل نیست در کجا و در چه محلی ظاهر کند (به که ظاهر کند ، چه زمانی ظاهر کند به چه نحو ظاهر کند...) بلکه گاه حقیقت یا طبیعت او اقتضاء می کند اثری را اظهار

۱ - کافی ۱/۱۹۱ و بحار الانوار ۳۵۷/۱۶ .

۲ - عوالمی اللثالی ۱/۵۵ و بحار الانوار ۳۴۴/۸۴ .

کند که به اظهار آن تمایل ندارد و گاه این اثر ظاهر ملازم او می شود و از او جدا نمی شود برای این که غیر او این لازم را ملازم او کرده است (یعنی تحت تأثیر عوامل دیگری غیر از خودش است). خدای سبحان می دانست که ما سوی الله به آغاز کرم او نیاز دارد و چیزی از او بدون اراده اش صادر نمی شود به این جهت خود او، از علت ایجاد خلق پرده برداشت و از کرم و محبتش به وجود آورد و فرمود دوست داشتن یعنی از راه کرم و محبت به وجود آوردم، و چیزی را که به وجود آورده بود به نفس خودش برپاداشت و آن را در سایه ی خودش نگهداشت، کرم نفس و محبت مستقر در سایه اش عبارت از محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بودند، بر این اساس ایشان، محل های محبت الهی و دوستان او و مقرر کرم او و امینان او هستند، خدای سبحان ایشان را در کمال شایستگی آفرید که به حق اهل آن کمال بودند، بعد از آن، خواست سایر موجودات را بیافریند، ایشان را شاهد بر خلق آن ها قرار داد و علم آن ها را به ایشان ابلاغ کرد.

در کافی از امام جواد علیه السلام روایت شده است که گفت : (خدای تعالی با وحدانیت خود تنها بود سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید هزار دهر بودند تا این که خدای تعالی همه ی اشیاء را به وجود آورد، و ایشان را بر خلق کردن اشیاء شاهد کرد و اطاعت از آن ها را بر اشیاء جاری ساخت و امور آن ها را به عهده ی ایشان گذاشت...)^۱.

حکمت خدای حکیم این گونه بوده که هر خلقی را به اقتضای قابلیتش بیافریند، معنی این سخن در زبان اهل شرع

این است که خدای تعالی آن‌ها را مختار آفریده است، مثلاً کور را کور آفرید چون کوری را اختیار کرد و کر و زمین گیر و کافر و مومن را کر و زمین گیر و کافر و مومن آفرید چون چنین می‌خواستند، و اگر چنین نمی‌کرد مردم در برابر خدای تعالی دلیل داشتند، مبتلا می‌گفت: اگر مرا سالم می‌آفریدی چنان عمل می‌کردم که آدم سالم عمل می‌کرد، خدای سبحان چنان که در امر تکلیف صلاح آن‌ها بوده دلیل اقامه کرد به صورتی که حجت رسا، حجت خدای تعالی است، به همان نحو در هستی آن‌ها هم دلیل اقامه کرد به آن چه به سویس بازمی‌گردند، به نحوی که حجت بالغه و دلیل رسا از آن اوست. اما حجت، در امر تکالیف شرعی و وجود آن‌ها به خاطر کثرت دلائل و برهان‌ها ظاهر است تا عذری برای اهل تکلیف باقی نماند و عذرهای قطع شود، اما حجت در تکالیف وجودی و آن چه شرعیات آن‌ها دارند مخفی و نهان است و آن را جز عده‌ی اندکی نمی‌دانند، و نص‌خبرها به این دلالت دارند و عقل‌هایی که با علم و عمل به امور واقعی تزکیه شده‌اند به آن چه گفتیم گواهند، و عقل‌های ظاهری نیز اگر ملازم انصاف باشند (آن چه را اشاره کردیم) می‌شناسند، (عاقلی که) اقرار کند به این که خدا داناست و در کار او جهل نیست و عادل است ظلم نمی‌کند، ذاکر است فراموش نمی‌کند غنی است نیازی ندارد و در عین حال بچه را در شکم مادر مریض کرده، کور و کر نموده، و آن چه را به او از عقل و شعور و غیره عطا کرده بوده از او گرفته است و این‌ها از خدای حکیم و علیم و غنی خوب نیست که آن‌ها را عطا کرده بوده، بدون علت، داده‌های خود را بگیرد، برای این که این‌ها با حکمت و غنای مطلق منافات دارند، خدای تعالی به این موضوع در

قرآن کریم اشاره کرده و فرموده است : (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) یعنی خدای تعالی تغییر نمی دهد چیزی را که گروهی آن را دارند تا این که خود آن ها تغییر دهند آن چه را که خود در اختیار دارند. پس لازم است سببی از جانب مخلوق علت آن باشد و صحیح نیست بدون داشتن اختیار انجام عملی ، مؤاخذه بشود ، چه در آن صورت سببی برای آن نخواهد بود . بنا بر این ثابت می شود که خدای سبحان آن ها را به لحاظ بعضی از گناهان (و اغلب کوتاهی هایی که از ناحیه ی پدر یا مادر یا دکترو غیره ایجاد شده) آن ها را مجازات کرده است و این حکم بر انسان ، حیوان نبات و جماد جاری می شود و اگر چه در حیوان و نبات و جماد پنهان تر است ، ولی برای اهل تحقیق آشکار است ، برای این که صنع یکی است ، صانع یکی است و واجب است همه ی مصنوعات به یک روش باشند ، برای این که همه در وجود مشترک اند ، و همه دارای حیات و شعور و تشخیص و اختیارند ، و اجباری برایشان نیست ، پس وضعیتی که در تمامی افراد یک نوع محقق شده و نه در بعضی از افراد آن ، خلافش برعکس خواسته ی غنی مطلق و (برخلاف) حکمت بالغه ی اوست .

اگر از آن چه اشاره کردیم و در باره اش آگاهی دادیم که همه ی اشیاء ، از شرعیات و وجودات آن ها ، و از وجودات و شرعیات آن ها ، از مبادی گرفته تا نهایات آن ها ، همگی بر اساس تکالیف اختیاری جریان می یابند ، چنان که در کارهای انسان می بینیم همین طور در سایر حیوانات و نباتات و جواهر و اعراض ، برایت روشن شد و فهمیدی که همه ی اشیاء از روی اختیار مکلف هستند ، و (دانستی که) بعضی از آن ها مطیع و

برخی عاصی اند ، (و از این مطلب که گفتیم و با تأملی که به کار می بری) از قرآن و سنت و عقل و آیات انفسی و آیات آفاقی ، درمی یابی که خدای سبحان:

* برای همه چیز ، مراقب و شاهدی قرار داده است .

* و ایشان شهدای دیگر موجوداتند .

* و خدای تعالی با احاطه بر همه ی وجود شاهد است .

چنان که در قرآن از زبان حضرت عیسی فرموده است : (كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ^(۱)) یعنی خود نگهبان و ناظر اعمال ایشان بودی و در عین حال به همه ی اشیاء هستی گواه و عالمی .

و چون همه ی مکلفین ، اختیار دارند ، جایز است گناهکار و مبتلا به خدای تعالی دلیل بیاورد و بیان او و حجت بالغه اش را انکار کند ، (برای جلوگیری از این وضعیت و قطع عذر افراد) برای هر چیزی شاهدی قرار داده تا هیچ کس در برابر خدای تعالی دلیلی نداشته باشد ، پیامبران ، اوصیاء ، ائمه ، علماء شهادت می دهند که به آن ها تبلیغ کرده اند و رعیت می پذیرند (که به آن ها) تبلیغ شده است (و اقرار می کنند که به امر الهی) امثال کرده اند و یا امثال نکرده اند .

طبرسی در احتجاج از امیر مومنان علیه السلام در حدیثی طولانی در باره ی اهل محشر روایت کرده است که : (پیامبران را امر می کنند که بایستند ، از ایشان در باره ی تبلیغ پیام هایی سؤال می شود که از جانب الله داشته اند ، آن ها را به

ملت های خودشان اداء کرده اند؟ امت ها انکار می کنند ، خدای تعالی در قرآن فرموده است : (فلنسنئن الذین ارسل الیهم و لنسنئن المرسلین فیقولون ما جاءنا من بشیر و لا نذیر) از کسانی که پیامبران را به سویشان فرستاده بودیم حتما سؤال می کنیم و از پیامبران هم حتما می پرسیم ، امتها می گویند : کسی به عنوان بشیر یا نذیر به سوی ما نیامد ، در این موقع پیامبران علیهم السلام ، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به شهادت فرامی خوانند خدای تعالی فرموده است : فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا^۱ ، چگونه خواهد شد زمانی که از هر امتی شاهی را بیاوریم و تو را نیز بر آنان شاهد بیاوریم ، و رسول الله به درستی سخن پیامبران و تبلیغ پیام های الهی گواهی می دهد و امت هایی را که انکار می کنند تکذیب می فرماید و به آن ها می گوید : (فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)^۲ آری بشیر و نذیر برای هدایت شما آمدند و خدای کریم بر هر چیزی توانایی دارد ، یعنی می تواند از اعضای شما بخواهد گواهی بدهند که پیامبران پیام های الهی را به شما رسانده اند ، ملت ها نمی توانند شهادت رسول الله را رد کنند و از آن می ترسند که خدای تعالی بر دهان های آن ها مهر سکوت بنهد و اعضاء و جوارح ایشان به کارهایی که انجام داده اند شهادت بدهد ، (هم چنین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله) بر علیه منافقان قوم و امت خود و کافران آن ها شهادت می دهد که کفر و عناد ورزیده و عهدی را که با او داشتند شکسته اند و سنت او را تغییر داده و با اهل بیتش علیهم السلام دشمنی کرده اند و به عقب برگشته

۱ - نساء ۴۱ .

۲ - مائده ۱۹ .

و از دین اسلام بیرون رفته اند و در این باره به روش امت های گذشته رفتار کرده اند که به انبیاء خود ظلم و خیانت نموده بودند، همه ی آن ها (که به پیام های الهی و به انبیاء علیهم السلام بی توجهی کرده و ایمان نیاورده بودند) می گویند:

(قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ۱) ۲

در آیه ی : (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) منظور از امت وسط، ائمه علیهم السلامند چنان که ابن شهر آشوب در المناقب از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است حضرت گفت خدای تعالی آیه ی : (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) را نازل کرده یعنی امتی عدل (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۳) و افزود: شهدا بر مردم نمی توانند غیر از ائمه و پیامبران علیهم السلام باشند، اما امت جایز نیست شاهد بر مردم قرار داده شوند زیرا در بینشان افرادی وجود دارند که شهادت آن ها در دنیا به بسته ی علفی جایز نیست ۴.

عیاشی در تفسیرش از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: گمان می کنید که خدای تعالی همه ی اهل قبله از یکتاپرستان را در این آیه منظور داشته است؟ آیا فکر می کنی کسی که شهادت او در باره ی یک صاع خرما پذیرفته نیست خدای تعالی در روز قیامت از او خواهد خواست شهادت بدهد و شهادت او را در حضور همه ی امت های گذشته قبول خواهد فرمود؟ چنین نیست خدای تعالی مانند این را از خلقش

۱ - احتجاج ۲۴۲/۱ و تفسیر صافی ۴۵۲/۱.

۲ - مومنون ۱۰۶.

۳ - بقره ۱۴۳.

۴ - مناقب ۱۷۹/۴ و بحار الانوار ۳۵۱/۲۳.

منظور نکرده است ، قصد خدای تعالی امتی است که دعای ابراهیم موجب آن بوده است (کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)^۱ و ایشان امت وسط هستند و ایشان بهترین امتند که برای مردم بیرون آمده اند.. می گویم : مراد و معنی امت ، و شاهد قرار گرفتن و بهترین امت بودن آن ها ، در اصل ائمه علیهم السلامند ، و به تبعیت شیعیان ایشان ، و روایاتی که گذشت منافاتی در دخول شیعه به امت ندارند ، برای این که قول ائمه علیهم السلام از باب دلالت اشاره و مفهوم ، در بودن آن ها در امت صراحت دارد ، برای این که جایز نبودن شهادتشان به یک بسته علف یا یک صاع خرما به دشمنان ایشان مربوط است و اگر چه در رد شهادت ، فاسقان شیعه هم داخلند برای این که در گناهکاری از دشمنان ایشان تبعیت کرده اند .

اما شیعیانی که شهادتشان در دنیا پذیرفته می شود و اگر چه در پایین ترین درجه از عدالت باشند و به آن کفایت می شود ، شهادت آن ها در آخرت ، به طریق اولی پذیرفته می شود ، برای این که شهادتشان با وضعی که داشتند در دنیا ، پیش از آن که از دنیا بروند قبول می شد ، و خدای تعالی همیشه با گرفتاری های دنیوی ، به موقع احتضار ، و در قبر و برزخ و هراس های روز قیامت ، گناهان ایشان را می آمرزید ، حتی بعضی از آن ها زمانی که از قبر سر برمی دارند گناهی ندارند که با آن مواخذه بشوند ضمن این که در آن جا با رهبرانشان علیهم السلام هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر امت های گذشته به ایشان مباحثات می کنند و خدای تعالی خبر داده است که رسول الله و اهل بیت او صلوات الله علیهم

۱ - آل عمران ۱۱۰

۲ - مناقب ۱۷۹/۴ و بحار الانوار ۳۵۱/۲۳

از اذیت شیعیان نشان در امانند و فرموده است : (وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ^۱) و پیامبر و ائمه تمامی گناهان ایشان را به عهده گرفته اند و خدای تعالی همه ی آن ها را از پیغمبرش بخشیده و فرموده است : (لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ ^۲) و همین طور ائمه ی دیگر ، و از (اسباب مغفرت گناهان شیعه) شهادت حضرت امام حسین علیه السلام است و کدام جنس است که با ارزش تر از شهادت امام حسین و اهل بیت او و یاران او بوده باشد ؟ حرمت زنانش را شکسته و آن ها را به اسیری گرفته اند و بالای شترهای عربان نشانده و به نزد اردل مردم به هدیه برده اند ، و امثال این بلاها در مقابلہ با گناهان شیعه و دوستانشان ، بر سر ایشان و بر سر شیعیان و دوستانشان آمده است چگونه شهادت آن ها در قیامت پذیرفته نمی شود ؟ در صورتی که در بهترین و پاک ترین حالت ها هستند ، امام علیه السلام امت را از عمومیت خارج کرده (و فرموده است :) هر شخصی از امت (جزء کسانی نیست که بهترین امت و شاهد بر عامه ی خلق) معرفی شده اند ، چنان که مخالفان برای اصلاح کار خود و استحکام اساس مذهبشان (امت را) چنین تفسیر کرده اند .

در کتاب کافی ^۳ در حدیث شب قدر از امام باقر علیه السلام روایت شده که گفت : به خدای تعالی سوگند که کار به این سان شده که بین مومنین اختلافی نباشد و به همین جهت هم خدای تعالی ایشان را شاهد بر مردم قرار داده است تا محمد بر ما شاهد باشد و ما بر شیعیان مان شاهد باشیم و

۱ - واقعه ۹۰ و ۹۱ .

۲ - فتح ۲ .

۳ - شرح اصول کافی ۱۵/۶ و کتاب سلیم بن قیس ۴۰۷ .

شیعیان ما بر مردم شاهد باشند ، پس رسول الله بر ما شاهد است و ما شهداء الله بر خلق او و حجت های او در روی زمین او هستیم و ما هستیم که خدای تعالی فرموده است : (وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)^۱.

می گویم (شیعیان ما بر مردم شاهد باشند) به آن چه گفتیم صراحت دارد ، و این احتمال که در خصوص انبیاء باشد بعید می باشد و اگر چه ایشان مرادند و به شهادت دادن سزاوارترند ، اما سایر شیعیان نیز به دلیل اخبار زیاد داخلند ، به خصوص قول خدای تعالی (عَلِي النَّاسِ) ظاهر این است که ایشان مخالفان باشند و به نظر می رسد شهادت شیعه بر علیه آنان برای فرونشستن غیظ آن ها و حضورشان در روز قیامت در به مجازات رسیدن دشمنانشان ، در برابر آزار و اذیت هایی که از ایشان دیده اند به ظاهر مناسب تر است .

خلاصه که خدای تعالی ، به لحاظ حقانیت و صداقت و حفظ و احاطه ای که اهل بیت علیهم السلام بر همه دارند ، راضی شده که ایشان شهداء الله بر خلق او باشند ، چون خدای تعالی علم (و اسرار) موجودات را به ایشان ابلاغ کرده است (بنا بر این اهل بیت علیهم السلام اطلاع دارند که موجودات) چه می کنند و به کجا برمی گردند ، و نیز اقامه ی حجت بر خلق به این صورت قوی تر است به طوری که راهی ندارند که به آن خدشه وارد کنند .

در ضمن نسبت به آن چه سابقا گفتیم که شهادت ایشان بر دیگر مردم فقط در رابطه با اعمال ظاهری نیست بلکه برابر شرحی که رفت شامل همه چیز است ، غفلت نکن و بفهم .

اما گفته ی آن حضرت : و اعلاما لعباده

اعلام جمع عَلم به فتح عین و لام به معنی کوه است ، کوهی که راه با آن معلوم است ، یا به معنی کوهی طولانی است .

و منظور این است که اهل بیت علیهم السلام به فاضل وجودشان بندگان خدا را از نابودی حفظ می کنند ، و عقول انبیاء و مومنان و فرشتگان را به فاضل عقولشان تثبیت می کنند ، به وسیله ی ایشان امر و نهی را درک می کنند ، خوب و بد را می شناسند ، خدای تعالی فرموده است : (وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ^۱) یعنی ایشان راه خیر و شر را به ایشان نشان دادیم ، به فضل هدایت اهل بیت علیهم السلام ، هدایت خواهان ، هدایت شدند ، به فضل اعمالشان اهل عمل ، عمل کردند ، ایشان کوه های ثابت و استواری اند که خدای تعالی شبح ظواهرشان را در سرزمین دل های جهانیان برافراشته تا کجروی نکنند که علم و عملشان از بین می رود و ثبات فکر و ذکرشان را از دست می دهند .

در باره ی فاضل انوار درخشانشان ، در دل های همه ی خلق یعنی پیامبران مومنان، مقربان فرشتگان (و غیر آن ها) برایت مثالی می زنم ، مثال این است که : پرتو انوارشان مانند ظهور شاخص می باشد و انواری که در دل های خلق وجود دارد مانند صورت در آئینه ای است که در واقع چیزی غیر از ظهور شاخص با آن نیست ،

اما انوار حقایقشان نسبت به همه ی خلق به نهایت نمی رسد ، بنا بر این که عَلم با فتح عین و لام ، به معنی کوهی باشد که راه با آن معلوم می شود ، مراد این خواهد بود که اخذ از ایشان و اقتداء به ایشان برای کسی امکان خواهد داشت که آن چه را می خواهند به نحوی که می خواهند به او آموخته باشند ، پس کسی که (به او نیاموزند) اگر چه از ایشان بشنود یا ببیند سودی نخواهد برد ، مگر زمانی که به ظاهر یا به باطن او را آموخته باشند و در ضمن بخواهند که سودی ببرد در غیر این صورت نفعی نخواهد برد و خدای تعالی به این موضوع اشاره کرده و فرموده است : (وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا) ما بر دل هایشان مهر نهادیم که نفهمند و گوش هایشان را سنگین کردیم تا نشنوند.

این حکم باطن باطن است و به این معنی است که این کوه ها با همه ی بزرگی که دارند رهرو نمی توانند ره به جایی ببرد مگر با علامت هایی که در راه گذاشته شده است ، و نشانه ها بر حسب امکان در جاهای پست از جمله ریگزار نصب می شود ، با این حال راه سخت است ، افراد کمی از آن می گذرند و چنان که گذشت در احادیثشان به این مطلب اشاره کرده اند ، مثلاً امیرمومنان علیه السلام گفته اند : (ان حدیثنا صعب مستصعب خشن مخشوش فانبذوا الی الناس نبذا فمن عرف فریدوه و من انکر فامسکوا عنه لا یحتمله الا ثلاث ملک مقرب او نبی مرسل او عبد مومن امتحن الله قلبه للایمان)^۲ و به کمیل فرمود : (بلی و لکن یرشح علیک ما یطفح منی) اما علمی که آن ها دارند از همه ی خلق هیچ کدام غیر از اهل بیت علیهم

۱ - انعام ۲۵ .

۲ بحار الانوار ۲/۲۱۹ و بصائر الدرجات ۲۱ و مختصر بصائر ۱۲۴ .

السلام قدرت تحمل آن را ندارند .

و اگر عَلم ، به معنی کوه طولانی یعنی بلند و مرتفع باشد در راهی که علامت ها مشتبهند مراد این خواهد شد که خدای سبحان (و له الحمد) قدر و منزلت آن ها را بر دیگر مردم بالا برده و با آن چه به ایشان عطا فرموده ، ایشان را به همه ی جهانیان برتری داده است ، و ایشان را علامت هایی برای بندگان خود قرار داده است تا در تاریکی های صحرا و دریا یعنی در صحرای ابهامات احکامی که از اقتضائات اجسام و طبیعت ناشی می شود و دریای مشتبهاتی که از مقتضیات نفوس و عقول نشات می گیرد، (با آن ها راهنمایی شوند) و منظور این است که همه ی بندگان در اعتقادات ، احوال و اعمال و در هر چیزی از ایشان راهنمایی بگیرند ، چون هیچ حقی در نزد همه ی خلق جز از جانب اهل بیت علیهم السلام وجود ندارد .

و در اول این شرح گذشت که ایشان در تسبیح و تهلیل و تکبیر و تمجید معلم فرشتگان بوده اند . و روایت شده که جبرئیل در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود امیرمومنان وارد شد و جبرئیل به احترام او برخاست ، رسول خدا گفت : ای جبرئیل برای این جوان برمی خیزی ؟ جبرئیل گفت او حق معلمی بر من دارد . رسول الله گفت : ای جبرئیل این تعلیم چگونه بوده است ؟ جواب داد : زمانی که خدای تعالی مرا خلق کرد از من سؤال کرد تو کیستی و نامت چیست ؟ و من کیستم و نامم چیست ؟ من در جواب دادن متحیر بودم تا این که این جوان در عالم انوار ظاهر شد و جواب را به من تعلیم داد و گفت بگو : انت ربي الجليل و اسمك الجميل و انا العبد الذليل و اسمي جبرائيل ، تو پروردگار بزرگ من هستی و نامت جمیل

است و من بنده ی حقیرم و نامم جبرائیل است. من به همین جهت به احترام او برخاستم . رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید : ای جبرئیل چند سال داری ؟ عرض کرد یا رسول الله ، ستاره ای در هر سی هزار سال یک بار در عرش طلوع می کند من آن ستاره را سی هزار بار مشاهده کرده ام...^۱

در گفته ی جبرائیل طاوس فرشتگان تأمل کن که معلم انبیاست او خود را و خدایش را نمی شناسد مگر با تعلیم امام ، وقتی جبرائیل این گونه باشد ، فرشتگان دیگر چگونه اند؟ مخلوقات دیگر چگونه اند؟

و ممکن است مراد از اعلام ، بر حسب تفسیر ظاهر به ظاهر علامت ها باشند ، و منظور از آن ها نشانه هایی است که در راه ها می گذارند و هر چیزی از قبیل کوه ، نهر آب (یا استخر یا چاه آب) خانه ، درخت (یا ستاره در شب)، برای این که اهل بیت علیهم السلام علامات هدایتند و راهنمایان طریق (شریعت) اند و در (تفسیر) آیه : (وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ^۲ گفته اند : علامات ما هستیم و نجم رسول الله است . در تفسیر عیاشی یکی از دو امام (باقر یا صادق علیهما السلام) گفته است : هو امیر المومنین^۳ پس اهل بیت علیهم اسلام نشانه هایی اند که رهروان الی الله به وسیله ی آن ها راهنمایی می شوند و اهل زمین به وسیله ی ایشان ثابت قدم می مانند . از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: اگر امام ، ساعتی از روی زمین برداشته شود زمین اهلس را فرو می برد چنان که

۱ - مستدرک سفینة البحار ۲۳/۲ و الانوار النعمانیة ۱۵/۱ .

۲ - نحل ۱۶ .

۳ - بحار الانوار ۲۴ و ۸۱/۳۶ و ۱۴۷ و عیاشی ۲/۲۵۵ .

دریا اهل خود را غرق می کند^۱. خدای تعالی هر چیزی را
هشیار ساخته و آن را برای همه چیز راهنمایی کرده است، و
اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین اصحاب میسم و راهنمایان
هر شیئی به سوی خدای تعالی هستند.

۱ - کافی ۱/۱۷۹ و بحار الانوار ۳۴/۲۳ و کمال الدین ۲/۱ ۲۰۲ و منتخب الانوار المصیبه ۳۳.

امام هادی گفت : و منارانی بلاوه و ادلاء علی صراطه

مرحوم شارح در باره ی (و منارانی بلاوه) گفته است : یعنی به وسیله ی ایشان و با انوار اخبارشان در همه ی روی زمین (طالبان حق) هدایت می شوند .

می گویم : منار با فتحه ی میم یعنی چیز بلند و مرتفع که (به هنگام شب) در بالای آن آتش روشن می کنند تا کسی را راهنمایی کنند که راه را گم کرده است ، و در تعریف امام آمده است : (خدای تعالی برایش در هر شهری مناری بلند کرده است که به وسیله ی آن اعمال بندگان را می بیند)^۱. در باره ی این عمود (منار نور) حرف و حدیث زیادی گفته اند و در حدیث آمده است : امام به من گفت : ای یونس چه خیال کرده ای ؟ آیا فکر می کنی عمودی از آهن برای امامت بلند می شود ؟ عرض کردم : نمی دانم ، امام گفت : چنین نیست ، ولی برای هر آبادی فرشته ای گماشته شده که اعمال هر شهر را با آن بالا می برد)^۲.

۱ - کافی ۳۸۷/۱ و بحار الانوار ۱۳۳/۲۶ و بصائر الدرجات ۴۳۵ و تاویل الایات ۱۷۱ .

۲ - کافی ۳۸۸/۱ و مدینه المعاجز ۴/۲۴۰ و مجمع البحرین ۴/۳۹۳ و ینابیع المعاجز ۱۰۲ .

در روایت اول ، مناری که از آن می بیند و با آن به اعمال بندگان نگاه می کند نور خیال امام علیه السلام است و آن عمود نوری است که از جانب چپ امام علیه السلام به سوی عرش امتداد یافته است و نظر در آن از عقل او صادر می شود و عقلش از خیال به اظله ی اعمال و عمل کنندگان (نگاه می کند) و این عقل ، عقل کل است و این خیال ، خیال کل ، و اظله ی اعمال و عمل کنندگان ، به وسیله ی همین عمود برپاست ، و اگر حقایق آن اظله مورد نظر باشد مراد نفس کلیه و روح موکل بر فرشتگان حجب ، و نور سبز ، و حجاب زبرجد می باشد ، و اگر منظور ادراک اظله باشد ، فعل و تربیت و تدبیر عمود ، نسبت به آن فرشته مراد می باشد ، عمود مناری که این حقایق به معرفت خدایشان و معرفت خودشان به وسیله ی او راهنمایی می شوند ، و هم چنین ذوات آن ها و علم به آن ها.

خدای تعالی این عمود را ، که عمود نوری است به ویش عطا کرده است ، اعمال خلایق را با آن می بیند چنان که شما شخصی را در آینه می بینید ، و منظور از منار بودن در بلاد ، این است که ایشان با نورشان به اهالی بلاد یعنی اهل دنیا ، یا زمین یا اجسام یا همه ی هستی روشنایی می دهند . با توجه به معنی اول و دوم منظور این می شود که ایشان روشن کننده گان جن و انس اند ، اگر مومن باشند و دعوت خدا را اجابت کنند دل های ایشان را نورانی می کنند ، چنان که دل های فرشتگان را نورانی کرده اند ، با اجابت کردنشان مومن شده اند و خدای تعالی در دل هایشان با مرکب همان نور ، ایمان نوشته و ایشان را با روحی از جانب خود تأیید فرموده است ، و این روح ، فرشته ای است که از نور ائمه علیهم السلام خلق شده است ، این روح ، زمانی که دعوت به حیات یعنی

به ولایت شده در گوشه ی راست دل کسی قرار گرفته که خدای تعالی و رسول خدا را اجابت کرده است ، این فرشته در این اجابت موید او بوده است و با تأیید او در ایمانش استوار شده و تا با اوست از مسیر ایمان تغییر نمی کند ، خدای تعالی فرموده است : (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا^۱) و این فرشته روح چهارم است که هر موقع مومن خوب باشد و تقوی پیشه کند در نزد او حاضر می شود و هر زمانی که گناه می کند و از حدود الهی می گذرد از او غایب می شود، زمان نیکویی کردن او شادی می کند و زمانی که بدی می کند به زمین فرومی رود از امام موسی بن جعفر علیهما السلام چنین روایت شده است .^۲

پس فرشته ی تقویت کننده از نور ایشان و اجابت دعوت حق و قبول کردن فرامین الهی از محبت آن ها و ایمان نوشته شده در دل ها از صفت آن حضرات علیهم السلام می باشد .

در کافی از ابو خالد کابلی روایت شده که گفت از امام یاقر علیه السلام تفسیر آیه ی : (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...) را سؤال کردم ، حضرت گفت : ای ابو خالد، به خدا سوگند نور نوره اند ، ای ابو خالد نور امام ، در دل های مومنان نورانی تر از آفتاب روشن در روز می باشد ، ایشان کسانی اند که دل های مومنان را نورانی می کنند و خدای تعالی نورشان را از کسانی که می خواهد باز می دارد ، دل هایشان تاریک می

۱ - فصلت ۳۰.

۲ - روایت از ابو خدیجه از امام موسی بن جعفر علیهما السلام در کافی ۲/۲۶۹ است لطفاً مراجعه فرمایید در پایان حدیث امام گفته است : ما روح را با اطاعت کردن به خدا و برای خدا تقویت می کنیم . مترجم .

شود و تاریکی آن ها را فرامی گیرد.^۱

جمله ی امام علیه السلام (دل های مومنان را نورانی می کنند) همان است که در باره ی مومنان جن و انس و در باره ی اجابت فرشتگان و قبول و کتابت ایمان و مدد و تأیید برایت یادآوری کردم .

جمله ی (و خدای تعالی نورشان را باز می دارد از کسانی که می خواهد...) منظور امام علیه السلام این است که هر کس ، دعوت خدای تعالی و رسول او به ولایت را اجابت نکرد و آن را نپذیرفت ، خدای تعالی از رد کردن ولایت او و قبول نکردن آن حجابی از ظلمت خلق کرد که اصل آن غضب الهی و فرعش همان رد ، و بارش عداوت علی و اهل بیت اوست و جایگاهش جهنم خواهد بود و چه جای بدی برای برگشتن است . خدای تعالی با همین حجاب نور اهل بیت را از دل او منع کرد و قول خدای تعالی این است : (بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ) و این نور ممنوع ، محبت و ولایت ایشان است .

و معنی جمله ی (نورانی تر از آفتاب...) آشکار می باشد برای این که این نور بر حسب مراتب مومنین در معرفت و پیروی ، سه نوع است ، نوع پایین تر هفتاد برابر از نور آفتاب ، نورانی تر است و نوع دوم چهار هزار و نهصد بار و نوع سوم سیصد و چهل و سه هزار برابر می باشد ، زیرا نوع پایین تر از قسمت نهان مدار زهره و نوع متوسط از غیب مدار مکوکب و نوع اعلی از غیب مدار اطلس می باشد . و بنا بر سوم و چهارم معنی این می شود : نور وجودی که در اجسام یا ارواح یا عقول ، وجود دارد از شعاع نور ایشان می باشد ، در هر موجودی نور از جانب

آن هاست و در هر موجودی تاریکی از خود آن شیئی است و این تأویل آیه ی : (وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ) و آیه ی : (وَ مَا أَصَابَكُم مِّنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكُمْ) می باشد .

چرا گفتیم هر چه نور هستی در موجودات است از شعاع نور آن هاست ؟ برای این که خدای سبحان وقتی انوار ایشان را خلق کرد از انوارشان ، انوار ساطع شدند و این دلیل کمال نورانیت آنان بود زیرا برای کمال هر کاملی ظهوری وجود دارد که با هیئت ظهورش مشابه است ، به طوری که از دل های شیعیان که ایشان آن ها را با فاضل نورشان نورانی کرده بودند اعمال صالحه ای به وجود آمد ، و به امر الهی و با صنع او از این اعمال صالحه وجودات شرعی به وجود آمدند ، همین طور عالم اجسام ، بلکه همه ی موجودات ، زمانی که آن ها را با فاضل نورشان نورانی کردند ، قابلیت های خوبی از آن ها به وجود آمدند که به فرمان الهی شرعیات وجودی پدیدار شدند ، پس نور ذوات و همه ی وجودات آن ها از (فاضل) نور ایشان هستند ، به طوری که روایات وارده از ایشان علیهم السلام دلالت می کنند ، و عقل های سلیم ، شهادت می دهند ، و آثار این ذوات که از درک و شعور آن ها نشأت گرفته همه از اشراق نور آن حضرات علیهم السلام می باشد ، با توجه به این دو معنی اخیر ، مراد از بلاد ، خود اشیاء و صفات آن هاست ما آن ها را بلاد نام دادیم ، چنان که محل نظر ولی (الله ، یعنی) افرادی را که مکلف اند احکام الهی را بر حسب اقتضاء ، استنباط کنند ، به هنگام تأویل (اَنْ اِتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا) بیت نامیدیم ،

۱ - نحل ۵۳ .

۲ - نساء ۷۹ .

۳ - نحل ۶۸ .

و چنان که معصومین علیهم السلام (خودشان را و فقہایی را که احکام شرع مقدس را استنباط می کنند) در تأویل آیه ی : (وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً^۱ قَرِيه نام نهادند) و گفتند : ما قریه هایی هستیم که خدای تعالی در آن ها برکت قرار داده است ، و قریه های آشکار شیعیان ما هستند و پیامبران از آن ها می باشند^۲، و همین طور در آیه ی : (فِي بُيُوتٍ اِذْنُ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ^۳) و در آیه ی : (وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ اَبْوَابِهَا^۴) و در آیه ی : (وَ سَلِّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا^۵) و در آیه ی : (وَ تِلْكَ الْقَرْيَةُ الَّتِي كُنَّا فِيهَا^۶) و آیه ی : (ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْقَرْيَةِ نَقَصْتُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيْدٌ^۷) منظور از قائم حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است و پس از ظهور به وسیله ی خانمی از بنی تمیم به شهادت می رسد، خدای تعالی به قاتل و ظالمش لعنت کند (چنان که ملاحظه می کنید به آن ها و امثال آن ها) لفظ بیت و قریه اطلاق شده است ، و مراد از آن ها در تأویل با تبیین اهل عصمت علیهم السلام مردان می باشند .

خلاصه که خدای تعالی راضی شده که حضرات معصومین علیهم السلام منار او در بلاد باشند ، به نحوی که شنیدی و نشنیدی .

۱ - سبأ ۱۸ .

۲ - نگاه کنید به حدیث شماره ۳۳۴۶۱ و ۳۳۴۶۲ ج ۲۷/صص ۱۵۱ و ۱۴۲ وسائل الشیعه . مترجم .

۳ - نور ۳۶ .

۴ - بقره ۱۸۹ .

۵ - یوسف ۸۲ .

۶ - کهف ۵۹ .

۷ - هود ۱۰۰ .

قول امام هادی علیه السلام وادلاء علی صراطه

ادلاء جمع دلیل است و صراط راهی است که به محبت الهی و به بهشت می رساند ، چنان که از حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر (اهدنا الصراط المستقیم) روایت شده است ، حضرت گفت : یعنی خدایا ما را راهنمایی کن به بودن در راهی که به محبت می رساند و به رضایت و بهشت منتهی می شود و مانع می شود که از هواهای نفسانی و از رأی خود پیروی نکنیم و هلاک شویم.^۱

می گویم : این راهی که امام علیه السلام خواسته ، همان راهی است که نماز گزار از خدای تعالی ، بودن در آن راه را تقاضا می کند و آن این است که بنده در اطاعت خدای تعالی به اوامر او قیام و از نواهی او پرهیز کند و به نحوی که در حدود احکام دین مقرر و به بندگان تبیین شده خود را با آداب الهی مؤدب سازد ، این معنی ظاهری صراط است .

اما معنی باطنی آن ، پیامبر و امام علیهما السلام است ، در

۱ - بحار الانوار ۲۲۲/۲۷ و احتجاج ۳۶۸/۲ و تفسیر امام حسن عسکری ۴۴ و عیون اخبار الرضا ۳۰۵/۱

کتاب معانی از امام صادق روایت شده است که گفت : صراط امیرمؤمنان است^۱، و در همان جاست که صراط راه به سوی معرفت الله عز و جل و بر دو نوع است ، صراطی در دنیا و صراطی در آخرت ، اما صراطی که در دنیاست امامی است که اطاعتش واجب می باشد ، هرکس در دنیا او را بشناسد و از راهنمایی او پیروی کند از صراطی می گذرد که در آخرت پل روی جهنم است ، و هر کس در دنیا او را نشناسد قدمش در آخرت از صراط می لغزد و در آتش جهنم هلاک می شود^۲. باز روایت شده که امام گفت : نحن الصراط المستقیم^۳.

و معنی صراط و طریق بودن امام همان است که بارها در این شرح و در دیگر کتاب هایمان یاد کرده ایم .

(و گفته ایم که امام):

۱- طریق خدا ، بر همه ی مخلوقات خداست .

۲- طریق همه ی مخلوقات ، به سوی خداست .

معنی اول: این است که امام علیه السلام باب مدد و فیض از جانب الله ، بر همه ی خلق اوست در کون ، در عین ، قدر ، قضاء ، اذن ، اجل و کتاب ، خدای سبحان برای افاضه ی وجود در تمامی مراتب هستی ، نه در ادبار (عن الله) و نه در اقبال الی الله ، غیر از ایشان بابی نگذاشته است به طوری که در همین زیارت نامه هم اشاره شده است (من اراد الله بدأ بکم و من

۱ - به کتاب تاویل الایات صص ۶۷۸ و ۶۷۹ در تفسیر ام من یمشی سویا علی صراط مستقیم مراجعه فرمایید. مترجم .

۲ - معانی الاخبار ۳۲ و بحار الانوار ۱۱/۲۴ و تفسیر صافی ۸۵/۱.

۳ - بحار الانوار ۱۲/۲۴ و معانی الاخبار ۳۵.

وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم) یعنی هر کس بخواهد به سوی خدا سیر بکند سیر خود را در شما آغاز می کند، و این تأویل آیه ی: (وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَرِيِّ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ) است یعنی بین علمای شیعه از انبیاء و رسل و مومنان و فرشتگان که در طلب یگانه پرستی حقیقی اند و بین شهرهایی که در آن ها برکت نهادیم ، و این برکات مقاماتی هستند که بین او و بین آن ها فرقی نیست جز این که ایشان بنده و مخلوق او هستند ، و مانند قائم اند نسبت به ذات زید ، و نشانه ای اند که خدای تعالی آن ها را به بنده اش نشان داده به موقعی که خود را شناسانده است ، و این در هر چیزی به نسبت مقام همان چیز می باشد (قُرًى ظَاهِرَةً) و شهرهای ظاهر با توجه بر اساس این تأویل امامانی اند که ظاهرند و اطاعت کردن از ایشان واجب است (وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ) یعنی اگر بخواهید به شهرهایی برسید که در آن ها برکت گذاشته ایم ، و آن ها همان نشانه های ماست که در وجود شما و در آفاق وجود دارند ، به توسط شهرهای ظاهر به آن ها می رسید (سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ) در همین شهرهای ظاهری سیر کنید . و این یکی از دو تأویل آیه است و این معنی (من اراد الله بدأ بکم) می باشد یعنی هر کس خدا را بخواهد از شما آغاز می کند ، (و معنی) گفته ی امیر مومنان است که گفت (نحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا) ما هستیم اعرافی که خدای تعالی جز با راه و روش ما شناخته نمی شود . و این معلوم است . به کعبه نمی رسی مگر این که مسافت (بین مبدأ و بین مقصد یعنی کعبه) را طی بکنی ، اگر در سمت شرق کعبه باشی و به سمت غرب حرکت کنی به مقصد نزدیک می شوی، برای این

که از جهتی که هستی به سوی آن حرکت می کنی همین طور کسی که در سمت غرب آن باشد برعکس تو عمل می کند ، و اما اگر بر عکس کعبه حرکت کنی تو از جهتی به سوی کعبه بروی که آن مرد غربی در آن است و مرد غربی هم از جهتی حرکت کند که تو در آن هستی فاصله ی مسافت شما طولانی می شود و قول خدای تعالی (من عرف نفسه فقد عرف ربه) همین است و اگر کسی غیر خود را نیز بشناسد خدایش را شناخته است ولی مسافت طولانی می شود اشاره را درک کن ، خلاصه به کعبه نمی رسی مگر این که به سوی حرکت کنی و راه مخصوص آن را بروی . (و من وحده قبل عنکم) یعنی هر کس خدای تعالی را به یگانگی بشناسد و در توحیدش به حق برسد معرفت دینش را و وصفی را که از خدای تعالی می کنی از شما می پذیرد، و هر کس از شما نپذیرد خدای تعالی را به یگانگی نشناخته است (زیرا) معرفت الله و معرفت دین او و آن چه بر انسان واجب است و نجات او منوط به قبول کردن این معارف و همین حدود ، از اهل بیت علیهم السلام می باشد .

(و من قصده توجه بکم) یعنی هر کس خدا را قصد کند به شما توجه می کند ، چون ایشان وجه اللهند و در نزد خدای تعالی مقام و منزلت عظیمی دارند ، پس هر کس به ایشان توجه کند و ایشان را به درگاه خدای تعالی شفیع بیاورد خدای تعالی از او می پذیرد و از تقصیرش می گذرد ، و هر کس خدا را قصد کند و ولایتشان را داشته باشد و از آن ها اطاعت کند و قصد او به سوی خدا به کیفیت باشد که ایشان تعریف کرده اند و استعداد پیدا کند به آن چه که قصد به سوی خدا لازم دارد یا در رسیدن به قصدش به وسیله ی ایشان یاری بخواهد (به خواسته ی خود نائل می شود) . در باره ی این فقرات در

محل مناسب، ان شاء الله توضیح بیشتری خواهیم داد. با این مقدمه ایشان طریق الی الله اند و نه غیرشان ، و برای خدای تعالی ، غیر از ایشان و غیر از فروغ آن ها یعنی اعمال صالحه با حدود مربوطه و به صورتی که خدای تعالی از بندگانش می خواهد، و ائمه علیهم السلام، از جانب خدای تعالی آن ها را واجب و مقرر کرده اند راه دیگری ، غیر از راه های ضلالت وجود ندارد و خدای تعالی آن راه ها را دوست نمی دارد. این از جهت وجود آن هاست . و اما از جهت تکلیف آن ها ، برای این که امام همان بابی است که اوامر و نواهی و خواسته ها و اراده های جایز خدای سبحان و امثال آن ها از او صادر می شود ، چون این ها از غیر مشیت او صادر نمی شود و ایشان محل های همان مشیتند ، چنان که خدای تعالی فرموده است : (ما وسعني ارضي و لا سمائي و وسعني قلب عبدي المؤمن)^۱. و منظور این است که هیچ چیز گنجایش خدای تعالی را ندارد در حالی که او با رحمت و علم و قدرت ، همه ی اشیاء را فراگرفته است ، و آن چه در زمین و آسمان های خدای سبحان نگنجید ، اراده و متعلقات آن بود ، از اوامر و نواهی و همه ی آن چه را از بندگانش (و یا برای آن ها) می خواهد ، این ها در زمین و آسمان نمی گنجند ، برای این که آسمان و زمین ، هر کدام از آن دو ، در خود نمی گنجانند مگر احکام و خواسته های الهی را که متعلق به آن باشد ، و همین طور سایر مخلوقات ، زیرا هر یک از آن ها برای خود آن مراد است ، اما قلب عبد مؤمن که مراد از آن محمد و اهل بیت او علیهم السلام می باشد همه ی این امور را در خود می گنجاند و این امور ، متعلقات همه ی موجودات در دنیا و آخرتند، برای این که این امور و متعلقات آن ها ، همه

از او صادر و از فاضل طینت او و یا از انعکاس نور او خلق شده ، و به صورت های هیئت عبادت او در آمده اند ، و برای او آفریده شده اند ، و هر چیزی احکامی را که از اوست و برای اوست در خود می گنجاند ، و چون مشیت الله محلی غیر از ایشان ندارد واجب است ایشان باب اوامر و نواهی او و خواسته های او از خلق باشند ، پس ایشان صراط او بر خلق او هستند در هر چیزی که در مراتب ایجاد و انواع تکلیف ، از خدای تعالی به آن ها می رسد .

و اما معنی دوم ، و آن اینست که ایشان طریق خلق به خدای تعالی هستند ، برای این که همه ی بندگان ، با اطاعت کردن از او ، به سبب ولایت و محبت و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام ، به خدای تعالی ، به محبت او ، به بهشت او ، به قرب او ، و به خوشبختی در پیشگاه او می رسند با آن چه برای آن ها آماده کرده است ، و در واقع اعمال خلق ، به سوی خدا بالا می رود به این شرط که به روش و راه اهل بیت باشد ، و احکامش از ایشان اخذ شود ، (و انجام دهنده ی عمل در برابرشان) تسلیم بوده (و عمل او) با ولایتشان و با برائت از دشمنانشان توأم باشد. خدای تعالی فرموده است: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ^۱) یعنی خدای تعالی تنها از متقی ها قبول می کند ، به عبارت دیگر ، خدای تعالی از کسی عملش را نمی پذیرد و عمل هیچ کس به سوی او بالا نمی رود مگر این که آن شخص متقی باشد ، و متقی ها کسانی هستند که خدا را و پیامبر خدا را دوست داشته باشند ، و از اوامرش اطاعت و از آن چه نهی فرموده پرهیز کنند ، و با دوستان خدا دوست و با دشمنان او دشمن باشند .

متقی در باطن کسی را می گویند که از دوستی ولایت دشمنان علی و از پیروی روش و گمراهی آن ها اجتناب می کند ، متقی واقعی کسی است که از سنت دشمنان علی و سنت دشمنان اهل بیت علیهم السلام خودداری کند ، و سنت دشمنانشان فرع آن ها می باشد ، پس کسی که از سنت دشمنان علی علیه السلام خودداری کند ، او متقی است برای این که از همه ی گناهان پرهیز کرده است . بنا بر این ایشان ، طریق الی اللهند ، و ولایتشان نیز طریق بالا رفتن اعمال به سوی خدا و طریق قبول شدن دعاهاست .

ابن فهد در عدة الداعي از حضرت ابو الحسن امام هادی علیه السلام روایتی آورده که در ضمن آن سؤال کننده به امام گفته است : (یا سیدی الفتح یقول یعلمنی الدعاء الذی دعا لک به ، ای آقای من ، فتح^۱ می گوید دعائی را به من تعلیم بده که برای با آن دعاء کرده است ، امام علیه السلام گفت : فتح ، در ظاهر ما را دوست می دارد ، و نه در باطن ، دعاء برای کسی است که با آن دعاء می کند به شرطی که ما اهل بیت را دوست داشته باشد) .

یعنی ولایت ما شرط قبول شدن دعاست . و در روایتی محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده که به آن حضرت گفتم : یکی از مخالفان شما را می بینیم که خوب عبادت می کند ، اجتهاد می کند ، اهل خضوع و خشوع است ، آیا این عبادت نفعی به حال او دارد ؟ گفت : ای محمد ، مثل ما اهل بیت ، مثل اهل بیته است که در بنی اسرائیل

۱ - فتح نام حاجب خلیفه ی عباسی است ، رجوع شود به عدة الداعي ۶۵ و بحار الانوار ۵۹/۹۹ شاید هم غلام دوست داشتی اوست که داستانی دارد و چندین روز در دریا در جزیره ای با نانی که .

بودند ، یکی از آن ها نبود که چهل شب اجتهاد کند و بعد از آن دعا کند و دعایش مستجاب نشود، یکی از آن ها چهل شب اجتهاد کرد و سپس دعا نمود ، دعایش مستجاب نشد ، به حضور عیسی بن مریم علیه السلام آمد و از حال و وضع خود به او شکایت کرد و از او خواست او را دعا کند ، حضرت وضوء گرفت و نماز خواند و دعا کرد ، خدای تعالی به او وحی فرمود : یا عیسی ، بنده ی من از غیر آن دری آمده که باید از آن در می آمد ، او بر من دعا کرد در حالی که در دلش از تو شکی دارد ، اگر او دعا کند به اندازه ای که گردنش قطع شود و انگشتانش بیفتد دعای او را مستجاب نمی کنم ، حضرت عیسی رو به او کرد و گفت : خدایت را می خوانی در حالی که از پیامبرش در دل شکی داری ؟ آن مرد عرض کرد : ای روح الله و ای کلمه ی الله ، به خدا چنان بود که گفتم ، از خدا بخواه که شک را از من زایل کند ، حضرت عیسی دعایش کرد و خدا دعایش را قبول فرمود ، و در بین خانواده ی خود یکی از آن ها شد ، ما اهل بیت چنین هستیم، خدای تعالی عمل بنده ای را نمی پذیرد در حالی که در باره ی ما شک دارد .^۱

می گویم: هرگاه صراطی را که ایشان راهنمایان آن هستند تفسیر کنیم به این که (صراط) امتثال اوامر الهی و دوری کردن از نواهی او ، و عمل کردن بر طبق خواسته و اراده ی اوست ، و این ها ولایت علی و اهل بیت اوست و ایشان به آن فرامی خوانند ، زیرا به طوری که خدای تعالی در آیه ی : (هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا) فرموده ، در حقیقت (ولایت ایشان) ولایت الله است و متعلقات آن

۱ - آمالی المفید ۲ و بحار الانوار ۱۹۱/۲۷ .

۲ - کھف ۴۴ .

عبارت است از :

*همه ی چیزها از وجودات شرعی ، و شرعیات وجودی است که خدای تعالی می خواهد و دوست می دارد .

*آن چه مترتب می شود بر آن از شرعیات و وجودات آن ها .

*آن چه مترتب می شود بر آن از احوال دنیا و رجعت و آخرت .

و اگر آن را به ذوات نوریه ای تفسیر کنیم که عبارت از نور الانوار و صفوة الجبار و هداة الابرار است ، ایشان به آن فرامی خوانند . چنان که برایت کشف شود خواهی دید که قرآن کریم جز این ها را نمی گوید و آن چه برای آن ها و آن چه از آن هاست از چیزهایی که آن را اثبات یا نفی می کند و تأویل آیه ی : (وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا^۱) همین می باشد.

و قول امام موسی بن جعفر علیه السلام ، زمانی که یحیی بن اکثم از او در باره ی (سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله...) سؤال کرد حضرت گفت : آن ها چشمه ی کبریت، چشمه ی یمن، چشمه ی برهوت، چشمه ی طبریه، جمه ی ماسیدان ، جمه ی آفریقا^۲ و چشمه ی ناجروان هستند ، و ما هستیم کلماتی که فضایل ما درک نمی شود و به شمار نمی آید .

می گویم : آن چه احمد بن ابو طالب طبرسی در احتجاج آورده ، و در نسخه ای چشمه ی بلعوران به جای ناجروان آمده است.

۱ - اسراء ۴۴ .

۲ - جمه چاه گشاد و پر آب را می گویند.

ما این شرح را پر کرده ایم با آن چه از این معنی اراده کرده ایم ، و در حقیقت اهل بیت علیهم السلام به آن ها راهنمایی می کنند ، زیرا معرفت آن ها به آن نحو که می خواهند سبب می شود (مومنین) قیام کنند به آن چه خدای تعالی دوست می دارد ، از معرفت او ، و معرفت صفات او ، و قیام کنند به اوامر او و اجتناب کنند از نواهی او ، و با آداب او مؤدب شوند. و الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید .

حضرت امام هادی علیه السلام فرمود:

عصمکم الله من الزلزل

معنی عصمت عدلیه، لطفی است که خدای تعالی با آن لطف، مکلف را از ترک واجبات و انجام محرمات باز می دارد بی آن که قدرت (خلاف) را از او سلب کند و در عین حال مانع از آن است که به دعوت غیر توجه کند^۱. این تعریف بر عقیده ی کسی مبتنی است که اراده را در مفهوم قدرت داخل نمی داند، اما آن کسی که اراده را در قدرت دخیل می بیند، سلب اراده، سلب قدرت را لازم می آورد و در این صورت تکلیف از بین می رود و پاداش و مجازاتی را سبب نمی شود.

عصمت وصفی کیفی و مجموعه ای از کمالات

عصمت در نزد عدلیه کیفیتی است که چهار امر را لازم می آورد:

امر اول: سبب می شود گفتارش راست باشد، زیرا عصمت، مانع از آن می شود که دروغ را اراده بکند، با این که قدرت دارد

۱ - گناه مانند شیئی بد بوست و توجه پاکان را به خود جلب نمی کند. مترجم .

دروغ بگوید.

امر دوم: سبب می شود کردارش نیک باشد برای این که عصمت او را منع می کند که کردار زشت را اراده کند.

امر سوم: سبب می شود حقوق همگان را رعایت کند تا حق کسی از بین نرود، ضمن این که عصمت مقتضی صلاح می باشد.

امر چهارم: ضرورت دارد نظام معاش و معاد بر حسب امور عقلی و نقلی جاری شود و عصمت سبب می شود این نظام ها بر پایه ی باطل قرار نگرفته و موجب اختلال آن ها نشود، بیانی در این مورد گذشت به آن جا رجوع کن.

با این توصیف، عصمت مجموعه ای از کمالات می باشد و آثار صفات و افعال در آن جمع شده است، در واقع مظهر آن آثار و محل آن هاست، عصمت، عدالت هستی و ترتیب طبیعی آن است، چنان که صفت خدای متعال هم می باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (بالعدل قامت السموات و الارض) یعنی آسمان ها و زمین بر مبنای عدالت استوار شده اند.

چون در جای خود ثابت شده که اثر در تأثیر گذاری به صفت مؤثرش مشابهت دارد واجب می شود میل (صاحب) عصمت با اختیار و با شوق ذاتی به کارهای خیر معطوف شود با این که به انجام شر و باطل قدرت دارد در غیر این صورت، مشابهتی به صفت مؤثر نخواهد داشت، پس (صاحب) عصمت،

از روی اختیار و با شوق ذاتی به کارهای خیر میل می کند که هم جنس او هستند.

خدای مهربان زمانی که عصمت را برای بنده اش بخواهد او را در انوار صفاتش فرومی برد برحسب حقیقتی که در علم غیب از ابتدای امرش اهل آن می باشد، تاریکی ها از او جدا می شوند با محبت و اشتیهای خود میل می کند به هر جا که محبت خدا میل می کند، نه او از رضای خدا و نه رضای خدا از او جدا نمی شود بلکه محل اراده ی او و خزانه ی محبت او و متعلق رضای او می شود چنان که از ایشان روایت شده گفته اند: (اذا شئنا شاء الله)^۱ وقتی خواستیم خدا می خواهد.

معنی زلل، خطا، گناه، دروغ، مهر خوردن دل ها

و زلل همان خطا و گناه است، خطا که ضد راست است به دروغ هم صدق می کند مانند خبر دادن از خود به چیزی که در واقع حق نیست، خواه خلاف واقع بودن را نداند و خواه بداند، یا موافق بودنش با فطرت را بداند و با تغییری که در خلقت خدا داده به آن جاهل باشد و آن عبارت از این است که (قلب شخص) برخلاف فطرت مهر شده باشد، چنان که خدای تعالی از منافقان خبر داده است: (اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ)^۲ یعنی گفتند: گواهی می دهیم که تو به حق رسول خدا هستی، این گواهی بر مبنای فطرت خدا دادی آن هاست و

۱ - بحار الانوار ۴۱/۲۶.

۲ - منافقون ۱.

خدای تعالیٰ فرموده است: (وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ) یعنی و خدا می داند که تو به حق رسول او هستی. و این گفته بر مبنای واقعیت می باشد (وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ) یعنی و حال آن که خدای تعالی گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند، خدای تعالی شهادت ایشان را در مورد آن چه با واقعیت مطابقت دارد تکذیب می کند، برای این که ایشان از جهت تغییری که در فطرتشان حاصل شده، و به لحاظ غرض های دنیوی (رسالت آن حضرت را قبول ندارند و به دروغ گواهی می دهند ولی فطرت سلیم آن ها به رسالت آن حضرت گواه است) و گرنه حجت بر آنان تمام نمی شد و این قول خدای تعالی است که فرموده است: (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا)^۱ یعنی ایشان ایمان آوردند و پس از آن کافر شدند، زمانی که خبر دادند به آن چه که با ترکیب وجودی آنان مخالف بود، خدای تعالی ایشان را تکذیب کرد، و (خلاف) ترکیب وجودی ایشان همان تغییری بود که با انجام اعمال مخالف حق در خلقت خدا داده بودند و این تغییر و تبدیل دومین فطرت بود که از هیئت اعمالشان بلکه با اعمالشان به وجود آمده بود، چنان که خدای تعالی (از قول آن ها) فرموده است: (وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ)^۲ یعنی ما نمی فهمیم چه می گویی، و از حق بودن آن اطلاعی نداریم، برای این که دل های ما با پرده ای پوشش خورده است، خدای تعالی فرمود: ما در اصل دل های آن ها را نپوشانده بودیم ولی چون قبول نکردند و حقی را انکار کردند که از جانب ما بود ما دل هایشان را با همان انکاری پوشانیدیم که پس از شناخت حق داشتند (بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا

۱ - منافقون ۲.

۲ - بقره ۸۸.

يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا) یعنی بلکه خدای تعالی به وسیله ی کفرشان به دل آنان مهر نهاد، بنا بر این اندک افرادی ایمان می آورند که ایمان را قبول کرده اند یا کمی از مسائل ایمان و احکام آن را در چیزی پذیرفته اند که آشکار نشده با غرضشان منافات دارد، و خدای تعالی آن را از بصیرت هایشان پوشیده داشته تا مایه ی انس مومنان باشد (تنها همین افراد کم ایمان می آورند). پس با فطرت اولیه رسالت محمد صلی الله علیه و آله را قبول کرده اند و در دل به او یقین دارند، اما با فطرت ثانویه ی خبیثه، رسالت او را منکر شده اند و خدای تعالی به حکم فطرت ثانویه بر علیه آنان حکم کرده است، چون در رفتار و گفتار مطابق آن حرکت کرده اند، و فطرت اولیه ی خود را معطل نموده و برای آن نشانه و اثر و حکمی باقی نگذاشته اند و به مقتضای آن میلی نداشته اند، به این لحاظ از احکام آن چیزی بر ایشان جاری نشده مگر آن مقدار که بر علیه شان حجت اقامه شود و این هم از آن لحاظ بوده که فطرت اولیه در منافق، در قلعه اش به محاصره در آمده و دشمنان از هر طرف او را احاطه کرده اند و خدای تعالی آن را باقی نگه داشته چون که بقای شخص به او منوط بوده است نه به فطرت ثانویه، و خدای تعالی او را برای مدتی باقی نگه داشته تا حجت بر او برسد و کلمه ی حضرت حق، مطابق با آن چه در علمش در ازل نسبت به او گذشته تمام شود.

خطاء، در اعتقادات هم صدق می کند، به این نحو که اعتقادی خلاف واقع داشته باشد، مانند این که اعتقادی بر خلاف هستی داشته باشد این اعتقاد معدوم و باطل است.

خواہ بعد از اعتقاد مطابق یا بعد از علم مطابق، و خواه قبل از اعتقاد، و او از روی کبر یا حسد یا یکی از غرض های دنیوی، خلاف آن را اعتقاد کند. یا از این جهت که توفیق ندارد یا به این جهت که در طلب کوتاهی می کند، یا از خواسته های دیگران پیروی می کند، یا مبالغت ندارد و امثال این ها، در این صورت اگر از وی اعتقادی خلاف واقع صورت بگیرد (اَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ)^۱ یعنی به خدای تعالی به دروغ افتراء گفته است، مثلاً اگر به قیام زید قائل شود یا بگوید زید قیام کرده است (در صورتی که این طور نباشد) معنی سخن او این می شود که:

اعتقاد دارد: خدای تعالی قیام زید را با قیام او به وجود آورده است در صورتی که در واقع خدای تعالی با فعل زید آن را به وجود نیاورده و زید قیام نکرده است، و این همانند قول خدای تعالی است که فرمود: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا، انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا)^۲ یعنی نمی بینی آنان را که دعوی پاکدلی می کنند؟ خداست که هر که را بخواهد از رذایل پاک و منزه می کند و به اندازه ی رشته ی خرما ستم نمی شوند، نگاه کن چگونه بر خدا دروغ می بافند، همین افتراء گناهی بس آشکار است، یعنی اگر کسی خود را پاکیزه بداند در صورتی که خدای تعالی او را پاکیزه نساخته است در واقع به خدای تعالی به دروغ افتراء بسته است، یعنی ادعای پاکیزگی کرده در صورتی که خدای تعالی او را پاکیزه نکرده است.

۱ - آل عمران ۹۴.

۲ - نساء ۴۹ و ۵۰.

خطاء در هر جایی صدق می کند که (انسان) چیزی را بذاته یعنی قائم بذات اثبات کند و اگر چه در نسبت و اسناد به خود باشد، مانند این که بگوید: من می کنم، و نگوید: به یاری خدا، یا نگوید ان شاء الله، برای این که هر چیزی با یاری خدا چیزی است ولی بذاته چیزی نمی باشد.

خطاء در اعمال نیز صدق می کند به این نحو که کاری را انجام بدهد که خدای تعالی به زبان اولیاء خود با حدودی که برایشان گذاشته به آن کار دستور نداده است.

اگر به مخالفت عالم باشد، خطاء و گناه است، حتی اگر از دیگری بگیرد مانند این که مقلد باشد به کسی که تقلید کردن به او جایز نیست، یا به استقلال (به آزادی و با اختیار خود) عمل کند در صورتی که مجتهد نشده است.

اما اگر از مخالفت خبر ندارد و به گمانی که در شرع معتبر است گمان می کند درست عمل می کند خطا در آن جا صدق نمی کند.

و اگر گمانش اعتبار شرعی نداشته باشد خطاء بر آن صدق می کند.

و اگر در مسائلی که مهم اند به تکلیف خود جاهل باشد در خطای خود معذور نیست. اما در مسائلی که به ندرت پیش می آیند و در مواردی از اعتقادات که دلیل آن ها باریک و ظریف بوده باشد بعید نیست معذور بوده باشد.

خطاء در احوال نیز صدق می کند و شرح بعضی از آن ها طولانی است (چه برسد شرح همه ی آن ها و) از آن هاست:

عدم استقامت در آن جا که به آن مامور است.

نداشتن ترس در مقام ترس.

توجه و دنبال کردن چیزی که به آن مأمور نیست.

زیاده روی در گفتن، در خوردن و آشامیدن، افکار و نگاه ها و حرکت ها بلکه زیاده روی در همه چیز، کوتاهی در رساندن و کوتاهی در ادا(ی حق دیگران و کوتاهی کردن) در مسیری که نظام ایجاد و انتظام هستی بر آن وجه جریان دارد.

نتیجه این که هر چه به آن اشاره کردیم و امثال آن ها که بالذات یا بالعرض، مراد خدای تعالی نیستند اگر از روی قصد و آگاهی، یا بدون علم و بدون قصد انجام شوند به نحوی که در جایش تفصیل داده شده به قول مطلق لغزش به شمار می روند. خدای تعالی را شکر که محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را از همه ی آن لغزش هایی که اشاره کردیم و امثال آن ها چه ظاهری باشند و چه باطنی در احوال و اعمال و اقوال و نیات و احتمالات بازداشته است به سبب حقیقتی که اهل آن هستند. به این نحو که به لحاظ قابلیت و توانایی فوق العاده بالایی که دارند، فیوضات خود را به صورت امدادات نوری بر آن ها جاری ساخته و تاریکی های انکار، شک، جهل، غفلت، سهو، تکلف، ادعای باطل، فراموشی، کارها و رفتارهای زشت ظاهری و باطنی و ارتکاب گناهان صغیره و کبیره، سهل انگاری در انجام خواسته های خدای تعالی و پس انداختن کارهایی که خدای تعالی خواسته است در انجام آن ها عجله کنند این همه را از ایشان برداشته است.

نتیجه ی این بحث

خلاصه، عمل آن حضرات علیهم السلام در آن چه خدای تعالی از ایشان اراده کرده با اراده ی او منطبق و با مشیت او موافق و زیر نظر محبت اوست، برای این که محل های فعل او هستند، و فعلی غیر از فعل او به توسط فعل او ندارند (وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) ^۱ یعنی تو نینداختی وقتی انداختی و لی خدای تعالی انداخت، ایشان در همه ی کارهای خود مانند آهنی اند که در آتش سرخ و گرم شده است، آهنی به این صفت نمی سوزاند مگر به وسیله ی آن چه از آثار و عمل آتش در او ظاهر شده است، بلکه سوزاننده آتش است با فعل خود که در آهن ظاهر شده است و این قول خدای تعالی است: (وَ مَا رَمَيْتَ) یعنی تو نینداختی (وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) ولی خدا انداخت، اما به این جهت (بَا إِذْ رَمَيْتَ، فعل انداختن را در ظاهر به آن حضرت) نسبت داده است چنان که تو می گویی: آهن آن شیئی را سوزاند، در حالی که سوزاننده حرارت آتش و فعل اوست، با همین حقیقتی که اهلش هستند از تمامی لغزش ها و از همه ی فروعاتی که دارد و در اصل و فرع با آن ملازمت دارند، معصوم هستند.

امام هادی علیه السلام گفت:

و آمنکم من الفتن

فتنه و معانی آن

امان ضد ترس، و فتن جمع فتنه است و در محل های مختلف معناهای متعدد دارد:

به معنی گمراهی و هدایت است، خدای تعالی فرمود: (إِنَّ هِيَ إِلَّا فَتْنُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ)^۱ یعنی این کار نیست مگر فتنه ی تو، با آن گمراه می کنی هر کس را بخواهی و هدایت می کنی هر کس را بخواهی.

به معنی اختبار یعنی امتحان و از آلودگی خلاص کردن است، خدای تعالی فرمود: (وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا)^۲ یعنی ما تو را بارها با امتحان و گرفتاری سخت آزمودیم آزمودنی. باز به همان معنی است قول خدای سبحان که فرمود: (أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ)^۳ یعنی آیا مردم گمان کردند اگر بگویند ما ایمان آوردیم ترک خواهند شد و امتحان و آزمایش

۱ - اعراف ۱۵۵.

۲ - طه ۴۰.

۳ - عنکبوت ۲۰۱.

نخواهند شد؟

به معنی حجت است، خدای تعالی فرمود: (ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتَنَتَّهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) یعنی آن گاه دلیلی نداشتند جز این که گفتند: به خدایمان سوگند که ما مشرک نبودیم.

به معنی سوزاندن و عذاب کردن، خدای تعالی فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ).^۲ یعنی کسانی که مردان و زنان مومن را سوزاندند و عذاب کردند.

به معنی کفر است، خدای مهربان فرمود: (أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا)^۳ یعنی آگاه باش که به آغوش کفر افتادند.

به معنی شرک، خدای دانا فرمود: (وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ)^۴ یعنی که شرک از کشتن بدتر است.

به معنی جنون، خدای تعالی فرمود: (بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ)^۵ یعنی کدام یک از شما جنون دارید؟^۶

به معنی به گناه افتادن، خدای متعال فرمود: (وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أُنْذِرْ لِي وَلَا تَنْفِتْ لِي)^۷ یعنی به من اجازه بده به جنگ نروم

۱ - انعام ۲۳.

۲ - بروج ۱۰.

۳ - توبه ۴۹، با نرفتن به جنگ کافر شدند. تفسیر شبر ص ۳۰۴. مترجم.

۴ - بقره ۱۹۱.

۵ - قلم ۶.

۶ - باء در بایکم زاید است، ایکم المفتون یعنی کدام یک از دو گروه مومنین یا کافران جنون دارند. تفسیر شبر ص ۸۳۷ چاپ اسوه. مترجم.

۷ - توبه ۴۹.

و در اثر مخالفت از فرمانت به گناه نیفتم.^۱

به معنی عذاب، خدای متعال فرمود: (يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُقْتُنُونَ)^۲ یعنی روزی که در آتش عذاب می شوند.

به معنی تبهکاری، خدای تعالی فرمود: (مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ)^۳ یعنی شما با فریفتن فردی یا با مسخره کردن کسی کار را بر خدا تباه نمی کنید (إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ)^۴ مگر کسی که خدا می داند با رفتارهای بدش مستوجب عذاب جهنم خواهد شد.

به معنی ابتلاء یعنی گرفتاری، خدا می فرماید: (وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً)^۵ یعنی بعضی را بر بعضی مبتلا کردیم.

به معنی امتحان، در حدیث است: (المومن خلق مفتنا) یعنی مومن به سبب گناه امتحان می شود گناه می کند توبه می کند باز گناه می کند و توبه می کند. باز از امام (صادق) علیه السلام روایت شده است که فرمود: (ان الله يحب المومن المفتن)^۶ یعنی خدای تعالی دوست می دارد مومنی را که با گناه امتحان شده و توبه کرده است.^۸ باز از آن حضرت روایت است که گفت: هر کس به حضور سلطان برود مفتون می

۱ - جد بن قیس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: اجازه بده من به جنگ نیامم و با مخالفت کردن از دستورت به گناه نیفتم، یا شیفته ی دختران رومی نشوم و مرتکب گناه نشوم چون من به زنان تمایل دارم. تفسیر شبر ص ۳۰۴. مترجم .

۲ - ذاریات ۱۳.

۳ - صافات ۱۶۲.

۴ - صافات ۱۶۳.

۵ - فرقان ۲۰.

۶ - بحار الانوار ۶۶/۶۷.

۷ - بحار الانوار ۲۸۲/۹۰.

۸ - در پایان حدیث فرمود: و کسی که گناه از او سرزنند بهتر است. مترجم .

شود یعنی امتحان می شود اگر با او موافقت کند دینش به خطر می افتد و اگر با او مخالفت کند با جانش بازی می کند.^۱

به معنی قتل، خدای متعال می فرماید: (وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا)^۲ یعنی و اگر بترسید از این که کفار شما را به قتل برسانند.

به معنی مانع شدن، خدای تعالی فرمود: (وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَنا)^۳ یعنی و اگر چه نزدیک است تو را بازدارند از آن چه بر تو وحی کرده ایم.

به معنی محبت، خدای تعالی فرمود: (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ)^۴ یعنی در حقیقت، اموال و اولاد دوست داشتنی و یا سبب امتحان شما هستند.

این معانی در حقیقت همه به اختیار و ابتلاء بر می گردند، گر چه بعضی از آن ها به نوعی توجیه نیازمند باشند (زائرشان علیهم السلام می گوید: ای محمد و آل محمد) خدای تعالی از همه ی این امتحان ها و ابتلائات، از چیزهایی که سبب رسیدن به درجات بالا نباشند شما را در امان داشته و ترس و هراسی

۱- زبان سرخ، سر سبز می دهد بر باد، و ارزش تقیه از همین جا ها معلوم می شود، و در بعضی جاها برای این که به دین و ایمان آدمی ضرر نرسد ضرورت ایجاب می کند انسان خطر را با جان بخرد تا ایمان خود را حفظ کند، چنان که ابن السکیت معلم دو فرزند خلیفه کرد، متوکل در نزد جمعی از او سؤال کرد: فرزندان من بهترند یا حسن و حسین علیهما السلام؟ ابن السکیت اگر می گفت: فرزندان تو بهترند کافر می شد، لذا با در نظر گرفتن عواقب وخیم سخن نایب اظهار داشت: قنبر غلام علی از فرزندان تو بهتر بود، متوکل عباسی دستور داد گردن او را شکافتند و زبانش را از پس گردنش بیرون آوردند و او زیر این شکنجه جان داد و یکی از فدائیان امیر مومنان علیه السلام شد رحمت خدا بر او باد. مترجم.

۲ - نساء ۱۰۱.

۳ - اسراء ۷۳.

۴ - تغابن ۱۵.

برای شما نیست، تفصیل مطلب موجب تطویل است و به لحاظ ظاهر بودن نیازی به آن نیست.

و این امان لازم عصمت و حکم کلی و مطلق در تزکیه ی عمومی اهل بیت علیهم السلام است و بعضی از انواع ابتلائات برای ترفیع درجات آن ها چنان که گفتیم برایشان پیش می آید و ایشان به آن ابتلائات عالمند و در حقیقت بعضی از این ها در حق ایشان و در حق شیعیان و دوستانشان از نوع فتنه نیست، بلکه فضل و هدیه از جانب خدای تعالی به بنده ی اوست و اگر (چشم بصیرت) باز باشد خواهی دید که در بین اعمال برایت (چیزی) مطلوب تر از این فتنه ی مخصوص وجود ندارد، در حدیث آمده است: (لو كشف لكم الغطاء لما اخترتم الا الواقع) یعنی اگر پرده برداشته می شد غیر از واقع را بر نمی گزیدید. سخن بر می گردد به این که خدای تعالی از: فتنه ی گمراهی، شرک، کفر، جنون، افتادن به گناه، عذاب، تبهکاری، امتحان شدن با گناه و عذاب، مانع شدن (از آن چه به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وحی شده است) و دوستی چیزهایی که خدای تعالی دوست نمی دارد از همه ی این فتنه ها، اهل بیت علیهم السلام را در کنف امان خود نگه داشته است.

فتنه به معنی حجت (در آن جا که مشرکین سوگند خوردند و گفتند: ما مشرک نبودیم) در نزد خدای تعالی دلیل باطلی است، ولی حجت اهل بیت علیهم السلام، حجت خدای تعالی است و به معنی فتنه نمی باشد مگر به معنی فتنه ی غیر ایشان از متمم های قابلیت ها، از باب راندن و برگرداندن.

اختیار ممکنات

و فائده ی فتنه، ظاهر کردن ما بالقوه در ما بالفعل می باشد و منظور از این قوه امکان است، برای این که امکان، بر ما بالفعل مقدم است، برخلاف ما بالقوه ی متعارف که آن را به قوه ای اطلاق می کنند که در غیب وجود دارد، و خیال می کنند که بر ما بالفعل مقدم است در صورتی که چنین نیست، بلکه ما بالفعل در عالم هستی، قبل از ما بالقوه در عالم غیب و پس از آن در عالم شهادت است، وقتی در عالم شهادت بعد از آن باشد (باید) در عالم غیب قبل از آن بوده باشد، بلکه عین کون اول می باشد، ما بالفعل قبل از ما بالقوه در غیب بوده به این لحاظ که اولین کون شیئی و به مبدأ نزدیک تر است، و جایز نیست اقرب به مبدأ ما بالقوه بوده باشد و گرنه اقرب به مبدأ ضعیف تر می بود، به این علت که ما بالقوه ضعیف تر است و لازم می آید هر چه از مبدأ دورتر باشد قوی تر شود و حال آن که بر خلاف واقع است. آری ما بالقوه در زمان، بر ما بالفعل مقدم است، برای این که اول فیض، ما بالفعل است و هر چه از مبدأ دورتر شود ضعیف تر می شود و روحانیتش نهفته شده و در باطنش مخفی می شود، برای این که در قوس نزول است و به زمان نزدیک می باشد و آن چه در دهر و ما بالفعل باشد به مبدأ نزدیک و دهری به شمار می رود و نه زمانی، و دهریات هر چه نازل شوند مخفی می شوند و زمانیات به ظهور نزدیک می شوند تا این که موجود به زمان برسد، در نتیجه دهریاتی که در زمانیات بالفعل بودند پنهان می شوند و بالفعل در قوس صعود، نسبت به ظهورش، بالقوه می شود

برای این که بالفعل وجود ندارد، به همین جهت عقلی که از زمان بروزش بالفعل بوده، تنزل که می کند مخفی می شود تا به نطفه برسد در آن جا بالقوه می شود و این اولین درجه ی صعود او و شروع در نزدیک به ظهور از فعلیت اوست و در علقه نزدیک تر است و در مضغه و عظام (نزدیک تر از آن) و زمانی که گوشت، روی استخوان ها را گرفت و خلقت تمام شد روح فلکی حیوانی (ظاهر می شود) که آخرین مرتبه ی بیداری عقل بالفعل است، مولود که نشو و نما و درک می کند عقلش در همان حال عقل بالفعل است و آن عین بالفعل بودنش قبل از نزول به نفس در قوس نزول می باشد، و این است معنی قول ما که ما بالفعل قبل از ما بالقوه در دهر است و پس از آن در زمان، و زمانی که در عالم شهادت یعنی در زمان بعد از آن بوده باشد، قبل از آن در غیب یعنی در دهر بلکه عین کون اول خواهد بود و مقصود ما از این که گفتیم: (بر خلاف ما بالقوه ی متعارف...) نیز همین است. برای این که حکماء بر مبنای قوس صعودی در زمان صحبت می کنند.

و منظورم از گفته ام (و فایده ی فتنه اظهار ما بالقوه بالفعل) نیز همین است.

این قوه را به امکان تفسیر کردم، امکانی که مفهومش تساوی طرفین آن نسبت به ممکن است، زیرا خدای تعالی با فعل خود آن را به این صورت ممکن ساخته است پس (ممکن) از دو جهت قابل ملاحظه است، یکی از این لحاظ ها در خود اوست که تساوی طرفین (یعنی بودن و نبودن یا باشد و نباشد) است و لحاظ دیگر نسبت به ممکن، و در ممکن یکی از طرفین ترجیح می یابد، برای این که ممکن، قبل از به وجود آمدن چیزی

نیست و موقعی کہ به وجود می آید یکی از دو میلش ترجیح داده می شود، چون میل او به یک طرف و عدم تمایل آن به طرف دیگر با اختیار صورت می گیرد، به لحاظ این که طرف دیگر مال اوست چنان که طرف تمایلش به آن متعلق است، ولی برای ترجیح مرجحی را تقدیر می کند و همین طرفی را ترجیح می دهد که به آن مایل شده است با آن چه به تقدیر خود به راجح بودنش خیال می کرده، گر چه در نفس الامر مرجوح بوده است مانند این که خیال کنی با رجحانی که می دهی به نفع نزدیک می شوی گر چه امکان دارد در آن ضرری عایدت بشود، ولی با ملاحظه ی نفع حاضر، از ضرر (احتمالی) چشم پوشی می کنی، با این که می دانی، و نیکی آن چه را ترجیح نمی دهی و ضرر نداشتنش را (احتمال می دهی) و این به آن جهت است که به خودت نظر منفی داری، گاه هم به خودت نظر مثبت داری و آن را ترجیح می دهی که سلامت و پیروزی را در آن می بینی، و این همان اختیار بدون ناچاری است، برای این که انسان در صدد غرض خود می باشد و اگر بخواهد آن را ترک می کند، آن چه در باره ی ترجیح شنیدی از کسی که خوب می کند یا بد می کند همه، با به وجود آمدنش توأمند زمانی که خدای تعالی می خواهد او را به وجود بیاورد و نه قبل از آن، برای این که قبل از به وجود آمدن چیزی نیست و چیزی به او نسبت داده نمی شود، همچنان که جایز الطرفین است تا اختیارش صحیح باشد، و جز یکی از دو جایز را ترجیح نمی دهد، و جز به یکی از دو جایز مکلف نمی باشد، و به غیر از یکی از دو جایز مخاطب نیست و همه ی این ها با تخییر صورت گرفته تا اختیار صحیح باشد، پس زمانی که از فعل (الهی) اختراع تکوین صادر شده مکون (اسم مفعول

از باب تفعیل) بر حسب آن چه به موقع تکوین اختیار کرده ظاهر شده است.

پس فتنه برای این مکون، این است که هر چه در امکانش در حین تکوین الی الفعل دارد بیرون بریزد، خطاب به او برسد به آن چه از او طلب می شود مثل آن چه چیزی از آن طلب نمی شود و حین به وجود آمدن از میل به دلخواه او از انواع ترغیب و ترهیب پیشنهادی تخییری مربوط به غرض او، منعی صورت نگیرد، خدای تعالی فرمود: (اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) یعنی آیا من خدای شما نیستم؟ بلکه این ها باعث می شوند به این که یکی از دو میل خود را ترجیح بدهد خواه محق باشد و خواه مبطل، برای این که به یکی از دو جایز تکلیف دارد و به یکی از آن ها خطاب می شود بی آن که از یکی از آن ها منع کنند، برای این که آن چه به آن میل کرده نسبت به آن و ترک آن بسته به دلخواه اختیار دارد، برای این که نسبت به ضد آن تمکن دارد چنان که نسبت به مختار خود تمکن دارد، بلکه تکوین در واقع ماده ی او می باشد و صورتش همان است که به سوی آن میل کرده است، برای این که صورت اجابت او همین می باشد، مسأله را باید فهمید من راز قدر را برایت روشن کردم.

با این توضیح این فتنه از آن هاست که خدای تعالی ایشان را با عصمت از آن در امان خود نگه داشته است عصمت یا همان حقیقتی که اهل آن هستند، و چون زیت قابلیت ایشان نزدیک است قبل از ایجاد نورانی شود، یعنی نزدیک است قبل از گفتن (اَلَسْتُ بِرَبِّكَ) بلی بگویند، خطاب (اَلَسْتُ بِرَبِّكَ) برایش

خطابی شد با آن چه دوست می داشت در نتیجه محبت فاعل و محبت قابل، با هم موافق شد، و فاعل در سؤالش از ایشان، درجه ی آن ها را با تکلیف ایجاد، بالا برد نه این که آن ها را بیازماید.

و الحمد لله رب العالمین اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید .